

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۱۱

مجموعه رسائل مشهوره

# کتاب الانسان الکامل

تصنيف

عزیز الدین نفی

بازبینی و تصحیح

هانری کربن

تصحیح و مقدمه

ماریژان موله

ترجمه مقدمه از

دکتر سید ضیاء الدین دیشیری

کتابخانه رستار

@RastarLib

مجموعه رسائل

مشهور به

كتاب الانسان الكامل

تصنيف

عزیز الدین نسفی

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

أحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا عدوان الا على الظالمين  
والصلوة والسلام على انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم  
الطيبين الطاهرين .

(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفاء ، و خادم فقرا ، عزيز بن  
محمد التّسفی که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در  
خواست کردند که می باید که چند رساله جمع کنید در علومى که  
دانستن آن ضرورتست مر سالکان را ، تا مارا مونس و دستورى باشد و ترا  
ذخيره و يادگارى بشود . گفتم : علومى که دانستن آن ضرورت است  
مرسالکان را بسیار است ، اگر جمله بياورم دراز شود ، آنچه شما در  
خواست کنید جمع کنم . آنچه در خواست کردند اجابت کردم و از  
خداوند تعالى مدد و يارى خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد ، « انه على ما  
يشاء قدير و بالاجابة جدير » ، و بيست رساله جمع کردم . ده چنان است  
که مبتدى و منتهى را از آن نصيب باشد مبتدى را ايمان پيدا آيد  
و منتهى را اطمينان زيادت شود ، و ده چنان است که جز منتهى را از  
آن نصيب باشد ، مبتديان از آن بى بهره و بى نصيب باشند . و پيش از

رسایل پنج فصل نوشتیم که هر یکی درین راه اصلی است ، وجمله را در دو جلد جمع کردم ، وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه  
ایب .

## فصل اول

### در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

- 9 (۲) بدان ، اعزک الله فی الدارین ، که شریعت گفت انبیاست و طریقت کرد انبیاست ، و حقیقت دید انبیاست : الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی . سالك باید که اول از علم شریعت آنچه ما لابد است بیاموزد و یاد گیرد و آنگاه از عمل طریقت آنچه ما لابد است بکند و بجای آورد تا از انوار حقیقت بقدر سعی و کوشش وی روی نماید .
- 12 (۳) ای درویش : هر که قبول می کند آنچه پیغمبر وی گفته است ، از اهل شریعت است ، و هر که می کند آنچه پیغمبر وی کرده است ، از اهل طریقت است ، و هر که می بیند آنچه پیغمبر وی دیده است ، از اهل حقیقت است . هر که هر سه دارد هر سه دارد ، و هر که دو دارد دو دارد ، و هر که یکی دارد یکی دارد ، و هر که هیچ ندارد هیچ ندارد .
- 18 (۴) ای درویش ! آن طایفه که هر سه دارند ، کاملان اند و ایشان اند که پیشوای خلائق اند و آن طایفه که هیچ ندارند ازین سه ناقصان اند ، و ایشان اند که از حساب بهایم اند .
- 21 (۵) ای درویش ! یقین بدان که بیشتر آدمیان صورت آدمی

دارند ومعنی آدمی ندارند ، وبحقیقت خر و گاو و گریک و پلنگ و مار  
 و گزدم اند . و باید که ترا هیچ شک نباشد که چنین است . در هر  
 3 شهری چند کسی باشند که صورت ومعنی آدمی دارند و باقی همه  
 صورت دارند ومعنی ندارند ، قوله تعالی « لقد نرانا لجهنم کثیراً من  
 الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم  
 6 آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ » .

### فصل دوم

#### در بیان انسان کامل

- 9 (۶) بدان که انسان کامل آن است که در شریعت و طریقت  
 و حقیقت تمام باشد، و اگر این عبارت را فهم نمی کنی بعبارتی دیگر  
 بگویم . بدان که انسان کامل آن است که او را چهار چیز بکمال  
 12 باشد : اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف .
- (۷) ای درویش ! جمله سالکان که در سلوک اند درین میان اند  
 و کار سالکان این است که این چهار چیز را بکمال رسانند . هر که این  
 15 چهار چیز را بکمال رسانید بکمال خود رسید . ای بسا کس که درین  
 راه آمدند و درین راه فرو رفتند و بمقصد نرسیدند و مقصود حاصل  
 نکردند .
- 18 (۸) چون انسان کامل را دانستی ، اکنون بدان که این انسان  
 کامل را اسامی بسیار است باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند،  
 و جمله راست است . ای درویش ! انسان کامل را شیخ ویشوا  
 21 و هادی و مهدی گویند ، و دانا و بالغ و کامل و مکمل گویند . و امام

وخلیفه و قطب و صاحب زمان گویند و جام جهان نما و آئینه کیتی نمای  
 و تریاق بزرگ و اکسیر اعظم گویند ، و عیسی گویند که مرده زنده  
 می کند ، و خضر گویند که آب حیوة خورده است ، و سلیمان گویند  
 3 که زبان مرغان می داند . و این انسان کامل همیشه در عالم باشد و زیادت  
 از یکی نباشد از جهت آنکه تمامت موجودات همچون يك شخص است ،  
 و انسان کامل دل آن شخص است ، و موجودات بی دل نتوانند بود ؛ پس  
 6 انسان کامل همیشه در عالم باشد ؛ و دل زیادت از یکی نبود ، پس انسان  
 کامل در عالم زیادت از یکی نباشد . در عالم دانایان بسیار باشند ،  
 اما آنکه دل عالم است یکی بیش نبود . دیگران در مراتب باشند ،  
 9 هر يك در مرتبهئی . چون آن یگانه عالم ازین عالم در گذرد ، یکی  
 دیگر بمرتبه وی رسد و بجای وی نشیند تا عالم بی دل نباشد .

- (۹) ای درویش ! تمامت عالم همچون حقهئی است پراز افراد  
 موجودات ، و ازین موجودات هیچ چیز و هیچ کس را از خود و ازین  
 حقه خبر نیست ، الا انسان کامل را ، که از خود و ازین حقه خبر  
 دارد ، و در ملك و ملکوت و جبروت هیچ چیز بروی پوشیده نمانده است ؛  
 15 اشیا را گماهی و حکمت اشیا را گماهی می داند و می بیند . آدمیان زبده  
 و خلاصه کاینات اند و میوه درخت موجودات اند و انسان کامل زبده  
 و خلاصه موجودات آدمیان است . موجودات جمله بيك بار در تحت  
 18 نظر انسان کامل اند ، هم بصورت وهم بمعنی ، از جهت آنکه معراج  
 ازین طرف است هم بصورت وهم بمعنی ، تا سخن دراز نشود و از  
 مقصود باز نمائیم !

- (۱۰) ای درویش ! چون انسان کامل خدای را بشناخت و بلاقای خدای مشرف شد ، و اشیارا کماهی و حکمت اشیارا کماهی بدانست و بدید ، بعد از شناخت و لقای خدای هیچ کاری برابر آن ندید و هیچ طاعتی بهتر از آن ندانست که راحت بخلق رساند و هیچ راحتی بهتر از آن ندید که بامردم چیزی گوید و چیزی کند ، که مردم چون آن بشنوند و بآن کار کنند ، دنیا را بآسانی بگذرانند و از بلاها و فتنه های این عالمی ایمن باشند و در آخرت رستگار شوند . و هر که چنین کند ، وارث انبیاست ، از جهت آنکه علم و عمل انبیا میراث انبیاست و علم و عمل انبیا فرزند انبیا است . پس میراث ایشان هم بفرزند ایشان می رسد . تاسخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم !
- (۱۱) ای درویش ! انسان کامل هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که عالم را راست کند و راستی در میان خلق پیدا کند . و عادات و رسوم بد از میان خلق بردارد ، و قاعده و قانون نیک در میان مردم بنهد ، و مردم را بخدای خواند و ار عظمت و بزرگواری و یگانگی خدای مردم را خبر دهد ، و مدح آخرت بسیار گوید و از بقاء و ثبات آخرت خبر دهد ، و مذمت دنیا بسیار کند ، و از تغیر و بی ثباتی دنیا حکایت کند و منفعت درویشی و خمول با مردم بگوید ، تا درویشی و خمول بردل مردم شیرین شود و مضرت توانگری و شهوت بگوید تا مردم را از توانگری و شهوت نفرت پیدا آید و نیکان را در آخرت ببهشت وعده دهد و بدان را در آخرت از دوزخ وعید کند و از خوشی بهشت و ناخوشی دوزخ و دشواری حساب حکایت کند ، و بمبالغت حکایت کند و مردم را محب

ومشفق یکدیگر کردند ، تا آزار یکدیگر نرسانند و راحت از یکدیگر دریغ ندارند و معاون یکدیگر شوند ، و بفرماید تا مردم امان یکدیگر بدهند هم بزبان وهم بدست . و چون امان دادن یکدیگر بر خود واجب دیدند بمعنی بایکدیگر عهد بستند . باید که این عهد را هرگز نشکنند و هر که بشکند ایمان ندارد : من لا عهدله لا ایمان له . المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده .

(۱۲) ای درویش ! دعوت انبیا بیش ازین نیست باقی تربیت اولیاست : ائمانت منذر ولكل قوم هاد . دعوت انبیا رحمت عالم است ؛ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین . و تربیت اولیا خاص است ، از بهر آنکه انبیا واصفان اند و اولیا کاشفان اند .

(۱۳) ای درویش ، رحمت خدای عام است جمله موجودات را ، و رحمت انبیا عام است جمله آدمیان را ، و رحمت اولیا عام است جمله طالبان را . دعوت انبیا این بود ، جمله يك سخن بودند و جمله تصدیق یکدیگر کردند و این سخن هرگز منسوخ نشود . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم . غرض مابیان انسان کامل بود ، چون کمال و بزرگی انسان کامل را شنیدی ، اکنون بدان که این انسان کامل با این کمال و بزرگی که دارد ، قدرت ندارد ، و بنا مرادی زندگانی می کند ، و بسازگاری روزگار می گذراند از روی علم و اخلاق کامل است ، اما از روی قدرت و مراد ناقص است .

(۱۴) ای درویش ! وقت باشد که انسان کامل صاحب قدرت باشد و حاکم یا پادشاه شود ، اما پیدااست که قدرت آدمی چند بود ، و چون



بحقیقت نگاه کنی عجزش بیشتر از قدرت باشد ، ونامرادیش بیش از  
 3 مراد بود . انبیا واولیا وملوک وسلاطین بسیار چیزها می خواستند که  
 باشد و نمی بود وبسیار چیزها نمی خواستند که باشد و می بود . پس  
 معلوم شد که جمله آدمیان از کامل وناقص ودانا و نادان وپادشاه ورعیت  
 عاجز وبیچاره اند وبنامرادی زندگانی می کنند . بعضی از کاملان چون  
 6 دیدند که آدمی برحصول مرادات قدرت ندارد ، وبسعی وکوشش قدرت  
 حاصل نمی شود وبنامرادی زندگانی می باید کرد ، دانستند که آدمی را  
 هیچ کاری بهتر از ترك نیست وهیچ طاعتی برابر آزادی وفریاد نیست ،  
 9 ترك کردند وآزاد وفرار گشتند .

### فصل سوم

#### در بیان کامل آزاد

12 (۱۵) بدان که گفته شد که انسان کامل آن است که اورا  
 چهارچیز بکمال باشد ، اقوال نیک وافعال نیک ، واخلاق نیک ومعارف .  
 وانسان کامل آزاد آن است که اورا هشت چیز بکمال باشد ، اقوال  
 15 نیک وافعال نیک واخلاق نیک ومعارف وترک وعزلت وقناعت  
 خمول . هر که این هشت چیزرا بکمال رسانید کامل وآزاد است  
 وبالع وحرّ است .  
 18 (۱۶) ای درویش ! هر که چهار اوّل دارد وچهار آخر ندارد  
 کامل است اما آزاد نیست وهر که چهار آخر دارد وچهار اوّل ندارد  
 آزاد است اما کامل نیست ، وهر که این هشت جمله دارد وبکمال  
 2 دارد کامل وآزاد وبالع وحرّ است . اکنون چون کامل آزادرا دانستی ،

- بدان که کاملان آزاد ، دو طایفه اند چون ترك کردند و آزاد و فارغ گشتند ، دوشاخ پیدا آمد . بعضی بعد از ترك عزلت و قناعت و خمول اختیار کردند ، و بعضی بعد از ترك رضا و تسلیم و نظاره کردن اختیار کردند ، مقصود همه آزادی و فراغت بود . بعضی گفتند : آزادی و فراغت در ترك و عزلت و قناعت و خمول است ، و بعضی گفتند : آزادی و فراغت در ترك و رضا و تسلیم و نظاره کردن است . این هر دو طایفه 6 در عالم هستند و هر يك بكار خود مشغول اند . آن طایفه که عزلت و قناعت و خمول اختیار کردند دانستند که چنانکه باعسل گرمی همراهست و چنانکه با کافور سردی همراهست ، بادنیا و صحبت اهل دنیا 9 تفرقه و پراکندگی همراهست ، پس ترك کرده اند و دوستی دنیا از دل قطع کرده اند . اگر ناگاه اتفاق چنان می افتد ، چیزی از دنیای روی بدیشان می نهد ، یا چیزی از تنعمات و لذات دنیای ایشان را میسر 12 می شود ، یا صحبت اهل دنیا پیش می آید ، قبول نمی کنند و می گیرزند . چنانکه دیگران از شیر و پلنگ و مار و کژدم می ترسند و می گیرزند ، ایشان از دنیا و اهل دنیا می ترسند و می گیرزند . و آن طایفه که رضا 15 و تسلیم و نظاره کردن اختیار کرده اند ، دانستند که آدمی نمی داند که به آمد وی در چیست . وقت باشد که آدمی را چیزی پیش آید و او را از آمدن آن چیز خوش آید ، و زیان وی در آن چیز باشد ، 18 و وقت باشد که آدمی را چیزی پیش آید و او را از آمدن آن چیز ناخوش آید ، و سود وی در آن چیز باشد . چون این طایفه برین سر واقف شدند ، تدبیر و تصرف خود و ارادت و اختیار خود از میان 21

برداشتند ، وراضی و تسلیم شدند ، اگر مال و جاه بیامد ، شاد نشدند ،  
 3 و اگر مال و جاه برفت ، غمناك نگشتند ، و اگر نو رسید ، پوشیدند  
 و اگر کهنه رسید پوشیدند . اگر بصحبت اهل دنیا رسیدند خوش بودند  
 و خواستند که اهل دنیا از ایشان سود کنند ، و اگر بصحبت اهل  
 آخرت رسیدند ، خوش بودند و خواستند که ایشان را از اهل آخرت  
 6 سودی باشد . و این بیچاره مدتهای مدید بعد از ترك در عزلت و قناعت  
 و خمول بودم ، و مدتهای مدید ، بعد از ترك در رضا و تسلیم و نظاره  
 کردن بودم . و حالی درین ام . و مرا بیقین نشد که کدام شاخ بهتر  
 9 است ، هیچ طرف را ترجیح نتوانستم کرد ، و امروز که این می نویسم ،  
 هم هیچ ترجیح نکرده ام . و نمی توانم کرد ، از جهت آنکه در هر طرفی  
 فواید بسیار می بینم ، و آفات بسیار می بینم .

## فصل چهارم

12

## در بیان صحبت

(۱۷) بدان که صحبت اثر های قوی و خاصیت های عظیم دارد . هر  
 15 سالکی که بمقصد نرسید و مقصود حاصل نکرد ، از آن بود که  
 بصحبت دانائی نرسید . کار صحبت دانا دارد . هر که هر چه یافت ،  
 از صحبت دانا یافت ، باقی این همه ریاضات و مجاهدات بسیار ، و این  
 18 همه آداب و شرایط بی شمار از جهت آن است که تا سالک شایسته  
 صحبت دانا گردد ، که سالک چون شایسته بصحبت دانا گشت ، کار  
 سالک تمام شد .

(۱۸) ای درویش ، اگر سالکی يك روز ، بلکه يك لحظه بصحبت

21

- داناتی رسد ، و مستعد و شایستهٔ صحبت دانا باشد بهتر از آن بود که صد سال ، بلکه هزار سال بریاضات و مجاهدات مشغول باشد ، وان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون . امکان ندارد که کسی بی صحبت دانا بمقصد رسد و مقصود حاصل کند ، اگر چه مستعد باشد و اگر چه بریاضات و مجاهدات بسیار مشغول بود .
- 6 (۱۹) ای درویش ! بسیار کس باشد که بدانا رسد ، و او را از آن دانا هیچ فایده نباشد ؛ و این از دو حال خالی نباشد ، یا استعداد ندارد یا هم مقصود نباشد . آنکه استعداد ندارد از اهل صحبت نیست .
- 9 و آنکه استعداد دارد و هم مقصود نیست هم صحبت نباشد از جهت آنکه هم صحبت هم مقصود است . هر گاه دو کس یا زیادت با هم باشند و مقصود ایشان یکی باشد ، هم صحبت باشند ؛ و اگر مقصود ایشان یکی نباشد ، هم صحبت نباشند .
- 12 (۲۰) چون معنی صحبت را دانستی ، اکنون بدان که چون بصحبت درویشان رسی ، باید که سخن کم گوئی ، و سخنی که از تو سؤال نکنند جواب نگوئی . و اگر چیزی از تو سؤال کنند ، و جواب ندانی ، باید که زود بگوئی که نمی دانم و شرم نداری ، و اگر جواب دانی ، جوابی مختصر با فایده بگوئی و دراز نکشی ، و در بند بحث و مجادله نباشی ، و در میان درویشان تکبر نکنی ، و در نشستن بالا نطلبی بلکه
- 18 ایثار کنی و چون اصحاب حاضر باشند و خلوت باشد یعنی بغیر اصحاب کسی دیگر در میان نباشد ، باید که تکلف نکنی و در ادب مبالغه
- 21 ننمایی که در چند موضع تکلف نمی باید کرد ؛ بی تکلفی آزادی است .

(۲۱) ای درویش! نه آنکه بی ادبی کنی که بی ادبی در همه زمان  
 و در همه مکان حرام است ، مراد ما آن است که در خلوت بی تکلف  
 3 زندگانی کنی ، که اگر تو تکلف کنی دیگران را هم تکلف باید کرد  
 و بدین سبب درویشان گران بار شوند ، و از آن صحبت لذت نیابند  
 و آن را سبب تو باشی ، و باید که بت پرست نباشی و چیزی را بت خود  
 6 نسازی ، آن چنانکه دیگران می کنند ، تو نیز می کن .

(۲۲) ای درویش! هر کاری که مباحثت در کردن و نا کردن  
 آن ضرورتی نیست ، در آن کار موافقت کردن با اصحاب از کرم  
 9 و مرّوت است ، و اگر موافقت نکنی ، بی مرّوت باشی . و بر هر کاری  
 که عادت کنی ، آن کار بت تو شود ، و در میان اصحاب بت پرست  
 باشی .

(۲۳) ای درویش! هر کاری که نه ضرورت باشد و نه سبب راحت  
 12 اصحاب بود ، بر آن کار عاوت نباید کرد که چون عادت کردی  
 بت شد و ترک عادت کردن و بت را شکستن کار مردان است .

### فصل پنجم

#### در بیان سلوک

15

(۲۴) بدان که سلوک عبارت از سیر است ، و سیر الی الله باشد ،  
 18 و سیر فی الله باشد . سیر الی الله نهایت دارد ، اما سیر فی الله نهایت  
 ندارد ، و سیر الی الله عبارت از آن است که سالک چندان سیر کند  
 که از هستی خود نیست شود و بهستی خدا هست شود ، و بخدا زنده  
 21 و دانا و بینا و شنوا و گویا گردد .

- (۲۵) ای درویش ! اگر چه سالک هرگز هیچ هستی نداشت ، اما می‌پنداشت که مگر دارد آن پندار بر خیزد و یقین بداند که هستی خدا راست و بس . چون دانست و دید که هستی خدای راست ، سیر 3  
الی الله تمام شد ، اکنون ابتداء سیر فی الله است ، و سیر فی الله عبارت از آن است که سالک چون بهستی خدا هست شد ، و بخدا زنده ودانا وینا و گویا و شنوا گشت ، چندان دیگر سیر کند که اشیاء را 6  
کماهی و حکمت اشیاء را کماهی بتفصیل و بتحقیق بداند و ببیند ، چنانکه هیچ چیزی در ملك و ملکوت و جبروت بروی پوشیده‌نماند . بعضی گفته‌اند که ممکن است که يك آدمی این همه بداند ، و هیچ چیز نماند که 9  
نداند ؛ و بعضی گفته‌اند که ممکن نیست که يك آدمی این همه بداند ، از جهت آن که عمر آدمی اندک است و علم و حکمت خدای بسیار است . و ازینجا گفته اند که سیر فی الله نهایت ندارد . 12
- (۲۶) ای درویش ! چون معنی سلوک را دانستی ، اکنون بدان که اهل حکمت می‌گویند که از تو تا بخدای راه بطریق طول است ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است 15  
که نسبت هر مرتبه‌ئی از مراتب درخت با تخم درخت ، و اهل تصوف می‌گویند که از تو تا بخدای راه بطریق عرض است از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است که نسبت هر حرفی 18  
از حروف این کتاب با کاتب ، و اهل وحدت می‌گویند که از تو تا بخدای راه نیست ، نه بطریق طول و نه بطریق عرض ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد موجودات باخدای همچنان است که نسبت هر حرفی از 21

حروف این کتاب با مداد ، وازینجا گفته اند که وجود یکی بیش نیست ، و آن وجود خدای است - تعالی و تقدّس - ؛ و بغير از وجود خدای وجودی دیگر نیست و امکان ندارد که باشد .

(۲۷) ای درویش ! این پنج فصل را در مسجد جمعه ابرقوه جمع کردم و نوشتم . والحمد لله رب العالمین .

رسالة أول

در بیان معرفت انسان



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
انبيائه واوليائه خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين . 3
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
درخواست کردند، که می باید که در معرفت انسان رساله‌ئی جمع کنید، 6
- و ظاهر وباطن انسان را شرح کنید ، یعنی بیان کنید که از روی  
صورت خلقت انسان چون است ، و از روی باطن روح انسانی چیست ،
- و ترقی روح انسانی تا کجاست ؛ و دیگر بیان کنید که هر انسانی 9  
چند روح دارد ، و هر روحی چه کار کند . در خواست ایشان اجابت  
کردم ، و از خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه  
دارد : «انه علی مایشاء قدیر وبالاجابة جدیر» . 12

### فصل اول

#### در بیان خلقت صورت انسان

- (۲) بدان ، اعزك الله في الدارين که اول انسان يك جوهر است 15  
و هر چیز که در انسان بتدریج موجود شد ، جمله در آن يك جوهر  
موجود بودند ، و هر يك بوقت خود ظاهر شدند . و آن يك جوهر نطفه  
است ، یعنی تمامت اجزای انسان از جواهر واعراض ، جمله در نطفه 18

موجود بودند ، و هر چیز که اورا بکار می‌آید تا بکمال انسانی رسد ، باخود دارد و از خود دارد ، یعنی نطفه هم کاتب ، وهم قلم ، وهم کاغذ ، وهم دوات ، وهم مکتوب ، وهم قاری است .

- 3 (۳) ای درویش ! نطفه انسان جوهر اول عالم صغیر است ، وذات عالم صغیر است ، و تخم عالم صغیر است . و عالم عشق عالم صغیر است ، نطفه بر خود عاشق است ، می‌خواهد که جمال خودرا بیند ، و صفات 6 و اسامی خودرا مشاهده کند ، تجلی خواهد کرد ، و بصفت فعل ملتبس خواهد شد ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل خواهد آمد ، و بچندین صور 9 و اشکال و معانی و انوار ظاهر خواهد شد ، تا جمال وی ظاهر شود ، و صفات و اسامی و افعال وی پیدا آید .

### فصل دوم

#### در بیان تربیت نطفه

- 12 (۴) بدان که نطفه چون در رحم می‌افتد ، مدتی نطفه است ، و مدتی علقه است ، و مدتی مضغه است . و در میان مضغه عظام و عروق و اعصاب پیدا می‌آید ، تا مدت سه ماه بگذرد ؛ آنکاه در اول ماه 15 چهارم که نوبت آفتاب است آغاز حیوة می‌شود و بتدریج حس و حرکت ارادی در وی پیدا می‌آید ، تا چهار ماه بگذرد . و چون چهار ماه گذشت 18 جسم و روح حاصل شد ، و خلقت اعضا و جوارح تمام گشت . و خونی که در رحم مادر جمع شده بود ، غذای فرزند می‌شود . و از راه ناف بفرزند می‌رسد . و جسم و روح و اعضا فرزند بتدریج بکمال می‌رسد ، تا هشت 21 ماه بگذرد . در ماه نهم ، که نوبت باز بمشتری می‌رسد ، از رحم

مادر باین عالم می‌زاید . چنین می‌دانم که تمام فهم نکردی ، روشنتی  
ازین بنوعی دیگر بگویم .

### فصل سوم

#### در بیان تربیت نطفه بنوعی دیگر

- 3 (۵) بدان که نطفه چون در رحم می‌افتد ، مدور می‌شود ، از  
6 جهت آنکه آب بطبع خود مدور است . آنکه نطفه بواسطه حرارتی  
که با خود دارد ، وبواسطه حرارتی که بر رحم است ، بتدریج  
نضج می‌یابد ، واجزای لطیف وی از اجزای غلیظ وی جدا می‌شود .  
9 چون نضج تمام می‌یابد ، اجزای غلیظ از تمامت نطفه روی بمرکز  
نطفه می‌نهد ، واجزای لطیف از تمامت نطفه روی بمحیط نطفه نهد  
وبدین واسطه نطفه چهار طبقه می‌شود . هر طبقه محیط ما تحت  
12 خود می‌باشد ، یعنی آنچه غلیظ است روی بمرکز می‌نهد ، ودر  
میان نطفه قرار می‌گیرند وآنچه لطیف است روی بمحیط می‌آرد ،  
و در سطح اعلی نطفه مقرّ می‌سازد ، وآنچه در زیر سطح اعلی است  
15 متّصل بسطح اعلی است در لطیفی کمتر از سطح اعلی است ، وآنچه  
بالای مرکز است و متّصل بمرکز است در غلیظی کمتر از مرکز است ،  
باین واسطه نطفه چهار طبقه می‌شود . مرکز را که در میان نطفه است  
18 سودا می‌گویند وسودا سرد و خشک است وطبیعت خاک دارد ، لاجرم  
بجای خاک افتاد . وآن طبقه را که بالای مرکز است و متّصل بمرکز  
ومحیط مرکز است بلغم می‌گویند ، وبلغم سرد و ترّ است وطبیعت آب  
21 دارد ، لاجرم بجای آب افتاد . وآن طبقه را که بالای بلغم است

- و متصل ببلغم و محیط بلغم است خون می گویند و خون گرم و تر است و طبیعت هوا دارد لاجرم بجای هوا افتاد . و آن طبقه را که بالای خون است و متصل بخون و محیط خون است صفرا می گویند ، و صفرا گرم و خشک است و طبیعت آتش دارد . لاجرم بجای آتش افتاد و آن يك جوهر که نامش نطفه بود ، چهار عنصر و چهار طبیعت شد و این جمله در يك ماه بود .

### فصل چهارم

#### در بیان موالید

- (۶) چون عناصر و طبایع تمام شدند ، آنگاه ازین عناصر و طبایع چهار گانه موالید سه گانه پیدا آمدند . اول معدن ، دوم نبات ، سیم حیوان ، یعنی این عناصر و طبایع چهار گانه را قسام قسمت کرد و تمامت اعضای انسان پیدا آورد : اعضای اندرونی و بیرونی و این اعضا معادن اند . هر عضوی را مقداری معین از سودا و بلغم و خون و صفرا می فرستاد ؛ بعضی را از هر چهار برابر و بعضی را متفاوت ، چنانکه حکمت اقتضا می کرد ، تا تمامت اعضاء اندرونی و بیرونی پیدا آمدند ، و همرا با همدیگر بسته کرد و مجاری غذا و مجاری حیوة و مجاری حسّ و مجاری حرکت ارادی پیدا آورد تا معادن تمام شدند ، و این جمله در يك ماه دیگر بود .

### فصل پنجم

#### در بیان روح نباتی

- (۷) چون اعضا تمام شدند و معادن تمام گشتند ، آنگاه در هر

عضوی از اعضا بیرونی و اندرونی قوتها پیدا آمدند : قوه جاذبه و قوه ماسکه و قوه هاضمه و قوه دافعه و قوه مغیره و قوه غاذیه و قوه نامیه . و این قوتها را ملایکه می خوانند . چون اعضا و جوارح و قوتها تمام شدند ، آنگاه فرزند طلب غذا آغاز کرد و از راه ناف خونی که در رحم مادر جمع شده بود بخود کشید . چون آن خون در معده فرزند در آمد و یکبار دیگر هضم شد و نضج یافت جگر آن کیلوس را از راه ماساریقا بخود کشید . و چون در جگر در آمد و یک بار دیگر هضم و نضج یافت ، آنچه زبده و خلاصه آن کیموس بود که در جگر است روح نباتی شد ، و آنچه باقی ماند بعضی صفرا و بعضی خون و بعضی بلغم و بعضی سودا گشت . آنچه صفرا بود زهره آن را بخود کشید ، و آنچه سودا بود سپرز آن را بخود کشید و آنچه بلغم بود روح نباتی آن را بر جمله بدن قسمت کرد از برای چند حکمت ، و آنچه خون بود روح نباتی آن را از راه آورده بجمله اعضا فرستاد تا غذای اعضا شد ؛ و قسم غذا در بدن این روح نباتی است ، و موضع این روح نباتی جگر است و جگر در پهلوی راست است . چون غذا بجمله اعضا رسید نشو و نما ظاهر شد و حقیقت نبات این است . و این جمله در یک ماه دیگر بود .

### فصل ششم

#### در بیان روح حیوانی

(۸) چون نشو و نما ظاهر شد و نبات تمام گشت و روح نباتی قوت گرفت و معده و جگر قوی گشتند و برهضم غذا قادر شدند ، آنگاه آنچه زبده و خلاصه این روح نباتی بود ، دل آن را جذب کرد . و چون در دل

- در آمد و يك بار ديگر هضم و نضج يافت ، همه حيوة شد . آنچه زبده و خلاصه آن حيوة بود كه در دل است ، روح حيوانى شد ؛ و آنچه از روح حيوانى باقى ماند ، روح حيوانى آن را از راه شرايين بجملة اعضا فرستاد تا حيوة اعضا شد ؛ و همه اعضا بواسطه روح حيوانى زنده شدند ، و قسم حيوة در بدن اين روح حيوانى است . و موضع اين روح حيوانى دل است . و دل در پهلوى چپ است .
- (۹) و چون روح حيوانى قوت گرفت ، آنچه زبده و خلاصه اين روح حيوانى بود ، دماغ آن را جذب كرد . و چون در دماغ در آمد ، و يكبار ديگر هضم و نضج يافت ، آنچه زبده و خلاصه آن بود كه در دماغ است ، روح نفسانى شد ؛ و آنچه از روح نفسانى باقى ماند ، روح نفسانى آن را ، از راه اعصاب بجملة اعضا فرستاد تا حس و حرکت ارادى در جملة اعضا پيدا آمد ، و حقيقت حيوان اين است . و اين جملة در يك ماه ديگر بود . عناصر و طبائع و معدن و نبات و حيوان در چهار ماه تمام شدند ، هر يك در ماهى . و بعد از حيوان چيزى ديگر نيست ، حيوان در آخرتست . «وانّ الدار الآخرة لهى الحيوان لو كانوا يعلمون» .

## فصل هفتم

- در بيان حواس ده گانه پنج اندرونى و پنج بيرونى
- (۱۰) بدان كه روح نفسانى كه در دماغ است مدرك و محرّك است ، و ادراك او بر دو قسم است : قسمى در ظاهر و قسمى در باطن . باز آنچه در ظاهر است پنج قسمت است و آنچه در باطن هم

- پنج قسم است : یعنی حواس ظاهر پنج است ، سمع و بصر و شم و ذوق و لمس ؛ و حواس باطن هم پنج است ، حس مشترك و خیال و وهم و حافظه و متصرفه . و خیال خزانه دار حس مشترك است ، و حافظه 3  
 خزانه دار وهم است . حس مشترك مدرك صور محسوسات است ، و وهم مدرك معانی محسوسات است ، یعنی حس مشترك شاهدرا در می یابد ، 6  
 وهم غایب را . هر چه حواس بیرونی در می یابند ، آن جمله را حس مشترك در می یابد ، و آن جمله در حس مشترك جمع اند ، و حس مشترك را از جهت این حس مشترك گفته شد ، یعنی مسموعات و مبصرات و مشمومات و مذوقات و ملموسات در حس مشترك جمع اند . 9  
 و وهم معنی دوستی را در دوست و معنی دشمنی را در دشمن در می یابد ؛ و متصرفه آن است که در مدرکاتی که مخزون اند در خیال تصرف می کند بترکیب و تفصیل . 12

### فصل هشتم

#### در بیان قوه محرکه

- 15 (۱۱) بدان که قوه محرکه هم بر دو قسمت است ، باعثه و فاعله : باعثه آن است که چون صورت مطلوب یا مهروب ، در خیال پیدا آید داعی و باعث قوه فاعله گردد بر تحریک . و قوه فاعله آن 18  
 است که محرک اعضاست ، و حرکه اعضا از وی است . و این قوه فاعله مطیع و فرمان بردار قوه باعثه است و قوه باعثه که داعی و باعث قوه فاعله است بر تحریک ، از جهت دو غرض است : یا از جهت جذب 21  
 منفعت و حصول لذت است ، و درین مرتبه او را قوه شهوانی می گویند ؛

یا از جهت دفع مضرت و غلبه است ، و درین مرتبه اورا قوّه غضبی می خوانند .

### فصل نهم

#### در بیان روح انسانی

- 3
- (۱۲) بدان که تا بدینجا که گفته شد آدمی با دیگر حیوانات شریک است ، یعنی درین سه روح که گفته شد ، روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی . و آدمی که ممتاز می شود از دیگر حیوانات بروح انسانی ممتاز می شود . و روح انسانی نه از قبیل این سه روح است . از جهت آنکه روح انسانی از عالم علوی است ، و روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی از عالم سفلی اند . و در روح انسانی اختلاف کرده اند که داخل بدن است یا داخل بدن نیست . اهل شریعت می گویند که داخل بدن است چنانکه روغن در شیر ؛ و اهل حکمت می گویند که داخل نیست و خارج بدن هم نیست ، از جهت آنکه نفس ناطقه در مکان نیست و محتاج مکان نیست . چون در مکان نیست نتوان گفتن که داخل بدن است یا خارج بدن است . و دیگر آنکه داخلی و خارجی صفات اجسام اند و نفس ناطقه جسم و جسمانی نیست ، اما جمله اتفاق کرده اند که روح نباتی و روح حیوانی و روح نفسانی داخل بدن اند و زبده و خلاصه غذا اند . غذا بتربیت و پرورش ایشان عروج کرده است و بمراتب بر آمده و دانا و شنوا و بینا شده .
- (۱۳) ای درویش ! اگر گویند که غذاست که عروج کرده است و بمراتب بر آمده و دانا و بینا و شنوا شده ، و اگر گویند
- 21



- که نور است که با غذا همراه است آن نور عروج کرده است و بمراتب  
 بر آمده ودانا وینا وشنوا شده ، هم راست باشد . چنین می دانم که  
 تمام فهم نیکردی ، روشن تر ازین بگویم که دانستن این سخن از  
 مهمات است ، وریاضات ومجاهدات اهل هند جمله بنا برین سخن  
 است ؛ یعنی سخنی بغایت خوب است وبسیار مشکلات از دانستن این  
 سخن گشاده می شود وحلّ می گردد .

## فصل دهم

## در بیان سلوک اهل هند

- (۱۴) بدان که خاک وآب وهوا وآتش وحيوانات ونباتات وافلاك  
 وانجم یعنی جمله افراد موجودات مملو از نور اند ، وعالم مالامال  
 نور است واین نور است که جان عالم است . وآن عزیز از سر این نظر  
 فرموده است :

## بیت

- مرد باید که بوی داند برد      ورنه عالم پر از نسیم صباست  
 وآن عزیز دیگر هم از سر این نظر فرموده است

## بیت

- رو دیده بدست آر که هر ذره زخاک      جامیست جهان نمای چون درنگری  
 (۱۵) ای درویش ! عالم دو چیز است ، نور وظلمت یعنی دریای  
 نور است ودریای ظلمت . این دو دریا در یک دیگر آمیخته اند ،  
 نوررا از ظلمت جدا می باید کرد تا صفات نور ظاهر شوند ، واین  
 نوررا از ظلمت اندرون حیوانات جدا می توانند کرد از جهت آنکه

- در اندرون حیوانات کارکنان اند همیشه در کار اند ؛ و کار ایشان این است که این نور را از ظلمت جدا می کنند . اول غذا در دهان نهادند : دهان کار خود تمام می کند و بمعده می دهد و معده کار خود تمام می کند و بجگر می دهد ، و جگر کار خود تمام می کند و بدل می دهد ، و دل کار خود تمام می کند و بدماغ می دهد . چون بدماغ رسید و دماغ کار خود تمام کرد و عروج تمام شد و نور از ظلمت جدا گشت و صفات نور پیدا آمدند و حیوان دانا و شنوا و بینا گشت و این اکسیر است و حیوانات دایم در اکسیر اند و آدمی این اکسیر را بنهایت رسانید ، و اکسیر این اکسیر است که آدمی میکند بهر چیزی که می خورد جان آن چیزها می ستاند و زبده و خلاصه چیزها می گیرد - یعنی نور را از ظلمت چنان جدا می کند که نور خود را کماهی می داند و می بیند . و این جز در انسان کامل نباشد .
- 12 (۱۶) ای درویش ! انسان کامل این اکسیر را بکمال رسانید و این نور را تمام از ظلمت جدا گردانید از جهت آنکه نور هیچ جای دیگر خود را کماهی ندانست و ندیدید ، و در انسان کامل خود را کماهی دید و دانست .
- 15 (۱۷) ای درویش ! این نور را بکلی از ظلمت جدا نتوان کردن که نور بی ظلمت نتواند بود و ظلمت بی نور هم نتواند بود ، از جهت آنکه نور از جهتی وقایه ظلمت است و ظلمت از جهتی وقایه نور است . هر دو با یکدیگر اند و با یکدیگر بوده اند و با یکدیگر خواهند بود ، اما نور با ظلمت در اول همچنان است که روغن با شیر ، لاجرم صفات
- 21

نور ظاهر نیستند ، می باید که نور با ظلمت چنان شود که مصباح در مشکوة تا صفات نور ظاهر شوند . چون بمراتب بر می آید و کارکنان هر يك کار خود تمام می کنند و بدماغ می رسد چنان می شود که مصباح در مشکوة ، و حقیقت آدمی این مصباح است . و این مصباح است که مرتبه دیگر عروج می کند بعد از آنکه بدماغ می رسد . اما تا مادام که بدماغ نرسیده است عروج وی هم از روی صورت است و هم از روی معنی . چون بدماغ رسید عروج وی از روی معنی است نه از روی صورت ؛ یعنی عروج او آن است که صافی تر می شود و صفات وی بیشتر ظاهر می شود .

(۱۸) ای درویش ! این مصباح همه کس دارد ، اما از آن بعضی ضعیف و مکرر است ؛ این مصباح را قوی و صافی می باید گردانید که علم اولین و آخرین در ذات این مصباح مکنون است تا ظاهر گردد . هر چند این مصباح قوی تر و صافی تر می شود علم و حکمت که در ذات او مکنون است ظاهر تر می گردد . وقوت او بدو چیز است ، روزی يك نوبت خوردن ، و آن يك نوبت چیز خوردن چیزی صالح خوردن و چیزی صالح آن باشد که از وی خون لطیف بسیار تولد کند . و صفای وی بچهار چیز است ، کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و عزلت .

(۱۹) ای درویش ! این فصل از اول تا باخر بیان سلوك اهل هند است . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم ، غرض ما بیان ارواح بود ، آمدیم بسخن شما که این سخنان که درین فصل گفته شد لقمه ایست

که لایق حوصله شما نیست .

### فصل یازدهم

#### در بیان آنکه روح چیست

3

(۲۰) بدان که روح نباتی جوهر است و مکمل و محرک جسم است بالطبع ، و روح حیوانی جوهر است و مکمل و محرک جسم است بالاختیار ، و روح انسانی جوهر بسیط است و مکمل و محرک جسم است بالاختیار 6  
والعقل . و اگر این عبارت را فهم نمی کنی بعبارت دیگر بگویم . بدان که روح حیوانی مدرک جزئیات است و روح انسانی مدرک جزئیات و کلیات ، و روح حیوانی در یابنده نفع و ضرر است و روح انسانی در یابنده نفع و ضرر 9  
است و انفع و اضر است .

(۲۱) ای درویش ! روح انسانی حی و عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم است ، و نه چنان است که از موضعی می بیند و از موضعی دیگر می شنود ، و از موضعی دیگر می گوید چنانکه قالب که این چنین متجزی و قابل قسمت باشد ، و روح انسانی متجزی و قابل قسمت نیست روح انسانی در وقت دانش همه داناست و در وقت دیدن همه بیناست و در وقت شنیدن همه شنواست و در وقت گفتن همه گویاست و در همه صفات هم چنین می دان و بسایط هم چنین باشد .

18

### فصل دوازدهم

#### در بیان ترقی روح انسانی

(۲۲) بدان که اهل شریعت می گویند که انسان چون تصدیق انبیا کرد و مقلد انبیا شد ، بمقام ایمان رسید و نام او مؤمن گشت . 21

۳ وچون با وجود تصدیق و تقلید انبیا عبادت بسیار کرد و اوقات شب و روز را قسمت کرد و بیشتر بعبادت گذرانید ، بمقام عبادت رسید و نام او عابد شد و تمام گشت . و چون با وجود عبادت بسیار روی از دنیا بکلی گردانید و ترك <sup>بها</sup> و جاه کرد و از لذات و شهوات بدنی آزاد شد ، بمقام زهد رسید و نام او زاهد گشت ؛ و چون با وجود زهد اشیا را کما هی و حکمت اشیا را کماهی دانست و دید چنانکه در ملك و ملکوت و جبروت هیچ چیز بر وی پوشیده نماند ، و خود را و پروردگار خود را شناخت ، بمقام معرفت رسید و نام او عارف گشت . و این مقام عالی است و از سالکان اندکی بدین مقام رسند که سرحد ولایت است . و چون با وجود معرفت او را خدای تعالی بمحبت و الهام خود مخصوص گردانید بمقام ولایت رسید و نام او ولی گشت . و چون با وجود محبت و الهام او را حق تعالی بوحی و معجزه خود مخصوص گردانید و بر پیغام بخلق فرستاد تا خلق را بحق دعوت کند ، بمقام نبوت رسید و نام وی نبی گشت . و چون با وجود وحی و معجزه او را حق تعالی بکتاب خود مخصوص گردانید ، بمقام رسالت رسید و نام او رسول گشت . و چون با وجود کتاب شریعت او را منسوخ گردانید و شریعتی دیگر نهاد بمقام اولو العزم رسید و نام او اولو العزم گشت . و چون با وجود آنکه شریعت او را منسوخ گردانید و شریعتی دیگر نهاد ، او را خدای تعالی ختم نبوت گردانید و بمقام ختم رسید و نام او خاتم گشت . این بود ترقی روح انسانی .

(۲۳) ای درویش ! روح مؤمن يك مرتبه ترقی کرد و روح خاتم نه

21 مرتبه ترقی کرد . چون اول و آخر را دانستی اکنون باقی را همچنین

- می دان . چون ترقی روح انسانی معلوم کردی اکنون بدان که اهل شریعت می گویند که ترقی روح انسانی همین نه مرتبه بیش نیست ، و این هر نه مرتبه اهل تقوی و علم اند . اما هر کدام مرتبه‌ئی که بالاتر 3 است و آخرتر ، علم و تقوی او بیشتر است چنانکه علم و تقوی هیچ کس بعلم و تقوی خاتم نرسد و هر کدام آخرتر بالاتر است ، مقام او که بعد از مفارقت قالب بازگشت او بدان خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر است . چنانکه 6 مقام هیچ کس بمقام خاتم نرسد ، عرش خاص مقام خاتم انبیاست . و بنزدیک اهل شریعت این هر نه مرتبه عطائی اند و هر یک را مقامی معلوم است و بسعی و کوشش از مقام معلوم خود در نتوانند گذشت ، از جهت آنکه 9 بنزدیک اهل شریعت ارواح را پیش از اجساد آفریده اند ، هر یک را در مقام معلوم ، هم از روی مکان هم از روی مکانت . چون بقالب آیند و عمر خود ضایع نکند و بسعی و کوشش مشغول باشند بمقام خود رسند ، 12 و از مقام معلوم خود در نتوانند گذشت .

(۲۴) و اهل حکمت هم می گویند که ترقی روح انسانی همین نه

- مرتبه بیش نیست و این هر نه مرتبه اهل علم و طهارت اند ، و هر کدام 15 مرتبه که بالاتر است علم و طهارت وی بیشتر است ، و مقامی که بعد از مفارقت قالب بازگشت وی بآن خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر است ، اما اهل حکمت می گویند که این هر نه مرتبه کسبی اند و هیچ کس را 18 مقام معلوم نیست ، مقام هر کس جزاء علم و عمل وی است ، هر که علم و طهارت بیشتر کسب می کند ، مرتبه وی بالاتر می شود و مقامی که بازگشت وی بدان خواهد بود عالی‌تر و شریف‌تر می گردد ، از جهت 21

- آنکه نزدیک اهل حکمت ارواح را پیش از اجساد نیافریده اند آری  
 ارواح با اجساد آفریده اند ؛ پس هیچ کس را مقام معلوم نبوده باشد ،  
 هر يك مقام خود را اکنون پیدا می کند . و دیگر اهل حکمت می گویند 3  
 که هیچ چیز را ختم نیست و اگر همه چیز را ختم هست باز آغاز هست ،  
 یعنی در آخر دور قمر همه چیز بکمال خود رسد و هر چیز که بکمال  
 خود رسید ختم آن چیز شد ، باز در اول دور دیگر همه چیز را ابتدا 6  
 باشد تا باز بتدریج بکمال خود رسند .
- (۲۵) و اهل وحدت می گویند که ترقی روح انسانی را حدی پیدا  
 نیست از جهت آنکه اگر آدمی مستعد را هزار سال عمر باشد و درین 9  
 هزار سال بتحصیل و تکرار و مجاهدات و از کار مشغول بود هر روز چیزی  
 داند و چیزی یابد ، که پیش از آن روز ندانسته باشد و نیافته بود از  
 حکمت ، از جهت آنکه علم و حکمت خدای نهایت ندارد . و دیگر اهل 12  
 وحدت می گویند که هیچ مقامی شریف تر از وجود آدمی نیست تا بعد  
 از مفارقت قالب بازگشت روح آدمی بآن مقام باشد . جمله افراد  
 موجودات در سیر و سفر اند تا بآدمی رسند . چون بآدمی رسیدند بکمال 15  
 رسیدند و معراج همه تمام شد . و آدمی هم در سیر و سفر است تا بکمال  
 خود رسد چون بکمال خود رسید معراج آدمی هم تمام شد ، و میوه  
 موجودات بکمال خود رسید . و بنزدیک اهل وحدت کمال آدمی وجود 18  
 ندارد ، از جهت آنکه آدمی بهر کمالی که برسد نسبت باستعداد وی  
 و نسبت بعلم و حکمت خدای هنوز ناقص باشد . پس آدمی را که کامل  
 گفته می شود بنسبت گفته می شود ، و بنزدیک اهل شریعت و اهل حکمت 21

- کمال وجود دارد. کمال آدمی در چهار چیز است: اقوال نیک، افعال نیک و اخلاق نیک و معارف. و مراد از معارف معرفت چهار چیز است، معرفت دنیا، و معرفت آخرت و معرفت خود و معرفت پروردگار خود. 3

### فصل سیزدهم

#### در بیان آنکه يك آدمی چند روح دارد

- 6 (۲۶) بدان که اهل شریعت و اهل حکمت می گویند که بعضی از آدمیان سه روح دارند، و اینها ناقصان اند، و بعضی از آدمیان چهار روح دارند و اینها مقتصدان اند، و بعضی از آدمیان پنج روح دارند و اینها کاملان اند، و این پنج روح هر يك غیر یکدیگر اند، قالب بمثابه 9 مشکوة است. روح نباتی که در جگر است بمثابه زجاجه است، و روح حیوانی که در دل است بمثابه فتیله است و روح نفسانی که در دماغ است بمثابه روغن است؛ و این روغن از غایت لطافت و صفا می خواست که 12 اشیارا و حکمت اشیارا کما هی بدانند و به بیند بیش از آنکه نار بوی پیوندند: « یکاد زیتها یضئ و لو لم تمسه نار ». پس این روغن نور باشد و چون نار که روح انسانی است بروغن پیوست « نور علی نور » باشد 15 و چون نور الله بروح انسانی پیوست نور نور نور شد: « یهدی الله لنوره من یشاء ».
- 18 (۲۷) ای درویش! بدان که بنزدیک این ضعیف آن است که هر آدمی که هست از کامل و ناقص يك روح بیش ندارد؛ اما آن يك روح مراتب دارد و در هر مرتبه نامی دارد. از اسامی بسیار مردم می پندارند که مگر روح هم بسیار است و نه چنین است؛ روح یکی بیش نیست 21



و جسم یکی بیش نیست ، اما جسم و روح مراتب دارد و در هر مرتبه‌ئی نامی دارد .

- 3 (۲۸) ای درویش ! جسم و روح هر دو در ترقی و عروج اند و بمراتب برمی‌آیند تا بعد خود رسند ، اگر آفتی بایشان نرسد . و چون بعد خود رسیدند ، باز هر دو روی در نقصان می‌نهند . هر چیز که در زیر فلک قمر است عروجی دارد ، و آن عروج را حدی و مقداری معلوم است و نزولی دارد ، و آن نزول را حدی و مقداری معلوم است . و در میان عروج و نزول استوائی دارد و آن استوارا هم حدی و مقداری معلوم است . گوئیا صراط‌ها 9 این است ؛ و برین صراط چندین گاه بی‌الا می‌باید رفت ، و چندین گاه راست می‌باید رفت ، و چندین گاه بزیر می‌باید رفت . و این صراط بر روی دوزخ کشیده است ، و آن بایست است و بایست دوزخی سخت 12 و در های بسیار دارد . و جمله خلق را گذر برین دوزخ است از نبی ولی و پادشاه و رعیت و توانگر و درویش و بزرگ و کوچک چیزها که نبود خواهند که بود و چیزها که بود خواهند که نبود و هر دو دوزخ است .
- 15 و بعضی کس برین صراط خوش و آسان بگذرند از جهت آنکه سخن دانایان قبول کنند و بدنیا مشغول نشوند و حریص و طامع نباشند و ترك بایست کنند و کارهای دنیا را سهل و آسان بر گیرند . و بعضی کس افتان و خیزان بگذرند ، و بعضی کس بغایت در زحمت باشند و ناخوش و دشوار بگذرند ، از جهت آنکه سخن دانایان قبول نکنند و بدنیا مشغول شوند و بآتش حرص و طمع می‌سوزند و بآتش حسد گدازند . و هر که ازین صراط گذشت از دوزخ گذشت و بی‌بہشت رسید ، همان بہشت که اول در 21

آن بوده است .

(۲۹) هر چند می خواهیم که سخن دراز نشود بی اختیار من دراز

- 3 می شود . غرض آن بود که روح یکی بیش نیست و جسم یکی بیش نیست .  
و این سخن وقتی بر تو روشن شود که بدانی که مبداء جسم چیست و از چه  
پیدا آمد و مبداء روح چیست و از چه پیدا آمد .

### 6 فصل چهاردهم

در بیان آنکه اجسام و ارواح و موالید چون پیدا آمدند

و در بیان آنکه مزاج چیست و چون پیدا آمد

- 9 (۳۰) بدان که خاک و آب و هوا و آتش امهات اند و هر یکی صورتی  
دارند و معنی دارند . صورت هر یکی ظلمت است و معنی هر یکی نور است .  
صورت هر یک را عنصر میگویند و معنی هر یک را طبیعت می خوانند . پس  
12 چهار عنصر و چهار طبیعت باشد . هر گاه که این چهار بایک دیگر  
بیامیزند ، چنانکه شرط آن است البته ازین میان چیزی متشابه الاجزا  
پیدا آید ، آن مزاج است و مزاج را از امتزاج گرفته اند .
- 15 (۳۱) چون این مقدمات معلوم کردی و معنی مزاج را دانستی ، اکنون  
بدان که چون امهات بیامیزند البته صورت هر چهار آمیخته شود و معنی  
هر چهار هم آمیخته شود . از صورت هر چهار چیزی متشابه الاجزا پیدا  
18 آید و آن را جسم گویند و از معنی هر چهار چیزی متشابه الاجزا پیدا آید  
و آن را روح می خوانند . پس مزاج هم در جسم باشد و هم در روح بود ،  
تا مادام که امهات با همدیگر نیامیخته بودند و مفرد بودند ، عناصر و طبایع  
21 می گفتند و چون با یکدیگر بیامیختند و مزاج پیدا آمد ، جسم و روح

- می‌خوانند . چون جسم و روح موالیدرا دانستی ، اکنون بدان که این جسم است که بمراتب برمی آید و در هر مرتبه‌ئی نامی می‌گیرد : جسم جماد و جسم نبات و جسم حیوان . و این روح است که بمراتب بر می آید و در هر مرتبه‌ئی نامی می‌گیرد : روح جماد و روح نبات و روح حیوان . و انسان يك نوع است از انواع حیوان و روح انسان را باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند : هرچند داناتر می شود نام دیگر می‌گیرد .
- (۳۲) این است حقیقت مزاج . و این است حقیقت جسم و این است حقیقت روح که گفته شد . جسم از عالم ملک است و روح از عالم ملکوت ، جسم از عالم خلق است و روح از عالم امر . چون معلوم شد که روح یکی بیش نیست ، پس تعریف روح آن باشد که روح جوهر است که مکمل و محرک جسم است در مرتبه نبات بالطبع ، و در مرتبه حیوان بالاختیار و در مرتبه انسان بالاختیار والعقل .

### فصل پانزدهم

#### در بیان نصیحت

- (۳۳) ای درویش ! باید که بر دنیا و نعمت دنیا دل ننهی و بر حیوة و صحت و مال و جاه اعتماد نکنی ، که هر چیز که در زیر فلک قمر است و افلاک برایشان می‌گردد بريك حال نمی‌ماند ، والبته از حال خود می‌گردند . یعنی حال این عالم سفلی بريك صورت نمی‌ماند ، همیشه در گردش است ، هر زمان صورتی می‌گیرد و هر ساعت نقشی پیدا می‌آید . صورت اول هنوز تمام نشده است و استقامت نیافته است که صورت دیگر آمد و آن صورت اول را محو گردانید ؛ بعینه کار عالم

بموج دریا می ماند یا خود موج دریاست ، وعافل هرگز بر موج دریا  
عمارت نسازد وثبت اقامت نکند .

- 3 (۳۴) ای درویش ! درویشی اختیار کن ، که عاقل ترین آدمیان  
درویشانی اند که باختیار خود درویشی اختیار کرده اند ، و از سرّ دانش  
نامرادی برگزیده اند ، از جهت آنکه در زیر هر مرادی ده نامرادی  
6 نهفته است بلکه صد ، وعافل از برای يك مراد صد نامرادی تحمل نکند ،  
ترك آن يك مراد کند تا آن صد نامرادی نباید کشید .

- (۳۵) ای درویش ! یقین بدان که ما مسافرانیم والبته ساعة فساعة  
9 در خواهیم گذشت وحال هر يك از ما هم مسافر است والبته ساعة فساعة  
خواهد گذشت واگر دولت است می گذرد واگر محنت است هم می گذرد .  
پس اگر دولت داری اعتماد بر دولت مکن که معلوم نیست که ساعة  
12 دیگر چون باشد واگر محنت داری هم دل خود را تنگ مکن که معلوم  
نیست که ساعة دیگر چون باشد ، دربند آن مباش که آزاری از تو  
بکسی رسد ، بقدر آنکه می توانی راحت می رسان . والحمد لله رب العالمين

تمام شد رساله اول



رساله دوم  
در بیان توحید

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
خير خلقه انبيائه واوليائه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا عزيز بن ، تمد  
النسفی که جماعتی درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در خواست  
کردند که می باید که در توحید رساله‌ئی جمع کنید و بیان کنید که  
کفر وتوحید واتحاد ووحدت چیست . درخواست ایشان را اجابت کردم  
واز خداوند تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد ائنه  
علی ما یشاء قدیر وبالاجابة قدیر .

### فصل اول

#### در بیان واجب الوجود

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که وجود از دو حال خالی  
نباشد ، یا اورا اول باشد یا نباشد . اگر اورا اول نباشد آن وجود  
قدیم است ، و اگر باشد آن وجود حادث است . و این سخنی بغایت  
روشن و ظاهر است و در وی خفائی نیست ، و دیگر بدان که هیچ شك  
نیست که ما وجود می یابیم . اگر این وجود که ما می یابیم قدیم  
است پس وجود قدیم یافتیم و اگر حادث است هم وجود قدیم یافتیم ،  
از جهت آنکه حادث بی قدیم نتواند بود ، والبته باید که بقدیم رسد

- تا حادث را وجود باشد . و وجود قدیم واجب الوجود است تعالی و تقدس و وجود حادث ممکن الوجود است و واجب الوجود خدای عالم است ،  
 3 و ممکن الوجود عالم خداست . و واجب الوجود یکی بیش نباشد ، از جهت آنکه ممکنات را بضرورت واجبی می باید و ضرورت کلی یکی بیش نیست ، و واجب الوجود باید که عالم و مرید و قادر بود از جهت آنکه  
 6 امکان ندارد که بی این سه صفت کسی چیزی پیدا تواند آوردن .  
 (۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که مردم در معرفت واجب الوجود بر تفاوت اند . بعضی اهل تقلید اند ، و بعضی اهل استدلال اند ، و بعضی اهل کشف اند . و ما سخن این هر سه طایفه را  
 9 بشرح بیاوریم تا سالکان بدانند که هر يك از کدام طایفه اند و در کدام مرتبه اند .

## فصل دوم

12

در بیان اعتقاد اهل تقلید و این طایفه را عوام می گویند

- (۴) بدان که اهل تقلید بزبان اقرار می کنند و بدل تصدیق می کنند هستی و یگانگی خدا را تعالی و تقدس ، و می دانند که این عالم را  
 15 صانعی است و صانع عالم یکی است و اول و آخر و حد و نهایت و مثل و مانند ندارد و حی و عالم و مرید و قادر و سمیع و بصیر و متکلم است ،  
 18 ظاهر و باطن بندگان را می داند و اقوال و افعال بندگان را می شنود و می بیند و داناست بهمه چیز و تواناست بر همه چیز موصوف است بصفات سزا  
 و منزه است از صفات ناسزا . اما اعتقاد این طایفه بواسطه حس و سمع  
 21 است ، یعنی نه بطریق کشف و عیان و نه بطریق دلایل و بزهان است



شونده است و اعتقاد کرده است .

- (۵) ای درویش ! اگر چه این اعتقاد بواسطه حس و سماع است  
 3 اما در حساب است و این طایفه از اهل ایمان اند و درین مرتبه قدر  
 غالب باشد از جهت آنکه مقلد اگر چه اعتقاد بهستی و یگانگی خدای  
 دارد ، و خدای را عالم و مرید و قادر می داند ، اما علم و ارادت و قدرت  
 6 خدای را بر جمله اسباب و مسببات بنور کشف و عیان و یا بنور دلایل  
 و برهان محیط ندیده است ؛ و جمله اسباب را همچون مسببات عاجز  
 و مستخر مشاهده نکرده است . باین سبب اسباب پیش این مقلد معتبر  
 9 باشد و همه چیز را باسباب اضافت کند و از سبب بیند از جهت آنکه  
 این مقلد هنوز در حس است و اسباب محسوس اند و حس این مقلد  
 بیش ازین ادراک نمی تواند کرد و از اسباب در نمی تواند گذشت .
- (۶) ای درویش ! چون دانستی که اسباب درین مرتبه معتبر  
 12 است ، اکنون بدان که غم عمر و معاش و اندوه رزق درین مقام است  
 و حرص و سعی بسیار در کارها درین مقام است و محبت اسباب و محبت  
 15 غیر درین مقام است ، و اعتماد کردن بر گفت طیب و گفت منجم درین  
 مقام است .

### فصل سوم

در بیان اعتقاد اهل استدلال و این طایفه را خاص می گویند 18

- (۷) بدان که اهل استدلال بزبان اقرار می کنند و بدل تصدیق می  
 کنند هستی و یگانگی خدای را تعالی و تقدس ، و یقین می دانند که این  
 21 عالم را صانع هست و صانع عالم یکی است و اول و آخر و حد و نهایت

- ومثل ومانند ندارد ، وحی<sup>۵</sup> وعالم ومرید وقادر وسمیع وبصیر ومتکلم  
 است ؛ ظاهر وباطن بندگان را می داند واقوال وافعال بندگان را می شنود  
 3 و می بیند . داناست بهمه چیز وتواناست بر همه چیز ، موصوف است  
 بصفات سزا ومنزه است از صفات ناسزا . واعتقاد این موحد بواسطه نور  
 عقل است ، یعنی بطریق دلایل قطعی وبرهان یقینی است . ودرین مرتبه  
 6 جبر برین موحد غالب باشد ، از جهت آنکه این موحد چون بنور عقل  
 ودلایل قطعی وبرهان یقینی خدای را ویگانگی خدای را شناخت ویقین  
 دانست که علم وارادت وقدرت او بکلی موجودات محیط است ، موجودات  
 9 رایبکبار عاجز ومقهور دید واسباب را همچون مسببات عاجز ومقهور یافت ،  
 یعنی چنان که تا اکنون مسبب را عاجز ومقهور می دید اکنون سبب را  
 هم عاجز ومقهور بیند .
- 12 (۸) ای درویش ! هر که خود را شناخت علامت او آن باشد که  
 چنانکه قلم را مستخر می دید ، اکنون انگشت را هم مستخر می بیند . اگر  
 چه دست محرک انگشت است ، وانگشت محرک قلم است ، واز قلم  
 15 حرف پیدا می آید ، اما چه تفاوت است میان حرف وقلم وانگشت  
 ودست ، چون هر چهار عاجز ومقهور ومستخر اند ، محرک جمله روح  
 است ؛ کاینات را بیکبار همچین می دان ، که هر يك سبب وجود  
 18 یکدیگر اند ، وهر يك محرک یکدیگر اند ، اما جمله عاجز ومقهور  
 ومستخر خدای اند ، وجود همه از خدای است ، وحرکت همه از  
 خدای است وموجد ومحرک جمله خدای است . وازینجا گفته اند که  
 21 خود را وافعال خود را بشناس تا خدای را وافعال خدای را بشناسی .

(۹) ای درویش ! وجود سبب از خدای است و وجود مسبب هم از خدای است . و چنانکه مسبب عاجز و مقهور است ، سبب هم عاجز و مقهور است و سبب را هیچ تأثیر نیست ، در وجود مسبب . بیش ازین تفاوت نیست میان سبب و مسبب که وجود سبب مقدم است بر وجود مسبب . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان که وجود الف مقدم است بر وجود بی اما ترا یقین معلوم است که وجود الف از کاتب است و وجود بی هم از کاتب است بی تفاوت و الف را هیچ تأثیری نیست در وجود بی و کاتب شریک ندارد در کتابت بی . همچنین افراد کاینات بعضی بر بعضی مقدم اند ، اما جمله از خدای اند و خدای شریک ندارد در آفرینش کاینات .

(۱۰) ای درویش ! افراد کاینات نسبت بخدای هیچ يك بر یکدیگر مقدم و هیچ يك از یکدیگر مؤخر نیستند ، جمله برابر اند ، از جهت آنکه نسبت هر فردی از افراد کاینات با خدای همچنان است که نسبت هر حرفی از حروف این کتاب با کاتب ، حرف اول از کاتب ، و حرف دوم از کاتب ، و حرف سوم از کاتب ، همچنین تا با آخر کتاب جمله از کاتب است . کاینات را همچنین می دان عرش از خدای و کرسی از خدای و آسمانها از خدای و زمین از خدا . جمله افراد موجودات از خدای است و ازینجا گفته اند که از تو تا بخدای راه بطریق عرض است ، نه بطریق طول .

(۱۱) ای درویش ! افراد کاینات نسبت بیکدیگر بعضی بر بعضی مقدم و بعضی بر بعضی مؤخر اند ، و بعضی ماضی و بعضی مستقبل اند ، اما

نسبت بخدای جمله برابر اند .

(۱۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، ودانستی که علم و ارادت

- 3 و قدرت خدا بجمله اشیا محیط است بکلیات و جزئیات و هیچ چیزی بی علم و ارادت و قدرت خدا در وجود نیامد و نیاید ، اکنون بدان که خدای را خزینه های بسیار است ، خزینه وجود و خزینه حیوة و خزینه صحت و خزینه رزق و خزینه امن و خزینه غنا و خزینه عقل 6 و خزینه علم و خزینه حکمت و خزینه سعادت و خزینه دولت و خزینه فراغت و مانند این جمله خزاین خدای اند ، بهر که خواهد دهد و بهر که نخواهد ندهد ، و کلید این خزاین بدست هیچ کس نیست ، 9 نزد خدای است .

(۱۳) ای درویش ! چون دانستی که این موحد از اسباب در

- گذشت و بمسبب اسباب رسید ، و علم و ارادت و قدرت مسبب الاسباب را 12 بر کل کاینات محیط دید ، و خزینه های وی را مالا مال یافت ، و یقین دانست که بهر که می خواهد می دهد و بی علت می دهد ، اکنون بدان که درین مقام است که حرص بر می خیزد و توکل 15 بجای آن می نشیند ، درین مقام است که سعی و کوشش بسیار بر می خیزد و رضا و تسلیم بجای آن می نشیند ، و درین مقام است که محبت غیر بر می خیزد و محبت خدای بجای آن می نشیند ، و درین 18 مقام است که غم معاش و اندوه رزق بر می خیزد ، و درین مقام است که شرک خفی بر می خیزد ، و درین مقام است که طیب معزول می شود و منجم باطل می گردد ، و اسباب بیکبار از پیش این موحد بر خاست ، 21

چنانکه اگر در وقتی بنادر نظرش بر سببی افتد در وقت رنج یا در وقت راحت ، آن را شرك داند وزود از آن باز گردد ، وبتوبه واستغفار مشغول شود .

### فصل چهارم

در بیان اعتقاد اهل کشف ، واین طایفه را خاص الخاص می گویند ،  
 (۱۴) بدان که اهل کشف بزبان اقرار می کنند و بدل تصدیق می کنند هستی و یگانگی خدای را تعالی و تقدس . و این هستی و یگانگی که ایشان بزبان اقرار می کنند و بدل تصدیق می کنند بطریق کشف و عیان است .

(۱۵) ای درویش ! این طایفه اند که از تمامت حجابها گذشند ، و بمشاهده خدای رسیدند ، و بلقای خدای مشرف شدند . و چون بلقای خدای مشرف شدند ، و بعلم الیقین دانسته بودند ، اکنون بعین الیقین هم دانستند ، و دیدند که هستی خدای راست و بس . ازین جهت این طایفه را اهل وحدت می گویند که غیر خدای نمی بینند و نمی دانند ، همه خدای می بینند و همه خدای می دانند .

(۱۶) ای درویش ! از کفر تا بتوحید راه بسیار است ، و از توحید تا با اتحاد راه بسیار است ، و از اتحاد تا بوحدت هم راه بسیار است ، و وحدت است که مقصد سالکان و مقصود روندگان است .

(۱۷) ای درویش ! معنی مطابق کفر پوشش است ، و پوشش بر دو قسم است . يك پوشش آن است که بواسطه آن پوشش خدای را نمی بینند و نمی دانند ، و این کفر مبتدیان است ، و این کفر

- مذموم است ؛ دیگر پوشش آن است که بواسطه آن پوشش غیر  
 خدای نمی بینند و نمی دانند ، و این کفر منتہیان است ، و این  
 کفر محمود است . « انّ الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم  
 3 تنذرهم لا يؤمنون ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم  
 غشاوة ولهم عذاب عظیم » . این آیت متناول هر دو کفر است .
- 6 (۱۸) چون معنی کفر را دانستی ، اکنون بدان که معنی  
 مطابق توحید یکی کردن است ، و یکی را یکی نتوان کردن ،  
 چیز های بسیار را یکی توان کردن ، و چیز های بسیار را یکی  
 9 کردن بدو طریق باشد ، یکی بطریق عمل و یکی بطریق علم . پس  
 توحید دو نوع آمد ، یکی توحید علمی و یکی توحید عملی .
- (۱۹) چون معنی توحید را دانستی ، اکنون بدان که معنی  
 مطابق اتحاد یکی شدن است . و یکی شدن میان دو چیز باشد ،  
 12 و معنی مطابق وحدت یگانگی است و در یگانگی کثرت نیست پس در  
 کفر مذموم کثرت هست و در توحید کثرت هست و در اتحاد کثرت  
 15 هست و در وحدت است که کثرت نیست و وحدت است که مطلوب  
 طالبان و مقصود روندگان است .
- (۲۰) ای درویش ! چون کثرت بر خاست ، سالک بر خاست  
 18 و شرک بر خاست و حلول و اتحاد بر خاست و قرب و بعد بر خاست  
 و فراق و وصال بر خاست ، خدای ماند و بس .
- (۲۱) ای درویش ! همیشه خدای بود و بس ، و همیشه خدای باشد  
 21 و بس ، اما سالک در خیال و پندار بود ، می پنداشت که مگر

- 3 خدای وجودی دارد ووی بغیر از وجود خدای وجودی دارد ، اکنون از خیال وپندار بیرون آمد ، وبیقین دانست که وجود یکی بیش نیست وآن وجود خدای است تعالی و تقدس .
- 6 (۲۲) تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمائیم ، بدان که اهل وحدت می گویند که وجود یکی بیش نیست وآن وجود خدای است تعالی و تقدس و بغیر وجود خدای وجودی دیگر نیست وامکان ندارد که باشد . و دیگر می گویند که اگر چه وجود یکی بیش نیست ؛ اما این يك وجود ظاهری دارد و باطنی دارد ، باطن این يك وجود نور است و این نور است که جان عالم است و عالم مالا مال این نور است . نوری است نا محدود و نا متناهی . و بحری است بی پایان و بی کران ، حیوة و علم و ارادت و قدرت موجودات ازین نور است ، بینائی و شنوائی و گویائی و گیرائی و روایی موجودات ازین نور است ، طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ، بلکه خود همه این نور است .
- 15 (۲۳) چون باطن این وجود را دانستی که يك نور است ، اکنون بدان که ظاهر این وجود مشکوة این نور است و مظاهر صفات این نور است افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات این نور اند .
- 21 (۲۴) ای درویش ! باین نور می باید رسید ، و این نور را می باید دید ، و از این نور در عالم نگاه می باید کرد ، تا از شرك خلاص یابی ، و کثرت بر خیزد ، و سرگردانی نماند ، و یقین شود که وجود

- یکی بیش نیست . و شیخ ما می فرمود که من بدین نور رسیدم ، و این دریای نوررا دیدم ، نوری بود نامحدود و نامتناهی ، و بحری بود بی پایان و بی کران ، فوق و تحت یمین و یسار پیش و پس نداشت ، دران نور حیران مانده بودم ، خواب و خور و دخل و خرج از من برفت ، و نمی توانستم حکایت کرد . با عزیزی گفتم که حال من چنین است . فرمود که برو و از خرمن گاه کسی مشتی گاه بی اجازت خداوند بردار . برقم و برداشتم ، آن نوررا ندیدم .
- (۲۵) ای درویش ! هر سالکی که بدین دریای نور نرسید ، و درین دریای نور غرق نشد ، بوئی از مقام وحدت نیافت . و هر که بمقام وحدت نرسید ، و بلقای خدای مشرف نشد ، هیچ چیز را چنانکه آن چیز است ندانست و ندید . نا بینا آمد و نا بینا رفت . بسیار کس گوید که ما بدین دریای نور رسیدیم ، و این دریای نوررا دیدیم .
- (۲۶) ای درویش ! هر که باین دریای نور رسیده باشد ، و درین دریای نور غرق شده باشد ، آنرا علامات بسیار باشد . با خلق عالم بیکبار بصلح باشد ، و بنظر شفقت و مرحمت در همه نگاه کند ، و مدد و معاونت از هیچ کس دریغ ندارد ، و هیچ کس را بگمراهی و بی راهی نسبت نکند ، و همه را در راه خدای داند ، و همه را روی در خدای بیند .
- و شك نیست که اینچنین است . عزیزی حکایت می کند که چندین سال خلق را بخدای دعوت کردم . هیچ کس سخن من قبول نکرد ، و امید شدم ، و ترك کردم ، و روی بخدا آوردم . چون بحضرت خدای رسیدم جمله خلائق را در آن حضرت حاضر دیدم ، جمله در



قرب بودند ، با خدای می گفتند و از خدای می شنودند .

(۲۷) ای درویش! دعوت و تربیت آن نیست که شقی را سعادت

بخشند ، و تا مستعد را مستعد کنند ، و حقیقت چیز ها بر مردم آشکارا 3

گردانند ، دعوت و تربیت آن است که عاداتی بد از میان مردم

بر دارند ، و زندگانی کردن و تدبیر معاش بر مردم سهل و آسان

کنند ، و مردم را با یکدیگر دوست و بر یکدیگر مشفق گرداند ، 6

وسعی کنند تا مردم با یکدیگر راست گفتار و راست کردار شوند .

دعوت و تربیت این است که گفته شد و بیش ازین نیست ، و امر

معروف و نهی منکر از برای این است . باقی هر چه با خود آورده 9

اند ، گردانیدن آن چیز ها میسر نشود ، یعنی آدمیان هر يك صفتهای

نیک و صفتهای بد دارند ، و هر يك استعداد کاری دارند ، و با هر یکی

سعادت و شقاوتی همراه است ، و اینها را با خود آورده اند ، کردن 12

چیز ها میسر نیست « بعثت لرفع العادات لا لرفع الصفات بعثت لبیان

الاحکام لا لبیان الحقیقه » . مردم بدانستن احکام محتاج اند تا

زندگانی توانند کرد ، و با آسانی بگذرانند ، و بدانستن حقایق محتاج 15

نیستند ، آن کس که مستعد است خود بدست آرد .

(۲۸) ای درویش! هیچ صفتی بد نیست ، اما قومی آن صفات

نه بجای خود کار می فرمایند ، می گویند که آن صفت بد است . در 18

عالم هیچ چیز بد نیست ، جمله چیزها بجای خود نیک است ، اما

چون بعضی نه بجای خود باشد ، نامش بد می شود . پس خدای تعالی

هیچ چیز بد نیافرید ، همه نیک آفریده است . 21

## فصل پنجم

## در بیان یک طایفه دیگر از اهل وحدت

- 3 (۲۹) بدان که اهل وحدت دو طایفه اند ، يك طایفه می گویند که وجود یکی بیش نیست ، و آن وجود خدای است تعالی و تقدس ، و بغیر از وجود خدای تعالی وجودی دیگر نیست ، و امکان ندارد که
- 6 باشد ، و سخن این طایفه را درین فصل که گذشت بشرح تقریر کردیم . و آن طایفه دیگر می گویند که وجود بر دو قسم است ، وجود حقیقی و وجود خیالی . خدای وجود حقیقی دارد ، و عالم وجود خیالی دارد .
- 9 خدای هستی است نیست نمای ، و عالم نیستی است هست نمای . عالم جمله بیکبار خیالی و نمایشی است ، و بخاصیت وجود حقیقی که وجود خدای است این چنین موجود می نماید ، و بحقیقت وجود ندارد ، آلا
- 12 وجود خیالی و عکسی و ظلی . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله دوم



رساله سوم  
در بیان آفرینش ارواح و اجسام

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاque للمتقين، والصلاة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفي ، که جماعتی درويشان - کترهم الله - ازین بيچاره در  
6 خواست کردند که می باید که در آفرينش ارواح ودر مراتب  
ارواح ودر نزول و عروج ارواح برقاعده وقانون اهل شريعت  
رساله ئی جمع کنید وبيان کنید که روح انسانی کمال خودرا بنهايت  
9 کمالات می تواند رسانيد ومقام خودرا که بعد از مفارقت قالب بازگشت  
وی بآن خواهد بود بنهايت مقامات می تواند رسانيد یا کمال او مقدر  
است ، ومقام او مقدر است ، واز آنچه تقدیر رفته است بسمی وکوشش  
12 زيادت نمی تواند کرد ، وديگر بيان کنید که تقدیر خدای خود  
چيست . در خواست ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد  
وباری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . انه على ما يشاء قدير  
15 وبلاجابة جدير .

### فصل اول

در بيان آنکه آدمی مرکب از روح وقالب است ودر

بيان سه طایفه آدميان

(۲) بدان که - اعزك الله في الدارين - که آدمیان درین عالم سفلی مسافر اند از جهت آنکه روح آدمی را ، که از جوهر ملائکه سماوی است ، از عالم علوی است ، و باین عالم سفلی بطلب کمال فرستاده اند ، تا کمال خود را حاصل کند ، و چون کمال خود حاصل کرد باز کشت او بجواهر ملائکه سماوی خواهد بود ، و بعالم علوی خواهد پیوست . و کمال بی آلت حاصل نمی توانست کرد ، از جهت آنکه روح آدمی بکلیات عالم بود ، اما بجزئیات عالم نبود ، آلتی ازین عالم سفلی بروح دادند تا بجزئیات عالم عالم شد ، و از کلیات و جزویات استدلال کرد ، و پروردگار خود را بشناخت ؛ و آن آلت قالب است . پس آدمی مرکب آمد از روح و قالب ، و روح او از عالم علوی است و قالب او از عالم سفلی است ، روح او از عالم امر است و قالب او از عالم خلق است .

(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی از آدمیان نمی دانند که درین عالم سفلی مسافر اند ، و بطلب کمال آمده اند . چون نمی دانند بطلب کمال مشغول نیستند ، شهوت بطن و شهوت فرج و دوستی فرزند ایشان را فریفته است ، و بخود مشغول گردانیده است . و این هر سه بتان عوام اند . و بعضی از آدمیان می دانند که درین عالم سفلی مسافر اند و بطلب کمال آمده اند ، اما بطلب کمال مشغول نیستند ، و دوستی آرایش ظاهر که بت صغیر است ، و دوستی مال که بت کبیر است ، و دوستی جاه که بت اکبر است ، ایشان را فریفته است ، و بخود مشغول گردانیده است . این هر سه

بتان خواص اند . وهر شش شاخهای دنیا اند ولذات دنیا بیش ازین نیست .

- 3 (۴) ای درویش ! چون این سه شاخ آخرین قوت گیرد و غالب شود ، آن سه شاخ اولین ضعیف شود و مغلوب گردد . پس بتان آدمی بحقیقت هفت آمدند ، یکی دوستی نفس ، و دوستی این شش چیز دیگر از برای نفس است ، و دوستی نفس بتی بغایت بزرگ است ، و بتان دیگر بواسطه وی پیدا می آیند و جمله را می توان شکست ، اما دوستی نفس که بتی بغایت بزرگ است نمی توان شکست .
- 9 (۵) و بعضی از آدمیان می دانند که درین عالم سفلی مسافر اند ، و بطلب کمال آمده اند ، و بطلب کمال مشغول اند ، بعضی کمال حاصل کرده اند و بتکمیل دیگران مشغول اند ، و بعضی کمال حاصل کرده اند و بخود مشغول اند فمنهم ظالم لِنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات . آدمیان همین سه طایفه بیش نیستند و ازین سه طایفه بعضی آدمی اند و بعضی بآدمی می مانند .
- 15 (۶) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، ای درویش ! طریقی که موصل است بکمال يك طریق است ، و آن طریق اول تحصیل است و تکرار و آخر مجاهدت و اذکار است . باید که اول بمدرسه روند ، و از مدرسه بخانقاه آیند . هر که این چنین کند ، شاید که بمقصد و مقصود رسد ، و هر که نه چنین کند ، هرگز بمقصد و مقصود نرسد .
- 21 (۷) ای درویش ! هر که بمدرسه نرود ، و بخانقاه رود شاید که

از سیر الی الله با بهره و با نصیب باشد و بخدای رسد ، اما از سیر فی الله بی بهره و بی نصیب گردد .

3

## فصل دوم

## در بیان آفرینش ارواح واجسام

- (۸) بدان که اهل شریعت می گویند که خدای تعالی موجد مختار است ، نه موجد بالذات است . در آن وقت که خواست عالم را که جواهر واعراض است ، بیافرید ، و اول چیزی که بیافرید ، جوهری بود ، و آن جوهر اول می گویند . چون خداوند تعالی خواست که عالم ارواح واجسام را بیافریند ، بآن جوهر اول نظر کرد ، آن جوهر اول بگداخت ، و بجوش آمد . آنچه زبده و خلاصه آن جوهر بود ، برسر آمد برمثال زبده قند ، و آنچه در وی و کدورت آن جوهر بود ، دربن نشست برمثال دروی قند . خداوند تعالی از آن زبده نورانی مراتب عالم ارواح بیافرید ، و از آن دروی ظلمانی مراتب عالم اجسام پیدا آورد .
- (۹) ای درویش ! این زبده نورانی آدم است ، و این دروی ظلمانی حواست . آدم و حوا . موجودات اند و ازینجا گفته اند که حوآرا از پهلوی آدم بگرفتند .

18

## فصل سوم

## در بیان روح و مراتب ارواح

- (۱۰) بدان که روح انسانی جوهری بسیط است ، و مکمل و محرک جسم است بالاختیار و العقل ، و روح حیوانی جوهر است ، و مکمل و محرک



جسم است بالاختیار ، وروح نباتی جوهر است ، ومکمل ومحرک جسم است بالطبع . واگر این عبارت را فهم نکردی بعبارتی دیگر بگویم .  
3 بدان که روح انسانی جوهری لطیف است ، وقابل تجزی وتقسیم نیست واز عالم امر است ، بلکه خود عالم امر است .

(۱۱) چون معنی روح را دانستی ، اکنون بدان که چون خداوند تعالی خواست که مراتب ارواح را بیافریند ، بآن زبده نورانی نظر کرد .  
6 آن زبده نورانی بگداخت وبجوش آمد ، . واز زبده و خلاصه آن زبده روح خاتم انبیا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح اولوالعزم بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح رسل بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح انبیا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح اولیا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح اهل معرفت بیافرید ،  
12 واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح زهاد بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح عبّاد بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی ارواح مؤمنان بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی طبیعت آتش بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی طبیعت هوا بیافرید ، واز زبده و خلاصه آن باقی طبیعت آب بیافرید . واز آنچه باقی ماند طبیعت خاک بیافرید ، وبا هر روحی چندین ملایکه بیافرید . مفردات عالم ملکوت تمام شدند .

### فصل چهارم

18

#### در بیان جسم وعالم اجسام ومراتب اجسام

(۱۲) بدان که جسم جوهری کثیف است ، وقابل تجزی وتقسیم است ، واز عالم خلق است ، بلکه خود عالم خلق است . چون معنی  
21

- جسم را دانستی، اکنون بدان که چون خداوند تعالی خواست که مراتب اجسام بیافریند، بآن دروی ظلمانی نظر کرد. آن دروی ظلمانی بگداخت و بجوش آمد. از زبده و خلاصه آن دروی عرش بیافرید، و از 3 زبده و خلاصه آن باقی کرسی بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان هفتم بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان ششم بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان پنجم بیافرید، و از زبده و خلاصه 6 آن باقی آسمان چهارم بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان سوم بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان دوم بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان اول بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی عنصر آتش بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی عنصر هوا بیافرید، و از زبده و خلاصه آن باقی عنصر آب بیافرید، و از آنچه باقی ماند عنصر خاک بیافرید. مفردات عالم ملک تمام شدند، مفردات ملک 12 و مفردات ملکوت بیست و هشت آمدند، چهارده ملک و چهارده ملکوت، و مرکب سه آمدند معدن و نبات و حیوان. همچنین مفردات حروف نهجی بیست و هشت آمدند، و مرکب سه آمد اسم و فعل و حرف. 15

### فصل پنجم

#### در بیان آنکه ارواح هر یکی جا کجا گرفتند

- 18 (۱۳) چون مراتب ارواح تمام شد، و مراتب اجسام تمام گشت، آنگاه مراتب ارواح در مراتب اجسام هر یکی در هر یکی مقام گرفتند. عرش مقام خاتم انبیا شد، و صومعه و خلوت خانه وی گشت، و کرسی مقام ارواح اولو العزم شد، و صومعه و خلوت خانه ایشان گشت، و آسمان 21

- هفتم مقام ارواح رسل شد ، وصومعه وخلوت خانه ایشان گشت ،  
 3 وآسمان ششم مقام ارواح انبیا شد ، وصومعه وخلوت خانه ایشان گشت  
 3 وآسمان پنجم مقام ارواح اولیا شد ، وصومعه وخلوت خانه ایشان  
 گشت ، وآسمان چهارم مقام ارواح اهل معرفت شد ، وصومعه وخلوت  
 خانه ایشان گشت ، وآسمان سوم مقام ارواح زهاد شد ، وصومعه  
 6 وخلوت خانه ایشان گشت ، وآسمان دوم مقام ارواح عبّاد شد  
 وصومعه وخلوت خانه ایشان گشت وآسمان اوّل مقام ارواح مؤمنان  
 شد وصومعه وخلوت خانه ایشان گشت . وطبایع چهار گانه در عناصر  
 9 چهار گانه مقام گرفتند . نه مرتبه علوی آمدند ، وچهار مرتبه سفلی  
 آمدند ، ومرتبه خاک اسفل السافلین آمد ، و مرتبه عرش اعلی  
 العلیین آمد ، پس عرش اعلی العلیین است ، و خاک اسفل السافلین  
 12 است .

- (۱۴) ای درویش ! جمله ارواح هر يك از مقام خود باین مره  
 اسفل السافلین نزول می کنند ، وبر مرکب قالب سوار می شوند  
 15 وبواسطه قالب کمال خود حاصل می کنند ، وباز ازینجا عروج می کند  
 وبمقام اوّل خود می رسند . وچون بمقام اوّل خود رسیدند ، عروج  
 يك تمام شد ، ودایره هر يك تمام گشت . وچون دایره تمام می شود  
 18 ترقی ممکن نمی ماند . ترقی تا بدینجا بیش نیست که هر يك تا بمه  
 اوّل خود رسند ، ارواح مؤمنان تا باسمان اوّل ، وارواح عبّاد تا باسما  
 دوم ، وارواح زهاد تا باسمان سوم ، همچنین هر نه مرتبه هر يك  
 21 بمقام اوّل خود عروج کنند ، اما از مقام اوّل خود در نتوانند گذشت

- در راه ماندن ممکن است ، اما از مقام اول خود در گذشتن ممکن نیست . در راه ماندن عبارت ازان است که روح هر که در مقام ایمان
- 3 مفارقت کند ، بازگشت وی تا باآسمان اول خواهد بود ، و روح هر که در مقام عبادت مفارقت کند ، بازگشت وی تا باآسمان دوم خواهد بود ، و در جمله مقامات همچنین می‌دان . هر يك در هر مقامی که مفارقت
- 6 کنند ، بازگشت ایشان باهل این مقام باشد ، اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشند ، و حیفی عظیم باشد که کسی بمقام اول خود نتواند رسید و در راه بماند . و آنکه بمقام ایمان نرسید ، بازگشت وی باآسمان
- 9 نخواهد بود ، از هر کدام مرتبه که نزول کرده باشد ، از جهت آنکه عمر ضایع کرده است و سخن انبیاء و اولیا نشنوده است « انّ الذین کذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لاتفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط » .
- 12 (۱۵) ای درویش ! آدمیان که تصدیق انبیاء نکردند ، اگر چه صورت آدمیان دارند معنی آدمیان ندارند ، از حساب بهایم اند ، بلکه از بهایم فروتر ، « لقد ذرنا لجهنم کثیراً من الجنّ والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بلهم اضلّ اولئک هم الغافلون » . و بهایم را بعالم علوی راه
- 15 نیست از جهت آنکه عالم علوی صومعه و خلوت خانه پاکان است ، جای ملائکه و اهل تقوی است ، بی علم و تقوی بعالم علوی نتوان رسید . پس ارواح این طایفه که بدرجه ایمان نرسیده اند ، در زیر فلک قمر
- 21 بمانند ، از هر کدام مرتبه نزول کرده باشند .

(۱۶) ای درویش ! خدای تعالی جمله ارواح را در عالم در اصل فطرت پاک و مطهر آفریده است ، اما چون باین عالم سفلی بطلب کمال آمدند ، بعضی باین عالم فریفته شدند ، و در راه بماندند . « کَلْ مَوْلُود یولد علی فطرته فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه » . و اگر کسی سؤال کند که چون ارواح از مقام اوّل خود در نمی توانند گذشت این نزول و عروج را فایده چیست . بدان که ارواح چون باین عالم سفلی نزول نکرده بودند ، آنچه می دانستند ، می دانستند ، ترقی نداشتند و اکتساب علوم و اقتباس انوار نمی توانستند کرد ، و بکلیت عالم عالم بودند ، اما بجزویات عالم نبودند . چون باین عالم سفلی نزول کردند ، بر مرکب قالب سوار شدند ، بواسطه قالب ترقی دارند ، و اکتساب علوم و اقتباس انوار می توانستند کرد ، و بجزویات عالم عالم شدند ، و از کلیات و جزویات عالم استدلال کردند . و پروردگار خود را شناختند .

(۱۷) ای درویش ! ارواح چون نزول می کردند ، بطلب کمال می آمدند ، و اکنون چون عروج می کنند ، کمال دارند . پس در عروج و نزول فواید بسیار باشد ، اما کمال هر یک معلوم است ، و مقام هر یک معلوم است ، از کمال معلوم و مقام معلوم خود در نتواند گذشت ، « و ما منّا الا مقام معلوم » . چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

### فصل ششم

#### در بیان مقام معلوم

(۱۸) بدان که اهل شریعت می گویند که این هر نه مرتبه عطائی اند ،

- نه کسبی . و دین حنیف و دین قیم این است ، و فطرة الله که جمله آدمیان را بر آن فطرة آفریده است ، این مراتب ارواح است ، هر يك را چنان که آفریدند آفریدند ، در خلق خدای تبدیل نیست 3
- « فاقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم . »
- 6 (۱۹) ای درویش ! اگر چنان بودی که این مراتب کسبی بودندی ، هر کس که کسب زیادت کردی ، مقام او عالیتر شدی . عارف بکسب بمقام ولی رسیدی ، و ولی بکسب بمقام نبی رسید ، و در جمله مقامات همچنین می دان ، اما این جمله کسبی نیستند ، عطائی اند . 9
- (۲۰) ای درویش ! اینچنین که مراتب ارواح را دانستی که هر يك را مقام معلوم است ، و از مقام معلوم خود در نمی تواند گذشت ، اقوال و افعال ایشان را همچنین می دان . هر يك را مقامی و مقداری معلوم 12
- است و از آن در نتواند گذشت « و کل شیء عنده بمقدار » یعنی هر روحی که باین عالم آید ، و بر مرگب قالب سوار شود ، او را حدی پیداست و مقامی معلوم است ، که چند در قالب باشد ، و چند نفس زند ، 15
- و چه خورد ، و چند خورد ، و چه گوید ، و چند گوید ، و چه کند ، و چند کند ، و چه آموزد ، و چند آموزد ، و در جمله کارها همچنین می دان . و علم خدای تعالی در ازل باین جمله محیط است ، یعنی خدای تعالی در ازل بکلیات و جزئیات عالم عالم است « و ان الله قد احاط 18
- بكل شیء . »

## فصل هفتم

## در بیان تقدیر خدای

3 (۲۱) بدان که خدای تعالی در ازل بود ، و هیچ چیز دیگر نبود  
 « كان الله ولم يكن معه شيء ثم كُتب في الذكر كل شيء » . خدای تعالی  
 و علم خدای تعالی ازلی وابدی است . که آن وقت که خواست ، آن  
 6 چنان که در ازل دانسته بود ، عالم ملك و عالم ملكوت را بیافرید .  
 پس خدا اوّل ندارد ، و عالم ملك و ملكوت اوّل دارد . ملك عبارت از  
 عالم اجسام است ، و ملكوت عبارت از عالم ارواح است ، و جبروت عبارت  
 9 از ذات و صفات خداست ، یعنی ملك عالم محسوسات است ، و ملكوت عالم  
 معقولات است ، و جبروت آفریدگار ملك و ملكوت است ، و جبروت را  
 درین منزل این چنین تفسیر کرده‌اند .

12 (۲۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی  
 می‌گویند که خدای تعالی در ازل ذات و صفات همه چیز را و مقدار همه  
 چیز را دانسته است . این است معنی تقدیر خدا یعنی علم او تقدیر اوست .  
 14 و این طایفه اهل شیعت‌اند . و بعضی می‌گویند که خدای تعالی در ازل  
 ذات و صفات همه چیز را و مقدار همه چیز را دانسته است و خواسته است .  
 این است معنی تقدیر خدای ، یعنی علم و ارادت او تقدیر اوست .  
 11 و این طایفه اهل سنت‌اند .

(۲۳) ای درویش ! در ظاهر شریعت حکم خدا و قضای خدا و قدر  
 خدا و تقدیر خدا بیک معنی است و ازین جمله بعضی علم او می‌خواهند ،  
 2 و بعضی علم و ارادت او می‌خواهند . اگر علم و ارادت او تقدیر اوست ،

- و علم و ارادت او بجملة اشیا محیط است بکلیات و جزئیات عالم ، پس جملة اشیا بتقدیر او باشد ، و ردّ تقدیر او بهیچ وجه ممکن نیست و نبود . و علما و مشایخ این دعا را بسیار خواندند و می خوانند : « اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطى لما منعت ، ولا هادی لمن اضللت ولا مضل لمن هدیت ، ولا رادّ لما قضیت ، ولا ینفع ذا الجدّ منك الجدّ » .
- 6 (۲۴) ای درویش ! اگر علم او تقدیر اوست برین تقدیر جملة آدمیان در اقوال و احوال و در همه چیز مختار باشند ، هر چه خواهند خوردند و هر چه خواهند گویند ، و هر چه خواهند کنند . و اگر علم و ارادت او تقدیر اوست ، برین تقدیر جملة آدمیان در اقوال و احوال و در همه چیز مجبور باشند ، آن خوردند و آن گویند و آن کنند که خدا خواسته باشد از جهت آن که علم خدا مانع اختیار آدمیان نباشد ، اما ارادت خدای مانع اختیار آدمیان باشد .
- 12

## فصل هشتم

## در بیان گذشتن صراط

- 15 (۲۵) بدان که این نزول و عروج روح انسانی بگذشتن صراط می ماند ، از جهت آن که می آرند که صراط چیزی است که بر روی دوزخ کشیده است ، و از موی باریک تر و از شمشیر تیز تر است ، و برین صراط مدتی بزیمر می باید رفت ، و مدتی راست می باید رفت ، و مدتی بیابا می باید رفت . و بعضی برین صراط زود و آسان بگذرند ، و هیچ زحمتی بدیشان نرسد . بعضی افتان و خیزان بگذرند ، و زحمت بسیار بدیشان رسد ، اما بعاقبت بگذرند . و بعضی نتوانند
- 21



- گذشت ، و در دوزخ افتند . نزول و عروج روح انسانی نیز همچنین است ، از جهت آنکه عالم طبیعت بدوزخ می ماند ، و ارواح را باین عالم طبیعت می باید آمد ، و از عالم طبیعت می باید گذشت ، پس ارواح مدتی بزیر می آیند ، و مدتی راست می آیند ، و مدتی بیابا می روند . و بعضی از عالم طبیعت زود و آسان می گذرند ، و هیچ زحمتی بدیشان نمی رسد . و بعضی افتان و خیزان می گذرند ، و زحمت بسیار بدیشان می رسد اما بعاقبت می گذرند . و بعضی نمی توانند گذشت ، و در عالم طبیعت می مانند ، و بعالم علوی نمی توانند پیوست . و این صراط از موی باریکتر است ، و از شمشیر تیز تر است ، از جهت آنکه در جمله کار ها وسط صراط مستقیم است ، و وسط طریق عقل است ، و طرف افراط و طرف تفریط عالم طبیعت است ، که دوزخ است ، و وسط از موی باریکتر است و وسط را نگاه داشتن ، و بر وسط رفتن از شمشیر تیز تر است .

### فصل نهم

- در بیان آنکه هر چیز که در دنیا و آخرت است در آدمی است 15
- (۲۶) بدان که هر چیز که در دنیا و آخرت موجود است در آدمی هم موجود است ، و آدمی نسخه و نمودار دنیا و آخرت است .
- (۲۷) ای درویش ! روح انسانی را نسبت بآمدن و رفتن و نسبت بنادائی و دانائی احوال بسیار واسامی بی شمار است . روح انسانی چون نزول می کند ، افول نور است ، و چون عروج می کند طلوع نور است . چون نزول افول نور است ، پس نزول روح انسانی شب باشد ،

- و چون عروج طلوع نور است پس عروج روح انسانی روز بود . و دیگر آنکه در وقت نزول چیزها در روح انسانی مقدر است ، و جمله پوشیده و نا پیدا است ، پس نزول روح انسانی شب قدر باشد ، و چون در وقت عروج هر چیز که در روح انسانی مقدر بودند ، و پوشیده و نا پیدا بودند ، آن جمله ظاهر شدند و آشکارا گشتند ، پس عروج روح انسانی روز قیامت بود ، و چون افول نور در جسم است ، و عروج نور از جسم است ، پس جسم آدمی هم مغرب و هم مشرق باشد ، و نزول روح انسانی ذوالقرین است ، يك شاخ وی نزول است ، و يك شاخ دیگر عروج است . و این ذوالقرین چون بمغرب رسید ، آفتاب را دید که در چشمه گرم غروب می کند « حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تقرب فی عین حمیه و وجد عندها قوماً » . و این چشمه گرم جسم آدمی است .

- (۲۸) ای درویش ! جسم آدمی تا گرم است ، و حرارت غریزی دازد ، آفتاب روح در وی نزول می کند ، و در وی می باشد تا آنگاه که سرد شود ، و حرارت غریزی در وی نماند . چون سرد می شود ، آفتاب روح از وی عروج می کند . پس آفتاب روح در چشمه گرم نزول می کند ، و از چشمه سرد عروج می کند . و این ذوالقرین در مغرب قومی را بیافت که بغایت ضعیف ، و ناتوان ، و بغایت نادان و بی خبر بودند ، در تاریکی مانده و از روشنائی بی بهره و بی نصیب بودند . و چون بمشرق رسید ، قومی را دید که بغایت قوی و توانا ، و بغایت دانا و با خبر بودند ، از تاریکی بیرون آمده ،

و بروشنائی رسیده « حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها ستراً » .

- 3 (۲۹) ای درویش ! آن قوم که در مغرب یافت ، و این قوم که در مشرق دید ، جمله صفات روحانی و صفات جسمانی بودند و می گویند که ذوالقرنین بجهان تاریک رفت ، جهان تاریک جسم است ، 6 و آب حیوة علم است . چون مغرب و مشرق را دانستی ، اکنون بدان که مغرب سنّی است ، و مشرق هم سنّی است ، و میان مشرق و مغرب بین السّین است . و بین السّین مشتمل است تمام عمر را . و در میان 9 این دو سنّ قومی را یافت . و آن قوم از یاجوج و ماجوج شکایت کردند ، و یاجوج و ماجوج شهوت و غضب اند ، و شهوت و غضب اند که فساد می کنند ، و در خرابی می کوشند . و آن قوم که از یاجوج 12 و ماجوج شکایت کردند ، صفات روحانی و قوت‌های عقلی بودند . ذوالقرنین با اینان می گوید که شما مرا یاری دهید بقوت ، تا من میان شما و یاجوج و ماجوج سنّی پیدا کنم « آتونی زبر الحديد » . حدید عبارت 15 از سختی و راستی و ثبات است ، و قهر و منع نفس است . و اگر این عبارت را فهم نکردی بهیچری دیگر بگویم .

- (۳۰) ای درویش ! هر که طریق ریاضات و مجاهدات پیش گیرد 18 با مرد دانا ، و در صحبت دانا ، ظاهر و باطن وی راست شود . چون ظاهر و باطن سالک راست شد ، کار سالک تمام گشت ، یعنی ظاهر همچون باطن پاک شود ، و راست گردد ، که تا ظاهر راست نمی شود 21 و پاک نمی گردد ، باطن قابل نور نمی تواند شد . « حتی اذا ساوی بین

- الصدفین قال نفخوا . ظاهر و باطن ، آدمی دو صدف اند . چون ظاهر و باطن راست شد ، آنگاه دانا نفع علم و معرفت کند ، تا سالک دانا شود و عارف گردد . چون سالک دانا شد و عارف گشت ، آن علم و معرفت سالک بمثابت آتش باشد ، جمله خیالات فاسدرا و اندیشه های باطلدرا که از یاجوج و ماجوج طبیعت بر می خاستند ، نیست گرداند .
- 6 و سالکرا پاک و صافی کند .
- (۳۱) ای درویش ! در اول نفع روح بود « فاذا سوئته و نفخت فیه من روحی » ، و این نفع علم است « حتی اذا ساری بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جمعه نارا » چهار نفع است از اول عمر تا بآخر عمر یکی نفع روح است ، و یکی نفعی است تا اوصاف ذمیمه و اخلاق نا پسندیده بمیرند ، و یکی نفعی است تا اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده زنده شود ، « و نفتح فی الصور فضعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفتح فیه اُخری فاذا هم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربها » و یکی نفعی است که روح از قالب جدا می شود ، و قالب خراب می گردد . قال « هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی جمعه دگاہ و کان وعد ربی حقاً . . و الحمد لله رب العالمین .
- 9
- 12
- 15

تمام شد رساله سوم



رساله چهارم  
در بیان مبداء و معاد بر قانون اهل حکمت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقراء ، عزیز بن  
محمّد النسفی ، که جماعتی درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره در  
6 خواست کردند که می باید که در مبداء و معاد بر قاعده وقانون اهل  
حکمت رساله‌ئی جمع کنید ، در خواست ایشان را اجابت کردم واز  
خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد «انه علی  
9 ما يشاء قدیر وبالاجابة جدیر» .

### فصل اول

#### در بیان مبداء

- (۲) بدان ، اعزك الله في الدارين ، که وجود از دو حال خالی  
12 نباشد ، یا اورا اول باشد یا نباشد . اگر نباشد ، آن واجب الوجود  
لذاته است ، و اگر باشد ، آن ممکن الوجود لذاته است . و واجب  
الوجود لذاته خدای عالم است تعالی و تقدس ، و ممکن الوجود لذاته  
15 عالم خدای است . و این واجب الوجود لذاته که خدای عالم است ،  
به نزدیک اهل حکمت موجب بالذات است ، نه موجد مختار است .  
عقل اول از ذات او صادر شد ، چنانکه شعاع آفتاب از قرص آفتاب ،  
18

وچنانکه وجود معلول از وجود علت . پس تا وجود علت باشد وجود معلول هم باشد .

- 3 (۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اهل حکمت می گویند که از ذات باری تعالی و تقدس يك جوهر بیش صادر نشد و نام آن جوهر عقل اول است . و عقل جوهری بسیط است و قابل تجزی و تقسیم نیست . پس از باری تعالی که احد حقیقی است 6 احد حقیقی صادر شد ، و آن عقل اول است . باقی آبا و امهات از عقل اول صادر شدند ، از جهت آنکه درین عقل اول که احد حقیقی است ، 9 باضافات و اعتبارات کثرت پیدا آمد ، یعنی نظر بذات عقل و نظر بعلمت عقل ، و نظر بر رابطه که میان علت و معلول است ، باین سه نظر در عقل اول سه اعتبار پیدا آمد ، و بهر اعتباری از عقل اول چیزی 12 صادر شد ، عقلی و نفسی و فلکی . همچنین از هر عقلی عقلی و نفسی و فلکی صادر می شد ، تا بعد از عقل اول نه عقل و نه نفس و نه فلك پیدا آمدند . آنگاه در زیر فلك قمر عنصر آتش ، و طبیعت آتشی 15 پیدا آمدند . باز عنصر هوا و طبیعت هوا پیدا آمدند ، باز عنصر آب و طبیعت آب پیدا آمدند ، باز عنصر خاک و طبیعت خاک پیدا آمدند ، آبا و امهات تمام شدند ، و نزول تمام گشت . چهارده مرتبه نزول کرد ، 18 و عروج در مقابله نزول خواهد بود ؛ پس چهارده مرتبه عروج باشد تا دایره تمام شود .

(۴) ای درویش ! این تقدّم که گفته شد بعضی را بر بعضی نه

- 21 تقدّم زمانی است از جهت آنکه تقدّم بچند گونه باشد ، تقدّم از روی



- زمان و تقدّم از روی مکان و تقدّم از روی رتبت و تقدّم از روی علت بود . تقدّم این مراتب از روی رتبت و از روی علت است ، از جهت آنکه این مراتب یعنی آبا و امّهات جمله در يك طرفه العين ، بلکه کمتر از يك طرفه العين از عقل اوّل صادر شدند آنگاه موالید سه گانه ازین آبا و امّهات پیدا آمدند و می آیند و موالید سه گانه معدن و نبات و حیوان اند . و انسان يك نوع است از انواع حیوان .
- 6
- (۵) ای درویش ! چون در آخر همه انسان پیدا آمد ، معلوم شد که انسان میوه درخت موجودات است ، و چون انسان بعقل رسید تمام شد ، معلوم شد که تخم درخت موجودات عقل بوده است . که هر چیز که در آخر پیدا آمد ، در اوّل همان بوده باشد . و چون انسان بعقل رسید ، دایره تمام شد ، که دایره چون باوّل خود رسید ، تمام شد . پس عقل اوّل ، هم آغاز است و هم انجام ، نسبت بآمدن آغاز است و نسبت به بازگشتن انجام است ، نسبت بآمدن مبداء است ، و نسبت به بازگشتن معاد است . نسبت بآمدن لیلۃ القدر است ، و نسبت به بازگشتن یوم القیامت است .
- 15
- (۶) ای درویش ! عقل اوّل قلم خدای و رسول الله است ، و علت مخلوقات ، و آدم موجودات است ، و صفات و اخلاق خدای آراسته است . و ازینجا گفته اند که خدای تعالی آدم را بر صورت خود آفریده . هیچ يك از عقول و نفوس از باری تعالی و تقدّس فیض قبول نمی توانند کرد ، الا عقل اوّل ، که اعلم و اشرف عقول است . عقل اوّل از باری تعالی و تقدّس فیض قبول می کند ، و بفروود خود می دهد .
- 21

هر يك از عقول از بالای خود می گیرند ، و بفرود خود می دهند ،  
 هر يك ید اخذ و ید اعطا دارند ، می گیرند و می دهند . واجب الوجود  
 می دهد و نمی گیرد ، از جهت آنکه بالا ندارد ، و تنزیه و تقدیس و علم  
 و حکمت ذاتی دارد .

(۷) ای درویش! عقول و نفوس عالم علوی جمله شریف و لطیف اند

6 و جمله علم و طهارت دارند ، و هر کدام که بالاتر است ، و بعقل اول  
 نزدیکتر است ، شریفتر و لطیفتر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است .  
 و در افلاك نیز همچنين می دان ، هر فلك که بالاتر است ، و بفلک  
 9 الافلاك نزدیکتر است ، شریفتر و لطیفتر است . در نزول هر کدام  
 مرتبه که بمبداء نزدیکتر است ، شریفتر و لطیفتر است ، و در عروج  
 هر کدام مرتبه که از مبداء دورتر است ، لطیفتر و شریفتر است ،  
 12 از جهت آنکه در نزول کدورت به بن نشیند ، و در عروج صافی بر  
 سر آید . و اگر چنین گویند که در بسایط هر چند از مبداء دورتر  
 می شوند ، خسیس تر می گردند ، و در مرکبات هر چند از مبداء  
 دورتر می شوند ، شریفتر می گردند ، هم راست باشد .

15 (۸) چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .  
 بدان که اول خدای است ، باز عقل ، باز نفس ، باز طبیعت . نزول  
 تمام شد . چون نزول برین وجه آمد ، و عروج در مقابله نزول باشد .  
 18 پس در عروج اول طبیعت باشد ، باز نفس ، باز عقل ، باز خدا .  
 عروج تمام شد . معلوم شد که هر چه در نزول اول ، در عروج  
 21 آخر است ، و معلوم شد که در نزول اول شریفتر است ، و در عروج

آخر شریفتر است .

- (۹) ای درویش ! اول خدای است ، وانبیا واولیا مظاهر خدای اند .  
 3 باز عقل است ، و حکما وعلما مظاهر عقل اند . باز نفس است ،  
 و سلاطین وملوک مظاهر نفس اند . باز طبیعت است ، و عوام و صحرا  
 نشینان مظاهر طبیعت اند . چون اول خدا بود ، یکی آمد . و چون  
 6 عقل در مرتبه دوم افتاد ، دو قسم آمد . و چون نفس در مرتبه سوم ،  
 افتاد سه قسم آمد . و چون طبیعت در مرتبه چهارم افتاد ، چهار قسم  
 آمد . یکی و دو سه و چهار ده باشد « تلك عشرة كاملة » . این است  
 9 مراتب ملك وملكوت و جبروت .

- (۱۰) ای درویش ! بنزدیک اهل شریعت و اهل حکمت ملك عالم  
 محسوس است ، و ملكوت عالم معقول است ، و جبروت ذات وصفات  
 12 واجب الوجود است ، که خدای عالم است تعالی و تقدس . و به نزدیک  
 اهل وحدت ملك محسوسات اند ، و ملكوت معقولات اند ، و جبروت  
 عالم اجمال است .

### فصل دوم

#### در بیان عقول و نفوس عالم سفلی

- (۱۱) بدان که بعضی از حکما می گویند که مبداء عقول  
 18 و نفوس عالم سفلی عقل عاشر است ، که عقل فلک قمر است ، و عقل  
 فقال نام اوست ، و مدبّر عالم سفلی ، و واجب الصور اوست . اما بیشتر  
 حکما بر آن اند که عقول عالم علوی هر ده فقال اند ، و هر ده  
 21 مبادی عقول و نفوس عالم سفلی اند . و ازین جهت است که تفاوت

- بسیار است میان آدمیان . نفسی که از نفس فلک قمر فایض می شود ، هرگز برابر نباشد با آنکه از نفس فلک شمس فایض شود . و نفسی که از فلک شمس فایض شود عالی همت باشد ، و نفسی که از فلک 3 قمر فایض شود خسیس همت بود .
- (۱۲) ای درویش ! تفاوت آدمیان ازین جهت است که گفته شد ، یعنی از مبادی . و از جهت دیگر هم هست ، و آن خاصیت 6 ازمنه اربعه است ، سعادت ، و شقاوت ، وزیرگی ، و بلاد ، و بخل ، و سخاوت ، و دیانت ، و خیانت ، و همت عالی ، و خساست ، و درویشی ، و توانگری ، و عزت و خواری ، و درازی عمر ، و کوتاهی عمر ، و مانند 9 این جمله اثر مبادی ، و خاصیت ازمنه اربعه است .
- (۱۳) ای درویش ! چون دانستی که کار آدمی پیش از آمدن وی ساخته اند ، بداده خدای قناعت کن و راضی و تسلیم شو . درویش را 12 با درویشی می باید ساخت ، و توانگر را با توانگری هم می باید ساخت ، از جهت آنکه درویشی و توانگری هر دو سبب عذاب آدمی است ، آن را که سخی آفریده اند می طلبد تا خرج کند ، و آن را 15 که بخیل آفریده اند می طلبد تا نگاه دارد ، و هر دو در عذاب اند . درویش می پندارد که توانگر در راحت و آسایش است ، و توانگر 18 می پندارد که درویش در راحت و آسایش است .
- (۱۴) ای درویش ! یقین بدان که در دنیا خوشی نیست .

### فصل سوم در بیان معاد

- 3 (۱۵) بدان که باز گشت نفس انسانی بعد از مفارقت قالب ،  
اگر کمال حاصل کرده است ، بعقول و نفوس عالم علوی خواهد بود ،  
و اگر کمال حاصل نکرده است ، در زیر فلک قمر که دوزخ است  
6 بماند ، بعضی مدّتی و بعضی ابد الآباد . و کمال نفس انسانی مناسبت است  
با عقول و نفوس عالم علوی .
- 9 (۱۶) ای درویش ! عقول و نفوس عالم علوی جمله علم و طهارت  
دارند ، و دایم در اکتساب علوم و اقتباس انوار اند ، و علم و طهارت حاصل  
کنند . پس کار آدمی است که دایم در اکتساب علوم و اقتباس انوار  
باشد ، و علم و طهارت حاصل کند . و هر که مناسبت حاصل کرد ،  
12 استعداد شفاعت او را حاصل شد . چون نفس وی مفارقت کند ازین  
قالب ، عقول و نفوس عالم علوی او را بخود کشند ، و معنی شفاعت این  
است . با هر کدام که مناسبت حاصل کرده باشد ، باز گشت وی  
15 بآن بود ، اگر با نفس فلک قمر حاصل کرده بود ، باز گشت وی  
بوی باشد ، و اگر با نفس فلک الافلاک حاصل کرده بود ، باز گشت  
وی بوی باشد . چون اوّل و آخر را دانستی ، باقی را همچنین می دان .
- 18 و نفوس انسانی چون بعالم علوی رسیدند ، از مرکیبان فانی خلاص یافتند  
و بر مرکیبان باقی سوار شدند ، و ابد الآباد برین مرکیبان سوار  
خواهند بود ، و هر يك بقدر مقام خود در لذّت و راحت خواهند بود ،  
21 و مقام هر يك جزاء علم و طهارت وی است . هر که علم و طهارت

- زیادت می کند ، مقام وی عالی تر می شود ، یعنی نه چنان است که  
 اهل شریعت گفتند که هر یک را مقام معلوم است ، چون بمقام معلوم  
 خود رسیدند دائرة هر یک تمام شد ، و چون دایره تمام شد ،  
 3 ترقی ممکن نمی ماند و این خلاف بنا بر آن است که بنزدیک اهل  
 شریعت ارواح آدمیان پیش از اجساد موجود بودند ، هر یک در مقام  
 معلوم ، و چون از آن مقام معلوم باین عالم سفلی نزول کردند و بر  
 6 مرکب قالب سوار شدند و کمال حاصل کردند باز چون عروج کنند  
 هر یک تا بمقام اول خود بیش عروج نتوانند کرد . اما به نزدیک  
 اهل حکمت نفوس آدمیان پیش از اجساد موجود نبودند با جسد  
 9 موجود شدند پس نفوس را مقام معلوم نبوده باشد ، نفوس مقام خود  
 اکنون پیدا می کنند . و گفته شد که مقام هر یک جزاء علم  
 و طهارت وی است ، هر که علم و طهارت بیشتر کسب می کند ،  
 12 مقام خود را عالی تر می گرداند .

- (۱۷) ای درویش! هر که نفس خود را بجائی رساند که مناسبت  
 با نفس فلک الافلاک حاصل کند ، علم و طهارت را بنهایت رساند ،  
 15 و بنهایت مقامات انسانی رسید . عقل اول پیغام گذر وی شد ، و رسول  
 بارگاہ وی گشت . *« من الملک الحی الذی لا یموت الی الملک الحی  
 الذی لا یموت »* . درین مقام است که گاه بواسطه عقل اول با حق  
 18 سخن گوید و از حق بشنود ، و گاه بی واسطه عقل اول با حق  
 گوید و از حق شنود . و چون از قالب مفارقت کند ، ابد الابد در جوار  
 21 حضرت رب العالمین خرم و شادان باشد ، و از مقربان حضرت وی باشد .

و این بهشت خاص است ، و جای کاملان است . و هر که درین بهشت است ، در لذت و راحت مطلق است . باقی این هشت مرتبه دیگر درجات بهشت اند ، و آنها که در این درجات باشند ، در لذت و راحت مطلق نباشند ، و در الم و رنج مطلق هم نباشند : ازین وجه که از دوزخ گذشته باشند ، و به درجهئی از درجات بهشت رسیده بودند ، در لذت و راحت باشند ، و ازین وجه که از قرب رب العالمین محروم اند ، و از جوار حضرت ذوالجلال بی بهره وی نصیب اند ، در آتش فراق باشند ، و ابد الآباد درین آتش فراق بمانند . و این هشت بهشت جای ناقصان اند . اگر عذاب از جهت نقصان علم باشد ، هرگز ازان عذاب خلاص نیابند ، و اگر عذاب از جهت نقصان طهارت بود ، بمرور ایام ازان عذاب خلاص یابد .

12 (۱۸) ای درویش ! نفس انسانی بعد از مفارقت از شش حال بیرون نباشد یا ساده باشد ، یا غیر ساده . و ساده پاک باشد یا ناپاک ، و غیر ساده پاک باشد یا ناپاک . و غیر ساده کامل باشد یا ناقص . حال هر یک ازین نفوس ششگانه بر تفاوت خواهد بود بعد از مفارقت قالب . 15

### فصل چهارم

#### در بیان حال نفوس انسانی بعد از مفارقت قالب

18 (۱۹) بدان که نفوس کسانی که علم و طهارت حاصل نکردند ، و بعد از مفارقت قالب در زیر فلک قمر ماندند ، و بعالم علوی نتوانستند پیوست ، بعضی از حکما می گویند که هر یکی ازین نفوس باز بقالب دیگر پیوندند ، تا در وقت مفارقت کدام صفت بروی غالب باشد ، در صورت آن 21

- صفت حشر شوند، و آن صورت یا صورت آدمیان باشد، یا صورت حیوانات یا صورت نباتات، یا صورت معادن. و در آن صورت بقدر معصیت عذاب کشند، و بقدر جنایت قصاص یابند، و از قالب بقالب می گردند، و بمراتب 3 فرو می روند تا بمعادن رسند، و این فرو رفتن را مسخ می گویند. و باز بمراتب بر می آیند، تا به انسان رسند و این بر آمدن را نسخ می گویند.
- 6 هم چنین فرو می روید و بر می آیند، تا آنگاه که بقدر معصیت عذاب کشند، و بقدر جنایت قصاص یابند، و علم و طهارت حاصل کنند «کَلِمَا نَضَجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَا هُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». و چون علم و طهارت حاصل کردند، بعد از مفارقت قالب بعالم علوی پیوندند، 9 چنانکه گفته شد. و این سخن اصل تناسخ است.
- (۲۰) و بعضی دیگر از حکما می گویند که این نفوس باز بقالبی دیگر توانند پیوست از جهت آنکه هر قالبی که باشد، اورا البتّه نفسی بود، و یک قالب را دو نفس توانند بود، همچنان بی قالب همیشه در زیر فلک قمر بمانند.
- 12 (۲۱) و بعضی می گویند که جن این نفوس اند که در زیر فلک قمر مانده اند، و بهر صورتی که می خواهند، بر می آیند و مصور می شوند، و بر هر که می خواهند ظاهر می گردند.
- 15 (۲۲) و بعضی هم از حکما می گویند که جن را وجود نیست، این چنین که مردم با خود تصور کرده اند، می گویند که جن آدمیانی اند که در صحرا و کوه نشینند، و دانارا ندیده باشند، و سخن دانا نشنوده بوند، از حساب بهایم باشند، بلکه از بهایم فروتر. معنی جن پوشیده 21



کردن است یا پوشیده شدن ، و عقل ایشان پوشیده است ، و دیوانه‌ها بهمین معنی مجنون می گویند .

3 (۲۳) واهل شریعت می گویند که جنّ وجود دارند بغیر وجود

آدمی . جنّ نوعی دیگر است ، و آدسی نوعی دیگر . چنانکه آدمیان پدر و مادر دارند ، و آن آدم و حوّاست ، جن هم پدر و مادر دارند ، و آن مارچ و مارچه است . و خدای تعالی آدمرا از خاک آفرید ، و مارچرا از آتش « خلق الجنّ من مارچ من نار » .

(۲۴) ای درویش ! این چهار رساله‌ها در چهار ولایت جمع کردم

9 و نوشتم . رساله اولرا در سنه ستین وستمایه در شهر بخارا ، و رساله دومرا

در خراسان در بحر آباد بر سر تربت شیخ المشایخ سعد الدین حموی -

قدس الله روحه العزیز - جمع کردم ، و رساله سومرا در شهر کرمان جمع

12 کردم ، و رساله چهارمرا در شهر شیراز بر سر تربت شیخ المشایخ ابو عبدالله

حفیف - قدس الله روحه العزیز - در سنه ثمانین وستمایه جمع کردم .

### فصل پنجم

#### در بیان نصیحت

15 (۲۵) ای درویش ! این بیچاره در عالم سفر بسیار کرد ، و نیز بزرگان

بسیار دریافت از علما و حکما و مشایخ ، و در خدمت هر یکی مدتها مدید

18 بودم ، و هرچه فرمودند کردم از تحصیل و تکرار ، و از مجاهدات و اذکار ،

و فواید بسیار از ایشان بمن رسید ، و چشم اندرون من بملك و ملکوت

و جبروت گشاده شد ، و میدان فکر من فراخ گشت ، و علمارا که فنون علم

21 داشتند ، دوست گرفتم .

- (۲۶) ای درویش! هر که يك فن علم دارد، میدان فکر وی تنگ است، و علمارا که فنون علم دارند دشمن می دارد. و هر که از فنون علم با نصیب است، میدان فکر وی فراخ است، و علمارا که فنون علوم دارند دوست می دارد. و از سخنان ایشان آنچه زبده و خلاصه بود، جمع کردم. رساله چهارم زبده و خلاصه سخن حکماست در بیان مبدء و معاد، و رساله سوم زبده و خلاصه سخن علماست در بیان نزول و عروج روح انسانی، و رساله دوم زبده و خلاصه سخن مشایخ است در بیان توحید، و رساله اول سخن این بیچاره است در بیان معرفت انسان، هر که این چهار رساله را بتحقیق بداند، و مستحضر شود از کتب بسیار مستغنی گردد، و چشم اندرون وی بملك و ملکوت و جبروت گشاده شود، و میدان فکر وی فراخ گردد، و آنچه مقصود روندگان و مطلوب طالبان است، بیابد.
- (۲۷) ای درویش! در بند آن مباش که علم و حکمت بسیار خوانی و خود را عالم و حکیم نام نهی، و در بند آن مباش که طاعت و عبادت بسیار کنی و خود را عابد و شیخ نام کنی، که اینها همه بلا و عذاب سخت است. از علم و حکمت بقدر ضرورت کفایت کن، و آنچه نافع است بدست آر و از طاعت و عبادت بقدر ضرورت پسند کن، و آنچه ما لایبداست بجای آر. و در بند آن باش که بعد از شناخت خدای طهارت نفس حاصل کنی، و بی آزار و راحت رسان شوی، که نجات آدمی درین است.
- (۲۸) ای درویش! هر که طهارت نفس حاصل نکرد، اسیر شهوت و بنده مال و جاه است. دوستی شهوت و بطن و فرج آتشی است، که دین و دنیای سالک را می سوزاند، و نیست می گرداند، و سالک را خسر الدنیا

- 3 والاخرة می کند. ودوستی مال وجاه نهنگ مردم خوار است، چندین هزار کس را فرو برد وخواهد برد. وهر که از دوستی شهوت بطن وفرج، وازدوستی مال وجاه آزاد شد وفارغ گشت، مرد تمام است و آزاد وفارغ است. آزاد وفارغ مطلق وجود ندارد، وممکن نیست، اما بنسبت آزاد وفارغ باشد.
- 6 (۲۹) ای درویش! جمله آدمیان درین عالم در زندان اند، از انبیا واولیا وسلاطین وملوک وغیرهم، جمله در بند اند. بعضی را يك بند است، وبعضی را دو بند است، وبعضی را ده بند است، وبعضی را صد بند است، 9 وبعضی را هزار بند است. هیچ کس درین عالم بی بند نیست، اما آنکه يك بند دارد، نسبت با آنکه هزار بند دارد، آزاد وفارغ باشد، ورنج وعذاب وی کمتر بود. هر چند بند زیادت می شود، رنج وعذاب وی زیادت می گردد. 12
- (۳۰) ای درویش! اگر نمی توانی که آزاد وفارغ شوی، باری راضی وتسليم باش. والحمد لله رب العالمین.

تمام شد رساله چهارم

رسالة پنجم  
در بیان سلوک

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين، والصلوة والسلام على انبيائه  
3 واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقراء ، عزيز بن محمد  
النسفي ، که جماعتی درویشان - کثرهم الله - از این بیچاره درخواست کردند  
6 که می باید که در سلوک رساله‌ئی جمع کنید ، و بیان کنید که سلوک  
چیست ، و نیت سالک در سلوک چیست ، و شرایط و ارکان سلوک چیست .  
درخواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد و یاری خواستم  
9 تا از خطا و زلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » .

### فصل اول

#### در بیان آنکه سلوک چیست

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که سلوک در لغت عرب عبارت از  
12 رفتن است علی الاطلاق ، یعنی رونده شاید که در عالم ظاهر سفر کند ،  
و شاید که در عالم باطن سیر کند . و بنزدیک اهل تصوف سلوک عبارت از  
15 رفتن مخصوص است ، و آن سیر الی الله و سیر فی الله است .
- (۳) ای درویش ! پیش از ما مشایخ در سلوک کتاب بسیار جمع  
کرده اند ، و در جمله این گفته اند که سلوک سیر الی الله و سیر فی الله است ،  
18 و این بیچاره در چند رساله این چنین هم گفته است که سلوک سیر

الی الله وسیر فی الله است . اکنون درین رساله بعبارت دیگر چیزی می گوئیم .

- 3 (۴) ای درویش ! آدمی مراتب دارد وصفات و اخلاق آدمی که در ذرات آدمی مکنون اند ، و در هر مرتبه چیزی ظاهر می گردند . چون مراتب آدمی تمام ظاهر شوند ، صفات و اخلاق آدمی هم تمام ظاهر گردند
- 6 و عالم صغیر تمام شود . و این رونده که عالم صغیر را تمام کرد ، در عالم کبیر نایب و خلیفه خدا شد ، گفت وی گفت خدا باشد ، و کرد وی کرد خدای بود . و این تجلی اعظم است ، از جهت آنکه ظهور اخلاق اینجاست ، و ظهور علم اینجاست .
- 9 (۵) ای درویش ! ظهور علم بسیار جای هست ، اما علم محیط اینجاست . اینجا خود را شناخت و اینجا اشیا را کما هی دانست و دید . پس سلوك عبارت از آن باشد که رونده روی بمراتب خود می آورد و مراتب خود را بتدریج تمام ظاهر گرداند ، عالم صغیر تمام کند . و تا عالم صغیر تمام نشود ، امکان ندارد که وی در عالم کبیر نایب و خلیفه خدا باشد . و او را قدرت بر عالمیان پیدا آید . کسی را که قدرت بر خود نباشد ، بردیگران چون بود ؟ و بعضی ازینجا غلط کرده اند ، و در عذابهای گوناگون افتاده اند ، و بمقصود و مراد نرسیده اند . چون مراتب رونده تمام ظاهر شد ، سلوك تمام گشت .
- 18 (۶) ای درویش ! معلوم شد که ره رو توئی ، و راه توئی ، و منزل توئی . و چون مراتب رونده تمام ظاهر شد ، آنگاه ابتدای سیر فی الله باشد ، و این سیر هرگز بنهایت نرسد . چنین می داند که تمام فهم نکردی روشن تر
- 21

ازین بگویم . دانستن این سخن از مهمات است .

## فصل دوم

### در بیان آنکه نیت سالک در سلوک چیست

- 3
- (۷) ای درویش ! باید که نیت سالک در ریاضات و مجاهدات آن نباشد که طلب خدا می‌کنم ، از جهت آنکه خدای را حاجت بطلب کردن نیست . و دیگر باید آن نباشد که طلب طهارت و اخلاق نیک می‌کنم ، و آن نباشد که طلب علم و معرفت می‌کنم ، و آن نباشد که طلب کشف اسرار و ظهور انوار می‌کنم ، که اینها هر یک بمرتبگی از مراتب انسانی مخصوص اند ، و سالک چون بآن مرتبه نرسد ، امکان ندارد که چیزی که بآن مرتبه مخصوص است خود ظاهر نشود ، و اگر بآن مرتبه برسد ، امکان ندارد که اگر خواهد و اگر نخواهد ، و اگر کسی گوید و اگر کسی نگوید ، چیزی که بآن مرتبه مخصوص است ، خود ظاهر شود . اگر جمله عالم با طفل بگویند که لذت شهوت راندن چیست ، دریابد ؛ و چون بآن مرتبه برسد ، اگر گویند و اگر نگویند خود دریابد .
- 9
- (۸) ای درویش ! انسان مراتب دارد چنانکه درخت مراتب دارد . و پیدا است که در هر مرتبه‌ای از مراتب درخت چه پیدا آید . پس کار باغبان آن است که زمین را نرم و موافق می‌دارد ، و از خار و خاشاک پاک می‌کند ، و آب بوقت می‌دهد و محافظت می‌کند تا آفتی بدرخت نرسد تا مراتب درخت تمام پیدا آیند ، و هر یک بوقت خود تمام ظاهر شوند . کار سالکان نیز هم چنین است باید که نیت سالک در ریاضات و مجاهدات آن باشد که تا آدمی شوند ، و مراتب
- 12
- 15
- 18
- 21

- انسانی در ایشان تمام ظاهر شود ، که چون مراتب انسانی تمام ظاهر شود ، سالک اگر خواهد و اگر نخواهد ، طهارت و اخلاق نیک و علم و معرفت و کشف اسرار و ظهور انوار ، هر يك بوقت خود ظاهر شوند ، 3
- و چیز ها ظاهر شود که سالک نام آن هرگز نشنوده بود و بر خاطر سالک هرگز نگذشته باشد ؛ و کسی که نه درین کار بود این سخن را هرگز فهم نکند . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ، سالک باید که بلند همت باشد ، و تا زنده است در کار باشد ، و سعی و کوشش مشغول بود ، که علم و حکمت خدا نهایت ندارد .
- (۹) ای درویش ! جمله مراتب درخت در تخم درخت موجوداند ، 9
- باغبان خاذق و تربیت و پرورش می باید که تا تمام ظاهر شوند . و همچنین طهارت ، و اخلاق نیک ، و علم ، و معرفت ، و کشف اسرار ، و ظهور انوار ، جمله در ذات آدمی موجود اند ، صحبت دانا و تربیت و پرورش می باید که تا تمام ظاهر شوند .
- (۱۰) ای درویش ! علم اولین و آخرین در ذات تو مکنون است . هر چه می خواهی ، در خود طلب کن ، از بیرون چه می طلبي ؟ 15
- علمی که از راه گوش بدل تو رسد همچنان باشد که آب از چاه دیگران بر کشی و در چاه بی آب خود ریزی آن آب را بقائی نبود ، و با آنکه بقائی نباشد زود عفن شود و بیماریهای بد ، از وی تو لّد کند . 18
- (۱۱) ای درویش ! از آن آب بیماری عجب و کبر زاید و دوستی مال و جاه زوید . « و لیس الخبر کا لمعاینة » . باید که تو چنان سازی که آب از چاه تو بر آید و هر چند که بر کشی و پدیدگران 21



- دهی، کم نشود، بلکه زیاده شود. و هر چند که بماند، عفن نشود، بلکه هر روز برآید پاکتر و صافی تر گردد و علاج بیماریهای بدشود.
- 3 (۱۲) ای درویش! سالک را باین طریق که گفته شد، علم و معرفت حاصل شود، و آب حیات از چشمه دل وی روانه گردد. «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت ینایح الحکمة من قلبه علی لسانه». یعنی سالک را علم و حکمت بدین طریق حاصل شود، و بطریق عکس نیز حاصل شود. هر چند می خواهم که سخن دراز نشود، بی اختیار من دراز شود.
- 9 (۱۳) ای درویش! کار تربیت و پرورش دانا دارد. بی صحبت دانا امکان ندارد که کسی بجائی رسد. میوه بیابانی که خود رسته باشد، هرگز برابر نباشد با میوه بستانی که باغبان او را پرورده باشد.
- 12 همچنین هر سالکی که صحبت دانا نیافته باشد، هرگز برابر نباشد با سالکی که صحبت دانا یافته بود.

### فصل سوم

- 15 در بیان آنکه سالک را علم و معرفت بطریق عکس چون حاصل می شود
- (۱۴) بدان که دعوت انبیا و تربیت اولیا از جهت آن است تا مردم بر اقوال نیک، و افعال نیک، و اخلاق نیک ملازمت کنند تا ظاهر ایشان راست شود، که تا ظاهر راست نشود، باطن راست نگردد، از جهت آن که ظاهر بمثابة قالب است، و باطن بمثابة چیزی است که در قالب ریزند. پس اگر قالب راست باشد، آن چیز که در وی ریزند هم راست باشد، و اگر قالب کج بود، آن چیز که در وی
- 21

ریزند ، هم کج بود .

(۱۵) ای درویش ! هیچ شک نیست که ظاهر در باطن اثرها

- 3 دارد ، و باطن در ظاهر هم اثر ها دارد . پس چون بریاضات و مجاهدات بسیار در صحبت دانا ظاهر راست شود ، باطن هم راست گردد . چون ظاهر و باطن راست شد ، باطن در میان دو عالم پاک افتاد ، یک طرف عالم شهادت بود ، و یک طرف عالم غیب ، یعنی یک طرف بدن بود که عالم شهادت و محسوسات است ، و یک طرف عالم ملائکه و ارواح پاکان بود که عالم غیب و معقولات است . و آن طرف که عالم غیب است ، همیشه پاک و صافی بود ، و باطن را از آن طرف هرگز زحمت و ظلمت و کدورت نبود ، و این طرف که بدن است تا مادام که بلذات و شهوات بسته است ، و اسیر حرص و غضب است ، مکدر و ظلمانی است و باطن را مکدر و ظلمانی می‌دارد . بدین سبب باطن از عالم غیب که عالم ملائکه و ارواح پاکان است ، اکتساب علوم و اقتباس انوار نمی‌توانست کرد . چون بدن پاک شد و صافی گشت ، باطن در میان دو عالم پاک افتاد . هر چه در عالم غیب باشد که عالم ملائکه و ارواح پاکان است ، در باطن سالک پیدا آید همچون دو آینه صافی که در مقابله یکدیگر بدارند ، هر چه در آن آینه بود ، درین آینه پیدا شود ، و هر چه درین آینه بود ، در آن آینه پیدا باشد . و حکمت در زیارت قبور این است ، و حقیقت زیارت این است .

(۱۶) ای درویش ! درین سخن یک نکته باریک است ، و آن نکته

- 21 آن است که عالم غیب مراتب دارد ، و از مرتبه‌ئی تا به مرتبه‌ئی تفاوت

- بسیار است و باطن سالک هم مراتب دارد و از مرتبه تا به مرتبه‌ئی هم تفاوت بسیار است . مرتبه اول از مرتبه اول اکتباس تواند کرد ،
- 3 و مرتبه آخر از مرتبه آخر اکتباس تواند کرد . علم و معرفت سالک را باین طریق هم حاصل می شود . و خواب راست عبارت ازین است و وجه
- 6 و وارد والهام و علم لدئی عبارت ازین است . و این معنی بکفر و اسلام تعلق ندارد . و هر که آینه دل صافی گرداند ، این اثرها یابد . و این
- معنی در خواب بسیار کس باشد ، اما در بیداری اندک بود ، از جهت آنکه در خواب حواس معزول باشد . و کدورتی که بواسطه حواس
- 9 و بواسطه غضب و شهوت باطن را حاصل آید ، کمتر بود . بدین سبب باطن آن ساعت از آن عالم اکتساب علوم تواند کرد . پس خلوت و عزلت
- و ریاضات و مجاهدات سالکان از جهت آن است تا بدن ایشان در بیداری همچون بدن آن کسان باشد که در خواب اند ، بلکه پاکتر و صافی تر .
- 12 (۱۷) ای دریش ! سالکان بر تفاوت اند ، و مزاج سالکان بر تفاوت است . بعضی باندک ریاضت که بکنند این اثرها در خود یابند ،
- 15 و بعضی سالهای بسیار ریاضت کشند و این اثرها در خود نیابند . و این اثر خاصیت مبادی و اثر خاصیت ازمنه اربعه است .

### فصل چهارم

در بیان آنکه آدمیان سه طایفه اند

- 18 (۱۸) بدان که خدای تعالی آدمیان را بتفاوت آفریده است ، و هر یک را استعداد کاری داده است . و چنین می بایست که بود تا
- 21 نظام عالم تواند برد . شهر نشین می باید ، و صحرا نشین هم می باید .

- بَرّاز می باید و کُنّاس هم می باید ، و مانند این . و اگر جمله را یک  
استعداد دادی ، نظام عالم نبودی . پس باید که دانا هر یک را بکاری  
3 دارد ، آن کار که وی را از برای آن کار آفریده اند .
- (۱۹) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، بعضی همت عالی  
دارند و بعضی همت عالی ندارند و ازینجا است که بعضی دنیا می خواهند  
و بعضی عقبا می خواهند ، و بعضی مولا می خواهند . آدمیان همین سه  
6 طایفه بیش نیستند ، این طایفه که مولا می خواهند عالی همت اند ،  
و ایشان اند که بهترین آدمیان اند و این طایفه اند که سالکان اند .  
9 ازین چندین هزار آدمی وی بر سر آمد ، وی بود که مقصود بود  
و آن دو دیگران بر مثال خار و خاشاک اند ، و بطفیل وی آب می خوردند  
و پرورش می یابند .
- (۲۰) ای درویش ! هر که سلوک خواهد کرد ، او را معرفت چهار  
12 چیز ضروری باشد : یکی معرفت مقصد ، و یکی معرفت رونده بمقصد ،  
و یکی معرفت راه بمقصد ، و یکی معرفت هادی که شیخ و پیشواست .  
15 بی معرفت این چهار چیز سلوک میسر نشود . بدان که مقصد و مقصود  
سالکان کمال خود است . و بعضی گفته اند که خدای است رونده  
بمقصد ، و بعضی گفته اند که روح سالک است ، و بعضی گفته اند که  
18 عقل سالک است ، و بعضی گفته اند که نور الله است . و این ضعیف  
می گوید که رونده باطن سالک است از جهت آن که باطن سالک  
یک نور است ، و آن یک نور را باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه  
21 ذکر کرده اند ، باعتباری نفس ، و باعتباری روح ، و باعتباری قلب ،

و باعتباری عقل ، و باعتباری نور الله گفته اند ، و مراد ازین جمله يك جوهر است ، و آن يك جوهر حقیقت آدمی است .

### فصل پنجم

#### در بیان راه بمقصد

(۲۱) بدان که راه بمقصد به نزدیک این ضعیف يك طریق بیش نیست و آن يك طریق آن است که در اول تحصیل و تکرار باشد و در آخر مجاهده و اذکار بود . اول بمدرسه روند و از علم شریعت آنچه مالا بد است بیاموزد ، و بعد از مالا بد علمی که نافع باشد بخوانند تا زیرک شوند و سخن نیک فهم کنند ، که دریافت سخن درین باب رکنی معظم است ، و دریافت سخن در مدرسه حاصل می شود . آنگاه بخانگاه آیند و مرید شیخی شوند ، و ملازم در وی شوند ، و بر يك شیخ قناعت کنند ، و از علم طریقت آنچه مالا بد است بیاموزند ، و بعد از مالا بد حکایت مشایخ بخوانند ، یعنی از ریاضات و مجاهدات و از تقوی و پرهیزگاری و از احوال و مقامات مشایخ چیزی بخوانند ، آنگاه ترك کتب کنند ، و آنچه که شیخ مصلحت بیند بکار مشغول شوند .

و بنزدیک بعضی راه بمقصد دو طریق است ، و هر دو طریق موصل اند بمقصد اگر بشرط روند ، یعنی سائرین الی الله دو طائفه اند ، و هر طایفه بطریقی می روند یکی طریق تحصیل و تکرار است ، و اینها سالکان کوی شریعت اند ؛ و یکی طریق مجاهده و اذکار است ، و اینها سالکان کوی طریقت اند .

(۲۲) ای درویش ! یکی سالک آن است که هر روز چیزی از

- آنچه ندانسته است بداند و یاد گیرد ؛ ویکی سالک آن است که هر روز چیزی از آنچه دانسته است فراموش کند . در يك طریق وظیفه آن است که هر روز چیزی از کاغذ سپید سیاه کند ، و در يك طریق 3 ورد آن است که هر روز چیزی از دل سیاه سپید گرداند .
- (۲۳) ای درویش ! بعضی از سالکان گفتند که ما حرفت نقاشی بیاموزیم و لوح دل خود را بمداد تحصیل و قلم تکرار بجمله علوم منقش 6 گردانیم تا جمله علوم در دل ما مکتوب و منقش شود ، و هر چیز که در دل ما مکتوب و منقش شد ، محفوظ ما گشت ؛ پس دل ما لوح محفوظ گردد . و بعضی از سالکان گفته اند که ما حرفت صیقلی بیاموزیم و آئینه 9 دل خود را بمصقل مجاهده و روغن ذکر پاک و صافی گردانیم ، تا دل ما شفاف و عکس پذیر شود ، تا هر علمی که در عالم غیب و شهادت است عکس آن در دل ما پیدا آید ، و عکس بی شبهتر و درستتر از کتاب باشد ، 12 از جهت آنکه در کتابت سهو و خطا ممکن است ، و در عکس سهو و خطا ممکن نیست . و حکایت صورت گران چین و ماچین معروف است . و دیگر آن که افراد علوم بسیار و بیشمار است ، بلکه انواع علوم بسیار و بیشمار 15 است ، و عمر آدمی اندک است ، ممکن نباشد که عمر وفا کند تا دل را لوح محفوظ کنند بطریق تحصیل و تکرار ، اما ممکن باشد که عمر وفا کند تا دل را آئینه گیتی نمای کنند بطریق مجاهده و اذکار . 18
- (۲۴) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ، ای درویش ، طریق یکی بیش نیست ، و اگر دو طریق است ، طریق مجاهده و اذکار سلامت تر و نزدیکتر است .

## فصل ششم

## در بیان درجه عوام

- 3 (۲۵) بدان که فرزند چون بحد تمیز رسید ، باید که در عبادات موافقت پدر و مادر کند ، و اگر نکند ، پدر و مادر بفرمایند تا بکند . و این موافقت کردن را اسلام گویند . و چون بحد عقل رسید بعد از اسلام شش چیز دیگر بر فرزند فرض شود . اول ایمان : باید که او را در هستی و یگانگی خدای و در نبوت انبیا هیچ شکی نباشد ، و یقین بداند که انبیا هر چه گفتند راست گفتند و از خدا گفتند . دوم امثال اوامر . سوم اجتناب نواهی . چهارم توبه ، یعنی اگر امری از اوامر فروگذارد ، یا بنهی از نواهی اقدام نماید ، در حال توبه کند . و توبه آن است که از کرده پشیمان شود ، و نیت کند که من بعد هرگز آن کار نکند . پنجم کسب ، یعنی حرفتی بیاموزد ، و بکاری مشغول شود که آن کار سبب معاش وی گردد ، تا از طمع خلاص یابد ، و ایمان وی سلامت ماند ؛ که ایمان هر که بزبان رفت بشومی طمع بزبان رفت . ششم تقوی ، یعنی در کسب احتیاط کند تا بر وجه مشروع باشد ، و از مال حرام و مال شبهه ، و مال پادشاهان ، و مال ظالمان پرهیز کند ، و در اقوال و افعال احتیاط کند تا باخلاص باشد و از ریا و سمعه دور بود .
- 18 (۲۶) ای درویش ! این شش چیز عام بود در حق جمله مسلمانان ، و این درجه عوام است . پس هر که می خواهد که از درجه عوام بدرجه خواص برسد ، باید که عمل خواص پیش گیرد ، و عمل خواص سلوک است یا بطریق تحصیل و تکرار ، یا بطریق مجاهده و از کار . و ما درین

رساله طریق مجاهده واذکار بیان خواهیم کرد .

### فصل هفتم

#### در بیان شرایط سلوک

3

(۲۷) بدان که شرایط سلوک شش چیز است . اول ترك است ، ترك مال و ترك جاه و ترك دوستی مال و جاه ، و ترك معاصی ، و ترك اخلاق بد کند . دوم صلح است . با خلق عالم بیکبار صلح کند ، و بدست و زبان هیچکس را نیازارد ، و شفقت از هیچکس دریغ ندارد ، و همه را همچون خود عاجز و بیچاره و طالب داند . سوم عزلت است . چهارم صمت است پنجم جوع است . ششم سهر است . این است شرایط سلوک که گفته شد .

### فصل هشتم

#### در بیان ارکان سلوک

12.

(۲۸) بدان که ارکان سلوک هم شش است . رکن اول هادی است که بی هادی سلوک میسر نشود . رکن دوم ارادت و محبت است با هادی . سالک چون بهادی رسید و قبول هادی یافت ، باید که در وقت وی در عالم هیچکس را چنان دوست ندارد که هادی خود را تا زود بمقصد رسد که مرکب سالک درین راه ارادت و محبت است . چون ارادت و محبت قوی افتاد ، مرکب قوی افتاد ، و هر که را مرکب قوی باشد ، از سختی راه باکی نباشد . و اگر يك سر موی در ارادت و محبت خللی پیدا آید ، مرکب لنگ شود و سالک در راه بماند . رکن سوم فرمان برداری است در همه کارهای اعتقادی و عملی ، یعنی سالک را تقلید مادر و پدر ترك باید

21



- کرد . وی روی هادی باید کرد ، هم در اعتقاد وهم در عمل ، از جهت آنکه هادی بمثابه طیب است ، وهادی بمثابه مریض . وچون مریض فرمان برداری طیب نکند ، وبخلاف امر طیب کار کند ، هرگز صحت نیابد ، بلکه هر روز که برآید ، رنج وعلت وی زیادت شود . واگر بیمار خواهد که بکتاب طبّ علاج خود کند ، هم هرگز صحت نیابد .
- حضور طیب باید ، وفرمان برداری بیمار ، تارنج وعلت نبرخیزد . رکن چهارم ترك رأی واندیشه خود است : سالک باید که هیچ کاری برأی واندیشه خود نکند ، اگر چه طاعت وعبادت باشد ، از جهت آن که سالک هر کاری که برأی واندیشه خود کند ، سبب ذوری وی شود ، وهر کاری که بامر هادی کند ، سبب نزدیکی وی گردد . رکن پنجم ترك اعتراض وانکار است . سالک باید که بر گفت هادی اعتراض نکند ، وبر فعل هادی انکار نکند ، واز جهت آنکه سالک نیک وبد نداند ، وطاعت ومعصیت نشناسد که شناختن نیک وبد ، وطاعت ومعصیت کاری عظیم است . وحکایت موسی وخضر ازین معنی خبر می دهد .
- (۲۹) ای درویش ! بسیار سخن باشد که آن سخن پیش مرید نیک باشد ، وپیش شیخ بد باشد ، وبسیار سخن بود ، که پیش مرید بد باشد ، وپیش شیخ نیک باشد ، ودر افعال نیز همچنین می دان . پس مصلحت مرید آن است که بیکبار ترك اعتراض وانکار کند ، وهر چه از شیخ شنود ، نیک شنود ، وهر چه ازو بیند ، نیک بیند .
- (۳۰) ای درویش ! اعتراض وانکار مرید تاریکی وکدورت آرد وجدائی اندازد میان مرید ومراد .

3

6

9

12

15

18

21

(۳۱) رکن ششم ثبات ودوام است بر شرایط وارکان سلوک سالهای

بسیار ، که از بی ثباتی هیچ کار نیک نیاید ، نه دنیوی و نه اخروی .

3 (۳۲) ای درویش ! هر کس که بجائی رسید در کار دنیا و در کار

آخرت ، از ثبات رسید . این است شرایط وارکان سلوک که گفته شد .  
وسلوك تمام نشود الا باین دوازده چیز .

### فصل نهم

6

#### در بیان حجاب و مقام

(۳۳) ای درویش ! سالک چون بدین دوازده چیز که گفته شد ثبات

9 نماید ، البته حجابها از پیش سالک برخیزد و بمقامات عالیہ برسد . واصل  
حجابها چهار چیز است : دوستی مال ، و دوستی جاه ، و تقلید مادر و پدر ،  
و معصیت . واصل مقامات هم چهار چیز است : اقوال نیک ، و افعال نیک ،

12 و اخلاق نیک ، و معارف . و مراد از معارف معرفت بسیار چیز است . اما  
معرفت هژده چیز ضروری است : سالک دانا باید که البته این هژده  
چیز را بداند . و بعلم الیقین و بعین الیقین بشناسد ، معرفت دنیا ، و معرفت

15 کار دنیا ، و معرفت آخرت ، و معرفت کار آخرت ، و معرفت مرگ ، و معرفت  
حکمت مرگ ، و معرفت شیطان ، و معرفت امر شیطان ، و معرفت ملك ،  
و معرفت امر ملك ، و معرفت نبی ، و معرفت سخن نبی ، و معرفت ولی ،

18 و معرفت سخن ولی ، و معرفت خود ، و معرفت امر خود ، و معرفت خدا ،  
و معرفت امر خدا . اگر می خواهی بگو که هژده چیز است ، و اگر  
می خواهی بگو که نه چیز است ، و اگر می خواهی بگو که يك چیز

است .

۳۴) ای درویش! فرق کردن میان امر شیطان و امر ملك، و امر نفس، و امر خدا کاری عظیم است، و دریافتن سخن نبی و سخن ولی کاری مشکل است. 3

۳۵) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم، ای درویش! حجابها بسیار است، اما اصل حجب این چهار چیز است، و مقامات بسیار است، اما اصل مقامات این چهار چیز است. هر چیز که از خود دفع می باید کرد و از پیش بر می باید داشت، عبارت از حجاب است، و هر چیز که خود را حاصل می باید کرد، و بر آن می باید بود، عبارت از مقام است. 9

۳۶) چون معنی حجاب و معنی مقام دانستی، اکنون بدان که جمله روندگان روی درین چهار مقام دارند، و این چندین ریاضات و مجاهدات از جهت آن می کشند تا این چهار حجاب را از پیش بردارند، و این چهار مقام را بکمال رسانند؛ و هر که این چهار مقام را بکمال رسانید، بکمال خود رسید. 12

۳۷) ای درویش! این چهار حجاب را از پیش برداشتن بمثابه طهارت ساختن است، و این چهار مقام را حاصل کردن بمثابه نماز گذاردن است. اول طهارت باشد آنگاه نماز، اول فصل است و آنگاه وصل، اول تصفیل است و آنگاه تنویر، هر که این چهار حجاب را از پیش برداشت، طهارت ساخت و در طهارت دایم است. و هر که این چهار مقام را حاصل کرد، نماز گذارد و در نماز دایم است. 15  
18

## فصل دهم

## در بیان تربیت

- 3 (۳۸) بدان که صیاد پادشاه چون باز صید کند ، اول چشم باز بدوزد ، و بند بر پایش نهد ، و روز هاش گرسنه و تشنه ، و شبهاش بیدار دارد تا نفس باز شکسته شود ، و قوت حیوانی و سبعی وی کمتر گردد ،
- 6 و با صیاد انس و آرام گیرد . چون با صیاد انس و آرام گرفت ، آنگاهش صیاد صید کردن بیاموزد . و چون صید کردن آموخت آنگاهش بحضرت پادشاه برد تا قرب پادشاه بیابد و بر دست پادشاه نشیند . معلوم شد که
- 9 غرض صیاد از چشم دوختن و بند بر پای نهادن و گرسنه و تشنه و بیدار داشتن باز نبود ، غرض آن بود که تا باز چنان شود که صیاد صید کردن بوی تواند آموخت . و دیگر معلوم شد که غرض صیاد آموختن باز هم نبود
- 12 غرض صیاد صید کردن بود تا بواسطه صید کردن بقرب پادشاه رسد . همچنین هادی اول سالک را صید کند ، و چون صید کرد چشمش بدرزد ، یعنی بخانه تاریک ، و زبانش ببندد یعنی بخلوت و عزلت ، و روزهاش گرسنه و تشنه دارد ، و شبهاش بیدار دارد تا نفس سالک شکسته شود ، و قوت حیوانی و سبعی و شیطانی وی کمتر گردد . آنگاهش هادی صید کردن بیاموزد و صید سالک علم و معرفت و محبت و مشاهده و معاینه است و چون
- 18 صید کردن آموخت ، بحضرت پادشاه رسید ، و قرب پادشاه یافت . و چون بقرب پادشاه رسید ، رستگار شد و از اهل نجات گشت . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله پنجم



رسالة ششم  
آداب الخلوة

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على انبيائه  
3 واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد  
النسفی ، که جماعت درویشان - کثر هم الله - ازین بیچاره درخواست  
6 کردند که می باید که در شرایط چله ، ودر آداب ذکر گفتن ، ودر  
عروج اهل تصوف رساله ئی جمع کنید ، و بیان کنید که در چله  
چه می باید خورد ، و چند می باید خورد ، واز اذکار کدام ذکر می باید  
9 گفت ، وچون می باید گفت . و دیگر بیان کنید که عروج اهل  
تصوف چیست . درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز خداوند تعالی مدد  
ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير  
12 وبالإجابة جدير » . واین رساله را « آداب الخلوة » نام نهادم . وما  
توفیقی الا بالله وعلى الله توكلت واليه ائيب .

### فصل اول

#### در بیان طاعت و معصیت

- (۲) بدان که اهل سه چیز را بغایت اعتبار کنند ، اول جذبه ،  
دوم سلوک ، سوم عروج . جذبه عبارت از کشش است ، وسلوک عبارت  
18 از کوشش است ، وعروج عبارت از بخشش است ، هر که این سه دارد ،

شیخ ویشواست ، وهر که این سه ندارد ، یا یکی ازین سه ندارد ، شیخی ویشوائی را نشاید .

- 3 (۳) ای درویش ! از اوّل مقام انسانی تا بآخر مقام انسانی ده مقام است ، ودر هر مقامی جذبه هست ، وسلوک هست ، وعروج هست . اما جذبه هر مقامی دیگر است ، وسلوک هر مقامی دیگر است ، وعروج هر مقامی دیگر است و طاعت و معصیت هر مقامی دیگر است . و طاعت و معصیت را 6 شناختن ونیک و بد را دانستن کاری عظیم است . وازین جهت گفته اند که مرید باید که بهیچ وجه بر شیخ اعتراض وانکار نکند ، از جهت آن که مرید نداند که طاعت و معصیت هر مقامی چیست . بسیار چیز 9 باشد که در مقامی طاعت بود ، وهمان چیز در مقامی بالاتر معصیت باشد : « حسنات الابرار سیئات المقرّبین » ؛ وبسیار چیز باشد که در مقامی معصیت بود ، وهمان چیز در مقامی بالاتر طاعت باشد . مثلاً پیش 12 از ایمان ، یعنی پیش از علم ، جاهل اگر می خورد ، وهمی خسپد ، وشهوت می راند ، جمله معصیت است ، وبعد از ایمان ، یعنی بعد از علم ، عالم اگر می خورد ، وهمی خسپد ، وشهوت می راند ، جمله طاعت 15 است . واین مراتب دارد ، یعنی رونده تا بجائی رسد که خدای تعالی چشم و گوش وی شود ، ودست وزبان وی گردد ، تا هر چه وی گوید خدا گفته باشد ، وهر چه وی کند خدا کرده باشد ، وهیچکس را بر 18 گفت و کرد وی اعتراض وانکار نرسد ، وحکایت خضر وموسی ازین معنی خبر می دهد . پس خدای تعالی تبدیل حسنه به سیئه وتبديل سيئه بحسنة می کند ، واین هر دو از جهت عزّت وثبّت رونده می کند . 21



## فصل دوم در بیان شرایط چله

- 3 (۴) بدان که شرط اول حضور شیخ است . باید که به اجازت شیخ نشیند ، و شیخ حاضر باشد ، و هر هفته و یا بهر ده روز شیخ بخلوتخانه وی رود تا وی را بدیدن جمال شیخ قوت زیاده شود ، و تحمّل مجاهده تواند کرد ، و اگر مشکلی افتاده باشد ، سؤال کند . 6
- (۵) شرط دوم زمان و مکان است ، یعنی در وقتی باید که باشد که سرما و گرمای سخت نبود ، در وقتی معتدل باید که باشد . و جائی باید که از میان خلق دور بود ، چنانکه آواز مردم بوی نرسد ، و آواز ذکر وی بمردم نرسد . و جائی خالی و تاریک باید که باشد ، و درین چهل روز هیچ کس به پیش وی نرود الا شیخ و خادم . 9
- (۶) شرط سوم آن است که همیشه با وضو باشد ، و در هر وقت نمازی را وضوء تازه کند و هر نوبت که وضوء تازه کند دو رکعت نماز شکر وضوء بگذارد . 12
- (۷) شرط چهارم صوم است . باید که درین چهل روز بروزه باشد . 15
- (۸) شرط پنجم کم خوردن است ، و کم خوردن در حق هر کسی بر تفاوت باشد ، و این بنظر شیخ تعلق دارد ، تا هر کس را چه مقدار فرماید . 18
- (۹) شرط ششم کم گفتن است . باید که درین چهل روز با هیچکس سخن نگوید الا با شیخ و خادم . 21

- (۱۰) شرط هفتم کم گفتن است . باید بشب دو دانگ بیش خواب نکند .
- 3 (۱۱) شرط هشتم خاطر شناختن است ، و خاطر چهار قسم است ، خاطر رحمانی و خاطر ملکی ، و خاطر نفسانی و خاطر شیطانی ، و هر يك علامتی خاص دارند .
- 6 (۱۲) شرط نهم نفی خواطر است . باید که درین چهل روز هر خاطری که در آید نفی کند و بفکر آن مشغول نشود ، اگر چه خاطر شناس باشد و اگر چه احتمال آن می دارد که آن خاطر که در آمده است رحمانی بود ، نفی می باید کرد ، از جهت آن که اورا 9 به امر شیخ کار می باید کرد ، و امر شیخ بی هیچ شکی رحمانی است ، و اگر خاطری در آید یا خوابی یا واقعه‌ئی دیده باشد یا 12 در بیداری چیزی در خارج ظاهر شود ، و آن را نفی نتواند کرد ، و بفکر آن مشغول می شود ، و حل آن نمی تواند کرد ، باید که آن را بر شیخ عرضه کند تا شیخ شرح آن بکند ، تا آن چیز مانع جمعیت 15 وی نشود .
- (۱۳) شرط دهم ذکر دایم است . بعد از ادای نماز پنجگانه بهیچ کاری دیگر مشغول نشود الا بذكر « لا اله الا الله » ، و باید که ذکر بلند گوید ، و جهد کند که حاضر باشد ، و داند که نفی و اثبات می کند . 18 و این نفی و اثبات مراتب دارد ، و سالک هم مراتب دارد ، و نفی و اثبات مبتدی با نفی و اثبات منتهی برابر نباشد .

## فصل سوم

## در بیان آداب ذکر گفتن

- 3 (۱۴) بدان که ذکر مرسالک را بمثابه شیر است هر فرزندرا ، وسالك  
 بايد که ذکر از شيخ بطريق تلقين گرفته باشد ، که تلقين ذکر  
 بمثابه وصل درخت است . وذاکر چون ذکر خواهد گفت ، بايد که  
 6 اول تجديد طهارت کند و نماز شکر وضو بگذارد ، وآنگاه روی بقبله  
 نشیند و ذکر آغاز کند . و بعضی گفته اند که در ذکر گفتن مرتب  
 نشیند ، که اینچنین آسوده تر باشد ؛ و بعضی گفته اند که بدو زانو  
 9 نشیند چنانکه در نماز ، که اینچنین بآداب نزدیکتر باشد . و شيخ ما  
 مرتب می نشست ، واصحاب هم مرتب می نشستند ، و باید که در وقت  
 ذکر گفتن چشم بر هم نهد ، و ذکر در اول چند سال بلند گوید .  
 12 و چون ذکر از زبان در گذشت و در اندرون جای گرفت ، و دل ذاکر  
 شد ، اگر پست گوید ، شاید . و ذکر بمدتی مدید در اندرون رود ،  
 و جای گیرد ، و دل ذاکر شود . و گفته شد که در ذکر گفتن جهد  
 15 کند که حاضر باشد ، و نفی واثبات به قدر مقام و علم خود می کند و از  
 اذکار « لا اله الا الله » اختیار کند ، و هر نوبت که الا الله گوید الف  
 الارا بر مضغه که در پهلوئی چپ است زند ، چنانکه مضغه بدرد آید .  
 18 و چون چنین گوید البته در اول چند روز آواز بگیرد ، و مضغه به درد  
 آید . آنگاه بعد از چند روز آواز بگشاید و درد مضغه ساکن شود ،  
 و چنان (شود) که اگر يك شبانه روز به آواز بلند ذکر گوید ، آواز  
 21 نگیرد و مضغه به درد نیاید ، و این علامت آن باشد که ذکر وی به

اندرون می رود و دل ذاکر می شود . و درویشان که ذاکر باشند چون بشنوند که کسی ذکر گوید چون بیک بار بگوید که لا اله الا الله ، بدانند که ذکر وی به اندرون رفته است یا نرفته است و دل وی ذاکر شده است ، یا نشده است . و اینچنین ذکر گفتن خاصیتها بسیار دارد که به نوشتن راست نمی آید . و این سخنرا کسی فهم کند که سالها درین بوده باشد ، و این احوال بروی گذشته بود . مبتدیان این سخنرا فهم نکنند ، باید که بایمان قبول کنند و در کار آیند تا این احوال برایشان ظاهر شود .

### فصل چهارم در بیان عروج اهل تصوف

(۱۵) بدانکه انبیا و اولیایا پیش از موت طبیعی موت دیگر هست ، از جهة آنکه ایشان بموت ارادی پیش از موت طبیعی می میرند ، و آنچه دیگران بعد از موت طبیعی خواهند دید ، ایشان پیش از موت طبیعی می بینند . و احوال بعد از مرگ ایشانرا معاینه می شود ، و از مرتبه علم الیقین بمرتبه عین الیقین می رسند ، از جهت آنکه حجاب آدمیان جسم است . چون روح از جسم بیرون آمد ، هیچ چیز دیگر حجاب اونمی شود . و عروج انبیا دو نوع است ، شاید که بروح باشد بی جسم ، و شاید که بروح و جسم باشد . و عروج اولیا يك نوع است ، بروح است بی جسم .

(۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که غرض ما درین موضع بیان این سخنان نیست ، و غرض مابیان عروج انبیا نیست

- از جهت آنکه معراج انبیا معروف و مشهور است، غرض ما درین موضع بیان عروج اهل تصوّف است، و تنبیه و ترغیب سالکان است تا در ریاضات و مجاهدات کاهل نشوند و در راه باز نمانند، تا باشد که باین سعادت برسند، و باین دولت مشرف شوند. و بعد از رضا و لقای خدا سعادت بهتر ازین باشد که احوال بعد از مرگ سالک را معاینه شود، و مقام او که بازگشت او بعد از مفارقت قالب بآن خواهد بود مشاهده افتد.
- 3
- 6
- (۱۷) ای درویش! این کار عظیم است که احوال بعد از مرگ بر سالک معاینه شود، و مردم ازین معنی غافل اند، و اگر نه، می بایستی که شب و روز در سعی و کوشش بودندی تا احوال بعد از مرگ برایشان مکشوف گشتی، و مقامی که بازگشت ایشان بعد از مفارقت قالب بآن خواهد بود، بر ایشان معاینه شدی.
- 9
- 12
- (۱۸) تا سخن دراز نشود، و از مقصود باز نمانیم، بدان که عروج اهل تصوّف عبارت از آن است که روح سالک در حال صحت و بیداری از بدن سالک بیرون آید، و احوالی که بعد از مرگ بروی مکشوف خواست گشت، اکنون پیش از مرگ بروی مکشوف گردد و بهشت و دوزخ را مطالعه کند، و احوال بهشتیان و دوزخیان را مشاهده کند، و از مرتبه علم الیقین بمرتبه عین الیقین رسد، و هر چه دانسته بود، به بیند.
- 15
- 18
- 21
- همچنین تا بعرض بروند، روح خاتم انبیا تا بعرض برود، از جهت آن که هر یک تا بمقام اوّل خود عروج می توانند کرد، اما از مقام اوّل خود در نمی توانند گذشت. و هر يك تا بدانجا

- که بروند ، و آنچه به بینند ، چون باز بقالب آیند ، جمله یاد ایشان باشد ، و آنچه دیده باشند حکایت کنند اگر در صحو باشند ، یعنی چون ازین عروج باز آیند بعضی در صحو باشند و بعضی 3 در سکر ، از جهت آن که قدحهای ملامال از شراب طهور در کشیده باشند ، وساقی ایشان پروردگار ایشان بوده باشد . باین سبب بعضی که ضعیف ترند ظاهر خودرا نگاه نتوانند داشت ، و مستی کنند ، 6 و ظاهر شریعترا فرو گذارند . و بعضی کس قوی تر باشند ، ظاهر خودرا نگاه بتوانند داشت ، و اگر چه مست باشند مستی نکنند ، و ظاهر شریعترا نگاه دارند . و این سخنرا کسی فهم کند و یا درآرد که وقتی ازین 9 معنی بوئی بمشام او رسیده باشد . و روح بعضی يك روز در آسمانها بماند و گرد آسمانها طواف کند ، و آنگاه بقالب آید ، و روح بعضی دو روز بماند ، و روح بعضی سه روز ، و روح بعضی زیاده ازین بماند . 12 تا بده روز و بیست روز و چهل روز ممکن است که در آسمانها بمانند .
- 15 (۱۹) شیخ ما می فرمود که روح من سیزده روز در آسمانها بماند ، آنگاه بقالب آمد . و قالب درین سیزده روز همچون مرده افتاده بود و هیچ خیر نداشت . و دیگران که حاضر بودند گفتند که سیزده 18 روز است قالب تو اینچنین افتاده است : - و عزیزی دیگر می فرمود که روح من بیست روز بماند آنگاه بقالب آمد - و عزیزی دیگر می فرمود که روح من چهل روز بماند آنگاه بقالب آمد . و هر چه 21 درین چهل روز دیده بود ، جمله در یاد او بود .

- (۲۰) وگفته شد که روح هر يك تا بمقام اوّل خود عروج می‌تواند کرد، و دیگر گفته شد که روح خاتم انبیا تا بعرش تواند عروج کرد. طائفه هم از اهل تصوّف می‌گویند که روح خاتمین تا بعرش عروج توانند کرد، یعنی خاتم انبیاء و خاتم اولیا. و این طایفه ولایت را مرتبه اعلی می‌فهمند. مرتبه ولایت چون اعلی باشد از مرتبه نبوت. و ما این بحث در « کتاب کشف الحقایق » بشرح تقریر کرده ایم. اگر خواهند از آنجا طلب کنند. و این طایفه می‌گویند که ولایت باطن نبوت است، والهیت باطن ولایت است. نبوت که قمر است چون بشکافد، ولایت که آفتاب است ظاهر شود. ولایت که قمر است چون بشکافد، الهیت که آفتاب است ظاهر شود. و این سخن از نون ملفوظ معلوم می‌شود. والحمد لله رب العالمین.

تمام شد رساله ششم

رساله هفتم  
در بیان عشق



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفاء وخادم فقراء عزيزبن محمّد  
6 النفسى كه جماعت درويشان - كثر هم الله - ازين بيچاره در خواست  
كردند كه مى بايد كه در عشق رسالهئى ، جمع كنيد ، وبيان كنيد  
كه محبت چيست ، وعشق چيست ، ومراتب عشق چندست . در خواست  
9 ايشان را اجابت كردم ، واز خداوند تعالى مدد ويارى خواستم ، تا از  
خطا وزلل نگاه دارد « وانه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » .

### فصل اول

12 در بيان ميل و ارادت و محبت و عشق

(۲) بدان - أعزك الله فى الدارين - كه زاكران چهار مرتبه  
دارند : بعضى در مرتبه ميل اند ، وبعضى در مرتبه ارادت اند ، وبعضى  
15 در مرتبه محبت اند ، وبعضى در مرتبه عشق اند . واز اهل تصوف هر  
كه را عروج افتاد ، در مرتبه چهارم افتاد . و تا زاكر بمرتبه چهارم نرسيد ،  
روح او را عروج ميسر نشود . وما اين هر چهار مرتبه را بشرح تقرير  
18 كنيم ، تا سالكان زاكر بدانند كه هر يك در کدام مرتبه اند .  
(۳) مرتبه اول آن است كه زاكر بصورت در خلوتخانه باشد ،

و بزبان ذکر میگوید ، و بدل در بازار بود و میخرد و میفروشد . و این ذکر را اثر کمتر بود . اما از فائده خالی نباشد .

- 3 (۴) مرتبه دویم آن است که ذاکر ذکر می گوید . و دل وی غایب می شود ، و او بتکلف دل خود را حاضر می گرداند ، و بیشتر ذاکران درین مرتبه باشند که دل خود را بتکلف حاضر گردانند .
- 6 (۵) مرتبه سوم آن است که ذکر بر دل مستولی شود و همگی دل را فرو گیرد . و ذاکر نتواند که ذکر نکوید ؛ و اگر خواهد که ساعتی بکار بیرونی که ضروری باشد مشغول شود ، بتکلف تواند مشغول شد ، چنانکه در مرتبه دوم بتکلف دل خود را حاضر می گرداند ، در مرتبه سوم دل خود را بکار بیرونی مشغول گرداند . و این مقام قریبست ، و از ذاکران کم باین مقام رسند . و این سخن را کس فهم کند که وقتی محبوبی داشته باشد . از جهت آنکه محبت همیشه ذکر محبوب خود کند ، و بی ذکر محبوب خود نتواند بود ؛ همه روز خواهد که با دیگران مدح محبوب خود گوید ، یا دیگران پیش وی مدح محبوب وی کنند . و اگر خواهد که بسخنی دیگر یا بکاری دیگر مشغول شود ، بتکلف مشغول تواند شدن .

- (۶) مرتبه چهارم آن است که مذکور بر دل مستولی شود . چنانکه در مرتبه سیم ذکر بر دل مستولی بود ، در مرتبه چهارم مذکور بر دل مستولی شود . و فرق بسیار است میان آنکه نام معشوق بر دل مستولی باشد با آنکه معشوق بر دل مستولی شود .
- 21 (۷) ای درویش ! وقت باشد که عاشق چنان مستغرق معشوق شود

که نام معشوق را فراموش کند ، بلکه غیر معشوق هر چیز که باشد جمله فراموش کند .

3 (۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که مرتبه اول مقام میل است ، و مرتبه دوم مقام ارادت است ، و مرتبه سیم مقام محبت است ، و مرتبه چهارم مقام عشق است .

6 (۹) ای درویش ! هر که خواهان صحبت کسی شد آن خواست اول را میل می گویند ، و چون میل زیادت شد و مفرط گشت ، آن میل مفرط را ارادت می گویند ، و چون ارادت زیادت شد و مفرط گشت ، آن ارادت مفرط را محبت می گویند ؛ و چون محبت زیادت شد و مفرط گشت ، آن محبت مفرط را عشق می گویند . پس عشق محبت مفرط آمد و محبت ارادت مفرط آمد و همچنین ...

12 (۱۰) ای درویش ! اگر این مسافر عزیز بمهان تو آید ، عزیزش دار ! و عزیز داشتن این مسافر آن باشد که خانه دل را از جهت این مسافر خالی گردانی ، که عشق شرکت بر نتابد ؛ و اگر تو خالی نگردانی ، او خود خالی گرداند . 15

(رباعی) عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست

تا کرد مرا تهی و پیر ساخت ز دوست

18 اجزای وجود من همه دوست گرفت

نامیست ز من بر من و باقی همه اوست

(۱۱) ای درویش ! عشق براق سالکان و مرکب روندگان است . هر چه عقل به پنجاه سال اندوخته باشد ، عشق در يك دم آن جمله را 21

بسوزاند ، وعاشقرا پاك وصافی گرداند . سالك بصد چله آن مقدار  
سیر نتواند کرد که عاشق در يك طرفه العین کند ، از جهت آنکه  
عافل در دنیا است وعاشق در آخرت است ، نظر عافل در سیر بقدم  
عاشق نرسد .

(۱۲) ای درویش! از عشق حقیقی - آنچنانکه حق عشق است -  
نمی توانم نوشت ، که مردم فهم کنند و کفر دانند اما از عشق مجازی  
چیزی بنویسم ، تا عاقلان ازینجا استدلال کنند .

### فصل دوم

9 در بیان مراتب عشق مجازی

(۱۳) بدانکه عشق مجازی سه مرتبه دارد . اول چنان باشد که  
عاشق همه روز در یاد معشوق بود ، ومجاور کوی معشوق باشد ، وخانه  
معشوقرا قبله خود سازد ، وهمه روز گرد خانه معشوق طواف کند ،  
ودر ودیوار معشوق نگاه می کند ، تا باشد که جمال معشوقرا از دور  
به بیند ، تا از دیدار معشوق راحتی بدل مجروح وی رسد ، ومرهم  
جراحات دل او گردد .

(۱۴) ودر میان چنان شود که تحمّل دیدار معشوق نتواند کرد .  
چون معشوقرا به بیند ، لرزه بر اعضای وی افتد وسخن نتواند گفت ،  
وخوف آن باشد که بیفتد ویهوش گردد .

(۱۵) ای درویش! عشق آتشی است که در عاشق می افتد وموضع  
این آتش دل است ، واین آتش از راه چشم بدل می آید ودر دل وطن  
می سازد .

(بیت)      کردل نبود کجا وطن سازد عشق  
ور عشق نباشد بچه کار آید دل

- 3      وشعلۀ این آتش بجملة اعضا میرسد وبتدریج اندرون عاشقرا  
می سوزاند وپاک و صافی می گرداند تا دل عاشق چنان نازک و لطیف  
می شود ، که تحمل دیدار معشوق نمی تواند کرد از غایت نازکی  
6      و لطافت . و خوف آن است که بتجلی معشوق نیست گردد . و موسی علیه  
الصلوة والسلام درین مقام بود که چون دیدار خواست حق تعالی فرمود  
که کن ترانی مرا توانی دید ، فرمود که من خودرا بتو نمی نمایم .  
9      (۱۶) ای درویش ! درین مقام است که عاشق فراقرا بر وصال  
ترجیح می نهد ؛ و از فراق راحت و آسایش بیش می یابد . و همه  
روز باندرون با معشوق می گوید ، و از معشوق می شنود ؛ و معشوق  
12      گاهی بلطفش می نوازد و آن ساعت عاشق در بسط است ، و گاهی  
بقهرش می گذارد ، و آن ساعت عاشق در قبض است . و کسانی که  
حاضر باشند ، این بسط و قبض عاشقرا می بینند ، و نمی دانند که  
15      سبب آن بسط و قبض آن عاشق چیست .
- (۱۷) و در آخر چنان شود که جمال معشوق دل عاشقرا از غیر  
خود خالی یابد ، همگی دل عاشقرا فرو گیرد . و چنانکه هیچ چیز  
18      دیگررا راه نماند ، آنگاه عاشق خودرا نبیند ، و همه معشوقرا بیند .  
عاشق اگر خورد و اگر خسپد و اگر رود و اگر آید ، پندارد که معشوق  
است که می خورد و می خسپد و می رود و می آید . و چون عاشق از  
21      غم هجران خلاص یافت و اندوه فراق نماند ، با جمال معشوق عادت

- کرد و گستاخ شد ، و از خوف بیرون آمد ، یعنی پیش از این خوف آن بود که عاشق بتجلی معشوق نیست گردد ، و اکنون آن خوف بر خاست و چنان شد که اگر معشوق را از بیرون به بیند ، التفات نکند و بحال خود باشد ، و متغیر نشود ، از جهت آن که در اندرون است ، و در میان دل و وطن ساخته است ، نزدیکتر از آن است که در بیرون است . چون آن که نزدیکتر است همگی دل را فرو گرفته است ، و دل را مستغرق خود گردانیده است ، و دل باوی انس و آرام گرفته است ، از بیرون ، که دور تر است ، متأثر نشود و متغیر نگردد ، و التفات بوی نکند . و اگر کسی سؤال کند که درین مقام از بیرون متغیر نمی شود راست است ، چرا به بیرون التفات نمی کند ، چون بیرون و اندرون یکی اند .
- 12 (۱۸) بدان که بعضی می گویند که عاشق بآتش عشق سوخته است و بغایت لطیف و روحانی گشته است و جمال معشوق که در دل وطن ساخته است ، و همگی دل را فرو گرفته است ، هم بغایت لطیف و روحانی است . و آن که در بیرون است به نسبت اندرون کثیف و جسمانی است ، و التفات روحانی بروحانی باشد و التفات جسمانی بجسمانی بود .
- 18 (۱۹) ای درویش ! پیش این ضعیف آن است که چون جمال معشوق همگی دل عاشق را فرو گرفت ، چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماند ، عاشق بیش خود را نمی بیند ، همه معشوق می بیند . پس متغیر وقتی شود که دو کس بیش باشند ، و التفات وقتی کند که دو کس
- 21

بوند . ودرین مقام است که طلب بر میخیزد و فراق و وصال نمی ماند ،  
و خوف و امید و قبض و بسط بهزیمت می شوند .

3 (۲۰) ای درویش ! هر که عاشق نشد ، پاك نشد ، و هر که پاك

نشد ، به پاکی نرسید ، و هر که عاشق شد ، و عشق خود را آشکارا

گردانید ، پلید بماند و پاك نشد ، از جهت آنکه آن آتش که از راه

6 چشم بدل وی رسیده بود ، از راه زبانش بیرون کرد ، آن دل نیم

سوخته در میان راه بماند ، از آن دل من بعد هیچ کاری نیاید ، نه

کار دنیوی ، و نه کار عقبی ، و نه کار مولی .

9 (۲۱) ای درویش ! این سه رساله را ، رساله سلوك و رساله خلوت

و رساله عشق را در شهر سیراز بر سر تربت شیخ المشایخ ابو عبدالله

حفیف - قدس الله روحه العزیز - جمع کردم و الحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله هفتم .

رساله هشتم

در بیان آداب اهل تصوف



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على ابيائه  
3 واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفي ، که جماعت درويشان - کثر هم الله - ازين بيچاره  
6 در خواست کردند که می بايد که در آداب اهل تصوف رساله‌ئي جمع  
کنيد . در خواست ايشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد وباری  
خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . « اِنَّهٗ عَلٰى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِالْاِجَابَةِ  
9 جَدِيرٌ » .

### فصل اوّل

#### در بيان آداب اهل تصوف

- (۲) بدان که ادب اوّل آن است که پيوسته با وضوء باشد وهر  
12 نوبت که وضوء سازد ، دو رکعت نماز شکر وضوء بگذارد .  
(۳) ادب دوم بايد که پيوسته سجّاده با خود دارد و بهر جا که  
15 رسد اوّل دو رکعت نماز گذارد آنگاه بنشيند .  
(۴) ادب سوم آن است که اوقات شب وروزرا قسمت کند ،  
يعنى هر وقتي را وردی معين کند ورد عبادت : وورد غذا وورد خواب  
18 تا از عمر او هيچ ضايع نشود .

- (۵) ادب چهارم نماز تهجد است ، یعنی هر نیمه آخر شب دوازده رکعت نماز گذارد آنگاه نماز وتر سه رکعت بگذارد .
- 3 (۶) ادب پنجم اوراد نماز صبح است . چون نماز صبح را بگذارد باوراد خواندن مشغول شود تا آنگاه که آفتاب برآید .
- (۷) ادب ششم نماز چاشت است . چون آفتاب برآید ، دو رکعت نماز اشراق بگذارد ، و چون نماز اشراق گذارد جای را نگاه دارد و اوراد نماز 6 صبح تمام بخواند ، تا آنگاه که آفتاب بلند برآید . آنگاه برخیزد و دوازده رکعت نماز چاشت بگذارد . چون نماز چاشت تمام کرد ، آنگاه بکاری که خواهد مشغول شود ، و از اول صبح تا اکنون هیچ سخن از 9 جهت دنیا نکند ، و از جای نماز بیرون نیاید . و اهل تصوف این وقت را بغایت عزیز داشته اند که فتوحهای بسیار درین وقت یافته اند .
- 12 (۸) ادب هفتم نماز اوّابین است ، یعنی میان نماز شام و نماز خفتن دوازده رکعت نماز بگذارد بغیر از دو رکعت سنت نماز شام . و این وقت را هم بغایت عزیز داشته اند ، اول روز و اول شب .
- 15 (۹) ادب هشتم سفر کردن است . باید که درویش همیشه در در شهر خود نباشد ، وقتها سفر کند و مژله و مشقه سفر را هم به بیند تا قدر مسافران بشناسد و مسافران را عزیز دارد . و دیگر آن که بدانایان 18 رسد و صحبت زیرکان دریابد ، و از هر کس فایده گیرد . و در سفر کردن فواید بسیار است ، اگر مرد عاقل و زیرک باشد .

## فصل دوم

## در بیان فواید سفر

## شعر

3

(۱۰) تَقَرَّبَ عَنِ الْاَوْطَانِ فِي طَلَبِ النِّجَاةِ

وَسَافِرٌ فِي الْاَسْفَارِ خَمْسَ فَوَايِدِ

6

تَفْرَجُ قَلْبًا وَاِكْتِسَابَ مَعِيشَةٍ

وَعِلْمَ وَآدَابَ وَصَحْبَةَ مَا جَدِ

و باید که تنها سفر نکند ، البته یاری باید که با وی باشد : و زیاده

9 از چهار زحمت باشد ، و کمتر از دو هم زحمت باشد . و هر يك را باید

که عصا و ابريق و سجاده و شانه و ازار و مسواك خود باشد . و البته باید

که یکی را حاکم خود سازند ، و باقی محکوم بوند . و چون بخانقاهی

12 برسند ، اول طلب خادم آن خانقاه کنند . و چون خادم بیامد ، باید

که ایشان را عزیز دارد و مرحبا گوید ، و در خانقاه در آورد . و جائی

که خادم مصلحت بیند موزه را بیرون کنند و کفش بپوشند . و خادم راه

15 آب خانه بایشان نماید ، و ایشان موزه و عصا و ابريق و سجاده بخادم

دهند ، تا خادم رخت ایشان بجایی بنهد . و سجاده ایشان بجائی که

مصلحت بیند بیندازد . و ایشان بروند ، تجدید وضوء کنند ، و بیایند

18 و نگاه کنند که سجاده هر یکی کجا انداخته اند ، هر يك بسر سجاده

خود روند و دو رکعت نماز سبک بگذارند ؛ و آنگاه بر خیزند و از سجاده

بیرون آیند . درویشان را که حاضر باشند ، سلام کنند . و درویشان

21 هم جمله بر خیزند ، و از سجاده ها بیرون آیند ، و جواب سلام بگویند ،

- ودست در کردن یکدیگر آورند ، دست یکدیگر بوسه کنند ، وهر يك بسر سجاده خود روند وبنشینند ، وهر چیز که از ایشان پرسند ، جواب مختصر با فائده بگویند ؛ وچیزی که نپرسند ، نگویند . آنگاه 3 خادم سفره ایشان بکشد ، و آنچه حاضر باشد بیاورد . و تا سه روز نگذرد ، از خانقاه بیرون نروند ، مگر که ضرورتی اوفتد . و چون سه روز بگذرد ، آنگاه باجارت بزیارتی که خواهند بروند ، و جماعتی که 6 خواهند به بینند .

- (۱۱) ای درویش ! کسانی که در خانقاه باشند ، بی اجازت از خانقاه بیرون نیایند . و چون باجارت بیرون آیند ، به بازار نروند . بآن 9 کار که بیرون آمده باشند ، چون کار کرده شود ، زود بخانقاه باز گردند ، و در بیرون چیزی نخورند ، و بمهمانی کسی نروند ، و از کسی چیزی دریوزه نکنند ، هر چه خواهند ، از خادم خواهند . 12

### فصل سوم

#### در بیان آداب خانقاه

- (۱۲) چون در خانقاه روند ، اول پای راست در اندرون نهند ، 15 و چون بیرون آیند ، اول پای چپ بیرون نهند . و در مسجد و جایهای متبرکه همچنین کنند . و چون در آبخانه روند ، اول پای چپ در اندرون نهند ، و چون بیرون آیند ، اول پای راست در بیرون نهند . 18 و در گرمابه و خانه های ظالمان همچنین کنند .
- (۱۳) ای درویش ! در خانقاه نه بروز و نه شب سخن بلند نکنند ، 21 و چیزی با آواز بلند نخوانند ، و چون راه روند ، سخت نروند ، و کفش

کوب نروند تا عزیزانی که در فکر و ذکر باشند ، مشوش نشوند ؛  
و اگر در خواب باشند ، خواب برایشان شوریده نشود .

3 (۱۴) ای درویش ! باید که در خانقاه کسی اهل خدمت باشند ،  
خدمتی قبول کنند ، و اگر خدمتی نباشد ، که هر خدمتی را کسی معین  
6 باشد ، شکرانه‌ئی بوی دهند که خدمتی بوی حواله کنند . آن خدمت  
از سر صدق و اخلاص بجای آورد ، و در کارهای دیگران شروع نکنند ،  
مگر باجاست آن کس .

(۱۵) ای درویش ! باید که ساکنان خانقاه از حال یکدیگر  
9 با خبر باشند . اگر یکی را رنجی بود ، یا مهمی باشد ، و خود تدبیر  
آن نتواند کردن ، دیگران بمدد وی برسند ، و آن مهم را کفایت کنند .  
و چون بزرگان بکوچکان رسند ، در خلوت نصیحت کنند . غرض ازین  
12 سخن این است که مدد و معاونت از یکدیگر دریغ ندارند ، عیب  
یکدیگر پیوشند ، و هنر یکدیگر آشکارا کنند . و اگر کوچکان را  
چیزی مشکل باشد ، از بزرگان سؤال کنند . بزرگان باید که بطریق  
15 لطف و روی تازه جواب ایشان بگویند . و اگر چیزی سؤال کنند ، که  
نه مقام ایشان باشد ، و ایشان را استعداد فهم آن سخن نبود ، مصلحت  
آن باشد که جواب نگویند . زیان آن بیش از سود بود ، و اگر  
18 دانند که برنجند و نخواهند که برنجند ، مصلحت آن باشد که جواب  
چنان گویند که گفته باشند و نگفته باشند . سخن با هر کس بقدر  
استعداد وی باید گفت .

## فصل چهارم

## در بیان ماجرا گفتن است

- 3 (۱۶) یعنی اگر درویش سخنی گوید ، یا کاری کند که دیگری برنجاند ، آن کس که رنجیده باشد ، باید که در دل ندارد ، و در نظر درویشان با آن درویش بطریق لطف آنچه رفته باشد ، بگوید .
- 6 واگر او را جوابی واضح باشد چنانکه درویشان قبول کنند ، بگوید ، تا آن سخن از خاطر آن درویش بدر رود . واگر او را جواب واضح نباشد ، دراز نکشد ، وزود بعدر واستغفار پیش آید ، و برخیزد ، و بجای کفش رود ، و بایستد ، و دست بر هم نهد ، و سر در پیش اندازد ، تا آنگاه که آن درویش بر خیزد و آن درویشان دیگر بموافقت آن درویش بر خیزند . و ایشان هر دو دست در گردن یکدیگر آورند ، و خوش شوند . آنگاه جمله بر موافقت ایشان یکدیگر را در برگیرند
- 12 و بنشینند ، آنگاه خادم از مطموعات آنچه حاضر باشد ، در میان آورد ، واگر چیزی حاضر نباشد ، خادم آب بگرداند . واگر قوال حاضر باشد ، چیزی بگوید که آواز خوش درین وقت اثرها دارد .
- 15 و ماجرا گفتن مدد قوی است درویشان را تا درویشان بآداب زندگانی کنند . و سخنی که نباید گفت ، نگویند ؛ و کاری که نباید کرد ، نکنند . و در وقت ماجرا گفتن البته باید که شیخ حاضر باشد . واگر
- 18 شیخ حاضر نباشد ، درویش که بجای شیخ باشد ، باید که حاضر بود . واگر این هر دو حاضر نباشند ، باید که خود بخود ماجرا
- 21 نگویند ، که کدورت زیاده شود .

## فصل پنجم

## در بیان سماع کردن است

- 3 (۱۷) اگر درویشی را در ریاضات و مجاهدات ضعیفی پیدا آید ، یا خللی در دماغ پیدا آید ، باید که زود بعلاج آن مشغول شوند ، و بروغنه‌های موافق ، و غذاهای صالح ، و هوای معتدل تدبیر کنند .
- 6 ویکی از علاج آن است که او را با آواز خوش مدد دهند . یکی هم از درویشان که او را آواز خوش و حزین بود ، گاه گاه در پیش وی چیزی بگوید . و اگر کسی را زحمتی نباشد ، و درویشان را ملالتی بود ، دفع ملالت را بوقتی که مصلحت باشد ، و بجائی که موافق بود ،
- 9 و عوام<sup>۱</sup> در میان نباشد ، یکی هم از درویشان چیزی بگوید ؛ و اگر بدف<sup>۲</sup> وی بگویند ، هم شاید . و بعضی از سالکان باشند که ایشان را
- 12 در سماع احوالی پیدا آید و از آن احوال فواید بسیار و کشایش بی- شمار بایشان رسد . اینچنین کسان را ، اگر زمان و مکان و اخوان دست دهد ، و سماع کنند ، مصلحت باشد .
- 15 (۱۸) ای درویش : اینچنین که رسم اهل روزگار است ، که خواص<sup>۳</sup> و عوام<sup>۴</sup> در هم می نشینند و سماع می کنند ، نه کار درویشان است ، و نه سنت<sup>۵</sup> مشایخ است ، یکی از رسوم و عادات عوام<sup>۶</sup> است .
- 18 مشایخ گفته اند که درویشان باید که باین سماع نروند ، و بنزدیک این ضعیف آن است که اهل تمییز باید که باین سماع حاضر نشوند ، از جهت آن که مردم عارف کار کودکان نکنند ؛ بازی کردن کار
- 21 کودکان است .

- (۱۹) ای درویش ! درویشان باید که در سماع البته زمان و مکان  
واخوان نگاه دارند تا بر سنت مشایخ باشد .
- 3 (۲۰) ای درویش ! اگر در وقت سماع کردن شیخ حاضر باشد ،  
یا بزرگی حاضر باشد ، چون شیخ بر خیزد ، یا آن بزرگ بر خیزد ،  
باید که جمله درویشان بر موافقت شیخ بر خیزند ، و هر يك بجای  
خود بایستند ، و در میان نروند . چون شیخ یکی را در میان کشد ،  
6 آن کس تنها در میان رود . و اگر بعضی را ، یا جمله را در میان  
کشد ، جمله در میان روند . اگر دستار از سر شیخ برود ، جمله  
بموافقت شیخ دستارها بردارند . و چون شیخ بنشینند ، جمله بموافقت  
9 شیخ بنشینند و اگر یکی را از درویشان حالی پیدا آید ، و بر خیزد ،  
چون شیخ حاضر باشد ، اگر شیخ بر خیزد ، جمله بر خیزند ، و اگر  
شیخ بر نخیزد ، و بگوید که شما بر خیزید ، جمله بر خیزند ؛  
12 و اگر نکوید که بر خیزید ، هیچ کس بر نخیزد . و آن درویش  
ساعتی بگردد تا آنگاه که از آن حال باز آید . چون از آن حال  
باز آید ، در حال باید که بنشینند . و اگر یکی را از درویشان  
15 دستار از سر برود ، اگر شیخ حاضر باشد ، و دستار از سر بر دارد ،  
دیگران هم بر دارند . و اگر شیخ بر ندارد ، دیگران هم بر ندارند ؛  
18 و اگر شیخ حاضر نباشد ، و یا بزرگی حاضر نباشد ، چون یکی از  
درویشان بر خیزد ، اصحاب جمله بموافقت بر خیزند . و اگر یکی را  
دستار از سر برود ، جمله دستارها از سر بر دارند بطریق موافقت .  
12 و موافقت شیخ لازم است ، و موافقت اصحاب کرم و مروت است . و اگر



یکی را زحمتی باشد ، دستار از سر بر ندارد ، و موافقت نکند ، از وی باز خواست نکنند .

### فصل ششم

#### در بیان طعام خوردن است

- (۲۱) باید که درویشان بر سر سفره بآداب نشینند و حاضر باشند ، و به شره چیزی نخورند ، و پیران را عزیز دارند ، و بالای پیران نشینند ، و تا بزرگ قوم آغاز نکند ، دیگران آغاز نکنند ، و در دست و کاسه دیگران نگاه نکنند ، در کاسه خود نگاه کنند ، و از کاسه خود لقمه کوچک بردارند ، و نیک بخایند ، و تا آن فرو نبرند ، لقمه دیگر بر ندارند . و اگر چنان افتد که درویشان در يك کاسه طعام خورند ، باید که از پیش خود خورند ، و دست به پیش دیگران دراز نکنند . و چیزی که از دست بیفتد ، و آن را بدست چپ بر دارند ، و در دهان نه نهند یا بگوشه ئی بنهند . پیش از دیگران دست از طعام باز نگیرند ؛ و اگر نخواهند ، خود را مشغول می دارند . در اول دست بشویند ، و در آخر دست و دهان بشویند .
- (۲۲) ای درویش ! هر روز باید که از سخنان مشایخ یعنی از تقوی ، و پرهیزگاری ، و ریاضات ، و مجاهدات ، و از اذکار و اوراد مشایخ چیزی بخوانند . و هر يك را باید که خلوتخانه ئی باشد که چون از صحبت درویشان بر خیزد ، بخلوتخانه رود ، و بخواند سخنان درویشان ، یا بذکر و فکر ، یا بوردی که دارد مشغول شود .

## فصل هفتم

## در بیان ریاضات و مجاهدات

- 3 (۲۳) درویشان باید که تا بیچهل سال هرگز بی ریاضت و مجاهدت نباشند، و چون چهل سال بگذرد، آنگاه ریاضات و مجاهدات سخت نکنند، اما بی ریاضت و مجاهدت هم نباشند تا بشصت سال.
- 6 چون شصت سال بگذرد؛ بیش ریاضت و مجاهدت نکنند. بعد از شصت سال صحبت بدوام است، بی صحبت اهل دل زندگانی نکنند. و ریاضت و مجاهدت درویشان آنچه معظم است، خدمت دانا است. و بعد از خدمت، کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن است بامر دانا.
- 9

## فصل هشتم

## در بیان صحبت

- 12 (۲۴) ای درویش! صحبت اثرهای قوی و خاصیت‌های عظیم دارد. هر که هر چه یافت، از صحبت دانا یافت. کار صحبت دانا دارد. باقی این جمله ریاضات و مجاهدات و آداب و شرایط از جهت آن است که تا سالک شایسته صحبت دانا گردد. چون سالک شایسته صحبت دانا گشت، کار سالک تمام شد. و سالک وقتی شایسته صحبت دانا گردد که از اخلاق بد تمام پاک شود، و باخلاق نیک تمام آراسته گردد. هر سخنی که از دانا بشنوده، اگر فهم کند نیک، و اگر 18 فهم نکند بایمان قبول کند تا بوقت خود معلوم کند. و هر دانائی که با کسی سخن گوید، و آن کس نه در آن مقام باشد، و از اخلاق بد پاک نشده، البته هر دو زیان کنند، هم گوینده، و هم 21

شونده . والحمد لله رب العالمين .

تمام شد رساله هشتم

رساله نهم

در بیان بلوغ و حریت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين . 3
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره  
در خواست کردند که می باید که در بلوغ و حریت رساله ئی جمع 6  
کنید ، و بیان کنید که بلوغ و حریت چیست . در خواست ایشان را  
اجابت کردم و از خدای تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل  
نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » . 9

### فصل اول

#### در بیان معنی بلوغ و حریت

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که هر چیزی که در عالم 12  
موجود است نهایتی و غایتی دارد . نهایت هر چیز بلوغ است ، و غایت  
هر چیز حریت است . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان  
که میوه چون بر درخت تمام شود ، و بنهایت خود رسد ، عرب گوید 15  
که میوه بالغ گشت . و چون میوه بعد از بلوغ از درخت جدا شود ،  
و پیوند از درخت جدا کند ، عرب گوید که میوه حر گشت .  
(۳) چون معنی نهایت و غایت را دانستی ، اکنون بدان که علامت 18

- نهایت آن باشد که باؤل خود رسد . هر چیز که باؤل خود رسید ،  
 بنهایت رسید ، یعنی تخم گندم که در زمین انداختند ، و شرایط آن  
 نگاه داشتند ، هر آینه در نشو و نما آید ، و هر روز در ترقی و زیادت  
 3 باشد ، تا آنگاه که میوه پیدا آید . و میوه هر چیز تخم همان چیز  
 باشد ؛ چون بتخم خود رسید ، بنهایت خود رسید و دایره تمام شد ،  
 6 دائره تا باؤل خود نرسد ، تمام نشود ؛ چون باؤل خود رسید ، تمام  
 شد . همچنین تخم قالب آدمی نطفه است . چون قالب آدمی بجائی  
 رسد که نطفه در وی پیدا آید و ظاهر شود ، گویند که بالغ شد ،  
 9 یعنی بنطفه رسید . و معنی بلوغ رسیدن است ، و معنی حرّیت آزادی  
 و قطع پیوند است .

( ۴ ) اکنون این چنین که بلوغ و حرّیت را در محسوس دیدی ،

- 12 در معقول نیز همچنین می دان ، که محسوس صورت معقول ، و جسم  
 قالب روح است ، و ملك نمودار ملکوت است ، و دانائی گفته است که  
 انّ الله تعالى خلق الملك على مثال ملکوته و اُسس ملکوته على مثال  
 15 جبروته لیستدل بملکه على ملکوته ، و بملکوته على جبروته سخنی  
 بغایت خوب است . ملك وجود حسی است ، و ملکوت وجود عقلی است ،  
 و جبروت وجود حقیقی است . چون افراد ملك تا باؤل خود نمی -  
 18 رسند ، و دایره تمام نمی کنند ، بالغ نمی شوند . پس افراد ملکوت  
 نیز همچنین باشند ، تا باؤل خود نرسند ، و دایره تمام نکنند ، بالغ  
 نشوند . و افراد ملك چون باؤل خود رسیدند ، و دایره تمام کردند ،  
 21 و بالغ شدند ، تا از آن دایره و مراتب آن دایره جدا نمی کردند ،

۳ و قطع پیوند نمی کنند ، حرّ نمی شوند . پس افراد ملکوت نیز چون  
 باؤل خود رسند ، دایره تمام کنند و بالغ شوند ، تا از آن دایره  
 ۳ و مراتب آن دایره جدا نگردند ، و قطع پیوند نکنند ، حرّ نشوند .  
 و دانستن این سخن اصلی قوی است ، یعنی دانستن مناسبات میان ملک  
 و ملکوت و جبروت سرّی بزرگ است . هر که برین سرّ واقف شد ،  
 ۶ درهای علوم بر وی گشاده شد ، و عالم ملک و ملکوت و جبروت را  
 چنانکه هست دریافت .

۹ (ه) ای درویش ! غرض ما ازین سخن آن است که از بلوغ  
 و حرّیت ملک استدلال کنی تا بلوغ و حرّیت ملکوت را بدانی . بعضی  
 می گویند که تخم ملکوت طبایع است ، از طبایع می آیند و باز  
 بطبایع باز می گردند . و بعضی می گویند که تخم ملکوت عقل است ،  
 ۱۲ از عقل می آیند ، و باز بعقل باز می گردند . و بعضی می گویند که  
 جمله از خدا می آیند و باز بخدا باز می گردند « منه بداء والیه  
 يعود » - « افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لا ترجعون فتعالی  
 ۱۵ الله الملك الحق لا اله الا هو » ، « کلّ شیء هالک الا وجهه له الحكم  
 والیه ترجعون » و غرض ما درین موضع بیان این سخنان نیست . پیش  
 ما هیچ شک نیست که همه از خدا می آیند و باز بخدا باز می گردند ،  
 ۱۸ « منه بداء والیه يعود » . غرض ما درین مقام بیان بلوغ و حرّیت  
 است ، و هر چنانکه بگویند ، غرض ما حاصل است ، از جهت آن که  
 ما می گوئیم که هر چیز که باؤل خود رسید ، بالغ گشت . از بزرگی  
 ۲۱ سؤال کردند که ما علامه النهایة ؟ فرمود : « الرجوع الی البدایة » .

## فصل دوم در بیان بلوغ و حریت آدمی

- 3 (۶) بدان که ما قاعدهٔ سخن چنان خواهیم نهاد که تخم موجودات عقل اول است ، از جهت آن که انبیا و حکما اتفاق کرده اند که اول چیزی که خدای تعالی آفریده است جوهری بود و نام آن جوهر عقل اول است . چون تخم موجودات عقل اول است ، پس عقول و نفوس و افلاک و انجم و عناصر و طبایع معادن و نباتات و حیوانات ، جمله در عقل اول بالقوه موجود بوده باشند ، چنان که بیخ و ساق و شاخ و برگ و گل و میوه جمله در تخم گندم بالقوه موجود بودند ، و بتدریج پیدا می آیند تا بمیوه رسند ؛ و چون بمیوه رسیدند ، بنهایت خود رسیدند و دایره تمام شد . همچنین جملهٔ موجودات از عقل اول پیدا آمدند تا بانسان رسیدند . چون بعد از انسان چیزی دیگر نبود ، معلوم شد که انسان میوهٔ درخت موجودات است . و چون انسان بعقل رسید ، و بعد از عقل چیزی دیگر نبود ، معلوم شد که تخم اول عقل بوده است . پس انسان چون بکمال عقل رسید ، بنهایت خود رسد و بالغ گردد و دایره تمام شود .
- 12 (۷) ای درویش ! بیقین بدان که خدای تعالی فاضلتر و گرامی تر و بزرگوار تر از عقل اول چیزی دیگر نیافرید . عقل است که اشرف مخلوقات است ، و عقل است که نزدیک است بخدا ، و عقل است شناسای خدای از مخلوقات هیچ چیز خود را نشناخت الا عقل ، و هیچ چیز خدای را ندانست الا عقل . داناتر از عقل و مقرب تر از عقل چیزی
- 15
- 18
- 21



دیگر نیست ، اما عقل مراتب دارد ، و از مرتبه‌ئی تا بمرتبه‌ئی تفاوت بسیار است . هر که بیک جزء عقل رسید ، پنداشت که بکمال عقل رسید ؛ و نه چنین است . هر که بنهایت عقل رسید ، بکمال عقل رسید . و اگر کسی گوید که در آخر نور الله پیدا آمد ، و بعد از نور الله چیزی دیگر نبوده است ، راست باشد « اتقوا فراسة المؤمن نظیر بنور الله تعالی » . افراد موجودات جمله مظهر نور خدای اند ، و خدای است که از جمله ظاهر شده است بتحصیص از آدمیان : « کنت له سمعاً وبصراً ویداً ولساناً بی یسمع وبی یبصر وبی یبطش وبی ینطق » .  
 9 غرض ما درین موضع بیان این سخن نیست ، غرض ما ازین سخن نظری بیش نیست تا بلوغ و حرّیت بفهم مردم برسد .

(۸) تا سخن دراز نشود و از مقصود دور نمایم ، ای درویش ، آن که بعقل اول رسید و بالغ گشت ، اگر ازین دایره ، یعنی از آنچه درین دایره است ، جدا شود و قطع پیوند کند ، حرّ گردد ؛ و اگر جدا نتواند شد ، و قطع پیوند نتواند کرد . بالغ باشد ، اما حرّ نباشد .  
 15 (۹) ای درویش ! هر چه بود ، وهست ، و خواهد بود ، جمله درین دایره است ، و هیچ چیز ازین دایره بیرون نیست . و اگر این بالغ بچیزی ازین موجودات بسته است ، و می خواهد ، نه آزاد است .  
 18 و هر که آزاد نباشد ، بنده باشد . مثلاً اگر زر وزن می خواهد ، یا مال و جاه می خواهد ، یا باغ و بستان می خواهد ، یا خواجگی و زرت می خواهد یا پادشاهی و سلطنت می خواهد ، یا واعظی و شیخی می -  
 21 خواهد یا قضا و تدریس می خواهد ، یا قرب و ولایت می خواهد ، یا

نبوت ورسالت می خواهد ، ومانند این . چون یکی از اینها می خواهد ، وبسته یکی از اینهاست ، نه آزاد است . وهر که هیچ از اینها نمی خواهد وبسته هیچ از اینها نیست آزاد می تواند بود . 3

(۱۰) ای درویش ! آنچه ضرورت است ، نه ازین قبیل است . مثلا اگر یکی بوقت حاجت بمبرز رود ، پیوند برقتن مبرز ندارد . 6

اگر یکی بوقت سرما بآفتاب رود ، پیوند برقتن آفتاب ندارد ، واگر یکی بوقت گرما بسایه رود ، پیوند برقتن سایه ندارد ، وبسته هیچ ازینها نیست . ودلیل برین که پیوند باینها ندارد آن است که اگر ضرورت نشود ، هرگز بمبرز و آفتاب نرود ونخواهد که رود . پس وی بمبرز رفتن وبآفتاب نشستن نمی خواهد ، اما بضرورتش می باید رفت ، از جهت آن که دفع اذی از خود کمی باید کرد . ودر جمله کارها همچنین میدان که طلب ضرورت ودفع اذی مانع آزادی وفراغت نیست ، اما اگر کسی بجامه کرباسین دفع سرما وگرما از خود می تواند کرد ، وجامه کرباسین دارد ، ونپوشد ، وگوید : « مرا 12

جامه خطائی وکتان انصاری باید » ، نه آزاد باشد ، بنده بود ودر جمله کارها همچنین می دان . 15

(۱۱) ای درویش ! یکی را جامه کهنه بت بود ، ویکی را جامه نو بت باشد . آزاد آن است که او را هر دو یکی بود . غرض ما از 18

جامه دفع سرما وگرماسست ، هرکدام که حاصل باشد ، وی آن خواهد . واگر هر دو حاصل نباشد ، هر کدام آسان تر حاصل شود ، طلب آن کند .

- (۱۲) ای درویش ! آن کس که گوید : جامهٔ تو می خواهم  
 و کهنه نمی خواهم ، در بند است . و آن کس که گوید : « جامهٔ  
 3 کهنه می خواهم و تو نمی خواهم ، هم در بند است ، و بندی از آن  
 روی که بند است تفاوتی نکند . اگر زرّین بود یا آهنین ، هر دو  
 بند باشد . آزاد آن است که او را بهیچ گونه و هیچ نوع بند نبود ،  
 6 که بند بُت باشد ، جمله بتان را شکسته بود ، و از همه گذشته  
 باشد ؛ و دل را که خانهٔ خدای است ، از بتان پاک کرده بود .
- (۱۳) ای درویش ! يك بت بزرگ است ، و باقی بتان کوچک اند ،  
 9 و این بت کوچک از آن بت بزرگ است ، و آن بت بزرگ بعضی را  
 مال است ، و بعضی را جاه است ، و بعضی را قبول خلق است . باز ازین  
 بتان بزرگ قبول خلق از همه بزرگتر است ، و جاه بزرگتر از مال  
 12 است .
- (۱۴) ای درویش ! هر کاری که نه فرض است ، و هر کاری که  
 سبب راحت دیگری نیست ، بر آن کار عادت مکن ! که چون عادت  
 15 کردی آن کار بت تو گشت . و تو بت پرست گشتی . مثلاً یکی با  
 خود قرار دهد که من بعد از خانه بیرون نیایم ؛ و یکی دیگر با خود  
 قرار دهد که من بعد پیش کس بر نخیزم ، و مانند این ؛ جمله  
 18 بتان اند . و کسی باشد که چندین سال بت پرست بود ، و همه روز  
 عیب بت پرستان کند . و نداند که همه روز بت می پرستد . هر که  
 بکاری عادت کرده باشد ، و نتواند که آن عادت را بر اندازد ، باید که  
 21 دعوی آزادی و فراغت نکند .

- (۱۵) ای درویش ! تا این کمان نبری که آزادرا خانه وسرای  
 نباشد و باغ و بستان نبود . شاید که آزادرا خانه وسرای باشد ، و باغ  
 3 و بستان ، و حکم و پادشاهی بود ، اما اگر پادشاهی بوی دهند ، شاد  
 نشود ، و اگر پادشاهی از وی بستانند ، غمگین نگردد . آمدن پادشاهی  
 و رفتن پادشاهی هر دو پیش او یکسان باشد ، ورد و قبول خلق هر دو  
 6 پیش او یکسان بود . اگر قبولش کنند ، نگوید که من رد می خواهم ،  
 و اگر ردش کنند ، نگوید که من قبول می خواهم . این است معنی  
 بلوغ و این است معنی رضا و تسلیم . « هر که دارد ، مبارکش باد ! »

9

## فصل سوم

## خاتمه این رساله

- (۱۶) بدان که غرض ما درین رساله بیان بلوغ و حریت آدمی  
 12 بود ، و بشرح گفته شد . و بیان بلوغ اسلام و بلوغ ایمان و بلوغ ایقان  
 و بلوغ عیان دیگران کرده اند ، و ما نیز در جایهای دیگر ذکر اینها  
 کرده ایم . تکرار نکردیم . والحمد لله رب العالمین .

15

تمام شد رساله نهم



## رساله دهم

در بیان آن که عالم صغیر نسخه و نمودار  
از عالم کبیر است

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاque للمتقين ، والصلاة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ؛ وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن -  
6 محمّد النسفی ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره  
در خواست کردند که می باید که رساله‌ئی جمع کنی ، و بیان کنی  
که عالم کبیر کدام است و عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر ، چون  
است ، که چندین گاه است که ما می شنویم که هر چه در عالم کبیر  
9 هست ، در عالم صغیر هست . درخواست ایشانرا اجابت کردم ، و از  
خدای تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد « انه علی  
ما شاء قدير وبالاجابة جدير » .

### فصل اول

#### در بیان عالم کبیر و عالم صغیر

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که خداوند تعالی چون  
15 موجودات را بیافرید ، عالمش نام کرد ، از جهت آن که موجودات  
علامت است بر وجود او و بر وجود علم و ارادت و قدرت او .  
(۳) ای درویش ! موجودات از وجهی علامت است ، و از وجهی  
18 نامه است . ازین وجه که علامت است ، عالمش نام کرد ، و ازین

- وجه که نامه است ، کتابش نام نهاد . آنگاه فرمود که هر که این کتابرا بخواند ، مرا و علم ، و ارادت ، و قدرت مرا بشناسد . در آن وقت خوانندگان ملائکه بودند ، و خوانندگان بغایت خرد بودند ، و کتاب بغایت بزرگ بود . نظر خوانندگان بکنارهای کتاب و بتمامت اوراق او نمی توانست رسید . از جهت عجز خوانندگان . بدید نسخه‌ئی ازین عالم باز گرفت ، و مختصری ازین کتاب باز نوشت ، و آن اولرا اولرا عالم کبیر نام نهاد ، و آن دومرا عالم صغیر نام کرد . و آن اولرا کتاب بزرگ نام نهاد ، و آن دومرا کتاب خرد نام کرد . و هر چه دران کتاب بزرگ بود ، درین کتاب خرد بنوشت بی زیادت و نقصان تا هر که این کتاب خردا بخواند ، آن بزرگرا خوانده باشد . آنگاه خلیفه خودرا بخلافت باین عالم صغیر فرستاد ، و خلیفه خدای عقل است . چون عقل درین عالم صغیر بخلافت بنشست ، جمله ملائکه عالم صغیر عقلرا سجده کردند ، الا وهم که سجده نکرد و ابا کرد ، همچنین چون آدم در عالم کبیر بخلافت بنشست ، جمله ملائکه آدمرا سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد و ابا کرد .
- (۴) ای درویش ! در عالم صغیر عقل خلیفه خدای است ، و در عالم کبیر انسان عاقل خلیفه خدای است . عالم کبیر بیکبار حضرت خدای است ، و عالم صغیر بیکبار حضرت خلیفه خدای است . چون عقل بخلافت بنشست ، خطاب آمد که ای عقل ، خودرا بشناس و صفات و افعال خودرا بدان تا مرا و صفات و افعال مرا بشناسی !



## فصل دوم

## در بیان افعال خدا و در بیان افعال خلیفه خدا

- 3 (۵) بدان که چون خدای تعالی خواهد که چیزی در عالم بیافریند ، اول صورت آن چیز که در علم خدای است ، بعرش آید ، و از عرش بکرسی آید و از کرسی در نور ثابتات آویزد و آنگاه بر هفت آسمان گذر کند ، آنگاه با نور ستارگان همراه شود و بعالم سفلی آید . 6
- طبیعت که پادشاه عالم سفلی است ، استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت خدا می آید و مرکبی از ارکان چهار گانه مناسب حال آن مسافر غیبی پیش کش کند تا آن مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود ، و در عالم شهادت موجود گردد . و چون در عالم شهادت موجود گشت آن چیز که دانسته خدای بود ، کرده خدا شد . پس هر چیز که در عالم شهادت موجود است ، جان آن چیز از عالم امر است ، 12
- و قالب آن چیز از عالم خلق است . این جان پاک که از حضرت خدای آمده است ، بآن کار که آمده است ، چون آن کار تمام کند ، 15
- باز بحضرت خدا خواهد باز گشت . « منه بدأ و الیه یعود » . این است بیان افعال خدا .
- (۶) ای درویش ! چون افعال خدای را در عالم کبیر دانستی ، 18
- افعال خلیفه خدای را در عالم صغیر هم بدان ! بدان که در عالم صغیر عقل خلیفه خدای است ، و روح نفسانی عرش خلیفه خدای است ، و روح حیوانی . کرسی خلیفه خدای است ، و هفت اعضاء اندرونی هفت آسمان است ، و هفت اعضاء بیرونی هفت اقلیم است . 21

- (۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که چون خلیفه خدا خواهد که کاری کند و چیزی پیدا آورد ، اول صورت آن چیز در عقل پیدا آید و از عقل بروح نفسانی آید که عرش است ، و از 3 روح نفسانی بروح حیوانی آید که کرسی است ، و از روح حیوانی در شرابین آویزد ، و بر هفت اعضاء اندرونی گذر کند که هفت آسمان اند ، و با قوای اعضاء اندرونی همراه شود ، و به بیرون آید . اگر از راه 6 دست بیرون آید ، دست استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت خلیفه خدا می آید . و مرکبی از ارکان چهار گانه ، و آن زاج و مازو و صمغ و دوده است مناسب حال آن مسافر غیبی پیشکش . کند ، تا آن 9 مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود و در عالم شهادت موجود گردد ، چون در عالم شهادت موجود شد ، آن چیز که دانسته خلیفه خدا بود ، کرده خلیفه خدا آمد ، یعنی نوشته خلیفه خدا گشت . 12
- (۸) ای درویش ! حضرت خدای تعالی ، هر کاری که کند اول خود می کند ، و بی وسایط ، و بی ماده ، و بی دست افزار ؛ آنگاه صورت آن چیز برین وسایط گذر می کند و باین عالم سفلی می آید ، 15 و در عالم شهادت موجود می شود . صورت اول وجود علم است ، و صورت دوم وجود غیبی است . همچنین خلیفه خدا هر چیزی که می نویسد ، یا هر کاری که می کند ، اول خود می کند بی وسایط ، 18 و بی ماده ، و بی دست افزار ؛ آنگاه صورت آن چیز برین وسایط گذر می کند و به بیرون می آید ، و در عالم شهادت موجود می شود . مانند حدادی و تجاری و گل کاری ، و در جمله حرفتها و صنعتها همچنین 21

می دان . صورت اوّل وجود عقلی است ، و صورت دوّم وجود حسی است ،  
صورت اوّل وجود ذهنی است ، و صورت دوّم وجود خارجی است .

3 (۹) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم : و اگر از راه

زبان بیرون آید ، و زبان استقبال آن مسافر غیبی کند که از حضرت  
خلیفه خدا می آید ، مرکبی از ارکان چهار گانه ، و آن نفس و آواز

6 و حروف و کلمه است ، مناسب حال آن مسافر غیبی پیش کش کند تا

آن مسافر غیبی بر آن مرکب سوار شود ، و در عالم شهادت موجود  
گردد . و چون در عالم شهادت موجود شد ، آن چیز که دانسته خلیفه

9 خدا بود ، گفته خلیفه خدا گشت . باز آن نوشته سیر می کند ، و از

راه چشم بخلیفه خدا می رسد ، و آن گفته سیر می کند و از راه گوش  
بخلیفه خدا می رسد . « منه بدأ و الیه یعود » . یکی سیر حمایلی

12 است و دیگر سیر دلوائی است .

(۱۰) ای درویش ! دو کلمه آمد ، یکی کلمه گفته است ،

و یکی کلمه نوشته است . و در هر دو کلمه جان آن مسافر غیبی از عالم

15 امر اند ، و قالب آن دو مسافر غیبی از عالم خلق اند ، و آن مسافران

هر دو کلمه معنی اند ، و صورت کلمه ربع مسکون معنی است . و معنی

هر دو کلمه خلیفه خدای اند .

18 (۱۱) ای درویش ! عیسی کلمه است ، و عیسی مانند آدم است .

پس آدم هم کلمه باشد . اما عیسی کلمه گفته است که از دهان جهان

بآسمان جان می رود ، و آدم کلمه نوشته است که از آسمان جان

21 بهندوستان مداد می آید .

(۱۲) چون افعال خدا و افعال خلیفهٔ خدای را دانستی ، و دیگر دانستی که چیزها در دو عالم چون پیدا می آیند ، اکنون بدان که هر چه در عالم کبیر هست ، در عالم صغیر هم هست .

3

### فصل سوم

#### در بیان ملائکه عالم صغیر

- (۱۳) بدان که نطفه چون در رحم افتاد ، نمودار جوهر اول است . چون چهار طبقه شد ، نمودار عناصر و طبایع است . و چون اعضا پیدا آمدند ، اعضا بیرونی ، چون سر و دست و شکم و فرج و پای ، نمودار هفت اقلیم اند ، و اعضا اندرونی ، چون شش و دماغ و کرده و دل و ممراره و جگر و سپرز ، نمودار هفت آسمان اند . و شش آسمان اول است ، نمودار فلک قمر است ، از جهت آن که قمر شش عالم کبیر است ، و واسط است میان دو عالم . و درین فلک ملائکه بسیار اند ، 12 و ملکی که موکل است بر آب و هوای معتدل سرور این ملائکه است . و دماغ آسمان دوم است ، و نمودار فلک عطارد است ، از جهت آن که عطارد دماغ عالم کبیر است . و درین فلک ملائکه بسیار اند و ملکی که 15 موکل است بر تحصیل خط و تحصیل علوم و تدبیر معاش سرور این ملائکه است . نامش جبرئیل است و جبرئیل سبب علم عالمیان است . و کرده آسمان سوم است ، و نمودار فلک زهره است ، از جهت آن که 18 زهره کردهٔ عالم کبیر است . و درین فلک ملائکه بسیار اند ، و ملکی که موکل است بر نشاط و فرج و شهوت سرور این ملائکه است . و دل آسمان چهارم است ، و نمودار فلک شمس است ، از جهت آن که 21

- شمس دل عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه بسیار اند ، وملکی که  
 موگل است بر حیوة سرور این ملائکه است ، ونامش اسرافیل است ،  
 3 واسرافیل سبب حیوة عالمیان است . ومراره آسمان پنجم است ،  
 ونمودار فلک مریخ است ، از جهت آن که مریخ مراره عالم کبیر  
 است . ودرین فلک ملائکه بسیار اند ، وملکی که موگل است بر قهر  
 6 و غضب و ضرب و قتل سرور این ملائکه است . وجگر آسمان ششم است ،  
 ونمودار فلک مشتری است ، از جهت آن که مشتری جگر عالم کبیر  
 است . ودرین فلک ملائکه بسیار اند ، وملکی که موگل است بر رزق  
 9 سرور این ملائکه است . ونامش میکائل است ، ومیکائل سبب رزق  
 عالمیان است ، وسپرز آسمان هفتم است ، ونمودار فلک زحل است ،  
 از جهت آن که زحل سپرز عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه  
 12 بسیار اند ، وملکی که موگل است بر قبض ارواح سرور این ملائکه  
 است ، ونامش عزرائیل است . وعزرائیل سبب قبض ارواح عالمیان  
 است . وروح حیوانی کرسی است ، ونمودار فلک نباتات است ، از جهت  
 15 آن که فلک نباتات کرسی عالم کبیر است . ودرین فلک ملائکه  
 بسیار اند ، وروح نفسانی عرش است ، ونمودار فلک الافلاک است ، از  
 جهت آن که فلک الافلاک عرش عالم کبیر است وعقل خلیفه خداست ،  
 18 واعضاء مادام که نشو و نما ندارند ، نمودار معادن اند ، وچون نشو و نما  
 پیدا آمد ، نمودار نباتات اند ، وچون حس و حرکت ارادی پیدا آمد  
 نمودار حیوان اند .

## فصل چهارم

## در بیان آدم و حوا

- 3 (۱۴) بدان که چنانکه در عالم کبیر آدم و حوا و ابلیس هستند ، در عالم صغیر هم هستند . و چنانکه در عالم کبیر سباع و بهایم و شیاطین و ملائکه هستند ، در عالم صغیر هم هستند .
- 6 (۱۵) ای درویش ! انسان عالم صغیر است ، و عقل آدم این عالم است ، و جسم حواست و وهم ابلیس است ، و شهوت طاوس است ، و غضب مار است ، و اخلاق نیک بهشت است . و اخلاق بد دوزخ است ، و قوت‌های عقل و قوت‌های روح و قوت‌های جسم ملائکه اند .
- 9 (۱۶) ای درویش ! شیطان دیگر است و ابلیس دیگر است . شیطان طبیعت است و ابلیس وهم است .
- 12 (۱۷) ای درویش ! صورت‌ها هیچ اعتبار نیست ، معنی‌ها اعتبار است . اسم‌ها اعتبار نیست صفت‌ها اعتبار است . نسبت‌ها اعتبار نیست ، هنرها اعتبار است . سگ صورت سگی خسیس و پلید نیست ، بسبب صفت درندگی و گزندگی خسیس و پلید است . و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت سگی باشد . و خوک بسبب صورت خوکی خسیس و پلید نیست ، بسبب صفت حرص و شره خسیس و پلید است ، و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت خوکی باشد .
- 18 و شیطان بسبب صورت شیطانی خسیس و پلید نیست ، بسبب نافرمان برداری ، فساد کاری و بدآموزی خسیس و بد است ؛ و چون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت شیطانی بود . و ابلیس بسبب صورت
- 21

- ابلیسی رانده ودور نیست ، بصورت صفت کبر وعجب وحسد وفرمان نبردن رانده ودور است . وچون این صفت در آدمی باشد ، آدمی باین صفت ابلیسی بود ، وملك بسبب صورت ملكی شریف ونیک نیست ، بسبب صفت فرمان برداری وطاعت داری شریف ونیک است . وچون این صفت در آدمی باشد آدمی باین صفت ملكی بود . ودر جمله چیزها همچنین می دان . وکار خلیفه خدا آن است که این صفات را مستخر ومنقاد خود گرداند ، وهر یکرا بجای خود کاری فرماید ، چنانکه بی فرمان وی هیچ یک هیچ کار نکند ، وخلیفه خدای سلیمان است ، و سلیمان را این همه بکار آید .
- 9 (۱۸) ای درویش ! ملك و ابلیس یک قوت است . این قوت تامادام که مطیع وفرمان بردار سلیمان نیست ، نامش ابلیس است . و سلیمان این را در بند می دارد . وچون مطیع وفرمان بردار سلیمان شد ، نامش ملك است . و سلیمان این را در کار می دارد . بعضی را بمعماري ، و بعضی را بفقاصی . پس کار سلیمان آن است که صفات را تبدیل کند ، نه آنکه صفات را نیست گرداند . که این ممکن نباشد . بی فرمان را فرمان بردار کند ، و بی ادب را بآدب کند ، و کور را بینا کند ، و کرا شنا کند ، و مرده را زنده کند . پس عقل که خلیفه خداست هم آدم است وهم سلیمان است وهم عیسی است . واگر بر خلاف آن باشد ، و سلیمان مستخر ومنقاد ایشان شود ، پس سلیمان اسیر سگ وخوک باشد ، وبنده دیو وشیطان بود . همه ریز خدمت ایشان باید کرد ، و آرزوهای ایشان بدست باید آورد ، ودر دست دیو عاجز و بیچاره
- 21

فرو ماند ، و دیو بروی قادر و مستولی شود ، و دیو بر تخت بنشیند ،  
 و سلیمان پیش تخت وی بر پای بایستد ، و کمر خدمت بر میان بندد ،  
 3 و جمله اخلاق خدا در وی پوشیده و نا پیدا گردد ، و جمله اخلاق دیوی  
 در وی ظاهر و پیدا شود .

(۱۹) ای درویش ! اینچنین کس اگر صورت آدمی دارد ، اما  
 6 بمعنی دیو و شیطان بود یا سگ و خوک باشد . و حیفی عظیم باشد  
 که دیو بر تخت نشیند و سلیمان در پیش تخت بخدمت دیو بایستد .

### فصل پنجم

9 در بیان نمودار جنت و دوزخ

(۲۰) هر لذت و راحت که فردا در بهشت خواهد بود ، نمودار  
 آن امروز در آدمی هست ؛ و هر رنج و عذاب که فردا در دوزخ خواهد  
 12 بود ، نمودار این امروز در آدمی هست .

(۲۱) بدان که طعام و شراب هر چیز سزاوار آن چیز باشد ،  
 و لذت و راحت هر چیزی در چیزی باشد که مناسب حال آن چیز بود ؛  
 15 چنانکه لذت و راحت عقل در دانستن و آموختن علم و حکمت است ،  
 و لذت و راحت جسم در غذاهای بدنی است و کردن شهوتهای جسمانی  
 است . هر چیز که ملکوتی است ، لذت و راحت وی در چیزهای ملکوتی  
 18 است ، و هر چیز که ملکی است ، لذت و راحت وی در چیزهای ملکی  
 است .

(۲۲) چون این مقدمات را معلوم کردی ، اکنون بدان که جسم را  
 21 طعام و شراب جسمی و حوران و غلمان صوری هستند ؛ و عقل را طعام عقلی



3 و حوران و غلمان معنوی هم هستند یعنی عقل که سلیمان است زبان مرغان می داند و جمله باوی در سخنان اند ، زبان همرا فهم می کند ، و حکمت خدارا در همه درمی یابد ، و باین سبب در لذت و راحت می باشد .

(۲۳) ای درویش ! هر فردی از افراد موجودات مرغی اند جمله

6 باین سلیمان در سخن اند ، هر يك می گویند که ما چه چیزیم ، و حکمت در آفرینش ما چیست . زبان همرا فهم می کند ، و حکمت همرا درمی یابد ، و از دریافتن حکمت در لذت و راحت می باشد .

9 این سلیمان چون لذت بوی خوش یا لذت جمال خوب آرزو کند ، مشام بر هر چیز که نهد ، از همه چیزها بوی خدا می شنود ، و نظرب هر چیز که اندازد ، در همه چیزها جمال خدا می بیند . و چون لذت صحبت آرزو کند ، جمله افراد موجودات هر يك کوشکها و خیمه ها اند

12 و درین کوشکها و خیمه ها حوران و پردگیان اند . ، و هیچکس درایشان نرسیده است ، جمله بکراند . و درین کوشکها و خیمه ها جز سلیمان را راه نیست . این سلیمان درین کوشکها و خیمه ها رود

15 و دست در گردن حوران و پردگیان آرد ، و از صحبت ایشان در لذت و راحت باشد . لذتی باشد که دران لذت پشیمانی و افسردگی نباشد ؛  
18 هر چند صحبت بیشتر کند ، لذت بیشتر یابد ، و از آن صحبت دختران و غلامان بهشتی زایند .

(۲۴) ای درویش ! آن کوشکها و خیمه ها بعضی وجود خارجی

21 و بعضی وجود ذهنی و بعضی وجود لفظی و بعضی وجود کتابتی دارند

وجود کتابتی ختّام مشکین باشد چنانکه ختّام مشکین که من درین صحراء کافوری زده ام .

- 3 (۲۵) ای درویش ! این سه رساله را در اصفهان جمع کردم و نوشتم . تمام شد رساله دهم . يك جلد تمام شد ، و درین يك جلد ده رساله نوشته شد . والحمد لله رب العالمین .



# رسالة يازدهم

در بیان عالم ملك وملكوت وجبروت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين ، والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخدام فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفی ، که چون جلد اول اين کتابرا بنوشتم ، وآن  
6 ده رسالهرا که عوام وخواصرا از آن نصيب است تمام کردم ،  
جماعت درويشان - کتر هم الله - از اين بيچاره در خواست کردند  
که می بايد که در بيان عالم ملك وعالم ملکوت وعالم جبروت  
9 رساله می جمع کنید . در خواست ایشانرا اجابت کردم واز خداوند  
تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد « انه علی ما  
يشاء قدير وبالاجابة جدير » .
- 12 (۲) ای درویش ! قاعده وقانون سخنان آن جلد اول ديگر بود  
وقاعده وقانون سخنان اين جلد دوم ديگر است . هر يك از طوری  
اند ، دور از يك ديگر اند .

## فصل اول

### در بیان عالم

- (۳) بدان - اعزك الله في الدارين - که عالم اسم جواهر واعراض  
18 است . مجموع جواهر واعراضرا عالم گویند . وهر نوعی از انواع

- جواهر واعراض را هم عالم گویند . چون معنی عالم را دانستی ، اکنون بدان که عالم که موجود است وجودی خارجی دارد در قسمت اول بر دو قسم است : عالم ملك وعالم ملكوت ، یعنی عالم 3 محسوس وعالم معقول ، اما این دو عالم را باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ، عالم ملك وعالم ملكوت ، عالم خلق وعالم امر ، عالم شهادت وعالم غیب ، عالم ظلمانی وعالم نورانی ، عالم 6 محسوس وعالم معقول ، ومانند این گفته اند ، ومراد ، از این جمله همین دو عالم بیش نیست ، یعنی عالم ملك وعالم ملكوت .
- (۴) ای درویش ! عالم جبروت نه از قبیل ملك وملکوت است ، از جهت آن که عالم جبروت وجود خارجی ندارد . ملك وملکوت وجبروت سه عالم اند ، وهر سه عالمهای خدای اند ؛ هر سه با هم اند وهر سه در هم اند واز يك ديگر جدا نیستند . عالم جبروت ذات 12 عالم ملك وملکوت است ، وعالم ملك وملکوت وجه عالم جبروت است . عالم جبروت کتاب مجمل است ، وعالم ملك وملکوت کتاب مفصل است . عالم جبروت تخم است ، وعالم ملك وملکوت درخت 15 است ، ومعدن ونبات وحيوان میوه این درخت اند .
- (۵) ای درویش ! حقیقت این سخن آن است که عالم جبروت مبداء عالم ملك وملکوت است ، وعالم ملك وملکوت از عالم جبروت پیدا آمدند وموجود گشتند . وهر چیز که در عالم جبروت پوشیده ومجمل بودند ، جمله در عالم ملك وملکوت ظاهر شدند ، ومفصل گشتند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند ، واز مرتبه ذات بمرتبه 21

صفات رسیدند . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود و روشن نگردد .

3 (۶) بدان که عالم صغیر نسخه و نمودار عالم کبیر است ، و هر

چیز که در عالم کبیر هست ، در عالم صغیر هم هست . پس هر چیز که در عالم کبیر اثبات کنند ، باید که نمودار آن در عالم

6 صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود .

(۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که نطفه

آدمی نمودار عالم جبروت است ، و جسم و روح آدمی نمودار عالم

9 ملك و ملکوت است ، از جهت آن که نطفه مبداء جسم و روح

است ، و جسم و روح از نطفه پیدا آمدند و موجود گشتند و هر چیز

که در نطفه پوشیده و مجمل بودند ، آن جمله در جسم و روح ظاهر

12 شدند و مفصل گشتند و از عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند ، و از مرتبه

ذات بمرتبه وجه رسیدند .

(۸) ای درویش ! هیچ دلیلی بر مراتب عالم کبیر بهتر و روشن تر

15 از تطبیق کردن میان مراتب عالم کبیر و عالم صغیر نیست ، هر مرتبهئی

که در عالم کبیر اثبات کنند و مطابق مراتب عالم صغیر باشد ، راست

بود ، و اگر مطابق نباشد ، راست نبود . چون این مناسبات میان عالم

18 کبیر و عالم صغیر معلوم کردی ، اکنون بدان که اگر نطفه را ذات

جسم و روح گوئی ، و جسم و روح را وجه نطفه خوانی ، راست بود ؛

و اگر نطفه را کتاب مجمل گوئی ، و جسم و روح را کتاب مفصل خوانی ،

21 هم راست بود ؛ و اگر نطفه را تخم گوئی و جسم و روح را درخت خوانی ،

- هم راست بود . اقوال يك و افعال يك و اخلاق يك و معارف میوه این درخت اند . اگر میوه اینهاست که گفته شد ، شجره طیبه است ،
- 3 و اگر میوه اضداد اینهاست ، شجره خبیثه است .
- (۹) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که غرض ازین جمله آن است تا بدانی که تمام موجودات يك وجود است ،
- 6 و ملك و ملكوت و جبروت مراتب این وجود اند ، اکنون تو این يك وجود را بهر نامی که خواهی می خوان . اگر يك شخص گوئی ، راست بود ، و اگر يك درخت گوئی هم راست بود ، و اگر يك وجود گوئی و بهیچ نامش منسوب نکنی ، هم راست بود .
- 9 (۱۰) چون دانستی که يك وجود است ، اکنون بدان که جبروت ذات این وجود است ، و ملك و ملكوت وجه این وجود ، و هر دو مرتبه این وجود است . صفات این وجود در مرتبه ذات اند ، و اسامی این وجود در مرتبه وجه اند ، و افعال این وجود در مرتبه نفس اند .
- (۱۱) ای درویش ! ملك و ملكوت و جبروت را بطریق اجمال دریافتی ؛ اکنون بطریق تفصیل تقریر خواهم کرد ، تا باشد که
- 15 بطریق تفصیل هم دریابی ، که این مسئله در میان علما و حکما و مشایخ از مشکلات علوم است . و بسیار کس از علما و حکما و مشایخ درین مسئله سرگردان اند . و دانستن این مسئله سالکان را از مهمات است ،
- 18 از جهت آن که این مسئله اصل کار و بنیاد کار است . اگر بنیاد محکم و درست آمده باشد ، باقی محکم و درست آید ؛ و اگر بنیاد بخلل باشد ، هر چیز که بر وی بنا کنند ، هم بخلل باشد . و دیگر آن
- 21



- که هر چیز که موجود است ، ازین سه مرتبه موجود است ، مرتبه جبروت ، و مرتبه ملکوت ، و مرتبه ملک ؛ و بی این سه مرتبه امکان ندارد که چیزی موجود شود ؛ هر سه با هم اند ، و هر سه در هم اند ، و از یکدیگر جدا نیستند . پس اگر کسی این مراتب را بحقیقت در نیافته باشد ، هیچ چیز را بحقیقت در نیابد . و دیگر بدان که مزاج و حبه و نطفه ذات مرگبات نیستند ، اما نمودار ذات اند ، و بقربت فهمرا بغایت نیک اند .
- 3
- 6
- 9
- (۱۲) ای درویش ! ذات مرگبات ماهیات اند ، و ماهیات بالای محسوسات و معقولات اند .

### فصل دوم

#### در بیان ملک و ملکوت و جبروت بطریق تفصیل

- 12 (۱۳) بدان که ملک مرتبه حسی دارد ، و ملکوت مرتبه عقلی دارد ، و جبروت مرتبه حقیقی دارد . و عالم جبروت عالم ماهیات است . ماهیات محسوسات و معقولات ، و مفردات ، و مرگبات ، و جواهر ، و اعراض جمله در عالم جبروت بودند ، بعضی بطریق جزئی و بعضی بطریق کلی .
- 15 و ماهیه بالای وجود و عدم است ، از جهت آن که ماهیت عاقلتر از وجود و عدم است ، و جزو وجود و عدم می تواند بود .
- 18 (۱۴) ای درویش ! ماهیات مخلوق نیستند ، و اول ندارند « الذی اعطی کل شیء خلقه تم هدی » . چون ماهیت عاقلتر از وجود و عدم است ، پس عاقلتر از همه چیز باشد ، و جزو همه چیز تواند بود .
- 21 و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود .

- (۱۵) بدان که جسم عام است ، اما جوهر عاقلتر از جسم است ؛  
 و جوهر عام است ، اما وجود عاقلتر از جوهر است ؛ و وجود عام  
 3 است ، اما شیء عاقلتر از وجود است ، از جهت آن که شیء جزو وجود  
 وعدم می تواند بود . و چون شیء عاقلتر از وجود وعدم است ، عاقلتر  
 از همه چیز باشد ، و جز همه چیز تواند بود ، و شیء و ماهیة و ذات  
 هر سه در يك مرتبه اند ، و بالای هر سه چیزی دیگر نیست ، جمله  
 6 در تحت ایشان اند .
- (۱۶) ای درویش ! ملك نام عالم محسوسات است ، و ملكوت  
 نام عالم معقولات است ، و جبروت نام عالم ماهیات است ؛ و ماهیات را  
 بعضی اعیان ثابتة ، و بعضی حقائق ثابتة گفته اند ، و این بیچاره اشیاء  
 ثابتة می گوید . و این اشیاء ثابتة هر يك آن چنان که هستند ،  
 12 هستند ، هرگز از حال خود نگشتند و نخواهند گشت ؛ و ازین  
 جهت این اشیاء را ثابتة می گویند . و بیغمبر - علیه السلام - این  
 اشیاء را می خواست که گماهی بداند و ببیند « اللهم ارنا الاشیاء  
 15 گماهی » ، تا حقیقت چیزها را در یابد ، و آنچه می گردد ، و آنچه  
 نمی گردد بداند . و باین اشیاء خطاب آمد که « الست بربکم » .
- (۱۷) ای درویش ! آدم جبروتی دیگر است ، و آدم ملکوتی  
 دیگر است ، و آدم ملکی دیگر است ، و آدم خاکی دیگر است .  
 18 آدم جبروتی اول موجودات است ، و آن جبروت است ، از جهت  
 آن که موجودات جمله از جبروت پیدا آمدند . و آدم ملکوتی  
 اول عالم ملکوت است ، و آن عقل اول است ، از جهت آن که  
 21

- عالم ملکوت جمله از عقل اول پیدا آمدند . و آدم ملکی اول عالم  
 ملك است ؛ و آن فلك اول است از جهت آن که عالم ملك جمله  
 از فلك اول پیدا آمدند . و آدم خاکی مظهر علوم و مجمع انوار است 3  
 و آن انسان کامل است ، از جهت آن که علوم جمله از انسان کامل  
 پیدا آمدند .
- (۱۸) ای درویش ! آدم خاکی مغرب انوار است ، از جهت آن 6  
 که جمله انوار از مشرق جبروت بر آمدند ، بآدم خاکی فرود  
 آمدند . اکنون نور از آدم خاکی ظاهر می شود قیامت آمد و آفتاب  
 از مغرب بر می آید . 9
- (۱۹) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، چون عالم  
 جبروت را دانستی ، که ذات عالم است ، اکنون بدان که عالم جبروت  
 مرآتی می خواست تا در آن مرآت جمال خود را ببیند ، و صفات 12  
 خود را مشاهده کند . تجلی کرد و از عالم اجمال بعالم تفصیل آمد ،  
 و از آن تجلی دو جوهر موجود گشتند ، یکی از نور و یکی از  
 ظلمت . و ظلمت از جهت آن قرین نور است ، که ظلمت حافظ 15  
 و جامع نور است و مشکاة و قایة نور است . و آن دو جوهر یکی عقل  
 اول و یکی فلك اول است . اول چیزی که از دریای جبروت بساحل  
 وجود آمدند این دو جوهر بودند . ازین جهت عقل اول را جوهر 18  
 اول عالم ملکوت می گویند ، و فلك اول را جوهر اول عالم ملک  
 می خوانند . و هم ازین جهت عقل اول را عرش عالم ملکوت  
 می گویند ، و فلك اول را عرش عالم ملک می خوانند . و هر دو جوهر 21

- نزول کردند ، و بچندین مراتب فرود آمدند تا از عقل اول عقول و نفوس و طبایع پیدا شدند ، و از فلك اول افلاك و انجم و عناصر ظاهر گشتند ، و محسوسات و معقولات پیدا آمدند ! و مفردات عالم تمام 3 شدند . و مفردات عالم بیش ازین نیستند .
- (۲۰) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عقول و نفوس و طبایع را عالم ملکوت می گویند ، و افلاك و انجم و عناصر را 6 عالم ملك می خوانند ، و عقول و نفوس و طبایع را آباء می گویند ، و افلاك و انجم و عناصر را امهات می خوانند .
- (۲۱) ای درویش ! چون عالم جبروت و عالم ملکوت ، و عالم ملك را 9 دانستی ، و بتحقیق معلوم کردی ، که هر يك چون بودند و چون پیدا آمدند ، آنچه رفت ، خود رفت ، و آنچه بود ، خود بود ؛
- حالیا بنقد بدان که ملکوت دریای نور است ، و ملك دریای ظلمت 12 است . و این دریای نور آب حیوة است و در ظلمت است . باز این دریای نور بنسبت دریای ظلمت است با دریای علم و حکمت ، و علم و حکمت آب حیوة است و در ظلمت است همچین بنسبت آب حیوة 15 چهار مرتبه دارد بلکه زیادت اسکندر می باید که در ظلمات رود و از ظلمات بگذرد و بآب حیوة رسد .
- (۲۲) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی که آب 18 حیوة در ظلمات است و نمی دانی که آب حیوة چیست و ظلمات کدام است . بعضی از سالکان می گویند که ما باین دریای نور رسیدیم و این دریای نور را دیدیم . نوری بود تا محدود و تا متناهی و بحری 21

بود بی پایان و بی کران . حیوة و علم و قدرت و ارادت موجودات  
 ازین نور است ؛ بینائی و شنوائی و گویائی و کیرائی و روائی موجودات  
 3 ازین نور است ؛ طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ،  
 بلکه خود همه ازین نور است . و دریای ظلمت حافظ و جامع این نور  
 است ، و مشکاة و وقایه این نور است ، و مظهر صفات این نور  
 6 است .

(۲۳) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ، این دریای  
 نور را آباء می گویند ، و این دریای ظلمت را امهات می خوانند .  
 9 و این آباء و امهات دست در کردن خود آورده اند ، و یک دیگر را  
 در بر گرفته اند : « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان »  
 و از این آباء و امهات موالید پیدا می آیند « يخرج منهما اللؤلؤ  
 12 والمرجان » . و موالید معدن و نبات و حیوان اند . و معدن و نبات و حیوان  
 مرگبات اند ، و مرگبات عالم بیش ازین نیستند و مرگبات از جائی  
 نمی آیند و بجائی نمی روند ؛ مفردات مرگب می شوند ، و مرگب باز  
 15 مفردات می گردد « کل شیء يرجع الی اصله » و حکمت در ترکیب  
 آن است تا مستعد ترقی شوند و عروج توانند کرد ، و جام جهان  
 نمای و آئینه گیتی نمای گردند ، تا این دریای نور و دریای ظلمت  
 18 جمال خود ببینند ، و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کنند .  
 هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم ،  
 بی اختیار من دراز می شود .

### فصل چهارم در بیان عروج

- 3 (۲۴) بدان که مفردات نزول کردند و مرکبات عروج می کنند ،  
و عروج در مقابله نزول باشد . و بحقیقت معلوم نیست که مفردات چند  
مرتبه نزول کردند . پس بحقیقت هم معلوم نباشد که مرکبات را  
6 چند مرتبه عروج می باید کرد . هیچ کس بحقیقت ندانست و نداند  
که عدد افلاك چند است . می گویند که مفردات چهارده مرتبه نزول  
کردند ، پس مرکبات را هم چهارده مرتبه عروج باید کرد تا دایره  
9 تمام شود .
- (۲۵) ای درویش ! مفردات هر چند که از مبداء دور تر  
می شدند ، خسیس تر می گشتند ؛ و مرکبات هر چند از مبداء دور تر  
12 می شوند ، شریفتر می گردند . چون ماهیات عالم در مرتبه اول اند  
يك قسم اند ، و آن جبروت است . و چون مفردات عالم در مرتبه دوم اند ،  
دو قسم آمدند ، و آن ملك و ملکوت است . و چون مرکبات عالم در  
15 مرتبه سوم اند ، سه قسم آمدند ، و آن معدن و نبات و حیوان اند .
- (۲۶) ای درویش ! مراتب موجودات تمام شد ، و عالم جبروت  
از عالم اجمال بعالم تفصیل آمد ، و از مرتبه ذات بمرتبه وجه رسید .  
و این وجود جمال خود را دید ، و صفات و اسامی و افعال خود را  
18 مشاهده کرد .
- (۲۷) ای درویش ! درین رساله علم بسیار تعبیه کردم . و تصریح  
21 و معانی بی شمار و دیعت نهادم یعنی بالتأمل . درویشان در خواست

کرده بودند که در ملک و ملکوت و جبروت بنویس و بشرح نتوانستم نوشت . باشد که درین رساله که می آید بشرح و بسط بنویسم انشاء الله تعالی . 3

### فصل پنجم

#### در بیان نصیحت

6 (۲۸) بدان که درین عالم مردم دانا هر چیز که می خواهند ، از جهت آن می خواهند تا ایشان را بدان سبب فراغتی و جمعیتی باشد ، و تفرقه و اندوهی بایشان نرسد . چون دانایان طالب فراغت و جمعیت اند ، پس فراغت و جمعیت نعمتی قوی باشد و راحتی عظیم بود . 9

(۲۹) ای درویش ! تو نیز طالب فراغت و جمعیت باش ! و هر چیز که سبب تفرقه و اندوه است ، از خود بینداز ، و در بند آن مباش ! و بییقین بدان که فراغت و جمعیت در مال و جاه نیست ، مال و جاه سبب تفرقه و اندوه است . فراغت و جمعیت در امن و صحت و کفایت و صحبت دانا است . والحمد لله رب العالمین . 12

تمام شد رساله یازدهم 15

# رسالة دوازدهم

در بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت  
رسالة دوم



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3  
(۱) اما بعد ، ای درویش ! باشد که درین رساله بحث ملک  
وملکوت وجبروت تمام شود ، وچنانکه مراد درویشان است بشرح آید.

### فصل اول

#### در بیان عالم جبروت وصفات ماهیت

(۲) بدان که ملک عالم شهادت است ، وملکوت عالم غیب است ،  
وجبروت عالم غیب غیب است ؛ یعنی ملک عالم حسی است ، وملکوت 9  
عالم عقلی است ، وجبروت عالم فطرت است ، وعالم فطرت عالم فراخ  
است ، ودروی خلقان بسیار اند ، وآن خلقان اصل موجودات وتخم  
موجودات اند . وآن خلقان چنانکه هستند ، هستند ، هرگز از حال 12  
خود نکشند ونخواهند گشت .

(۳) ای درویش ! فطیر چیزی را گویند که بی مایه باشد . عالم  
ملک وعالم ملکوت مایه دارند ، از جهت آن که از عالم جبروت 15  
پیدا آمدند ، وعالم جبروت مایه ندارد ، از جهت آن که جبروت  
مبدأ کل است ، وبالای وی چیزی دیگر نیست ، وعظمت وبزرگی عالم  
جبروت در فهم هیچ کس ننگجد . عالمی است نامحدود ونامتناهی 18

- و بحری است بی پایان و بی کران . عالم ملک باین عظمت در جنب  
عالم ملکوت مانند قطره و بحر است ، و عالم ملکوت باین عظمت در جنب  
3 عالم جبروت مانند قطره و بحر است ، و عالم جبروت باین عظمت پر از  
خلقان است ، و آن خلقان بی حساب و بی شمار اند ، و آن خلقان را  
خبر نیست که بغیر زمین و آسمان ایشان زمینی و آسمانی دیگر  
هست ؛ و آن خلقان را خبر نیست که درین زمین آدم و ابلیس بوده  
6 است ، و آن خلقان را خبر نیست که کسی عصیان خدای تعالی تواند کرد .
- (۴) ای درویش ! آن خلقان هر یک کاری دارند ، و هر یک کار  
خود می توانند کرد ، و کار دیگران نمی توانند کرد . ماهیت کرک  
9 هرگز ماهیت کوسفند نشود و کوسفندی نتواند کرد ، و ماهیت کوسفند  
هرگز ماهیت کرک نشود و کرگی نتواند کرد . و در جمله چیزها  
12 همچنین می دان .
- (۵) ای درویش ! ماهیت کرک صفتی دارد ، و ماهیت کوسفند  
صفتی دارد ، و صفات و ماهیات هرگز دیگرگون نشود و مبدل نگردد .  
15 آن چنانکه با خود بیارند ، همچنان با خود ببرند . اما صفات نفس  
و صفات جسم دیگرگون شوند و مبدل گردند و دعوت انبیا و تربیت اولیا  
از برای این است که صفات نفس و جسم دیگرگون می گردند و مبدل  
18 می شوند . و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشوند . بدان که آزار  
رسانیدن و درندگی کردن و بی امنی از وی صفات ماهیت کرک است ،  
و این صفات هرگز دیگرگون نشوند و مبدل نگردند ، یعنی تا کرک  
بود . چنین باشد . و آزار نا رسیدن ، و سلامت بودن ، و امن از وی  
2۱

صفات ماهیت کوسفند است ، و این صفات هرگز دیگرگون نشوند  
 3 و مبدل نگردند ، یعنی تا کوسفند باشد ، چنین بود . و کرک صفاتی  
 دیگر دارد ، و کوسفند هم صفاتی دیگر دارد ، و آن صفات دیگرگون  
 می شوند و مبدل می گردند . آن صفات که صفات ماهیت کرک و کوسفند  
 6 است ، آن صفات بعضی صفات نفس و بعضی صفات جسم کرک و کوسفند  
 است ؛ مثلاً کرک وحشی است و از مردم می گریزد ، و کوسفند  
 وحشی نیست و از مردم نمی گریزد . این صفت کرک و کوسفند صفت  
 9 نفس ایشان است ، و نفس همه کس و همه چیز عادت پذیر است . آن  
 چنانکه ایشان را بدارند آن چنان عادت کنند « الخیر عادة والشر عادة  
 والنفس معتادة » . اگر خواهند که کرک وحشی نماند ، و کوسفند  
 وحشی شود ، آسان باشد . و صفات جسم خود ظاهر است .  
 12 (۶) ای درویش ! این چنین که در کرک و کوسفند دانستی ،  
 در جمله حیوانات همچنین می دان . آنچه صفت ماهیت آدمی است ،  
 هرگز دیگرگون نشود و مبدل نگردد ، اما صفات جسم آدمی و صفات  
 15 نفس آدمی دیگرگون شوند و مبدل گردند .

### فصل دوم

#### در بیان وجود و عدم و در بیان عشق

18 (۷) بدان که ماهیات مفردات از عالم جبروت آمدند و موجود  
 گشتند ، و باز بعالم جبروت نمی گردند و معدوم نمی شوند ، و ماهیات  
 مرگبات از عالم جبروت می آیند ، و موجود می شوند ، و باز بعالم  
 21 جبروت می روند و معدوم می گردند « منها خلقناکم و فیها نعیدکم

ومنها نخرجكم تارةً اخرى .

(۸) ای درویش ! در رساله ما قبل گفته شد که ماهیت بالای

وجود وعدم است ، وعاقتر از وجود وعدم است . پس ماهیت گاهی 3  
معدوم باشد ، وگاهی موجود بود ، وممكن نیز همچنین باشد .

(۹) ای درویش ! تو بعد از وجود چیزی دیگر ادراك نمی توانی

کردن ، وفهم تو بدان نمی رسد . عالم وجود دیگر است ، وعالم عدم 6  
دیگر است . در عالم وجود خلقان بسیار اند ، ودر عالم عدم هم خلقان  
بسیار اند ؛ وهر چیز که در عالم وجود موجود است ، ذات آن چیز  
از عالم عدم است ، وهر چیز که در عالم عدم معدوم است ، وجه آن 9  
چیز از عالم وجود است .

(۱۰) ای درویش ! از عالم وجود تا بعالم عدم چندین راه نیست ،

12 ودر میان ایشان تفاوت بسیار نیست ، هر دو در هم بافته اند ، واز  
یکدیگر جدا نیستند . عدم عالم اجمال است ، ووجود عالم تفصیل  
است ، عدم کتاب مجمل است ، ووجود کتاب مفصل است ، عدم لوح  
ساده است ، ووجود لوح منقش است . چون لوح منقش را از نقش پاك  
15 کنند ، آن لوح در عالم عدم است ، وچون لوح ساده را منقش گردانند ،  
آن لوح در عالم وجود است . این مقدار تفاوت است میان عالم وجود  
وعالم عدم . هر روز چندین کاروان از عالم عدم بعالم وجود آیند ،  
18 ومدتی درین عالم بباشند ؛ وهر روز چندین کاروان از عالم وجود  
بعالم عدم روند ، ومدتی در آن عالم بباشند . وحقیقت این سخن  
آن است که مفهوم ومعلوم عاقلان از سه حال خالی نباشد ، یا واجب 21

بود، یا ممکن باشد، یا ممتنع بود. واجب وجودی است که هرگز معدوم نگردد، و عدم وی محال است؛ و ممتنع عدمی است که هرگز موجود نگردد، و وجود وی محال است؛ و ممکن چیزی است که هر دو طرف برابر است، و وجود وی محال نیست، و عدم وی هم محال نیست. شیء دو عالم دارد، یکی عالم وجود و یکی عالم عدم. گاهی در عالم وجود می باشد، و گاهی در عالم عدم می بود.

(۱۱) ای درویش! خدای را در عالم عدم خزاین بسیار است، خزینه مال و خزینه جاه، و خزینه امن، و خزینه صحت، و خزینه رزق، و خزینه علم، و خزینه خلق، و خزینه قناعت، و خزینه عاقبت، و خزینه فراغت، و خزینه جمعیت و مانند این. و کلید این خزاین اسباب اند، و بعضی از اسباب بدست ما نیستند. حرکات افلاک و انجم، و اتصالات کواکب و اتفاقات حسنه بدست هیچکس نیستند، سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم.

(۱۲) ای درویش! حس را بعالم جبروت راه نیست، و عقل در وی سرگردان است، حس ترا بعالم ملک رساند، و عقل ترا بعالم ملکوت رساند، و عشق ترا بعالم جبروت رساند، از جهت آن که عالم جبروت عالم عشق است، خلقانی که در عالم جبروت اند، جمله بر خود عاشق اند. مرآتی می خواهند تا جمال خود را بینند و صفات خود را مشاهده کنند. مفردات و مرگبات عالم مرآت اصل جبروت اند.

(۱۳) ای درویش! مراتب این وجه جمله مملو از عشق اند، هر مرتبه‌ئی که می آید، آن مرتبه مرآت مرتبه ماقبل است و مرتبه ماقبل بر خود عاشق است، و بر، مرآت هم عاشق است، پس این وجود مملو

- از عشق است . و سالک چون بمرتبه عشق رسد ، و با آتش عشق سوخته شود ، و پاک و صافی و ساده و بی نقش گردد ، وی را با اهل جبروت مناسبت پیدا آید ، که اهل جبروت بغایت ساده و بی نقش اند ، چون آینه دل 3 سالک را با اهل جبروت مناسبت پیدا آید ، آنگاه با آن مناسبت بر عالم جبروت اطلاع یابد ، تا هر چیز که از عالم جبروت روانه شود تا باین عالم آید ، پیش از آن که باین عالم رسد ، وی را بر آن اطلاع باشد ، 6 چنانکه دیگران در خواب می بینند ، وی در بیداری می بیند .
- (۱۴) ای درویش ! آن دیدن نه بچشم سر باشد ، بچشم سر بود .
- سالک چون بمرتبه عشق رسید ، آینه دل وی چنان پاک ، و صافی ، و ساده ، 9 و بی نقش شود که جام جهان نمای و آینه کیتی نمای گردد ، تا هر چیز که در دریای جبروت روانه شود ، تا بساحل وجود آید ، پیش از آن که بساحل وجود رسد ، عکس آن بر دل سالک پیدا آید . 12
- (۱۵) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی که دریای محیط آینه کیتی نمای نهاده اند تا هر چیز که در آن دریا روانه شود ، پیش از آن که بایشان رسد ، عکس آن چیز در آینه کیتی نمای پیدا 15 آید ، و نمی دانی که آن آینه چیست ، و آن دریای محیط کدام است . و بغیر سالکان هم قومی هستند که دل‌های ایشان خود ساده و بی نقش افتاده است ، بر دل‌های ایشان هم پیدا آید . و بعضی می گویند که بر دل‌های 18 حیوانات هم پیدا می آید . هر بلائی و عطائی که باین عالم می آید ، پیش از آن که باین عالم می رسد ، بعضی از حیوانات را از آن حال خبر می شود ، و آن حیوانات خبر بمردم می دهند . بعضی مردم فهم می کنند 21

وبعضی فهم نمی کنند. هر چند می خواهم که سخن دراز نشود، بی اختیار من دراز می شود.

3 (۱۶) ای درویش ! بعضی از سالکان باشند که آینه دل ایشان را با اهل جبروت مناسبت پیدا نیاید، از جهت آن که اهل جبروت بغایت پاک و صافی و ساده و بی نقش اند، اما آینه دل ایشان را با عقول و نفوس سماوی پیدا آید بعضی را با بعضی، و عقول و نفوس سماوی را با اهل جبروت مناسبت هست، و عکس عالم جبروت اول در عقول و نفوس سماوی پیدا آید؛ آنگاه در دل سالک پیدا آید. دیگر آن که کلید خزاین جبروت پیش عقول و نفوس سماوی ظاهر می شود. چون کلید ظاهر شود، داند که کدام خزینه را درکشایند، پس هر نقش که در عقول و نفوس سماوی پیدا آید، عکس آن نقش بر دل های سالکان که با هر یکی مناسبت دارند هم پیدا آید. و این معنی بسیار کس را در خواب باشد، اما در بیداری اندک بود.

15 (۱۷) ای درویش ! این ظهور نقش بکفر و اسلام تعلق ندارد، و بعلم و جهل هم تعلق ندارد. و ظهور نقش بدل ساده و بی نقش تعلق دارد. این معنی در کامل و ناقص پیدا آید، و در خیر و شریر هم پیدا آید. اگر در خیر پیدا آید، خیر وی زیاده شود. بسیار کس بواسطه وی سود کنند. و اگر در شریر پیدا آید، شر وی زیاده شود، و بسیار کس بواسطه وی زیان کنند.

21 (۱۸) ای درویش ! هر چند می خواهم که سخن بلند نشود، و بقدر فهم اصحاب باشد. اما بی اختیار من بلند می شود و بیرون از مقام اصحاب

- سخن گفته می شود ، از جهت آن که قرآن بحری بی پایان است .  
 « ان الله تعالى انزل القرآن على عشرة ابطن » . نحوی و لغوی و فقیه و محدث  
 3 و مفسر جمله در بطن اول اند و از بطن دوم خبر ندارند ، و این وجود بغایت  
 با عظمت و پر حکمت است ، ملك و ملكوت و جبروت هر يك بحری اند ،  
 و در هر بحری چندین هزار جواهر است ، و در هر جوهری چندین حکمت  
 6 است ، و محمد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - درین هر سه بحر همیشه  
 غواص بود . هر چند که غوص زیادت می کرد ، بر احوال دریاها و بر  
 حکمتهای جواهر اطلاع بیش می یافت ، و مقام وی زیادت می شد ، و قرآن  
 9 بقدر مقام وی نزول می شد . می خواستم که درین رساله بحث ملك  
 و ملكوت و جبروت را تمام کنم ، و نتوانستم کرد . باشد که درین رساله که  
 می آید تمام کنم .

12

## فصل سوم

## در بیان نصیحت

- (۱۹) بدان که احوال عالم بر يك حال نمی ماند ، همیشه در گردش  
 15 است ، هر زمانی صورتی می گیرد ، و هر زمانی نقشی پیدا می آید . صورت  
 اول هنوز تمام نشده ، و استقامت نیافته که صورت دیگر آید ، و آن صورت  
 اول را محو می گرداند .  
 18 (۲۰) ای درویش ! بعینه بموج دریا می ماند ، یا خود موج دریاست .  
 و عاقل هرگز بر موج دریا عمارت نسازد ، و تبت اقامت نکند ، و بیقین  
 بدان که مسافرانیم ، و احوال عالم هم مسافر است . اگر دولت است  
 21 می گذرد ، و اگر محنت است ، می گذرد . پس اگر دولت داری ، اعتماد



بر دولت مکن ، که معلوم نیست که ساعت دیگر چون باشد ؛ و اگر محنت داری ، دلتنگ مشو ، که معلوم نیست که ساعت دیگر چون باشد. و در بند آن باش که راحت می رسانی و آزار نرسانی . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله دوازدهم

# رسالة سیزدهم

در بیان عالم ملک و ملکوت و جیروت

رسالة سوم

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على

3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه وعلى آله واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) ای درویش ! باشد که درین رساله بحث ملک وملکوت  
وجبروت تمام شود .

## فصل اول

### در بیان وحدت

6  
(۲) بدان که ملک عالم اضداد است ، وملکوت عالم ترتب ، وجبروت  
9 عالم وحدت ، ودر عالم جبروت ترتب واضداد نبود ، از جهت آن که  
عالم جبروت عالم وحدت بود ، همه داشت ، وهیچ نداشت .  
(۳) ای درویش ! مرتبه ذات چنین باشد ، همه دارد وهیچ ندارد .  
12 عالم جبروت پاک ، وصافی ، وساده ، وبی نقش است ، نام و نشان ندارد ،  
و شکل و صورت ندارد . ودر عالم ملکوت ترتب پیدا آمد ، و نام و نشان  
ظاهر شد ، یعنی اسامی عقول و نفوس و طبایع پیدا آمدند ، و مراتب  
15 کزویان وروحانیان ظاهر شدند . ودر عالم ملک اضداد پیدا آمدند ،  
وآتش ، وآب ، و خاك ، وپار و امسال و سال آینده ، و دی و امروز ،  
و فردا ظاهر گشتند .  
(۴) ای درویش ! در عالم جبروت شهد وحنظل يك طعام دارند ،

- ترباق وزهر در يك ظرف پرورش می یابند ، باز و مرغ بهم زندگانی می کنند ، گرگ و گوسفند بهم می باشند ، روز و شب ، و نور و ظلمت يك رنگ دارند ، ازل و ابد ودی و فردا همخانه اند ، ابلیس را بآدم 3 دشمنی نیست ، و نمرود و ابراهیم بصلح اند ، فرعون را با موسی جنگ نیست .
- (۵) ای درویش ! وحدتی است پیش از کثرت ، و وحدتی است 6 بعد از کثرت . و این وحدت آخرین کار دارد . اگر سالک باین وحدت آخرین رسد ، موحد شود و از شرک خلاص یابد . حکما از وحدت اول باخبر اند ، اما از وحدت آخرین بی بهره و بی نصیب اند . 9
- (۶) ای درویش ! اگر کثرت نبودی ، توحید را وجود نبودی ؛ از جهت آن که معنی مطابق توحید « یکی کردن » است ، و یکی را یکی نتوان کردن ، چیز های بسیار را یکی توان کردن . و چیز های 12 بسیار را یکی کردن بدو طریق باشد ، یکی بطریق علم و یکی بطریق عمل . پس توحید دو قسم شد ، یکی توحید علمی و یکی توحید عملی . 15
- (۷) ای درویش ! هر که توحید را بنهایت رساند ، علامت آن باشد که اگر چه نمرود را با ابراهیم بجنگ بیند ، و فرعون را با موسی دشمن بیند ، یکی داند و یکی بیند . این است وحدت آخرین . 18 چون توحید بنهایت رسد ، مقام وحدت پیدا آید . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمائیم !

## فصل دوم

## در بیان لیلۃ القدر و یوم القیمه

- 3 (۸) بدان که ملك و ملكوت مظهر صفات جبروت اند . هر چه در جبروت پوشیده و مجمل بود ، در ملك و ملكوت ظاهر گشت و مفصل شد .
- 6 (۹) ای درویش ! ملكوت نمودار جبروت است ، و ملك نمودار ملكوت تا از ملك استدلال کنند بملكوت ، و از ملكوت استدلال کنند بجبروت . و این سخن جعفر صادق است - علیه السلام - : « ان الله تعالی خلق الملك على مثال ملكوته وأسس ملكوته على مثال جبروته ليستدل بملكه على ملكوته وبملكوته على جبروته » . - و اگر گویند که ملكوت آئینه جبروت است ، و ملك آئینه ملكوت ، هم راست باشد ؛ از جهت آن که ملكوت ، در ملك جمال خود را می بیند ، و اسامی خود را مشاهده می کند ؛ و جبروت در ملكوت جمال خود را می بیند ، و اسامی خود را مشاهده می کند . پس هر چیز که در جبروت پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در ملك ظاهر شدند و مفصل گشتند . و ازین جهت جبروت را 15 لیلۃ القدر و لیلۃ الجمعة می گویند ؛ و ملك را یوم القیمه ، و یوم الجمعة ، و یوم الفضل ، و یوم البعث می خوانند ، از جهت آن که ماهیات موجودات 18 جمله بیکبار در عالم جبروت بودند ، بعضی بطریق جزئی ، و بعضی بطریق کلی ، و تقدیر همه در عالم جبروت کردند ، و اندازه همه چیز در عالم جبروت معین گردانیدند : « و کُلُّ شئی عنده بمقدار » . آن جمله که در 21 عالم جبروت مقدر گردانیده بودند ، و پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در

عالم ملك ظاهر شدند ومفصل گشتند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند : « وهذا يوم البعث ولکنکم کنتم لا تعلمون » .

- 3 (۱۰) ای درویش ! يوم البعث سه روز است ، بعث صغری ، بعث کبری ، بعث اکبر ؛ و يوم الفصل چهار روز است .

### فصل سوم

#### در بیان نصیحت

6

- (۱۱) بدان که در دماغ جمله آدمیان اندیشه پادشاهی ، یا تمنای حاکمی ، یا سودای پیشوائی سر بر می زند . ودر دماغ آدمیان یکی ازین سه بوده باشد البته . ودانا اینرا بریاضات ومجاهدات بسیار از دماغ خود بیرون می کند . وآخرین چیزی که از دماغ دانا بیرون می رود ، دوستی جاه است ، وباقی جمله باین بلا گرفتار اند ، ودر دوزخ بایست می سوزند ، وبآتش حسد می گدازند . ودلیل بدین سخن آن است که اعتقاد هر کسی در حق خود چنان است که البته در عالم او را مثل ومافند نیست ، هرگز خودرا برابر دیگران نداند ونبیند ، همیشه خودرا بهتر از دیگران بیند وداند . پس هر مرتبه ئی که در عالم بزرگتر باشد ، خودرا خواهد ، ومستحق آن خودرا بیند . واگر آن مرتبه بجای دیگر باشد ، بآتش حسد می گدازد . واین طایفه همه روز در محفل ومجمع مدح خود گویند ، ودوست دارند که دیگران مدح ایشان گویند ؛ واگر مدح کسی دیگر گویند ، برنجدند .
- (۱۲) ای درویش ! هر کجا عقل وعلم کمتر باشد ، این صفت
- 21

- آنجا غالب تر بود ؛ و هر کجا عقل و علم بکمال باشد ، این اندیشه در خاطر وی نگذرد ؛ و اگر بگذرد ، پناه با خدای برد تا خدای -  
 3 تعالی وی را ازین عذاب نگاه دارد .
- (۱۳) ای درویش ! بدان که يك كس همه چیزها نتواند دانست ،  
 و يك كس همه کارها نتواند کرد . پس هیچ چیز و هیچ کس درین  
 6 عالم بی کار نیست ، هر يك بجای خود در کار اند ، و هر يك بجای  
 خود دریابند ، و نظام عالم بجمله است ، و جمله مراتب این وجود اند .  
 پس تو در هر مرتبه‌ئی که باشی ، در مرتبه‌ئی از مراتب این  
 9 وجود خواهی بود . دانایان چون بر این سر واقف شدند ، مرتبه‌ئی  
 اختیار کردند که در آن مرتبه تفرقه و اندوه کمتر بود ، و جمعیت  
 و فراغت بیشتر باشد .
- (۱۴) ای درویش ! پادشاهی و پیشوائی و شغل و عمل در عالم  
 12 بوده است و در عالم خواهد بود . امروز ازین صورت ظاهر شده است ،  
 و فردا از صورت دیگر ظاهر می شود . تو امروز وقت خود را بغمیمت  
 15 دار ، و بجمعیت و فراغت بگذران ، و تا امکان است آزار بهیچ چیز  
 و هیچ کس مرسان ، که معصیت نیست الا آزار رسانیدن ؛ و تا  
 امکان است راحت بهمه چیز و بهمه کس می رسان ، که طاعت نیست  
 18 الا راحت رسانیدن . و بییقین بدان که هر که هر چه می کند ،  
 با خود می کند ؛ اگر آزار می رساند ، بخود می رساند ، و اگر  
 راحت می رساند ، بخود می رساند ، از آن جهت که این وجود  
 21 خاصیت‌های بسیار دارد ، و یکی از خاصیت‌های این وجود آن است که

مکافات در وی واجب است « المكافاة فی الطبیعة واجبة » و آن عزیز  
از سر همین نظر گفته است .

شعر

چو بد کردی مباش ایمن ز آفات

که واجب شد طبیعت را مکافات

والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله سیزدهم





رساله چهاردهم  
در بیان لوح و قلم و دوات

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقيه للمتقين ، والصلاة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنين گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفي ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
6 در خواست کردند که می باید که در بیان لوح و قلم ودوات رساله ئی  
جمع کنید . در خواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد  
ویاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد « انه على ما يشاء قدير  
9 وبالإجابة جدير » .

### فصل اول

#### در بیان دوات

(۲) بدان که عالم جبروت يك عالم است ، اما اين يك عالم را  
12 باضافات و اعتبارات بأسامی مختلفه ذکر کرده اند ؛ و غرض ما درین  
موضع بیان اسامی جبروت نیست .  
(۳) ای درویش ! ماهیات محسوسات و معقولات و مفردات  
15 و مرکبات و جواهر و اعراض جمله در عالم جبروت بودند ، اما جمله  
پوشیده و مجمل بودند ، و نیز از یکدیگر جدا نگشته بودند . و ازین  
18 جهت عالم جبروت را دوات می گویند . و چنانکه عالم کبیر دوات دارد ،

- عالم صغیر هم دوات دارد ؛ ودوات عالم صغیر نطفه است ، از جهت آن که هر چه در عالم صغیر موجود شد ، آن جمله در نطفه موجود بودند ، اما جمله پوشیده و مجمل بودند ، و از یکدیگر جدا 3 نکرشته بودند . و ازین جهت نطفه را دوات عالم صغیر می گویند .
- (۴) ای درویش ! چون دوات عالم کبیر و عالم صغیر را دانستی ، اکنون بدان که این هر دو دوات کاتب و قلم و لوح با خود دارند ، 6 و هر دو کاتب کتابت از کسی نیاموخته اند ، کتابت با ذات هر دو کاتب همراه است .
- (۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بدوات 9 عالم کبیر خطاب آمد که « بشکاف » . بیک طرفة العین بشکافت و دو شاخ شد که « وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر » . یک شاخ وی عقل اول شد ، که قلم خداست ؛ و یک شاخ وی فلک اول گشت ، 12 که عرش خداست .
- (۶) ای درویش ! دوات دریای کُل بود ، از جهت آن که جامع صافی ، و ذرو بود ، و شامل محسوس و معقول بود . چون بشکافت ، 15 و بدو شاخ شد ، یک شاخ وی عقل اول شد ، که قلم خداست ، و یک شاخ وی فلک اول گشت ، که عرش خداست ، اکنون عقل اول ، که قلم خداست ، خاص شد مر صافی و معقول را ، و فلک اول ، که 18 عرش خداست ، خاص گشت مر ذروی و محسوس را . و عرش خدای لوح عالم کبیر است .

## فصل دوم

## در بیان قلم و لوح عالم کبیر

- 3 (۷) بدان که عظمت و بزرگواری عقل اولرا ، که قلم خدای است ، جز خدای تعالی کسی دیگر نداند ، و عظمت و بزرگی فلک اولرا ، که عرش خدای است ، هم جز خدای تعالی کسی دیگر نداند .
- 6 (۸) ای درویش ! انبیا این عقل اولرا مرتبه عالی نهاده اند ، و مدح وی بسیار گفته اند ، و به بسیار نام وی را خوانده اند ، و هیچ چیز را از وی دانایتر نهاده اند ، و هیچ چیز را از وی مقرب تر نگفته اند .
- 9 و آدمی که عزیز است ، و اشرف موجودات است ، هم بواسطه عقل است . خطاب با عقل است ، و صواب با عقل است ، و عقاب بواسطه عقل است . و حکما نیز این عقل اولرا مرتبه عالی نهاده اند ، و مدح وی بسیار گفته اند . حکما می گویند که از ذات باری تعالی و تقدس يك جوهر بیش صادر نشد ، و آن جرهر عقل اول است ، باقی جمله موجودات از معقولات و محسوسات از عقل اول صادر شدند .
- 15 (۹) ای درویش ! انبیا بهتر می گویند ، انبیاء می گویند که معقولات از عقل اول پیدا آمدند ، و محسوسات از فلک اول پیدا گشتند ، و عقل اول و فلک اول هر دو از عالم جبروت پیدا آمدند و موجود گشتند .
- 18 از دریای جبروت این دو جوهر برابر بساحل وجود آمدند ؛ و ازین جهت عقل اولرا جوهر اول عالم ملکوت می گویند ، و فلک اولرا جوهر اول عالم ملک می خوانند .
- 21 (۱۰) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، چون دوات

- بشکافت وبدو شاخ شد ویک شاخ وی عقل اوّل شد ویک شاخ وی فلک اوّل گشت ، عقل اوّل دریای نور بود ، و بزرگی آن دربارا جز خدای تعالی کسی نداند ؛ یک دریا بود ، و عقول و نفوس پیدا نیامده بودند . 3
- فلک اوّل دریای ظلمت بود ، و بزرگی آن دربارا هم جز خدای تعالی کس نداند ؛ یک دریا بود ، و افلاک و انجم پیدا نکشته بودند .
- (۱۱) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی می گویند که باین عقل اوّل ، که قلم خدای است ، خطاب آمد که « برین فلک اول که لوح خدای است ، بنویس ! » قلم گفت : « خداوندا : چه نویسم ؟ » خطاب آمد که : « بنویس هر چه بود و هست و خواهد بود تا بقیامت . قلم این جمله را بنوشت ، و قلم خشک گشت » فرغ الربّ من الخلق والرزق والاجل . - و این طایفه این چنین می گویند که گفته شد ، اما بنزدیک این بیچاره آن است که باین عقل اوّل ، که قلم خدای است ، خطاب آمد که « بر خود و برین فلک اوّل بنویس ! » در یک طرفه العین بنوشت : « ائما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون » ، تا عقول و نفوس و طبایع از عقل اوّل پیدا آمدند ، و افلاک و انجم و عناصر از فلک اوّل پیدا گشتند ، و طبقات شدند ، و از یکدیگر جدا گشتند : « آوَلَمْ یَرَ الذّین کفروا انّ السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء کلّ شیء حیّ افلا یؤمنون » ، یعنی عقل اوّل اینها نوشت که پیدا آمدند ؛ و اینها که پیدا آمدند آنچه با خود دارند از خود دارند و با خود آورده اند . و مفردات عالم تمام پیدا آمدند ، و آبا و امهات تمام شدند ، و قلم خشک گشت ، از 21

جهت آن که این قلم قلم مفردات بود، و قلم آبا و امهات بود. مفردات که آبا و امهات اند تمام شدند، و کار قلم تمام شد.

### فصل سوم

#### در بیان انسان کامل

- 3
- 6
- 9
- 12
- 15
- 18
- 21
- (۱۲) بدان که در عالم کبیر سه سموات و سه ارض است یکی سموات و ارض خاص در عالم جبروت است، و یکی سموات و ارض خاص در عالم ملکوت است و یکی سموات و ارض خاص در عالم ملک است « تنزیلاً ممّن خلق الارض والسموات العلی » : این سموات و ارض اوّل اند. « الرحمن علی العرش استوی » این سموات و ارض دوّم اند. « ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما » این سموات و ارض سوم اند. « وما تحت الثری » : ثری عبارت از مزاج است، و در تحت مزاج عالم مرگبات است. و در مرگبات هم سه سموات و سه ارض است؛ جمله شش می شوند. « هو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ». یوم عبارت از مرتبه است، یعنی « در شش مرتبه بیافریدیم ». « ثم استوی علی العرش » ثم بر تر آن است، یعنی « بعد ازین شش مرتبه بر عرش مستوی شد. مراد ازین انسان کامل است که در نزول از سه سموات و سه ارض بگذشت، و در عروج از سه سموات و سه ارض بگذشت، آنگاه بر عرش مستوی شد؛ یعنی از عقل اوّل بیامد، و باز بعقل اوّل رسید، و دایره تمام کرد. و عقل اوّل بر عرش مستوی است، وی هم بر عرش مستوی شد. و تفسیر این آیه باین آیه دیگر می کند که می آید: « یدبّر الامر من السماء الی الارض ثم یرجع الیه فی

یوم کان مقداره الف سنه .

- (۱۳) ای درویش ! الف سنه اقل است ، و خمسين الف سنه اكثر است . از آن کمتر نباشد ، و ازین زیادت نبود . « والتین والزیتون » و طور سینین و هذا البلد الامین ، « تین عبارت از دوات است ، که دریای کلّ و جامع نور و ظلمت است ، « وزیتون » عبارت از عقل اول است ، که عرش خدای است ، و « طور سینین » عبارت از فلك اول است ، که عرش خدای است ، و « هذا البلد الامین » عبارت از انسان کامل است که زبده و خلاصه موجودات است ، و جامع علوم و مجمع انوار است ، « بلد » از جهت آن می گویند که انسان کامل مصر جامع است ، و بتمام اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آراسته است ؛ و « امین » از جهت آن می گویند که انسان کامل خوف آن ندارد که از راه باز گردد و ناقص بماند . انسان کامل بشهری رسیده است که « من دخله کان آمناً » .

### فصل چهارم

#### در بیان دوات و قلم و لوح عالم صغیر

- (۱۴) بدان که يك نوبت درین رساله گفته شد که نطفه دوات عالم صغیر است ، اکنون بدان که این نطفه چون در رحم افتاد ، و مدتی برآمد ، خطاب آمد که « بشکاف ! » بشکافت و بدو شاخ شد . يك شاخ وی طبیعت شد ، که قلم عالم صغیر است ، و يك شاخ وی علقه گشت ، که لوح عالم صغیر است ؛ و ابتداء اعضاء انسانی ازین علقه است : « خلق الانسان من علق » .
- (۱۵) ای درویش ! نطفه دریای کلّ بود ، از جهت آن که دریای



صافی و ذرو بود ، و شامل محسوس و معقول بود . چو بشکافت ، و بدو شاخ شد ، و یک شاخ وئی طبیعت شد ، و یک شاخ وی علقه گشت ، اکنون طبیعت خاص شد مر صافی و معقول را ، و علقه خاص گشت مر ذروی و محسوس را .

(۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که بعضی می گویند که باین طبیعت ، که قلم عالم صغیر است ، خطاب آمد که « برین علقه ، که لوح عالم صغیر است ، بنویس ! » - قلم گفت که « چه نویسم ؟ » - خطاب آمد که « بنویس هر چه درین عالم صغیر بود و هست و خواهد بود تا آن روز که این کس بمیرد . »

قلم این جمله را بر پیشانی این فرزند بنوشت و قلم خشک گشت « فرغ الرب من الخلق و الرزق و الاجل » . این طایفه این چنین می گویند که گفته شد ، اما این بیچاره می گوید که باین طبیعت ، که قلم عالم صغیر است ، خطاب آمد که « بر خود و برین علقه ، که لوح عالم صغیر است ، بنویس ! » - بنوشت تا تمامت اعضاء انسانی اندرونی و بیرونی پیدا آمدند ، و بتدریج ظاهر شدند و بکمال رسیدند ، و جسم و روح آدمی تمام شدند ، یعنی طبیعت اینها نوشت که پیدا آمدند ؛ و اینها که پیدا آمدند آنچه باخود دارند ، از خود دارند و با خود آورده اند . این بود بیان دوات و قلم و لوح عالم کبیر ، و دوات و قلم و لوح عالم صغیر .

(۱۷) ای درویش ! دوات عالم کبیر مبداء نزول است ، و دوات عالم صغیر مبداء عروج است . و ازین جهت است که در عالم کبیر اول

عقل است ، و آخر طبیعت ، و در عالم صغیر اول طبیعت است و آخر عقل .

- 3 (۱۸) ای درویش ! عالم کبیر يك عالم بود . چون تمام شد ، قلم عالم کبیر خشک گشت . اما عالم صغیر بی حساب و بی شمار اند . هر عالمی که تمام شود ، قلم آن عالم خشک می گردد . پس قلم مطلق عالم صغیر هرگز خشک نگردد و همیشه خواهد نوشت ، از جهت 6 آن که این کلمات هرگز بنهایت نخواهد رسید « قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل آن تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً » .
- 9

### فصل پنجم

#### در بیان نصیحت

- 12 (۱۹) ای درویش ! بیقین بدان که درین عالم خوشی نیست . طلب خوشی مکن که نیایی ، از جهت آن که درین عالم امن نیست . کسی که نمی داند که ساعتی دیگر چه باشد ، و چون باشد ، و کجا باشد ، او را امن چون بود ؟ و چون امن نیابد ، خوشی از کجا 15 باشد ؟ پندار خوشی باشد ، و پندار خوشی هم بجائی باشد که عقل نبود .
- 18 (۲۰) ای درویش ! بیقین بدان که هر که را عقل باشد ، بیقین داند که درین عالم خوشی نباشد . در عالمی که ممکن است که نبی معصومرا در موضعی کنند و آتش در ایشان زنند تا جمله بسوزند ، و این چنین کردند ، و ممکن است که صد ولی بی گناه را بر دار کنند تا 21

هلاک شوند ، و این چنین هم کردند ، و ممکن است که صد پادشاه نیک محض ، نیک اخلاق ، عادل در اول جوانی ، با آن که چندین حکیم و طبیب حاذق بر سر ایشان باشند و محافظت ایشان کنند ، بیک تب هلاک شوند ، و این چنین هم شدند ، امن با خوشی بود ؟ هر که را ذره عقل بود ، داند که درین عالم امنی و خوشی نیست .

## بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آینه تصور ماست  
 (۲۱) ای درویش ! می باید ساخت ، و سازگاری می باید کرد .  
 باشد که سلامت بگذری . والحمد لله رب العالمین .  
 تمام شد رساله چهاردهم

# رساله پانزدهم

در بیان لوح محفوظ و در بیان جبر و اختیار  
و در بیان حکم و قضا و قدر

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
درخواست کردند که می باید که در بیان لوح محفوظ ، در بیان 6  
جبر و اختیار و در بیان حکم و قضا و قدر رساله‌ئی جمع کنید . درخواست  
ایشان را اجابت کردم و از خدای تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا  
و زلل نگاه دارد « ائه علی ما یشاء قدیر و بالاجابة جدیر » 9

### فصل اول

#### در بیان لوح محفوظ

- (۲) بدان که لوح محفوظ عام هست ، و لوح محفوظ خاص هست . 12  
لوح محفوظ عام آن باشد که هر چیز که درین عالم بود و هست  
و خواهد بود ، جمله در وی مکتوب بود و لوح محفوظ خاص آن  
بود که بعضی در وی مکتوب بود . 15  
(۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که لوح  
محفوظ چهار است . اول جبروت است ، و جبروت لوح محفوظ عام  
است ، از جهت آن که ماهیات موجودات جمله بیک بار در جبروت 18

- بودند واز وی پیدا آمدند . دوّم عقل اوّل است ، وعقل اوّل لوح محفوظ خاصّ است ، از جهت آن که عالم ملکوت جمله در عقل اوّل پیدا بودند واز وی پیدا آمدند . سوّم فلك اوّل است که فلك 3 الافلاك است ؛ و فلك اوّل لوح محفوظ خاصّ است ، از جهت آن که عالم ملك جمله در فلك اوّل بودند ، واز وی پیدا آمدند . چهارم نطفه آدمی است ، ونطفه لوح محفوظ عالم صغیر است ، از جهت آن که هر چیز که در عالم صغیر موجود شدند ، آن جمله در نطفه وی موجود بودند . لوح محفوظ اوّل رقّ منشور است ، ودوّم بیت معمور است ، وسوّم سقف مرفوع است ، وچهارم بحر مسجور است . 9
- (۴) چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم . بدان که مفردات ، که آبا وامهات است ، لوح محفوظ و کتاب خدای اند . وهر چیز که در مرگبات ، که موالید است ، بود وهست 12 وخواهد بود ، جمله درین لوح محفوظ و کتاب خدای نوشته است ، وهیچ چیز نیست که درین کتاب خدای ننوشته است : « ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین »
- (۵) ای درویش ! اگر چه موالید هم کتاب خدای اند ، اما 15 موالید کتاب پیدا اند ، وآبا وامهات کتاب پیدا کننده اند ؛ وهر چیز که در کتاب پیدا کننده نوشته است ، درین کتاب پیدا آن 18 پیدا می آید . چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بعبارت دیگر بگویم .

## فصل دوم

## در بیان الافلاک وانجم

- 3 (۶) بدان که افلاک وانجم لوح محفوظ و کتاب خدای اند ،  
 و هر چیز که بود و هست و خواهد بود ، جمله درین لوح محفوظ  
 و کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشک گشته است : « غرغ الربّ  
 6 من الخلق والرّزق والاجل » ، و هیچ چیز نیست که در کتاب خدای  
 ننوشته است : « ولا رطب ولا يابس الا في کتاب مبين » . و هر چیز  
 که در لوح محفوظ و کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن  
 9 چیز ظاهر خواهد شد . و هر چیز که در لوح محفوظ و کتاب خدای  
 نوشته است ، هیچ کس را بر آن اطلاع نیست . منجمان استراق سمع  
 می کنند و چیزی از آن در می یابند ، و با مردم می گویند ؛ و شهاب  
 12 ثاقب شرع است که بر ایشان می زند تا مطعون شوند « کذب المنجم  
 وربّ الکعبة » ، « من آمن بالنجوم فقد کفر » ، و مانند این  
 آمده است .
- 15 (۷) ای درویش ! اگر چه علم نجوم علمی شریف است ، و منجم  
 اگر در حساب غلط نکند ، و در زمان و مکان سهو نکند ، راست  
 می گوید ، اما پیغمبر - علیه السّلام - مصلحت نمی دید که منجمان  
 18 حکم کنند . و حق بدست پیغمبر - علیه الصّلوٰة والسّلام - بود از  
 جهت آن که مردم نادان متردّد خاطر شوند .
- (۸) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم ، چون این مقدمات  
 21 معلوم کردی ، اکنون بدان که برین سخن دو سؤال می کنند ، یکی

آن که می گویند که اگر جمله چیزها در کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشك گشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز ظاهر خواهد شد ، پس ما 3 در رنج و راحت ، و در سعادت و شقاوت ، و در خیر و شرّ مجبور باشیم ، اکنون اگر مجبوریم ، سعی و کوشش ما و پرهیز و احتیاط ما از برای چیست ، و دعوت انبیا و تربیت اولیا چراست ، و تدبیر عقلا و معالجت حکما را فایده چیست ؟ و دیگر آن که می گویند که اگر جمله چیزها در کتاب خدای نوشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز ظاهر خواهد شد ، چرا بعضی 9 از کارها که درین عالم سفلی ظاهر می شوند ، بی تربیت و بی نسق ظاهر می شوند ، همچون ظلم ، و تغلب ، و خون بنا حقّ و مانند این ؟ می بایست که جمله کارها درین عالم سفلی بتربیت و با نسق بودی ، از 12 جهت آن که در کتاب خدا هیچ چیز بی تربیت و بی نسق ننوشته است .

(۹) جواب . بدان که شك نیست که افلاك و انجم لوح محفوظ 15 و کتاب خدای اند ، و هر چیز که درین عالم بود و هست و خواهد بود ، جمله در کتاب خدای نوشته است ، و قلم خشك گشته است ، و هر چیز که در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم سفلی آن چیز 18 ظاهر خواهد گشت . اما بدان که احکامی که در افلاك و انجم نوشته است ، احکام کلی است ، نه احکام جزوی ؛ و اثرها که درین عالم سفلی از حرکات افلاك و انجم ظاهر می شوند ، بر وجه کلی ظاهر 21



می شوند ، نه بر وجه جزوی . باین سبب مارا اختیاری هست ،  
 3 و حاصل کردن آنچه می خواهیم و دفع کردن آنچه نمی خواهیم بسمی  
 و کوشش ما باز بسته است . اگر چنان بودی که در افلاك وانجم  
 احکام جزوی نوشته بودندی ، و اثرها که از حرکات افلاك وانجم درین  
 عالم ظاهر می شوند ، بر وجه جزوی ظاهر شدندی ، مارا در هیچ  
 6 چیز اختیار نبودی ، و سعی و کوشش ما ضایع بودی ، و دعوت انبیا  
 و تربیت اولیا و تأدیب علما عبث بودی و تدبیر عقلا و معالجت حکما  
 بی فایده بودی .

### فصل سوم

9

#### در بیان کار حرکات افلاك وانجم

(۱۰) بدان که بعضی از شعرا از افلاك وانجم شکایت می کنند ،  
 12 و می گویند که افلاك وانجم تربیت جاهلان می کنند و تربیت عالمان  
 نمی کنند . این شکایت نه بجای خود است و نمی دانند که چه  
 می گویند . اگر چنان بودی که افلاك وانجم را اختیار بودی که  
 15 هر که را خواستندی تربیت کردندی ، و هر که را نخواستندی تربیت  
 نکردندی ، آنرا که تربیت نکردندی جای شکایت بودی ؛ اما افلاك  
 وانجم را اختیار نیست . آفتاب چون ظاهر شود ، بر همه کس یکسان  
 18 تابد و اختیار ندارد که بر بعضی تابد و بر بعضی نتابد ؛ اما بعضی را  
 بسازد و بعضی را بسوزد ، و این باختیار آفتاب نیست . اما مارا اختیاری  
 هست ؛ اگر خواهیم ، در آفتاب باشیم ، و اگر نخواهیم در آفتاب  
 21 نباشیم . دفع حرارت آفتاب از عالم ممکن نیست ، اما از خود ممکن

است ؛ و در حرکات جمله کواکب همچنین می دان . و آن که  
 می گوید که بعضی از کارها درین عالم بی تربیت وی نسق می رود ،  
 3 هم ازین جهت است که افلاک و انجم مدبران عالم سفلی اند ، اختیار  
 ندارند ، کار ایشان آن است که همیشه درین عالم رنج و راحت  
 می پاشند ، و سعادت و شقاوت می افشانند بطریق کلی ، نه بطریق  
 6 جزئی ، تا نصیب هر کس چه می آید . یکی را مال و جاه می آید ،  
 و یکی را مال و جاه می رود . در آن زمان که درین عالم سعادت  
 می پاشند ، تا نطفه که در رحم می افتد ، سعادت بآن نطفه همراه  
 9 شد ؛ و در آن زمان که شقاوت درین عالم می افشانند ، تا نطفه که  
 در رحم می افتد ، شقاوت بآن نطفه همراه شد : « السعید من سعد  
 فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه » .

### فصل چهارم

#### در بیان سؤال دیگر

12

(۱۱) بدان که برین سخن يك سؤال دیگر می کنند ؛  
 15 می گویند که اگر چنین است که تدبیر افلاک و انجم درین عالم  
 سفلی بطریق کلی است ، نه بطریق جزئی ، می بایست که مارا در  
 جمله کارها اختیار بودی ، نیست . و یقین می دانیم که در بعضی  
 18 کارها مختاریم ، و در بعضی کارها مجبوریم .  
 (۱۲) جواب . بدان که در اول رساله گفته شد که لوح محفوظ  
 چهار است ، یکی رق منشور است ، و یکی بیت معمور است ، و یکی  
 21 سقف مرفوع است ، و یکی بحر مسجور است . آنچه در رق منشور

- و بیت معمور بودند ، اکنون آن جمله در سقف مرفوع اند ، از جهت آن که سقف مرفوع مظهر آن جمله است ، و آلت و دست افراز آن جمله است ، دست افرازی چنین با عظمت و پر حکمت ساز داده اند تا هر زمان نقشی پیدا آید . پس اکنون بحقیقت مارا دو لوح محفوظ است ، یکی سقف مرفوع و یکی بحر مسجور . سقف مرفوع افلاك وانجم اند ، و بحر مسجور نطفه آدمی است .
- 3
- 6 (۱۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون آنچه در افلاك وانجم نوشته است ، درین عالم سفلی آن ظاهر خواهد شد ، و مارا در آن اختیار است ، و حاصل کردن آن از خود ، و دفع کردن آن از خود بسعی و کوشش ما باز بسته است . و هر چه در نطفه آدمی نوشته است ، در آدمی آن ظاهر خواهد شد ، و آدمی را در آن اختیار نیست ، و دفع کردن آن از خود بهیچ وجه ممکن نیست ، از جهت آن که هر چه در افلاك وانجم نوشته است ، بطریق کلی نوشته است ، و هر چه در نطفه آدمی نوشته است ، بطریق جزوی نوشته است . سخن دراز شد ، و از مقصود دور افتادیم . غرض ما بیان حکم قضا و قدر بود .
- 9
- 12
- 15

### فصل پنجم

#### در بیان حکم قضا و قدر

- 18 (۱۴) بدان که علم خدای باینها که گفته شد ، حکم خدای است ؛ و آنچه در افلاك وانجم نوشته است ، قضای خدای است ، و اثرها افلاك وانجم که درین عالم سفلی ظاهر می شوند قدر خدای است ،
- 21

واین سخن ترا جز بمنالی معلوم نشود .

- (۱۵) بدان که اگر کسی خواهد که آسیائی بنهد ، اوّل با خود اندیشه کند که این آسیارا چه مایه بکار می باید از سنگ ،  
 3 وچرخ و آب ، ومانند این با خود تصوّر کند . آنگاه سنگ وچرخ و آب حاصل گرداند ، آنگاه اسباب را در گردش آورد و آرد ظاهر کند . پس سه مرتبه آمد ، اوّل اندیشه کردن که چه مایه بکار  
 6 باید ، حکم است ؛ وچون آنچه بکار می باید حاصل کند قضاست ؛ وچون در گردش آورد و آرد ظاهر کرد ، قدر است . همچنین علم خدا بافلاك وانجم وعناصر وطبایع حکم خدای است ؛ وچون افلاك  
 9 وانجم وعناصر وطبایع پیدا آورد ، قضای خدای است ؛ وچون در گردش آورد و اثرهای افلاك وانجم درین عالم ظاهر شد ، قدر خدای است .
- 12 (۱۶) چون معنی حکم وقضا دانستی ، اکنون بدان که ردّ حکم ورّد قضا ممکن نباشد ، اما ردّ قدر ممکن باشد . ورّد قدر از عالم ممکن ، اما ردّ قدر از خود ممکن است ، واز خود که  
 15 ممکن است ، ردّ کُلّ ممکن نیست . اما ردّ بعضی ممکن است ؛ ورّد آن بعضی که ممکن است ، بعضی می گوید که بعقل است ، وبعضی می گوید که بدعا وصدقّه است . باری ، ردّ قدر از خود  
 18 ممکن است ، بهر وجه که توانند ردّ کنند .
- (۱۷) ای درویش ! ردّ قدر هم بقدر توان کردن ، از جهت آن که ردّ آهن هم بآهن توان کردن . مثلاً سرما در افلاك وانجم  
 21

- نوشته است ، و این قضای خدای است و درین عالم ظاهر می شود ،  
 و این قدر خدای است . و گرما هم در افلاك و انجم نوشته است ،  
 3 و این قضای خدای است ، و درین عالم ظاهر می شود ، و این قدر خدای  
 است . پس ردّ سرما بگرما توان کردن ، و ردّ گرما بسرما توان  
 کردن ، و ردّ سردی بگرمی ، و ردّ گرمی بسردی توان کردن ،  
 6 و ردّ مکر بمکر ، و ردّ لشکر بسپاه توان کردن ، و مانند این .  
 (۱۸) می خواستم که درین رساله در لوح محفوظ خاص ، که  
 لوح محفوظ عالم صغیر است ، و در جبر و اختیار بحثی زیادت ازین  
 9 بکنم و نتوانستم کرد . باشد که درین رساله که می آید کرده  
 شود .

### فصل ششم

#### در بیان نصیحت

- 12 (۱۹) ای درویش ! هر بزرگ که ترا نصیحت کند ، باید که  
 قبول کنی و از خدای شنوی . و هر که فرود تو باشد ، باید که نصیحت  
 15 از وی دریغ نداری ؛ که نصیحت قبول کردن از بالای خود ، و نصیحت  
 کردن بفرود خود کاری مبارك است و فواید بسیار دارد . هر که نصیحت  
 بزرگان قبول نکند ، علامت بدبختی است ، و هر که نصیحت بزرگان  
 18 قبول کند ، علامت نیک بختی است . و دیگر باید که صحبت با نیکان  
 و صالحان داری و از صحبت بدان و فاسقان دور باشی که صحبت نیکان  
 اثرهای قوی و خاصیت‌های عظیم دارد . والحمد لله رب العالمین .  
 21 تمام شد رساله پانزدهم

رساله شانزدهم  
در بیان لوح محفوظ عالم صغیر

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، جنين گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن  
6 محمّد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
درخواست کردند که می باید که در لوح محفوظ عالم صغیر رساله‌ئی  
جمع کنید ، ولوح محفوظ عالم صغیر را بشرح تقریر کنید . درخواست  
ایشان را اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا  
9 و زلل نگاه دارد : « ائه علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .

### فصل اول

در بیان آن که در بعضی چیزها آدمی مجبور است

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که لوح محفوظ عالم  
12 صغیر نطفه است ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آید ،  
آن جمله در نطفه وی نوشته بود ، همچون سعادت ، و شقاوت ،  
15 و دیانت ، و امانت ، و خیانت ، و زیرکی ، و حماقت ، و بخل ، و سخاوت ،  
و همت عالی ، و خساست ، و توانگری ، و درویشی ، و مانند این ، جمله  
با نطفه آدمی همراه است ؛ و آدمی را دفع اینها از خود بهیچ وجه  
18 ممکن نیست ، و آدمی در اینها مجبور است . پس هر که سعید

- است ، سعادت از شکم مادر با خود آورده است ؛ و هر که شقی  
 است ، شقاوت از شکم مادر با خود آورده است : « السعید من  
 3 سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه » . و این چنین که  
 در سعادت و شقاوت دانستی ، در جمله احوال فرزند همچنین می‌دان .  
 و این جمله در نطفه آدمی نوشته است . و سبب این نوشتن آن است  
 که جمله کارهای عالم سفلی باز بسته است بعالم علوی ، و هر چیز  
 6 که در عالم علوی نوشته است ، در عالم سفلی آن پیدا خواهد  
 آمدن . پس اینها که در نطفه پیدا آمد ، از آن بود که در  
 9 عالم علوی نوشته بود ؛ اما در عالم علوی بطریق عموم نوشته بود ،  
 نه بطریق خصوص ، و در نطفه بطریق خصوص نوشته شد . لاجرم  
 دفع آن از خود ممکن است ، و دفع این از خود ممکن نیست .  
 12 (۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که درین  
 عالم سفلی آنرا که سعادت همراه است ، نه از آن است که  
 وی را دوست می‌دارند ، و سعادت را با وی همراه کرده اند ؛ نصیب  
 15 وی خود چنین افتاد . و آنرا که شقاوت همراه است ، نه از آن  
 است که وی را دشمن می‌دارند و شقاوت را با وی همراه کرده اند ؛  
 نصیب وی خود چنین افتاد ، از جهت آن که کار انجم و افلاک  
 18 آن است که همیشه سعادت ، و شقاوت ، و زیرکی ، و حماقت ،  
 و بخل ، و سخاوت ، و همت عالی ، و خساست ، و توانگری و درویشی  
 درین عالم سفلی بر وجه عموم ، نه بر وجه خصوص ، می‌باشند ،  
 تا نصیب هر کس چه می‌آید ؛ یعنی حرکات افلاک و انجم درین  
 21



- عالم اثرها دارند . ویکی از آن اثرها آن است که در زمان خاصیتها پیدا می آید . زمانی می باشد که در آن زمان هر که سفر کند ، نیک آید ، و زمانی می باشد که در آن زمان هر که سفر کند ، نیک نیاید . و زمانی باشد که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند سعید باشد . و زمانی باشد که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند شقی باشد . و زمانی هست که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند توانگر بود . و زمانی هست که در آن زمان نطفه هر که در رحم افتد ، آن فرزند درویش بود ؛ و مانند این در هر زمانی خاصیتی پیدا می آید .
- (۴) چون لوح محفوظ عالم صغیرا دانستی ، اکنون بدان که برین سخن سؤالی می کنند و می گویند که اگر چنین است که سعادت ، و شقاوت ، و توانگری ، و درویشی ، و مانند این با نطفه آدمی همراه است ، چرا احوال بعضی مردم می گردد ، و بعضی را در اول عمر مال و جاه می باشد ، و در آخر عمر مال و جاه نمی باشد ؛ و بعضی را در اول عمر مال و جاه نمی باشد ، و در آخر عمر پیدا می آید ، و در جمله چیزها همچنین می دان ؛
- (۵) جواب . بدان که این گشتن احوال اثر خاصیت ازمنه اربعه است .

## فصل دوم

### در بیان ازمنه اربعه

- (۶) بدان که گفته شد که بسبب گردش افلاك وانجم واتصالات

- ایشان در هر زمانی خاصیتی پیدا می آید ، و هر زمانی شایسته کاری می گردد . چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که آن
- 3 زمان که نطفه در رحم می افتد ، و آن زمان که صورت فرزند پیدا می آید ، و آن زمان که حیوة بفرزند می پیوندد ، و آن زمان که فرزند از شکم مادر بیرون می آید ، این هر چهار زمان اثرهای قوی و خاصیت‌های عظیم دارد در احوال فرزند . اگر چنان اتفاق افتد که این
- 6 هر چهار زمان دلیل باشند بر علم و حکمت آن فرزند ، و با وجود این هر چهار زمان ، آن فرزند سعی و کوشش بسیار کند در تحصیل علوم ، و با وجود سعی و کوشش بسیار اتفاقات حسنه دست دهد ، آن فرزند در
- 9 علوم یگانه شود ، بلکه در علم و حکمت پیشوا گردد ، و صاحب مذهب یا صاحب ملت شود . و اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان
- 12 دلیل باشند بر مال و جاه آن فرزند ، و با وجود این هر چهار زمان آن فرزند سعی و کوشش بسیار کند در تحصیل مال و جاه ، و با وجود سعی و کوشش بسیار اتفاقات حسنه دست دهد ، آن فرزند یگانه شود در
- 15 مال و جاه ، بلکه پادشاه گردد و پادشاهی باشد با لشکر بسیار و خزینة تمام . و اگر بر عکس این اتفاق افتد که گفته شد ، بر عکس این باشد که گفته شد ، یعنی اگر چنان باشد که این هر چهار زمان دلیل باشند
- 18 بر نحوست و بی چیزی آن فرزند ، آن فرزند هر چند مال و جاه بسیار بمیراث بگیرد ، در چند روز هیچ بوی نماند ؛ و هر چند سعی و کوشش بسیار کند در طلب قوت يك روزه ، بی فایده باشد و میسر نشود . اگر
- 21 قوت بامداد باشد ، شبانگاه نبود ، و اگر شبانگاه باشد بامداد نبود .

- ۳ و اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر اخلاق يك آن فرزند ، آن فرزند بغایت متواضع و حلیم و کریم و عادل و با دیانت و راحت رسان شود ، و راست شود ، و راست گوی و نیکو کردار باشد . و اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان دلیل باشند بر اخلاق بد آن فرزند ، آن فرزند بغایت سفیه و بخیل و ظالم و بی دیانت و آزار رسان باشد ، و دروغ گوی و بد کردار بود . و در جمله احوال فرزند این چنین می دان ، همچون زهد و ترک و حرص و طمع و تقوی و صلاحیت و فسق و فجور و مانند این .
- ۹ (۷) ای درویش ! این چنین کم افتد که این هر چهار زمان اقتصای يك چیز کنند ، این بنادر در هر وقتی یکی اینچنین می افتد ، و در هر اقلیمی یکی این چنین باشد . باقی در اکثر اوقات و اغلب از زمان این چهار زمان مختلف افتند ، و احوال آن فرزند مختلف باشد ، یعنی اگر چنان اتفاق افتد که دو زمان اول دلیل باشند بر سعادت فرزند ، و دو زمان آخر دلیل باشند بر شقاوت فرزند ، آن فرزند در اول عمر بمراد بر آید ، و در آخر عمر بنا مرادی بگذراند ؛ و اگر بر عکس این باشد ، بر عکس این بود . و اگر چنان اتفاق افتد که این هر چهار زمان مختلف باشند ، احوال آن فرزند هم مختلف باشد ، از اول عمر تا بآخر عمر افتان و خیزان بگذراند . این است بیان لوح محفوظ عالم صغیر .
- ۱۲
- ۱۵
- ۱۸

### فصل سوم

در بیان آن که آدمی در کردن افعال مختار است

- ۲۱ (۸) بدان که در اول این رساله گفته شد که نطفه آدمی لوح

- محمفوظ آدمی است، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آمد، آن جمله در نطفه وی نوشته بودند، و هر چیز که در نطفه آدمی نوشته است، آدمی در آن مجبور است. پس هر سؤالی که در رساله اول 3 می کردند، یعنی ما قبل این، درین رساله هم می کنند؛ یعنی اگر آدمی در رنج، و راحت، و سعادت، و شقاوت، و طاعت، و معصیت، و توانگری، و درویشی مجبور است، سعی و کوشش آدمی و پرهیز و احتیاط 6 آدمی از برای چیست، و دعوت انبیا و تربیت اولیا چراست، و تدبیر عقلا و معالجت حکمارا فایده چیست.
- (۹) جواب. بدان که این مسئله همان مسئله است که در رساله 9 ما قبل گفتیم که هر چیز که در عالم علوی، که لوح محفوظ عالم سفلی است، نوشته است بطریق کلی نوشته است، نه بطریق جزوی. باین سبب ما را باین چیزها اختیار است، یعنی حاصل کردن آن چیزها 12 خودرا، و دفع کردن آن چیزها از خود سعی و کوشش ما باز بسته است. درین رساله همان می گوئیم، یعنی هر چیز که در نطفه آدمی بطریق کلی نوشته است، ما در آن چیزها مختاریم، و هر چیز که در 15 نطفه آدمی بطریق جزوی نوشته است، ما در آن چیزها مجبوریم.
- (۱۰) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که در نطفه آدمی جسم و روح آدمی، و استعداد و افعال آدمی نوشته است، و آدمی 18 در بودن جسم و روح خویش مجبور است، و در بودن استعداد خود هم مجبور است؛ اما در کردن افعال خود مختار است، از جهت آن که جسم و روح و استعداد آدمی در نطفه آدمی بطریق جزوی نوشته است، 21

3 و افعال آدمی بطریق کلی نوشته ، یعنی کمیت و کیفیت روح و جسم و استعداد در نطفه نوشته است ، و جسم و روح و استعداد آدمی مقدر است ، اما کمیت و کیفیت افعال در نطفه نوشته است ، و افعال آدمی مقدر نیست .

6 (۱۱) ای درویش ! اگر آدمی در افعال خود مجبور است ، چرا فاعل خیر مستحق مدح است ، و فاعل شر مستوجب ذم است ، و چرا عاقلان و دانایان امر معروف و نهی منکر کرده اند و می کنند ، و چرا نصیحت و مشورت را پسندیده داشته اند و می دارند ؟

9 (۱۲) ای درویش ! غرض ازین دراز کشیدن آن است ، که تا ترا بیقین معلوم شود که آدمی در استعداد خود مجبور است ، و در افعال خود مختار است . و هیچ شک نیست که این چنین است .  
12 چون دانستی که آدمیان در اقوال و افعال خود مختار اند ، هر چه می خواهند می گویند ، و هر چه می خواهند می کنند ، و هر چه می خواهند می خورند ، پس دعوت انبیا و تربیت اولیا بجای خود است ، و تدبیر عقلا و معالجت حکما هم بجای خود است ، و سعی و کوشش آدمی و پرهیز و احتیاط آدمی هم بجای خود است .

18 (۱۳) ای درویش ! گفتن و کردن و خوردن آدمی هر سه برابر است . اگر مقدر است ، هر سه مقدر است ؛ و اگر مقدر نیست ، هر سه مقدر نیست ، اختیار بدست آدمی است . اگر خواهد ، راست گوید ، و اگر خواهد دروغ گوید ؛ اگر خواهد ، بسیار گوید ، و اگر خواهد اندک گوید ؛ اگر خواهد ، طاعت کند ،

21

واگر خواهد معصیت ، اگر خواهد ، بسیار کند ، واگر خواهد ، اندک ، اگر خواهد ، حلال خورد ، واگر خواهد ، حرام خورد ، اگر خواهد ، بسیار خورد ، واگر خواهد ، اندک خورد ؛ یعنی قول 3  
 و فعل آدمی مقدر است ، اما قول و فعل مطلق ، نه قول و فعل مقید بخلاف استعداد .

(۱۴) ای درویش ! تقلید مادر و پدر حجابی عظیم است ، و هر کس که در پس این حجاب بماند ، هیچ چیز را چنان که آن چیز است ندانست و ندید . معنی این حدیث که « فرغ الرب من الخلق والرزق والاجل » راست است ، و رزق مقدر است ، و اجل مقدر است ، 9  
 اما رزق مطلق و اجل مطلق ، نه رزق مقید و اجل مقید . اگر رزق و اجل مقید نبودندی ، و تقدیر رزق و اجل نکرده بودندی ، رزق و اجل در عالم موجود نبودندی . و این چنین که در رزق و اجل دانستی ، 12  
 در قول ، و فعل ، و علم ، و خلق ، و طاعت ، و معصیت ، و مانند این همچنین می دان . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

15

## فصل چهارم

## در بیان استعداد و سعی

(۱۵) بدان که می گویند که ما را بییقین معلوم شد که آدمی در استعداد خود مجبور است و در افعال و اقوال خود مختار است ، اما 18  
 برین سخن يك سؤال دیگر می کنند و می گویند که چون در نطفه آدمی نوشته است که این فرزند سعید است یا شقی است ، عالم است یا جاهل است ، توانگر است یا درویش است ، فراخ روزی 21

- است یا تنگه روزی است ، ومانند این ، می بایست که اینها وی را  
 حاصل بودی ، و نیست ؛ یعنی هر چیز که در نطفه این فرزند  
 نوشته است ، می بایست که بی سعی و کوشش این فرزند وی را  
 حاصل بودی ، و نیست ، و چون بسمی و کوشش وی موقوف است ، تا  
 آن چیز که در نطفه وی نوشته است بوی رسد ، چه فرق باشد  
 میان وی و دیگر فرزندان که ننوشته است در نطفه ایشان ؟
- (۱۶) جواب . بدان که در نطفه آدمی علم و مال و جاه و رزق  
 ومانند این ننوشته است ، یعنی در نطفه آدمی ننوشته است که این  
 فرزند علم چند آموزد و چون آموزد ، و مال چند حاصل کند و چون  
 حاصل کند ، و در جمله چیزها همچنین می دان . در نطفه آدمی  
 استعداد تحصیل علم و حکمت ، و استعداد تحصیل مال و جاه نوشته  
 است . چون استعداد تحصیل علم و حکمت در نطفه این فرزند  
 نوشته است ، علم و حکمت نصیب این فرزند است ، اما موقوف  
 است بسمی و کوشش این فرزند ؛ و در جمله چیزها همچنین  
 می دان . و تفاوت میان این فرزند و دیگر فرزندان آن باشد که  
 تحصیل علم و حکمت ، یا تحصیل مال و جاه برین فرزند آسان باشد ؛  
 بآنکه سعی و کوشش که این فرزند کند بمقصود و مراد برسد ، از  
 جهت آن که نصیب خود می طلبد ، یعنی چیزی می طلبد که وی را  
 از برای آن چیز آفریده اند : « کُلِّ مِیْسِرَ لِمَا خُلِقَ لَهُ » بخلاف  
 فرزندان دیگر که در نطفه ایشان این استعداد ننوشته است . تحصیل  
 علم و حکمت یا تحصیل مال و جاه بر ایشان دشوار باشد ، و با آن

که دشوار باشد ، بی فائده بود . از جهت آن که چیزی مو طلبند که ایشانرا از برای این چیز نیافریده اند .

- 3 (۱۷) ای درویش ! یقین معلوم شد که آدمی با استعداد رسمی و کوشش بمقصود و مراد می رسد ، و در استعداد مجبور است ، و در سعی و کوشش مختار است . پس آن کس که می گوید که همه جبر است ، خطا می گوید ، و آن کس که می گوید که همه قدر است ، هم خطا می گوید ؛ و آن کس که می گوید که جبر هست و قدر هست ، جبر بجای خود و قدر بجای خود ، حق می گوید .
- 9 (۱۸) ای درویش ! طریق مستقیم در میان جبر و قدر است . چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم . بدان که آدمی دو چیز دارد که آن دو چیز او را بمقصود و مراد می رساند ، اول عقل ، دوم عمل ؛ و آدمی در بودن عقل مجبور است ، و در کردن عمل مختار است . پس جبر و قدر دو بال آدمی اند . و اگر این دو بال نباشند ، یا یکی ازین دو بال نبود ، هرگز بمقصود و مراد نرسد . و عقل دو قسم است ، یکی عقل غریزی است ، و آن 15 استعداد است ، و یکی عقل مستفاد است ، و آن کمال عقل است . و عمل هم بر دو قسم است ، عمل قلب و عمل قالب .
- 18 (۱۹) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که استعداد هر چیزی مناسب حال آن چیز باشد ؛ مثلاً استعداد تحصیل علم و حکمت قوت ادراک و قوت حفظ است ؛ هر چیز که بشنود ، دریابد ، و هر چیز که دریابد ، نگاه دارد . باز این استعداد در حق هر کس بر 21



- تفاوت باشد ؛ استعدادی باشد که بآنندک سعی و کوشش علم و حکمت بسیار حاصل کند ، و استعدادی باشد که بسیعی و کوشش بسیار علم و حکمت اندک حاصل شود . و این چنین که در علم و حکمت دانستی ، 3
- در همه چیزها همچنین می دان . هر چیزی استعدادی دارد ، و در نطفه هر فرزند که استعداد چیزی نوشته اند ، آن چیز نصیب آن فرزند است ، و آن فرزندان را از برای آن چیز آفریده اند ، و عمل آن چیز بر وی آسان کرده اند . این است بیان جبر و قدر . 6
- (۲۰) ماهیت آدمی قابلیت و استعداد دارد ، و آن قابلیت و استعداد عام است ، و انسان کلی استعداد بسیار کارها دارد . و چون ماهیت بنطفه رسید ، در آن نطفه بواسطه ازمنه اربعه آن استعداد عام خاص کشت . و چون آن نطفه فرزند شد ، و از مادر بوجود آمد ، در آن فرزند بواسطه مادر و پدر و بواسطه همصحبان آن استعداد خاص بنسبت خاص خاص کشت . 9 12

### فصل پنجم

#### در بیان نصیحت

15

- (۲۱) ای درویش ! عاقلان چون دانستند که حال چنین است که بیشتر کارهای ایشان را پیش از آمدن ایشان ساخته اند و پرداخته اند ، 18
- راضی و تسلیم شدند ، و با داده خدای تعالی قناعت کردند ، و از خود واز دیگران آنچه نهاده بودند ، طلب نکردند ، و در هر که استعداد کاری مشاهده کردند ، وی را بر آن کار داشتند ، تا مال ایشان و عمر وی ضایع نشود ، و سعی هر دو مشکور باشد . 21

(۲۲) ای درویش ! اگر بآنچه داری راضی شوی ، وشکر آن چیز بگذاری ، وآن را بغنیمت داری ، همیشه مجموع دل وآسوده خاطر باشی . واگر بآنچه داری ، راضی نشوی ، وطلب زیادت 3 کنی ، همیشه پراکنده خاطر ودر زحمت باشی ، از جهت آن که بایست نهایت ندارد . وآن عزیز از سر همین نظر فرموده است .

## بیت

6 اگر کنی طلب نا نهاده رنجه شوی

وگر بداده قناعت کنی بیآسائی

(۲۳) ای درویش ! بییقین بدان که فراغت وجمعیت در ترک 9 است ، هر کجا ترک بیشتر ، فراغت وجمعیت بیشتر . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله شانزدهم



رسالة هفدهم  
در بیان احادیث اوائل

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
در خواست کردند که می باید که در احادیث اوائل رساله ئی جمع 6.  
کنید ، و بیان کنید که مراد ازین احادیث يك جوهر است ، یا مراد  
از هر حدیثی جوهری جداگانه است . در حدیثی آمده است که « اول  
ما خلق الله العقل » ، و دیگر آمده است که « اول ما خلق الله القلم » ، 9  
و دیگر آمده است که « اول ما خلق الله العرش » ، و مانند این آمده  
است . و دیگر می باید که بیان کنید که ملك چیست و شیطان 12  
چیست . در خواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد  
ویاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد « ائه علی ما يشاء قدیر  
وبالاجابة جدیر » .

## فصل اول

15

### در بیان عقل و قلم او

(۲) بدان که اول چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت  
بیافرید عقل اول بود که قلم خدای است ؛ و اول چیزی که خدای 18

- تعالی در عالم ملك بیافریند. فلك اوّل بود که عرش خدای است .  
 عقل اوّل ، که قلم خدای است ، دریای نور بود ، وفلك اوّل ، که  
 عرش خدای است ، دریای ظلمت بود : باین قلم خطاب آمد که برین عرش  
 بنویس ! قلم گفت : « خداوندا ! چه نویسم ؟ خطاب آمد که هر چه  
 بود هست و خواهد بود تا بقیامت بنویس ! قلم بنوشت . « انّ الله تعالی  
 خلق الخلق فی ظلمةٍ ثمّ رشّ علیهم من نوره . فمن اصاب من ذلك  
 النور اهتدی ، ومن ظلّ فغوی » .
- (۳) ای درویش ! می دانی که رشّ نور چه بود و چون بود . نور سه  
 حرف است ، نون است و واو است و را است . نون عبارت از نبی است ،  
 و واو عبارت از ولی است ، و را عبارت از رشد است . رشّ نور عبارت از  
 دادن رشد است ، و عبارت از فرستادن نبی و ولی است . هر که را رشد  
 و عقل دادند ، و هر که را از بیرون نبی فرستادند نور علم یافت ،  
 و هر که را با ولی آشنا کردند نور خاص یافت « یکاد زیتها یضیی ولو  
 لم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله الامثال  
 للناس والله بکلّ شیء علیم » . سخن دراز شد و از مقصود باز ماندیم .
- (۴) ای درویش ! خدای تعالی در عالم کبیر قلمی آفریده است ،  
 و آن عقل اوّل است ، و در عالم صغیر قلمی هم آفریده است ، و آن  
 عقل آدمی است .
- (۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عقل  
 آدمی در ظاهر دو قلم دارد ، و آن دو قلم یکی زبان است ، و یکی  
 دیگر دست است . زبان آلت ظهور علم است ، و دست آلت ظهور عمل

3 است ، و زبان و دست اگر چه قلم اند و همیشه در کتاب اند ، اما قلم حقیقی عقل است ، از جهت آن که مظهر علم و قدرت آدمی عقل آدمی است ، و زبان و دست آدمی صورت عقل آدمی اند ، و علم و قدرت عقل آدمی جز بواسطه این دو قلم در عالم شهادت ظاهر نمی شوند .  
 6 زبان سخن عقل بحاضران می رساند و کتاب سخن عقل بغایبان می برد .  
 حکمت‌های فطرتی و نکته‌های معقول از زبان ظاهر می شود ، و حکمت‌های علمی و صنعت‌های محسوس از دست پیدا می آید .

(۶) ای درویش ! عقل آفریده است از جهت آن که عقل گویا است ، و زبان هم گویا است ، عقل معلم است ، و زبان هم معلم است ؛ و عقل رسول خدای است ، و زبان رسول عقل است . اهل جبروت صورتی دارند ، و اهل ملکوت صورتی دارند ، و اهل ملک صورتی دارند ، اما صورت هر چیزی مناسب حال آن چیز باشد . اهل ملک صورت حسی دارند ، و اهل ملکوت صورت عقلی دارند ، و اهل جبروت صورت حقیقی دارند . خدای تعالی ملک را بر صورت ملکوت آفریده است ، 15 و مظهر صفات ملکوت گردانیده ، و ملکوت را بر صورت جبروت آفریده است ، و مظهر صفات جبروت گردانیده . و از اینجا است که اهل جبروت بر ملکوت عاشق اند ، و اهل ملکوت بر ملک هم عاشق اند ، 18 از جهت آن که اهل جبروت در ملکوت جمال خود را می بینند ، و صفات خود را مشاهده می کنند . و اهل ملکوت در ملک هم جمال خود را می بینند و صفات خود را مشاهده می کنند . و از اینجا گفته اند 21 که وجود مملوء از عشق است ، و بر خود عاشق است . جمله در

- حرکت اند ، وحرکت شوقی دارند ، خودرا می طلبند . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود بی اختیار من دراز می شود .
- 3 (۷) ای درویش ! چون در عالم صغیر این معلوم کردی ، در عالم کبیر نیز همچنین می دان . بدان که عقل اوّل در عالم سفلی هم دو قلم دارد . وآن دو قلم یکی نبی ویکدیگر سلطان است .
- 6 نبی مظهر علم است وسلطان مظهر قدرت است . ونبی وسلطان اگر چه مظهر علم و قدرت اند ، و علم و قدرت همیشه ازیشان روانه است ، اما قلم حقیقی عقل اوّل است ، ونبی وسلطان صورت عقل اوّل اند ، از جهت آن که مظهر علم و قدرت خدای عقل اوّل است ، و علم و قدرت عقل اوّل درین عالم جز بواسطه این دو قلم ظاهر نمی شود . و شاید که یک کس هم مظهر علم و هم مظهر قدرت بود ، و هم نبی و سلطان باشد .
- 12 وازین جهت فرمود « انّ الله تعالی خلق آدم علی صورة الرحمن » .
- (۸) ای درویش ! آدم که نبی است ، صورت عقل اوّل است ، و عقل اوّل در آدم جمال خودرا می بیند و صفات و اسامی خودرا مشاهده می کند . خدای تعالی آدمرا بر صورت عقل اوّل آفریده است .
- 15 (۹) ای درویش ! اگر چه عقل اوّل در عالم ظاهر چهار قلم دارد ، و عقل آدمی در عالم ظاهر هم چهار قلم دارد ، اما اگر هر هشترا بیان می کردم ، دراز می شد . چون سر رشته بدست زیرکان دادم ، زیرکان بفکر خود بیرون می کنند . و اگر کسی زیادت از هشت گوید ، هم راست باشد ، از جهت آن که عالم ملک آلت و دست افزاز عالم ملکوت است ، هر فردی از افراد ملک آلت ظهور صفت
- 21



ملکوت است « ن والقلم وما یسطرون » : « ن » عبارت از جبروت است و « قلم » عبارت از ملکوت است ، « وما یسطرون » عبارت از ملک است که صورت قلم اند . 3

(۱۰) ای درویش ! اگر جبروت را دوات گویند ، و ملکوت را قلم گویند ، و ملک را لوح گویند ، راست بود ، و اگر جبروت را دوات گویند و ملکوت را قلم گویند و ملک را صورت قلم و آلت و دست افراز قلم گویند ، هم راست باشد . 6

(۱۱) ای درویش ! اگر ملک صورت قلم و آلت و دست افراز قلم است ، پس بقلم خطاب آمد که بنویس ، معنی آن باشد که از مراتب پیداکن و از ملک مظهر صفات خود و آلت و دست افراز خود ظاهر گردان ، قلم اینها بنوشت . و معنی « جف القلم » آن باشد که قلم مراتب خود و آلت و دست افراز خود تمام پیدا کرد ، و مفردات تمام پیدا شدند . اکنون مفردات هر چه کنند ، با خود آورده اند . 9 12

### فصل دوم

در بیان آن که عقل مظهر صفات و افعال خدای است 15

(۱۲) بدان که در اول این رساله گفته شد که اول چیزی که خدای تعالی در عالم ملکوت بیافرید جوهری بود ، و نام آن جوهر عقل اول است که قلم خداست ، و اول چیزی که خدای تعالی در عالم ملک بیافرید ، جوهری بود ، و نام آن جوهر فلک اول است که عرش خداست ، و این عقل اول بر عرش خدای مستوی است ، و این عقل اول مظهر صفات و اسامی خدای است ، و صفات و اسامی و افعال خدای از 21

عقل اول ظاهر می شوند .

- (۱۳) ای درویش ! حیوة و علم و ارادت و قدرة و سماع و بصر و کلام صفات عقل اول اند ، و ایجاد و احیا و تعلیم افعال عقل اول اند . عظمت 3 و بزرگواری عقل اول را جز خدای کسی دیگر نمی داند . بسیار کس از مشایخ کبار باین عقل اول رسیده اند ، و باین عقل اول باز مانده اند ، از جهت آن که صفات و افعال عقل اول را دیده اند ، و بالای حکم او 6 حکمی دیگر ندیده اند ، و بالای امر او امری نیافته اند : « انما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن فیکون » . گمان برده اند که مگر خدای اوست . و مدتی او را پرستیدند ، تا عنایت حق تعالی در رسیده است 9 و بالای حکم او حکمی دیده اند ، و بالای امر او امری یافته : « وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر » . آنگاه برایشان روشن شده است که او خلیفه خداست ، نه خداست ، و او مظهر صفات و افعال خدای است . 12 (۱۴) ای درویش ! در قرآن و احادیث ذکر این عقل اول بسیار است .

### 15 فصل سوم

#### در بیان اسامی مختلفه عقل اول

- (۱۵) بدان که این عقل اول را باضافات و اعتبارات با اسامی مختلفه 18 ذکر کرده اند ،
- (۱۶) ای درویش ! اگر يك چیز را بصد اعتبار نام بخوانند ، در حقیقت آن يك چیز باین صد نام هیچ کثرت پیدا نیاید . مثلا اگر 21 يك آدمی را باعتبارات مختلفه با اسامی مختلفه ذکر کنند ، همچون حدّاد

ونجار وخباز وخیاط ومانند این راست باشد ، و آن آدمی هم حداد وهم نجار وهم خباز وهم خیاط بود ، وباین اسامی مختلفه در حقیقت آن يك آدمی در هیچ کثرت پیدا نیاید .

(۱۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که انبیا جوهری دیده اند . زنده بود و دیگری را زنده می گردانید . نامش روح کردند . از جهت آن که روح حیّ ومحی است . وچون همین جوهر را دیدند که دانا بود . و دیگری را دانا می گردانید ، نامش عقل کردند از جهت آن که عقل عالم ومعلم همه است . وچون همین جوهر را دیدند که پیدا بود و دیگری را پیدا می گردانید ، نامش نور کردند ، از جهت آن که نور ظاهر ومظهر است .

(۱۸) ای درویش ! اگر تعریف هر یکی می کنم ، دراز می شود . وچون همین جوهر را دیدند که نقّاش علوم بود بر دلها ، نامش قلم کردند . وچون همین جوهر را دیدند که هر چه بود وهست وخواهد بود ، جمله در وی نوشته بود ، نامش لوح محفوظ کردند . و اگر همین جوهر را بیت الله وبيت العتیق وبيت المعمور وبيت اول و مسجد اقصی وآدم ورسول خدای وملك مقرب وعرش عظیم گویند ، هم راست باشد . این جمله اسامی عقل اول است .

### فصل چهارم

#### در بیان ملك وشیطان

(۱۹) بدان که بعضی می گویند که ملك کاشف است وشیطان ساتر است . و بعضی می گویند که ملك سبب است ، وشیطان هم سبب

- است ، سبب كشف ملك است ، وسبب ستر شیطان است ، سبب خیر  
 هلك است ، وسبب شرّ شیطان است ، سبب رحمت ملك است ، وسبب  
 3 عذاب شیطان است . هر که ترا بکارهای نيك دعوت می کند ، واز  
 کارهای بد باز می دارد ملك تست ، وهر که ترا بکارهای بد دعوت  
 می کند واز کارهای نيك باز می دارد ، شیطان تست .
- 6 (۲۰) ای درویش ! در ولایت خود بودم در شهر نسف . شبی  
 پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم - بخواب دیدم . فرمود که یا عزیز ! دیو  
 اعوز خوان وشیطان لاحول خوان را می دانی ؟ گفتم : « نی ، یا رسول  
 9 الله » فرمود که فلانی دیو اعوز خوان است ، وفلانی شیطان لاحول  
 خوان است ، از ایشان بر حذر باش هر دورا می شناختم وبا ایشان  
 صحبت می داشتم ، ترك صحبت ایشان کردم .

12

## فصل پنجم

## در بیان ملائکه

- (۲۱) بدان که بنزدك این ضعیف آن است که کار کنان عالم  
 15 علوی وکار کنان عالم سفای جمله ملائکه اند . علم هر يك معلوم  
 است ، وعمل هر يك معلوم است ، ومقام هر يك معلوم است « وما منّا  
 الا لد مقام معلوم » . علم ایشان زیادت نشود وعمل ایشان دیگرگون  
 18 نگردد . هر يك بعمل خود مشغول اند ، وآن علم وعمل را از کسی  
 نیاموخته اند ، علم وعمل ایشان ذاتی ایشان است ، وبا ذات ایشان  
 همراه است . نتوانند که آن عمل نکنند ، وتوانند که بر خلاف آن  
 21 عمل دیگری کنند . « لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یومرون » .

- (۲۲) ای درویش ! عقل اوّل تنها يك صفّ است ، وملائكته عالم  
 علوی وعالم سفلی جمله يك صفّ اند از جهت آن که جمله مراتب  
 3 وی اند ومبداء جمله وی است ، وباز گشت کاملان بوی خواهد بود .  
 بهشت اهل کمال است : « يوم يقوم الروح والملائكة صفاً لا يتكلمون  
 الا من اذن له الرحمن وقال صواباً ذلك اليوم الحقّ فمن شاء اتخذ الى  
 6 ربّه ماّبا » ، « ما لا يتكلمون » یعنی جمله افراد موجودات سخن  
 نمی توانند گفت الا آدمی . « ذلك اليوم الحقّ » : يوم عبارت از مرتبه  
 است ، یعنی این مرتبه انسانی حقّ است ، از جهت آن که تا باین  
 9 مرتبه انسانی نمی رسند ، استعداد آن ندارند که باز گردند . ومبداء  
 ومعاد خودرا بدانند ، وپروردگار خودرا بشناسند ؛ اکنون درین مرتبه  
 هر که خواهد ، باز گردد : « فمن شاء اتخذ الى ربّه ماّبا » .

## فصل ششم

12

## در بیان نصیحت

- (۲۳) بدان که آدمیان ، چون بی اختیار خود باین عالم آمدند ،  
 15 از صد هزار کس که بیامدند ، وبرفتند ، یکی چنان بود که خودرا  
 بحقیقت دانست ، واین عالمرا چنان که این عالم است بشناخت ،  
 وبدانست که از کجا می آید وبکجا می رود ، یعنی مبداء ومعاد خودرا  
 18 بعلم یقین وعین یقین بشناخت وبدید . باقی جمله نایبنا آمدند ونایبنا  
 رفتند : « من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى واضلّ سبيلاً » . هر  
 يك در مرتبه ئی از مراتب حیوانی فرو رفتند وبمرتبه انسانی نرسیدند ،  
 21 از جهت آن که درین عالم بشهوت بطن وبشهوت فرج ودوستی فرزند

مشغول بودند ، واز اوّل عمر تا بآخر عمر سعی و کوشش ایشان ، و جنگ و صلح ایشان از بهر این بود ، و بغير ازین سه چیز چیزی نداستند و ندیدند : « ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجنّ والانس لهم قلوب 3 لا یفهمون بها ولهم آذان لا یسمعون بها ولهم اعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بلهم اضلّ اولئک هم الغافلون » . و بعضی کسان ازین سه بت خلاص یافتند و بسه بت دیگر ، عظیم تر ازین گرفتار شدند ، و ازین سه 6 حجاب بگذشتند و بسه حجاب دیگر ، قوی تر ازین فرو ماندند ، و آن دوستی آرایش ظاهر ، و دوستی مال و دوستی جاه است . و این سه بتان 9 عظیم تر اند و این سه حجاب قوی تر است .

(۲۴) ای درویش ! دنیا همین بیش نیست ، و این هرش شاخهای دنیا اند . و این سه شاخ آخرین چون قوی شوند و غالب کردند ، آن سه شاخ اوّل ضعیف شوند و مغلوب کردند . و اهل دنیا هر یک در زیر 12 سایه یکی ازین شاخها نشسته اند ، یا در زیر جمله نشسته اند ، و پناه بسایه این شاخها برده اند ، از جهت آن که تا راحتی ولذتی بنفس ایشان برسد ، و مراد نفس ایشان حاصل گردد . نمی دانند که در زیر 15 هر مرادی ده نامرادی تعبیه است ، بلکه صد ، بلکه هزار . و کسی از بهر یک خوشی تحمّل هزار ناخوشی چون کند ؟ دانا هرگز این تحمّل نکند ، ترک آن یک خوشی کند ، اما نادان ترک آن یک خوشی 18 نکند ، از سبب غفلت بنا بر غفلت ، یعنی نادان طلب آن یک خوشی کند و غافل باشد از آن که این یک خوشی را چندین ناخوشی از غفلت است : « اولئک کالانعام بلهم اضلّ اولئک هم الغافلون » . 21

- ۳ (۲۵) ای درویش ! این شاخهای دنیا که گفته شد خود سایه است ، نه آن که این شاخها سایه‌ئی دارد ، از جهت آن که دنیا خود سایه است و وجود ظلّی دارد ، می نماید اما حقیقتی ندارد . و ازین سایه راحتی بکسی نرسد ، بلکه ازین سایه رنج و زحمت زیادت شود ، از جهت آن که این سایه خنکی ندارد و دفع گرما نمی کند ، بلکه حرارت و آتش می انگیزد . « وانطلقوا الی ظلّ ذی ثلاث شعب لا ظلیل ولا یغنی من اللهب انّها ترمی بشرر کالقصر کأنّه جمالة صفر » . سخن دراز شد و از مقصود باز افتادم .
- ۹ (۲۶) ای درویش ! بحقیقت حجاب هفت آمد ، یکی دوستی نفس و دوستی این شش چیز دیگر از برای نفس . این هفت چیز هر يك دوزخی اند ، دوزخهای بی پایان . و هر یکی نهنگی اند ، نهنگان گرسنه .
- ۱۲ هر زمانی چندین هزار کس فرو می برد ، و همچنان گرسنه اند . جمله اوصاف ذمیمه و اخلاق نا پسندیده در آدمی بواسطه این هفت چیز باز پیدا می آیند . و این چندین هزار بلا و فتنه و رنج و عذاب که با آدمی
- ۱۵ رسد ، در دنیا و آخرت بواسطه این هفت چیز می رسد ، و آدمی ازین همه غافل و بغفلت روزگار می گذارد : « اولئك کالانعام بلهم اضلّ و اولئك هم الغافلون » . چون از خواب غفلت بیدار شود ، و از مستی شهوت هشیار گردد ، و بمرتبه انسانی بکمال عقل رسد ، و این عالم را چنان که این عالم است بداند و ببیند ، البته ازین عالم سیر شود و نفرت گیرد . و علامت این آن باشد که درین عالم چنان باشد که مرغ در قفس ، یا کسی که در زندان بود . و علامت این آن باشد
- ۲۱

که در وقتی که ازین عالم خواهد که بیرون رود ، سخن او این باشد که « فرتُ وربُّ الکعبة » .

- 3 (۲۷) ای درویش ! بسیار کس از بزرگان چون این بلاها و فتنه‌ها درین عالم دیده اند ، و این چند رنج و عذاب گوناگون در دنیا و آخرت مشاهده کرده اند ، گفته اند که کاشکی از مادر نیامده بودمی و کاشکی که خاک بودمی ، که از خاک فرو تر مرتبه دیگر نیست ، و گرنه آن مرتبه تمنا کردندى . والحمد لله رب العالمین .
- 6

تمام شد رساله هفدهم





رسالة هژدهم  
در بیان وحی والهام و خواب دیدن

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- 3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على انبيائه واوليائه خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- (۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد النسفي ، كه جماعت درويشان - كترهم الله - ازين بيجاره
- 6 درخواست کردند كه مي بايد كه در وحى والهام وخواب ديدين رساله نثي جمع كنيد . درخواست ايشان را اجابت كردم واز خدای تعالی مدد و ياری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد : « انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير » .
- 9

## فصل اول

### در بيان روح انساني

- 12 (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - كه هر وقت كه آدمي اندرون خود را پاك كند ، وآيينه دل را صافي گرداند ، بملائكة سماوي نزديك گردد ، از جهت آن كه ملائكة سماوي جمله پاك و صافي اند و علم و طهارت دارند .
- 15 (۳) اي درويش ! روح انساني از جنس ملائكة سماوي است ، و جوهرى پاك و صافي است ، اما بواسطه بدن آلوده كشته است ، وتيره شده است . چون ترك لذات وشهوات بدنى كند ، و علم و طهارت حاصل
- 18

- کند ، و بیرون و اندرون خود را پاک گرداند ، و آئینه دل را صافی کند ،  
 باز پاک و صافی شود . چون پاک و صافی گشت ، روح او را با ملائکه  
 3 سماوی نسبت پیدا آید . چون مناسبت پیدا آمد ، همچون دو آئینه  
 صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند . هر چه در آن باشد ،  
 درین پیدا آید ، و هر چه درین بود ، در آن ظاهر شود . و این  
 6 ملاقات در بیداری باشد و در خواب هم بود ، در خواب بسیار کس را  
 باشد ، اما در بیداری اندک بود . و این ملاقات در بیداری سبب وجد  
 و وارد والهام و خاطر ملکی بود ، و در خواب سبب خواب راست  
 9 باشد .

## فصل دوم

### در بیان ملائکه سماوی

- (۴) بدان که ملائکه سماوی جمله پاک و صافی اند و جمله  
 12 علم و طهارت دارند ، و ملائکه هر آسمانی که بالا تر است ، پاکتر  
 و صافی تر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است . پس آدمی بریاضات  
 15 و مجاهدات هر چند پاکتر و صافی تر می شود و علم و طهارت بیشتر  
 حاصل می کند ، مناسبت او با ملائکه بالاتر حاصل می شود تا بجائی  
 برسد که در پاکی و صفا و در علم و طهارت از جمله ملائکه بگذرد  
 18 و بعقل اول رسد بعضی می گویند که از عقل اول در نتواند  
 گذشت ، و از عقل اول فیض قبول کند ، و عقل اول واسطه باشد میان وی  
 و خدا ، از جهت آن که عقل اول ملک مقرب است ، بغایت بزرگوار و دانا  
 21 است ، و داناتر از وی و مقرب تر از وی چیزی دیگر نیست . و بعضی

- می گویند که از عقل اول هم بگذرد، و با خدای بی واسطه ملك بگوید  
 و بشنود. این نهایت مقامات آدمی است؛ و علامت این آن باشد که هیچ  
 3 چیز از ملك و ملکوت و جبروت و مبداء اول بر وی پوشیده نماند، تمامت  
 اشیاء و تمامت حکمت و طبیعت و خاصیت و حقیقت اشیا را کما هی بداند  
 و بیند، و آن چنان که دیگران در خواب ارواح انبیا و اولیا و ملائکه را  
 6 بینند، و با ایشان سخن گویند، و از ایشان مدد و یاری خواهند، وی در  
 بیداری ارواح انبیا و اولیا و ملائکه را بیند، و با ایشان سخن گوید، و از  
 ایشان مدد و یاری خواهد. این است معنی کشف و وحی و الهام، و اینچنین  
 9 کس را انسان کامل گویند، و هر که باین مقام رسید، اهل عالم را از وی  
 مدد و یاری بسیار باشد، از جهت آن که آن چنان که عقول و نفوس  
 عالم علوی مؤثر اند درین عالم سفلی، وی هم مؤثر باشد. درین عالم  
 12 سفلی هر که از وی مدد خواهد، مدد دهد، و همت وی را اثرها باشد  
 هم در کار دنیا و هم در کار آخرت. و اگر بعد از وفات وی بر سر قبر وی  
 بزیارت روند، و مدد خواهند، هم مددها یابند. و صورت زیارت کردن  
 15 و دعا کردن آن چنان است که بر سر تریه چنین کس رود، و دور بایستد،  
 و متوجه آن تریه شود. و آن ساعت از هر چیزها باز آید و آینه دل را  
 پاک و صافی گرداند تا روح زائر با روح مزور بواسطه قبر ملاقاتی افتد.  
 18 آنگاه اگر مطلوب زائر علم و معرفت باشد، در همان ساعت آن  
 مسئله که وی درخواست می کند، بر دل وی پیدا آید. اگر استعداد  
 دریافت آن دارد، و اگر مطلوب زائر مدد و یاری باشد، در کارهای  
 21 دیگر بعد از زیارت اجابت دعا ظاهر شود و مهمات وی کفایت گردد از

- جهت آن که روح آن مزور قربتی دارد نزد خدا ، از خدا درخواست کند تا مهمات وی را کفایت گرداند . و اگر روح مزور قربت ندارد نزد خدا و قربت دارد نزد مقربان خدا ، وی از ایشان درخواست کند تا خدا 3 مهمات وی را کفایت گرداند .

### فصل سوم

#### 6 در بیان دل انسان کامل

- (۵) بدان که هر بلائی یا عطائی که از عالم غیب غیب روانه شود ، تا باین عالم شهادت آید ، پیش از آن که باین عالم شهادت رسد ، بر دل وی پیدا آید و وی را از آن حال معلوم شود . آن چنان که دیگران 9 در خواب بینند ، وی در بیداری ببیند ، و آن چنان که کروبیان و روحانیان دریابند ، وی هم دریابد ؛ یعنی بعضی از سالکان چنان باشند که از کروبیان و روحانیان فیض قبول کنند و عکس بستانند . اول کروبیان 12 و روحانیان از آن عطا یا از آن بلا با خبر شوند ، آنگاه از ایشان عکس آن بر دلهای سالکان پیدا آید ؛ و بعضی از سالکان چنان باشند که بی واسطه کروبیان و روحانیان از آن عطا یا از آن بلا با خبر شوند 15 آن چنان که کروبیان و روحانیان در می یابند و با خبر می شوند ، ایشان هم دریابند و با خبر شوند ، بلکه بیشتر ، ویشتر از کروبیان و روحانیان دریابند و با خبر شوند . « قلب المؤمن عرش الله الاکبر » . 18
- (۶) ای درویش ! چندین گاه است که می شنوی که در دریای محیط آیینۀ کیتی نمای نهاده اند ، تا هر چیز که در آن دریا روانه شود ، پیش از آن که بایشان رسد ، عکس آن چیز در 21

آئینه گیتی نمای پیدا آید ، ونمی دانی که آن آئینه چیست ، و آن دریا کدام است . آن دریا عالم غیب غیب است ، و آن آئینه دل انسان کامل است . هر چیز که از دریای عالم غیب غیب روانه می شود تا بساحل وجود رسد ، عکس آن بر دل انسان کامل پیدا می آید ، وانسان کامل را از آن حال خبر می شود . وهر که بنزدیک انسان کامل در آید ، هر چیز که در دل آن کس باشد ، عکس آن در دل انسان کامل پیدا آید .

(۷) بغیر سالکان قومی دیگر هستند که دل‌های ایشان در اصل ساده و بی نقش افتاده است ، چیز ها بر دل‌های ایشان هم پیدا آید ، واز احوال آینده خبر دهند ، واز اندرون مردم واز احوال مردم خبر دهند و بر دل‌های حیوانات هم پیدا آید ، که دل‌های ایشان هم ساده و بی نقش است و آن حیوانات خبر مردم دهند . بعضی مردم فهم کنند ، و بعضی فهم نکنند .

(۸) ای درویش ! این ظهور عکس بکفر و اسلام تعلق ندارد ، ظهور عکس بدل ساده و بی نقش تعلق دارد . و این ظهور عکس در کامل و ناقص پیدا آید و در صالح و فاسق ظاهر شود . و اگر در صالح پیدا آید ، صلاحیت وی زیادت شود و بسیار کس بواسطه او سود کنند ؛ و اگر در فاسق پیدا آید ، فسق وی زیادت شود و بسیار کس بواسطه وی زیان کار شوند سخن دراز شد واز مقصود دور افتادم .

## فصل چهارم

## در بیان سخن اهل شریعت

- 3 (۹) بدان که اهل شریعت می گویند که ملائکه سماوی وقتها مصوّر شوند، و با بعضی از آدمیان سخن گویند و می گویند که ما ملک ورسول خداییم و بکاری آمده‌ایم، چنان که در قرآن از قصه مریم واز قصه ابراهیم خبر می دهد. و در قرآن واحادیث ذکر این معنی 6 بسیار است. و وقت باشد که این صورت بر آدمی ظاهر نشود، اما بآدمی سخن گوید و کاری فرماید، و از حالی خبر دهد. و آن آواز را 9 آواز هائف گویند.

- (۱۰) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که هر وقت که ملائکه سماوی سخن بدل آدمیان القا کنند، آن القا اگر در 12 بیداری باشد، نامش الهام است؛ و اگر در خواب باشد، نامش خواب راست است. و هر وقت که ملائکه مصوّر شوند و بر انبیا ظاهر گردند و سخن خدای بانبیا رسانند، نامش وحی است. این بود سخن اهل 15 شریعت در بیان وحی و الهام و خواب راست و در بیان مصوّر شدن ملائکه.

## فصل پنجم

## در بیان سخن اهل حکمت

- 18 (۱۱) بدان که اهل حکمت می گویند که این صورتها که گفته شد بر کسی ظاهر شوند که آن کس را قوت خیالی غالب باشد. و این هر کسی را نباشد، بعضی کسان را باشد، از جهت آن که آدمی سه 21



- قوت دارد ، یکی قوت ادراك ، و یکی قوت عملی ، و یکی قوت خیالی .  
 بعضی کسان را این هر سه قوت قوی افتاده باشد ، و بعضی کسان را  
 3 این هر سه قوت ضعیف افتاده باشد ، و بعضی کسان را متفاوت بود ،  
 یعنی این سه قوت بعضی قوی و بعضی ضعیف باشد . غرض ما ازین سخن  
 آن است که هر که را قوت خیال قوی افتاده باشد ، این صورتها بسیار  
 6 بیند ، و مصوّر این صورتها اندرون همین بیننده است . چنان که در  
 خواب صورتها پیدا می کند ، در بیداری هم پیدا می تواند کرد . در  
 خواب همه کس را باشد ، اما در بیداری اندک بود . وقت باشد که کس  
 9 در خواب تشنه باشد ، صورتی پیدا آید و قدح آب بر دست گرفته  
 باشد ، و بوی دهد تا باز خورد ، و از خوردن آن آب لذتی هر چه  
 تمام تر بوی رسد و تشنگی وی ساکن شود . و چون بیدار شود از آن  
 12 لذت چیزی باقی باشد . و هیچ شك نیست که آن صورت و آن آب همه  
 خیال است ، و مصوّر این صورت و این آب اندرون همین بیننده است .  
 در بیداری نیز وقت باشد که کسی در بیابانی تشنه باشد ، و تشنگی  
 15 بکمال رسد ، و آب نباشد ؛ صورتی پیدا آید و قدح بر دست گرفته  
 باشد و بوی دهد تا باز خورد ، و از خوردن آن آب لذتی هر چه  
 تمام تر بوی رسد ، و تشنگی وی ساکن شود . و در گرسنگی نیز همچنین  
 18 می دان . صورتی پیدا آید و نان گرم بوی دهد ، و از خوردن آن  
 لذتی هر چه تمام تر بوی رسد ، و گرسنگی ساکن شود ، و مانند این  
 قوت خیال و وهم صورتها انگیزاند در اندرون و بیرون . بوهوم مردم  
 21 تشنه شوند ، و بوهوم سیراب شوند ، بلکه بوهوم مردم بیمار شوند و بوهوم

بمیرند . وهم اثرهای قوی دارد در آدمی .

- (۱۲) ای درویش ! وهم در مقابله عقل است و در اغلب اوقات وهم غالب می آید بر عقل . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم . غرض 3  
ازین سخنان آن بود که حکما می گویند که این صورتهای نه ملائکه اند ، از جهت آن که ملائکه سماوی همیشه در مقام خود باشند ، و بکار خود مشغول بوند و بغیر کار خود کاری دیگر نتوانند کرد ، اما ملائکه 6  
سماوی جمله پاک و صافی اند و جمله علم و طهارت دارند . هر که بریاضات و مجاهدات خود را پاک و صافی گرداند ، و علم و طهارت حاصل کند ، او را با ملائکه سماوی مناسبت پیدا آید . و چون مناسبت پیدا 9  
آید ، همچون دو آئینه صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند ، چنان که يك نوبت گفته شد . و این ملاقات در بیداری سبب الهام 12  
است ، و در خواب سبب خواب راست است . این است سخن حکما در معنی مصور شدن ملائکه ، و این است معنی دیدن خضر و الیاس و این است معنی دیدن مردان غیب . و این است معنی صورتهای که سالکان در خلوت 15  
خانه می بینند ، همچون شیخ الغیب و صورتهای دیگر که بغیر صورت آدمی باشند ، و صورتهای نورانی همچون شعله نور آفتاب و ماه و ستاره .

### فصل ششم

#### در بیان دانستن غیب

- 18 (۱۳) بدان که اگر کسی سؤال کند که چون ملائکه غیب نمی دانند ، از چه می دانند که فردا چه باشد و سال آینده چه خواهد

- ۱۴) جواب . بدان که ملائکه در عالم غیب اند ، خود عالم غیب اند . و در عالم غیب دی و امروز و فردا نیست ، پار و امسال و سال آینده نیست . صد هزار سال گذشته و صد هزار سال نیامده بی تفاوت حاضر اند ، از جهت آن که عالم غیب عالم اعداد نیست ، عالم شهادت عالم اعداد است .
- ۱۵) ای درویش ! زمان و بعد زمان پیش ماست که فرزند افلاک و انجم ایم و در عالم شهادت ایم . در عالم غیب زمان و بعد زمان نیست ، هر چه بود و هست و خواهد بود حاضر اند . پس ملائکه غیب نمی دانند ، آنچه حاضر است می دانند .
- ۱۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که آنچه معین شد که از عالم غیب باین عالم شهادت آید ، ملائکه دانستند . و چون ملائکه دانستند ، عکس آن در آئینه دل ما پیدا آمد و ما هم دانستیم . و آن خبر شاید که بعد از یک روز ، و شاید که بعد از یک سال ، و شاید که بعد از دو سال ، و شاید که بعد از صد سال ، و شاید که بعد از هزار سال دیگر از عالم غیب باین عالم شهادت آید .
- ۱۷) ای درویش ! این سخن تفصیلی دارد ، اگر بشرح می نویسم ، دراز می شود . اما چون سررشته بدست زیر کان دادم ، باقی بفکر خود بیرون آرند .

## فصل هفتم

## در بیان خواب و بیداری و در بیان خواب دیدن

- ۱۸) بدان که آدمی را حالتی هست و آن حالت را بیداری

می گویند ، و حالتی دیگر هست و آن حالت را خواب می خوانند .  
 و خواب و بیداری عبارت از آن است که روح آدمی از راه حواس  
 بیرون آید تا کارهای بیرونی ساز دهد ، و چون کارهای بیرونی ساز داد ،  
 باز باندرون می رود تا کارهای اندرونی ساز دهد . چون بیرون می آید  
 و حواس در کار می آید ، این حالت را بیداری می گویند ؛ و چون باندرون  
 می رود ، و حواس از کارها معزول می شوند ، این حالت را خواب  
 می خوانند . و اندرون رفتن روح را سببها بسیار است ، اما مراد ما درین  
 موضع بیان خواب است .

9 (۱۹) چون معنی خواب و بیداری دانستی ، اکنون بدان که سبب  
 خواب دیدن دو چیز است ، یکی از حواس اندرونی است ، و یکی از  
 ملائکه سماوی است ، آن که از حواس اندرونی است ، از خیال  
 و حافظه است ، خیال خزینه دار حس مشترك است و حافظه خزینه دار  
 وهم است . هر دو خزینه دارند و بروزگار دراز از ایشان چیزها  
 یاد گرفته اند صوری و معنوی و در خزینه نهاده اند ، تا بوقت آن که  
 طلب کنند برایشان عرض کنند .

15 (۲۰) ای درویش ! چیزها یاد گرفتن و حفظ کردن عبارت ازین  
 است که خزینه داران چیزها از ایشان می گیرند و در خزینه می نهند  
 و نگاه می دارند . و یاد آوردن چیزها عبارت از آن است که خزینه  
 داران چیزها بوقت طلب برایشان عرض کنند . اگر زود عرض کنند ،  
 گویند که زود یاد آمد ؛ و اگر دیر عرض کنند ، گویند که دیر یاد  
 آمد . و اگر اصلا خود عرض نکنند ، نسیان عبارت ازین است .

و سبب دیر عرض کردن، و سبب اصلا خود عرض ناکردن آن باشد که خللی در خزینه داران آمده باشد .

3 (۲۱) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ! وقت باشد که

خزینه داران بوقت آن که از ایشان چیزی طلب کنند ، آن چیز را عرض کنند ؛ و وقت باشد که بی آن که از ایشان چیزی طلب کنند 6 ایشان خود عرض کنند . اگر در بیداری عرض کنند ، مردم گویند که فلان چیز یا فلان کس در خاطر ما آمد و با یاد ما آمد .

(۲۲) ای درویش ! احوال گذشته همچون صورتهای خوب که وقتی

9 دیده باشند ، یا طعامهای صالح که وقتی خورده بوند ، یا جمعیتها

و صحبتها که وقتی با یاران بوده باشد در خاطر کسی آمد ، جمله ازین قبیل است . این فکری باشد بی فایده و اندیشه ئی بود بی معنی . صوفیان 12 گویند که نفی خواطر یکی از شرایط تصوّف است ، و علما گویند که

خیالات فاسد را ترك باید کرد . و اگر در آینده هم ازین نوع اندیشه ها در خاطر آید ، هم بی معنی بود . گذشته و آینده را نفی باید کرد . این

15 احوال بیداری بود ، و اگر در خواب عرض کنند ، آن خفته در خواب

چیز ها بیند ، و این خواب دیدن را اعتباری نباشد ، و این خواب را تعبیر نبود ، آن چنان که در بیداری عرض می کنند ، و آن عرض بی فایده

18 و بی معنی است ، در خواب هم بی فایده و بی معنی است .

(۲۳) و قسمی دیگر هست که نه ازین قبیل است ، اما از حواس

اندرونی است . و آن خواب دیدن را اعتبار است ، و آن خواب را تعبیر

- (۲۴) ای درویش ! اگر در بدن آدمی یکی ازین اخلاط اربعه غالب شود ، مثلا اگر صفرا غالب شود ، قوت خیال چیز ها زرد مصور کند و در خواب عرض کند ، همچون گل زرد ، وانجیر زرد ، وجامه زرد ، 3 و موضع پر آتش که شعله می زند ، ومانند این . تعبیر این آن باشد که خلط صفرا برین بیننده غلبه کرده باشد . مصلحت آن باشد که دفع صفرا بکند ؛ واکر نه ، بیماریهای صفراوی پیدا آید . اگر در بدن صفرا 6 اندک باشد ، گل زرد بیند ؛ واکر قوی تر ازین باشد ، انجیر زرد بیند ؛ واکر قوی تر ازین باشد ، جامه زرد بیند ، واکر قوی تر ازین باشد ، موضعی پر آتش بیند که شعله می زند . اگر گل زرد بیند ، بیمار 9 نشود ، از جهت آن که صفرا اندک بود ، باندک تسکینی که بکند ، ساکن شود . واکر انجیر زرد بیند که می خورد ، اگر دفع صفرا نکند ، بیمار شود و تب صفرائی پیدا آید ؛ واکر یکی خورده باشد ، يك تب 12 بیاید ؛ واکر دو خورده باشد ، دو تب بیاید ؛ همچنین بعدد آن که خورد تب بیاید . واکر جامه زرد بیند که پوشیده است ، و دفع صفرا نکند ، یرقان پیدا آید . واکر موضعی پر آتش بیند که شعله می زند 15 جگر آن کس بغایت گرم باشد ، و خوف آن باشد که از غایت گرمی بسوزد . و بیشتر آن باشد که این چنین کس نزید و هلاک شود ، و این چنین که در خلط صفرا دانستی ، در آن اخلاط دیگر همچنین می دان . 18 اگر خون غالب شود ، قوت خیال چیز های سرخ مصور می کند و در خواب عرض کند ؛ واکر بلغم غالب شود ، قوت خیال چیز های سپید و آبهای روان مصور کند و در خواب عرض کند ؛ واکر سودا غالب شود ، 21

قوت خیال چیزهای سیاه و جایهای تاریک مصور کند و در خواب عرض کند . این هر دو قسم که گفته شد ، از حواس اندرونی اند ؛ و آن قسم اول را اعتبار و تعبیر نیست ، و این قسم دوم را اعتبار و تعبیر هست .

(۲۵) و آن قسم دیگر که از ملائکه سماوی است : چون بواسطه

خواب حواس معزول می شود و اندرون جمع می شود ، و آئینه دل صافی می گردد ، در آن ساعت دل را با ملائکه سماوی مناسبت پیدا آید و همچون

دو آئینه صافی باشند که در مقابله یکدیگر بدارند . چیزی از آنچه معلوم ملائکه باشد ، عکس آن در دل خواب بیننده پیدا آید ، چنان

که چند نوبت گفته شد . این خواب دیدن را اعتبار هست ، و این خواب را تعبیر هست ، و خواب راست عبارت ازین است . و این خواب است که

يك جزو است از چهل و شش جزو نبوت .

### فصل هشتم

#### در بیان نصیحت

( ۲۶ ) ای درویش ! بهر طریقی که تو زندگانی کنی ، خواهد

گذشت ، اگر بطریق صلاحیت و کم آزاری گذرد ، بهتر باشد . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله هژدهم

# رساله نوزدهم

در بیان سخن اهل وحدت



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- 5 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- 6 (۱) بدان - اعزك الله في الدارين - که درین هژده رساله  
سخن علما و حکما و مشایخ مستوفی گفته شد ، و درین دو رساله که  
می آید سخن اهل وحدت تقریر خواهد شد .
- 9 (۲) ای درویش ! سخن این دو رساله بسخنان آن رساله های  
دیگر نمی ماند ، بغایت دور از یکدیگر اند ، چنان که هرچه  
آن قوم اثبات کرده اند ، و آن را عین الحقیقت نام نهاده اند ، این  
قوم می گویند که جمله خیال است ، و آن قوم اهل خیال اند .
- 12 (۳) ای درویش ! سخن بی میل آن است که هیچ قوم باید  
که عیب یکدیگر نکنند ، و جمله یکدیگر را معذور دارند ؛ از  
جهت آن که این وجود وجودی پر عظمت و پر حکمت است ،  
و هیچ کس این وجود را کما می در نتواند یافت .
- 15 (۴) ای درویش ! در خلقت و آفرینش مگسی چندان حکمت  
تعییه است ، که اگر حکیمی سالها در حکمت يك مگس فکر  
کند ، بتعامت حکمتهای وی نتواند رسید ، با آن که مگس  
18 خلق الساعه است . اندیشه کن که این کارخانه چه کار باشد که

خار و خاشاکش چنین است. هر کس را بقدر مرتبه خود ازین وجود چیزی داده اند « کَلَّ حَزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ » .

8

### فصل اوّل

#### در بیان ظاهر و باطن وجود

- (۵) بدان - اعزّك الله فی الدارین - که وجود یکی بیش نیست ،  
 6 و این يك وجود ظاهری دارد و باطنی دارد ، و باطن این وجود يك نور است ، و این نور است که جان عالم است ، و عالم مالا مال آن نور است ، نوری است نامحدود و نامتناهی و بحری است بی پایان  
 9 و بی کران . حیوة ، و علم ، و ارادت ، و قدرت موجودات ازین نور است ، بینائی و شنوائی و گویائی و گیرائی و روانی موجودات ازین نور است ، طبیعت و خاصیت و فعل موجودات ازین نور است ، بل خود همه این نور است . و ظاهر این وجود تجلی این نور است ،  
 12 و آیینۀ این نور است ، و مظهر صفات این نور است .  
 (۶) ای درویش ! این نور می خواست که جمال خود را ببیند ،  
 15 و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کند . تجلی کرد و بصفت فعل ملتبس شد ، و از ظاهر بیاطن ، و از غیب بشهادت ، و از وحدت بکثرت آمد ، و جمال خود را بدید ، و صفات و اسامی و افعال خود را  
 18 مشاهده کرد .  
 (۷) ای درویش ! اگر صاحب جمالی خواهد که جمال خود را  
 ببیند ، تدبیرش آن باشد که کان آهن پیدا کند ، و از آن کان  
 21 خاک آهن بیرون آرد ، و خاک را در بوته کند و بگدازد تا غلّ و غش

- 3 از آهن جدا شود و آهن پاك و صافی گردد ، آنگاه آن آهن پاك و صافی را می تابد و می گوید تا مرآة شود ، آنگاه آن مرآة را مسوی و مجلی گرداند و جمال خود را ببیند .
- 6 (۸) ای درویش ! اگر چه هر فردی از افراد موجودات آیینہ این نور اند ، اما جام جهان نمای و آیینہ کیتی نمای آدمی است . موجودات بر آدمی ختم شد و آدمی ختم موجودات آمد ، یعنی بوجود آدمی عالم تمام شد و آیینہ تمام گشت ، صفات و اسامی و افعال این نور تمام ظاهر شدند ، و این نور جمال و جلال خود را در کمال آدمی 9 بدید ، صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد . و هر چیز که تمام شد ختم شد .
- 12 (۹) ای درویش ! اگر در همه عالم يك آدمی بکمال رسید ، این نور جمال خود را دید ، صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد . حاجت نیست که جمله آدمیان بکمال رسند . اگر جمله آدمیان بکمال رسند ، صفات و اسامی و افعال این نور تمام ظاهر نشوند ، و نظام 15 عالم نباشد ، می باید که آدمیان هر يك در مرتبه ئی باشند ، و هر يك مظهر صفتی بوند ، و هر يك را استعداد کاری بود تا صفات و اسامی و افعال این نور تمام ظاهر شوند ، و نظام عالم باشد .
- 18 (۱۰) ای درویش ! تسویه عبارت از استعداد است ، یعنی استعداد قبول نور ، و نفع روح عبارت از قبول نور است ، و سجده کسی کردن عبارت از کار از برای آن کس کردن است و مستخر و منقاد آن کس 21 شدن است « فاذا سوّيته و نفعحت فيه من روحي فقعووا له ساجدين »

- (۱۱) ای درویش! تمام موجودات اجزای آدمی اند. جمله اجزاء عالم در کار بودند، و در ترقی و عروج بودند تا بآخر آدمی پیدا آمد. معلوم شد که معراج موجودات ازین طرف است، و معلوم شد که 3 کمال اینجاست که آدمی است، از جهت آن که کمال در میوه باشد، و میوه درخت موجودات آدمی است. چون کمال اینجاست، و معراج ازین طرف است، پس آدمی کعبه موجودات باشد از جهت 6 آن که جمله موجودات روی در آدمی دارند، و مسجود ملائکه باشد، از جهت آن که جمله کارکنان آدمی اند « و سَعَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ».
- (۱۲) ای درویش! سجده کردن نه آن است که پیشانی بر زمین نهد، سجده کسی کردن آن باشد که کار از برای وی کند. پس جمله موجودات سجده آدمیان می کنند، و موجودات سجده 12 آدمیان از برای آن می کنند که انسان کامل در میان آدمیان است. پس جمله آدمیان طفیل انسان کامل اند.
- (۱۳) ای درویش! مراد ما از آدم انسان کامل است، یعنی این 15 که می گوئیم که آدم جان جهان نما و آئینه گیتی نمای است، و مظهر صفات این نور است، مراد ما انسان کامل است، در موجودات بزرگوارتر و داناتر از انسان کامل چیزی دیگر نیست، 18 از جهت آن که انسان کامل زبده و خلاصه موجودات است از اعلی تا باسفل مراتب انسان کامل است و ملائکه کروبیان و روحانیان و عرش و کرسی و سموات و کواکب جمله خادمان انسان کامل اند، و همیشه 21

کرد انسان کامل طواف می کنند ، و کارهای انسان کامل بساز می دارند .

3 (۱۴) ای درویش ! این شرف و کرامت که آدمیان دارند ، از

موجودات هیچ چیز دیگر ندارد ، از جهت آن که هر چیز دیگران دارند ، آدمیان آن دارند ، و آدمیان چیزی دارند که دیگران ندارند ، و آن عقل است . عقل بآدمیان مخصوص است ، و فضیلت آدمیان بر دیگر موجودات بعقل است ، و فضیلت عاقلان بر یکندیگر بعلم و اخلاق است .

9 (۱۵) ای درویش ! آن امانت که بر جمله موجودات عرض

کردند ، و جمله ابا کردند ، و قبول نکردند ، و آدمی قبول کرد و بآن بکمال رسید آن امانت عقل است .

## فصل دوم

12

### در بیان مرتبه ذات و مرتبه وجه

(۱۶) چون دانستی که وجود یکی بیش نیست ، اکنون بدان

15 که این وجود هم قدیم است و هم حادث ، هم اول است و هم آخر ،

هم ظاهر است و هم باطن ، هم خالق است و هم مخلوق ، هم رازق

است و هم مرزوق ، هم ساجد است و هم مسجود ، هم عابد است و هم

18 معبود ، هم شاهد است و هم مشهود ، هم حامد است و هم محمود ،

هم عالم است و هم معلوم ، هم مرید است و هم مراد هم قادر است

و هم مقدر ، هم محب است و هم محبوب ، هم عاشق است و هم

21 معشوق ، هم مرسل است ، و هم مرسل ، هم خیال است و هم حقیقت

و در جمله صفات همچنین می دان .

(۱۷) ای درویش ! اگر از عالم کثرت در گذری و بدریای

- 3 وحدت رسی ، و در دریای وحدت غوص کنی ، عاشق و معشوق و عشق را  
 یکی بینی ، و عالم و معلوم و علم را یکی یابی ، این اسامی جمله  
 در مرتبه وجه اند . چون از وجه در گذری و بذات رسی ، هیچ  
 6 ازین اسامی نباشد ، ذات مجرد باشد ، از جهت آن که هر صفتی  
 و هر اسمی و هر فعلی که در عالم است ، جمله صفات و اسامی و افعال  
 این وجود اند ؛ اما صفات در مرتبه ذات اند ، و اسامی در مرتبه  
 9 وجه اند و افعال در مرتبه نفس اند . و هر فردی از افراد موجودات  
 این سه مرتبه و دو صورت دارد ، مرتبه ذات ، و مرتبه وجه ،  
 و مرتبه نفس ، و صورت جامعه و صورت متفرقه . و صفات جمله در  
 12 مرتبه ذات اند ، و اسامی جمله در مرتبه وجه اند ، و افعال جمله  
 در مرتبه نفس اند ؛ و صورت جامعه صورت ذات است و صورت متفرقه  
 صورت وجه است . و مرتبه ذات ليلة القدر و ليلة جمعه است ، و مرتبه  
 15 وجه يوم القيمة و يوم الجمعة است .

## فصل سوم

### در بیان مظاهر صفات

- 18 (۱۸) ای درویش ! چون دانستی که وجود یکی بیش نیست ،  
 و دانستی که این وجود يك نور است که جان عالم است ، و عالم  
 ملامت این نور است ، اکنون بدان که برین سخن کسی سؤال  
 21 می کند که چون يك نور است که جان عالم است ، و عالم

- مالامال این نور است ، چرا در عالم کثرت پیدا آمد و چرا در  
عالمیان چندین تفاوت بسیار ظاهر شد ؟
- ۴ (۱۹) جواب . بدان که گفته شد که باطن این وجود يك  
نور است . و این نور است که جان عالم است و عالم مالا مال این  
نور است ، و ظاهر این وجود تجلی این نور است و مظهر صفات این  
نور است . افراد عالم مظاهر صفات این نور اند . و این نور صفات  
بسیار داشت ، مظاهر صفات هم بسیار می بایست ، تا صفات این  
نور تمام ظاهر شوند . باین سبب در عالم کثرت پیدا آمد . و اگر  
این کثرت نبود ، توحیدرا وجود نبودی .
- ۹ (۲۰) يك سؤال دیگر می کنند و می گویند که چون هر  
فردی از افراد موجودات مظهر صفتی آمد ، و آدمی مظهر صفت  
۱۲ علم آمد ، می بایست که در آدمیان تفاوت نبودی و جمله در  
مظهر علم یکسان بودندی .
- (۲۱) جواب . بدان که درعالم هريك از موجودات هر چیزی  
۱۵ که دارند ، بنا بر استعداد دارند ؛ و هريك از آدمیان هر چیز که  
یافتند ، بنا بر استعداد یافتند . مظاهر صفات این نور در استعداد  
ظهور صفات بر تفاوت اند ، هر چیزی استعداد ظهور چیزی دارد .
- ۱۸ اگر جمله چیز ها يك استعداد داشتندی ، صفات این نور تمام  
ظاهر نشدی . و غرض از مظاهر آن است که تا صفات این نور تمام  
ظاهر شوند . پس هر چیزی استعداد ظهور چیزی دارد ، و آدمی  
۲۱ استعداد ظهور علم دارد ! اما آدمیان که استعداد ظهور علم دارند ،

- در استعداد ظهور علم هم بر تفاوت اند ، از جهت آن که انواع علم بسیار است ، و هر نوعی استعداد خاص دارد . بعضی استعداد يك نوع علم دارند ، و بعضی استعداد دو نوع علم دارند ، و بعضی استعداد ده نوع علم دارند ، و بعضی استعداد صد نوع علم دارند . و استعداد بعضی ناقص است ، و استعداد بعضی میانه است ، و استعداد بعضی کامل است .
- 6 باین سبب در آدمیان تفاوت بسیار پیدا آمد .
- (۲۲) ای درویش ! بسیار از آدمیان صورت آدمیان دارند ، اما معنی آدمیان ندارند ، از حساب بهایم اند ، و صفات و افعال بهایم در ایشان ظاهر است .
- 9
- (۲۳) ای درویش ! علامت آدمی چهار چیز است ، اقوال نيك و افعال نيك و اخلاق نيك و معارف . هر که این چهار چیز دارد ، آدمی است ، و هر که ندارد نه آدمی است . هر که این چهار چیز بکمال رسانید ، او انسان کامل است .
- (۲۴) ای درویش ! بعضی استعداد را خاصیت نام نهاده اند .
- 15 می گویند که آدمی هر يك خاصیتی دارند ، چنان که یکی شعر می گوید و دیگران نمی توانند گفت ، و یکی شعر خوب می خواند و دیگران نمی توانند خواند ، و یکی اندیشه های راست می کند ، و دیگران نمی توانند کرد ، و یکی تحصیل علم و یکی تحصیل مال می کند
- 18 و دیگران نمی توانند کرد ، و مانند این جمله را خاصیت نام نهاده اند . و شك نیست که این جمله با استعداد است ، هر يك استعداد چیزی دارند ، و آن استعداد را با خود آورده اند ، و استعداد جمله
- 21



- کسی نیست ، استعداد جمله بخاصیت ازمنه اربعه است . و استعداد اگر چه کسی نیست اما استعداد بتربیت و پرورش زیادت شود ،
- 3 واگر تربیت و پرورش نیابد کم شود . چنان که یکی استعداد آن دارد که خواب راست بسیار بیند ، و یکی استعداد آن دارد که در بیداری اندرون وی عکس چیز ها زود قبول می کند ،
- 6 چنان که هرکس که بنزدیک وی آید ، و آن کس را چیزی در خاطر باشد ، یا در خاطر آید ، در حال عکس آن در اندرون وی پیدا آید . این دو کس می توانند که این استعداد را
- 9 بریاضات و مجاهدات بجائی رسانند که هر چیز که از عالم غیب روانه شود تا باین عالم شهادت آید ، پیش از آن که باین عالم شهادت رسد ، این دو کس را از آن حال خبر شود ، و عکس آن
- 12 چیز که می آید در اندرون ایشان پیدا آید . و آن عکس اگر در خواب پیدا آید ، نامش خواب راست است ؛ و اگر در بیداری پیدا آید ، نامش الهام است .
- 15 (۲۵) ای درویش ! اگر چه هر فردی از افراد موجودات مظهر صفت این نور است ، اما دو مظهر بقایت قوی افتاده اند ، یکی انسان کبیر و یکی انسان صغیر . انسان کبیر مظهر قدرت
- 18 است و انسان صغیر مظهر علم است ، یعنی افلاك و انجم و عناصر مظهر قدرت اند و انسان کامل مظهر علم است . و از اینجاست که عالمیان درین عالم آنچنان می توانند بود که اقتضا های گنبد خضرا است .
- 21 (۲۶) ای درویش ! گنبد خضرا لوح محفوظ و کتاب خدا است ،

هر چه در کتاب خدا نوشته است ، قضای خداست و درین عالم آن ظاهر می شود که در کتاب خدا نوشته است .

3

### فصل چهارم

#### در بیان تناسب

- (۲۷) ای درویش ! چون دانستی که يك نور است که جان عالم است و عالم مالا مال این نور است ، اکنون بدان که امتیاز 6 چیزها از یکدیگر بصورت و صفت است ، از جهت آن که يك نور است که جان عالم است ، اما این يك نور صفات بسیار داشت مظاهر هم بسیار می بایست تا صفات این نور تمام ظاهر شود . 9 این نور تجلی کرد و بچندین هزار صورت ظاهر شد ؛ هر صورتی مظهر صفتی شد ، و هر صفتی بصورتی مخصوص گشت تا صفات این نور تمام ظاهر شدند . آن صورت همیشه با آن صفت و آن صفت 12 پیوسته با آن صورت خواهد بود . و از صورتها هیچ صورتی بکمالتر از صورت انسان نیست ، لا جرم بصفتی مخصوص شد که از صفتها هیچ صفتی بکمالتر از آن صفت نبود ، و آن نطق است . 15 پس انسان بصورت انسانی و بصفت نطق از جمله حیوانات ممتاز شد ، و بعلم و اخلاق از اقران خود ممتاز گشت و بکمال رسید .
- (۲۸) و دیگر چون دانستی که يك نور است که جان عالم 18 است ، و عالم مالا مال این نور است ، و افراد موجودات مظاهر صفات این نور اند ، پس اگر گویند که ما ئیم که بودیم و ما ئیم که هستیم و ما ئیم که باشیم ، راست باشد ؛ و اگر گویند که نه 21

مائیم که بودیم ، ونه مائیم که هستیم ، ونه مائیم که باشیم ،  
هم راست باشد .

3 (۲۹) ودیگر چون دانستی که يك نور است که جان عالم

است ، وعالم مالامال این نور است ، واین نور اوّل و آخر ندارد ،  
وافراد موجودات مظاهر صفات این نور اند ، پس هر صورتی که  
6 باین عالم آید ، وبصفتی موصوف شود ، وباسمی موصوف گردد ،

چون این صورت ازین عالم برود ، وصورتی بیاید وبهمان صفت موصوف  
شود وبهمان اسم مسمی گردد ، وی آن است از روی تناسب نه

9 از روی تناسخ ، از جهت آن که اگر هزار بار از دریا آب

بر داری وباز در دریا ریزی ، هر نوبت که بر داری همان آب  
باشد از روی تناسب اما نه آن آب باشد از روی حقیقت .

12 (۳۰) ای درویش ! این تقریر که درین رساله کرده شد ،

نه سخن اهل حلول است ، ونه سخن اهل ائتحد ، از جهت آن  
که حلول میان دو چیز باشد ، یعنی دو وجود ؛ وائتحد هم میان

15 دو وجود بود . ودین رساله می گوید که وجود یکی بیش نیست ،  
واثبات يك وجود می کند . پس حلول وائتحد باطل باشد .

### فصل پنجم

#### در بیان نصیحت

18 (۳۱) ای درویش ! صحبت با نیکان دار وصحبت با بدان مدار

که هر که هر چه یافت از نیکی ، از صحبت نیکان یافت ، وهر

21 که هر چه یافت از بدی ، از صحبت بدان یافت . واگر می

خواهی که آدمی نیک و آدمی بد را بشناسی ، بدان که آدمی نیک آن است که راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان بود . و آدمی بد آن است که راست گفتار و راست کردار نباشد ، 3  
و بد اخلاق و آزار رسان بود .

(۳۲) ای درویش ! جهد کن تا راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان شوی ، تا تو از خود ایمن گردی 6  
و دیگران از تو ایمن شوند . هر کجا امن هست ، بهشت است ، و هر کجا امن نیست ، دوزخ است . هیچ نعمتی برابر آن نیست که آدمی بهشتی باشد ، و در بهشت بود . و هیچ محنتی برابر آن نیست که 9  
آدمی دوزخی باشد و در دوزخ بود . آدمی راست گفتار و راست کردار ، و نیکو اخلاق و راحت رسان بهشتی است . چون بصحبت راست گفتار و راست کردار و نیکو اخلاق و راحت رسان رسد ، 12  
در بهشت باشد .

(۳۳) ای درویش ! زهی سعادت کسی را که بهشتی است ، 15  
و زهی شقاوت کسی را که دوزخی است ، زهی سعادت کسی که چون بصحبت وی رسد ، در بهشت باشد ، و زهی شقاوت کسی که چون بصحبت وی رسد در دوزخ باشد . والحمد لله رب العالمین

تمام شد رساله نوزدهم 18



رسالة یستم  
سخن اهل وحدت در بیان عالم

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاque للمتقين ، والصلاة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد  
النسفی - که جماعت درویشان - کثر هم الله - ازین بیچاره درخواست  
6 کردند که می باید که بیان کنید که اهل وحدت بیان عالم چون  
می کنند ، وبنزدیک ایشان عالم علوی وعالم سفلی کدام است ،  
وآسمان اول وآسمان هفتم کدام است درخواست ایشان را اجابت  
9 کردم واز خدای تعالی مدد ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه  
دارد : « اِنَّهٗ عَلَىٰ مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِالْاِجَابَةِ جَدِيرٌ » .

### فصل اول

- 12 در بیان آنکه عقل وعلم مخصوص بادمی باشد  
(۲) بدان که - اعزك الله في الدارين - که ابوتراب نسفی ،  
که یکی از اهل وحدت است ، چنین می گوید که عقل وعلم  
15 جز در آدمی نیست ، وغرض ابوتراب ازین سخن آن است که  
نفی سخن علما وحکما می کند ، از جهت آن که علما وحکما  
می گویند که افلاك وانجم عقل وعلم وارادت وقدرت دارند ، یعنی هر  
18 فلکی عقلی دارد ، نه فلك است ونه عقل داریم در اکتساب علوم

- واقبتباس انوار اند ، وحرکات ایشان باختیار است . وعلما می گویند  
 که ملائکه علم دارند ، اما علم ایشان زیادت نمی شود . هر يك  
 آنچه می دانند ، دانش ذاتی ایشان است . و ابوتراب این هر دو 3  
 سخن را قبول نمی کند ، و نفی این هر دو سخن می کند و می گوید  
 که افلاك و انجم و ملائکه عقل و علم ندارند ، عقل و علم مخصوص  
 است بآدمی . افلاك و انجم و ملائکه دایم در کار اند ، هر يك 6  
 عملی دارند و بعمل خود مشغول اند ؛ اما نتوانند که آن عمل  
 نکنند و نتوانند که بغیر آن عمل عملی کنند ؛ پس آن عمل بی  
 علم و ارادت ایشان از ایشان در وجود می آید ، و افلاك و انجم 9  
 و ملائکه در عمل خود مجبور اند . افلاك و انجم و ملائکه مظهر  
 عمل اند و آدمیان مظهر علم اند .
- (۳) ای درویش ! حیوانات حس<sup>۱</sup> دارند و مدرك جزئیات اند ، 12  
 و در حرکات اختیار دارند ؛ و آدمی عقل و علم دارد . باقی بغیر  
 از حیوانات هیچ چیز دیگر عقل و علم و حس<sup>۲</sup> و اختیار ندارند از  
 موجودات . 15
- (۴) و دیگر ابوتراب می گوید که افلاك و انجم و عناصر و موالید  
 اینچنین که هستند اینچنین بوده اند ، و اینچنین که هستند خواهند  
 بود : هیچ چیز را از روی هستی اول نیست ، و هیچ چیز را از 18  
 روی نیستی آخر نیست ؛ یعنی چیز ها می آیند و می روند  
 و صورتی که دارند رها کنند ، و صورت دیگر می گیرند . بعضی  
 چیز ها نمی آیند و نمی روند و صورتی که دارند رها نمی کنند . 21



و غرض ابوتراب ازین سخن آن است که می گوید که امکان ندارد که هست نیست شود ، و نیست هست گردد . نیست همیشه نیست باشد ، و هست همیشه هست باشد . هست شدن و نیست گشتن چیز ها عبارت از آن است که مفردات مرگب می شوند و باز مرگب مفردات می گردد ، و از عالم قوت اعراض بعالم فعل می آیند و باز از عالم فعل بعالم قوت باز می کردند ، و بسبب ترکیب مزاج پیدا می آید و در مزاج بسبب تسویه روح ظاهر می شود . و باین واسطه مرکبات مستعدّ ترقی می گردد .

### فصل دوم

#### در بیان مزاج و تسویه

(۵) بدان که چون عناصر و طبایع چنان که شرط آن است با یکدیگر بیامیزند ، البتّه از آن میان چیزی متشابه الاجزا پیدا آید ، آن چیز متشابه الاجزارا مزاج می گویند .

(۶) چون معنی مزاج را دانستی ، اکنون بدان که معنی تسویه برابر کردن است ، و معنی مساوات برابری . در هر مزاجی که اجزاء عناصر و طبایع برابر باشند ، و در میان آن اجزا مساوات بود ، آن مزاج معتدل باشد ، و آن مزاج مستوی بود و مزاج معتدل می باید که تا شایسته صورت انسانی گردد ، و مزاج مستوی می باید که تا قابل روح انسانی شود ، و در هر مزاجی که اجزای عناصر و طبایع برابر نباشد ، و در میان آن اجزا مساوات نبود ، آن مزاج غیر معتدل باشد ، و آن مزاج غیر مستوی بود . تسویه

- بحقیقت استعداد است ، یعنی قبول روح . ومعنی استعداد این است که گفته شد . و مزاج غیر معتدل از سه حال بیرون نباشد ، یا قریب باشد باعتدال یا بعید بود از اعتدال ، یا متوسط باشد میان 3 قریب و بعید . آنچه بعید بودند ، مزاج معدن شدند و روح معدنی پیدا آمد ؛ و آنچه متوسط بودند ، مزاج نبات شدند و روح نباتی 6 پیدا آمد ؛ و آنچه قریب بودند ، مزاج حیوان شدند و روح حیوانی پیدا آمد . و انسان يك نوع است از انواع حیوان . پس از مزاج آنچه بغایت قریب بودند باعتدال ، مزاج انسان شد و روح انسانی 9 پیدا آمد . و این مزاج را معتدل می گویند ، از جهت آن که بغایت نزدیک است باعتدال . پس مزاج انسان معتدل آمد بنسبت .

(۷) چون این مقدمات را معلوم کردی ، اکنون بدان که

- 12 معتدل حقیقی را وجود نیست ، از جهت آن که مکان معتدل و غذای معتدل نیست . و اگر مزاج معتدل بودی ، و مکان معتدل و غذای معتدل یافتی ، آن مزاج هم باقی بودی و استعداد هر دو داشتی ، یعنی استعداد بقا و استعداد ترقی از جهت آن که 15 مفردات استعداد بقا دارند اما استعداد ترقی ندارند ؛ و مرگبات استعداد ترقی دارند ، اما استعداد بقا ندارند ، از جهت آن که در مرگبات اضداد جمع اند ، و اسبابی که مزاج را منحرف می گرداند ، بسیار اند ؛ و ممکن است که ساعة فساعة بسببی از اسباب مزاج منحرف شود و یکی از اضداد غالب آید یا مغلوب شود ، آن 18 ترکیب خراب گردد ، اگر در آن حال که مزاج منحرف 21

- می شود ، اتفاق حسنه دست دهد و آن مزاج باز باصل خود باز گردد ،  
 و آن مزاج روزی چند دیگر باقی ماند و اگر میسر نشود ، و آن  
 مزاج باصل خود باز نگردد ، و فساد ظاهر شود ، و خرابی پیدا 3  
 آید ، تا بجائی رسد که هر يك باصل خود باز گردد ، و آن  
 مزاج نماند ، گویند که آن چیز نماند . راست می گویند ، یعنی  
 مرگب نماند ، مفردات شدند . 6
- (۸) ای درویش ! اگر کسی را مزاج درست و سلیم باشد ،  
 و آفتی نرسد ، ممکن است که تا بصد و بیست سال باقی ماند ،  
 و اینرا اجل مسمی می گویند ؛ و اگر آفت رسد ، در آن وقت 9  
 که آفت رسد ، آن مزاج خراب شود ، آنرا اجل قضا می خوانند .  
 و در افلاك و انجم مفردات اند ، این خللها نیست ، لا جرم از حال  
 نمی کردند ، و صورتی که دارند رها نمی کنند . و ازین جهت 12  
 افلاك و انجم را عالم بقا و ثبات می گویند ، و عناصر و طبایع و معدن  
 و نبات و حیوان را عالم کون و فساد می خوانند .
- (۹) ای درویش ! هر چند که ازین درخت بالاتر می آید ، 15  
 نازکتر می شود و شریفتر و لطیفتر می گردد ، و چون نازکتر می شود ،  
 آفت پذیر می شود ، یعنی ابونراب نسفی می گوید که تمام  
 موجودات يك درخت است ، و فلك اوّل ، که فلك الافلاك است ، 18  
 محیط موجودات است ، و ساده و بی نقش است ، زمین این درخت  
 است ، و فلك دوّم ، که فلك ثابّات است ، بیخ این درخت  
 است ، و هفت آسمان ، که هر يك کوکبی سیّاره دارند ، ساق 21

- این درخت است . زحل که از ما دورتر است ، زیر تر است  
 وبر آسمان اول است ، و قمر که بما نزدیک تر است ، بالاتر است  
 3 وبر آسمان هفتم است ، یعنی هر چیز که بما نزدیکتر است ، بالاتر  
 است ؛ و هر چیز که از ما دورتر است ، زیرتر است . وعناصر  
 طبایع چهارگانه شاخهای این درخت اند ؛ ومعدن ونبات وحيوان  
 6 برک وکل ومیوه این درخت اند . پس از آنجا که زمین این  
 درخت است ، تا باینجا که میوه درخت است ، هر چند بالاتر  
 می آید ، نازکتر می شود وشریفتتر ولطیفتر می گردد . چون مراتب  
 9 این درخت را دانستی ، اکنون بدان که میوه بر سر درخت باشد ،  
 وزبده وخلاصه درخت بود ، وشریفتتر ولطیفتر از درخت باشد ،  
 واز درخت هر چیز که بمیوه نزدیکتر باشد ، بالاتر و شریفتر  
 12 ولطیفتر بود .
- (۱۰) ای درویش ! بنزدیک ابوتراب افلاك وانجم عالم سفلی اند ،  
 وعناصر وطبایع ومعدن ونبات وحيوان عالم علوی اند . واین  
 15 چنین می باید که باشد ، از جهت آن که زبده وخلاصه موجودات  
 مائیم ، جای ما می باید که بالای همه باشد ؛ وهر چیز که بما  
 نزدیکتر بود ، بالاتر وشریفتتر ولطیفتر باشد . و از اینجا گفته اند  
 18 که افلاك وانجم لوح محفوظ وکتاب خدای اند ، وهمه چیز در  
 کتاب خدای نوشته است ، وقلم خشك گشته است . وهر چیز که  
 در کتاب خدای نوشته است ، درین عالم آن ظاهر خواهد شد .  
 21 وشك نیست که این چنین باشد ، از جهت آن که هر چیز که

3 در بینخ وشاخ درخت باشد ، البتّه بر شاخهای درخت آن ظاهر شود ، وامکان ندارد که چیزی که در بینخ وساق درخت نباشد ، بر شاخهای درخت ظاهر شود .

### فصل سوم

#### در بیان آنکه وجود از خود است

6 (۱۱) بدان که ابوتراب می گوید که این درخت را بینخ از خود است ، وساق از خود است ، وشاخ از خود است ، وبرگک از خود است ، وکل از خود است ، ومیوه از خود است ، وخورنده از خود است ، وباغبان از خود است ، وزمین از خود است ، وآب از خود است ، وهوا از خود است ، وآفتاب از خود است ، وصحّت و حیوة وممات از خود است ، وملك وملکوت وجبروت از خود است ، وهمه با خود دارد ، وهمه از خود دارد . واین درخت همه است ، وهمه این درخت است . این است سخن اهل وحدت در بیان عالم وعالمیان .

### فصل چهارم

#### در خاتمه بیست رساله

15 (۱۲) ای درویش ! بیست رساله تمام شد ، ودربین بیست رساله سخن بسیار گفته آمد . واین گمان مبر که این سخنان من گفته ام ، وبغیر از من کسی دیگر نگفته است ؛ واین مپندار که اینها من دانسته ام ، وبغیر از من کسی دیگر ندانسته است ، که هیچ سخنی از تو ، وهیچ علمی از تو ، وهیچ عملی از تو

بجهان نیاید ، از جهت آن که هیچ سخن نگفته نمانده است ،  
 جمله گفته اند ومی گویند : وهیچ علم نا دانسته نمانده است ،  
 جمله دانسته اند ومی دانند وهیچ عملی ناکرده نمانده است ، جمله  
 کرده اند ومی کنند . واز اینجا گفته اند که هر چه هست ،  
 بوده است وخواهد بود ؛ وهر چه نیست ، نبوده است و نخواهد  
 بود .

6

(۱۳) ای درویش ! چون نیک تأمل کردم ، اصل خلاف آدمیان  
 سه چیز دیدم ؛ وچندین هزار سال است تا این خلاف در میان  
 آدمیان بوده است وخواهد بود ؛ یکی آن که بعضی می گویند  
 که عالم اوّل وآخر دارد ؛ واین طایفه علما اند . دوّم آن که  
 بعضی می گویند که عالم اوّل دارد و آخر ندارد ؛ واین  
 طایفه حکما اند . سوّم آن که بعضی می گویند که عالم اوّل  
 وآخر ندارد ، واین چنین که هست ، همیشه این چنین بوده  
 است وپیوسته این چنین خواهد بود ؛ واین طایفه اهل وحدت اند .  
 ودیگر چون نیک تأمل کردم ، بیقین دانستم که این  
 خلاف از میان علما و حکما هرگز بر نخیزد . واین علم بخواندن  
 کتب وبحث و مناظره ایشان را معلوم نشود وروشن نگردد ، از  
 جهت آن که این علم نصیب اهل کشف است ، واین معرفت  
 نصیب اهل ذوق است . هر که شکر ندیده باشد ، هر چند  
 که با وی گویند ، بحقیقت نداند که صورت شکر چون است ؛  
 وهر که شکر نخورده باشد ، هر چند با وی گویند ، بحقیقت

21

نداند که طعم شکر چون است .

- 3 (۱۴) ای درویش ! بحقایق چیزها اهل کشف رسیدند ، وچیز  
 هارا کماهی اهل کشف دیدند ودانستند ، باقی جمله در خواب اند ،  
 ودر خواب می بینند ، ودر خواب با یکدیگر حکایات می کنند .
- 9 (۱۵) ای درویش ! اگر نمی توانی که سالهای بسیار بریاضات  
 ومجاهدات مشغول باشی ، از اوّل عمر تا بآخر عمر در صحبت  
 دانایان ثبات نمای تا بمقام کشف رسی واز اهل ذوق کردی ،  
 وحقایق چیزها را کماهی بدانی وببینی . باری ! این نصیحت از  
 من قبول کن ، وباین نصیحت کار کن تا رستگار شوی .

### فصل پنجم

#### در بیان نصیحت

- 12 (۱۶) بدان که دانایان این عالم را بدریا واحوال این عالم را  
 بموج دریا تشبیه کرده اند ؛ وبآن می ماند ، از جهت آن که  
 هر زمان صورتی پیدا می آید ، وهر زمان نقشی ظاهر می شود ،  
 15 وهیچ يك را بقا وثبات نمی باشد . صورت اوّل هنوز تمام نشده  
 واستقامت نیافته ، که صورتی دیگر آمد ، وآن صورتهای اوّل را  
 محو گردانید . وبعضی احوال این عالم را بچیزها که در خواب  
 18 می بینند هم تشبیه کرده اند ، وبآن هم می ماند ، از جهت آن  
 که چیزها می نماید ، ومردم بآن فریفته می شوند ، ودل بر آن  
 چیزها می نهند ، ودر ساعتی دیگر آن چیزها را نمی بینند  
 21 وبآتش فراق می سوزند .

- (۱۷) ای درویش ! شك نیست که این چنین است که دانایان گفته اند . و این چنین بوده است ، و این چنین خواهد بود . اما با وجود آن که این چنین است ، هر چند که می آیند ، بسته این 3 عالم می شوند ، و باین عالم فریفته می گردند ، و باین واسطه در بلا ها و فتنه ها می افتند ، و بعدابهای گوناگون گرفتار می شوند ، و بآتشهای معنوی می سوزند . و بعضی در آتش حسد می گدازند ، 6 و بعضی در آتش بایست می نالند و فریاد می کنند ، و نمی دانند که در خواب اند ، و این هم در خواب می بینند « الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا » . 9
- (۱۸) ای درویش ! نصیحت تو این مقدار بیش نیست ، که سبب جمله بلا ها و فتنه ها و عذابهای گوناگون دوستی دنیا است .
- (۱۹) ای درویش ! این سخن نه تنها با تو می گویم ، با خود 12 هم می گویم که اگر چه احوال این عالم ثباتی ندارد ، اما چون بوی فریفته می شویم و اگر نمی شویم ، احتیاج باین عالم داریم ، و بواسطه احتیاج با ناجنسان هم صحبت می باید بود ، و با بی 15 خبران دست در کاسه می باید کرد ، تحمّل همه چیز ها می توان کردن ، اما تحمّل آن نمی توان کرد که با ناجنسان صحبت می باید داشت ، و با بی خبران دست در کاسه می باید کرد . چه بودی 18 اگر نبودمی !
- (۲۰) ای درویش ! چون بودیم بزیر کی بدر می باید برد ، 21 و جهد آن ، می باید کرد تا بسلامت بگذریم و در فتنه ئی از فتنه ها



وآفتهای این عالم نیتیم ، که عالم پر از بلا و فتنه است !  
 ویر از عذاب و محنت است ؛ و با وجود این همه بلا و فتنه پر از  
 3 خرس و خوک است ، ویر از گرگ و پلنگ است ، ویر از مار  
 و کژدم است ، و با اینان صحبت می باید داشت ، و روز و شب  
 هم صحبت ایشان می باید بود ، بلکه شب و روز خدمت ایشان می باید  
 6 کرد ، و محکوم ایشان می باید بود . نه حق بدست من است که  
 می گویم چه بودی اگر نبودمی ! چه سود ازین فریاد و ازین ناله ،  
 و چه فایده ازین دراز کشیدن و بسیار گفتن . چون بودیم ، تن در  
 9 می باید داد و راضی و تسلیم می باید شد ،

(۲۱) ای درویش ! هر که را خواهی که بدانی که ازین  
 مراتب بهایم گذشته ، و بمرتبه انسانی رسیده ، و در مرتبه انسانی  
 12 بعلم و اخلاق آراسته شده است ، و این عالم را چنان که این عالم  
 است شناخته و بوی از خدای یافته است ، او را چهار علامت است ،  
 اول ترك ، دوم عزلت ، سوم قناعت ، چهارم خمول . هر که این  
 15 چهار چیز دارد و این چهار چیز می خواهد ، و در بند آن است  
 که این چهار چیز را بکمال رساند ، بیقین می دان که دانا  
 و آزاد است ؛ که بی دانش و آزادی این چهار چیز را ملك خود  
 18 نتواند گردانید .

(۲۲) ای درویش ! سالک و طالب را باید که چهار چیز باشد ،  
 که بی این چهار چیز سلوک میسر نشود : کم خوردن ، و کم  
 21 گفتن ، و کم خفتن و صحبت دانا . و کامل مکمل را باید که چهار

چیز دیگر باشد ، که بی این چهار چیز کمال نباشد و تکمیل  
 نتوان کردن : افعال نیک ، واقوال نیک ، و اخلاق نیک و معارف .  
 3 و کامل آزادرا باید که چهار چیز دیگر باشد ؛ ترک ، و عزلت ،  
 و قناعت و خمول .

(۲۳) ای درویش ، آدمی چون بکمال رسید ، بعد از کمال

6 بعضی بتکمیل دیگران مشغول می شوند ، و بعضی آزاد و فارغ می  
 باشند . کار آزادی و فراغت دارد ، آزادان پادشاه اند .

(۲۴) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ! دانای آزاد

9 سر موجودات است ، موجودات بیکبار جمله تحت نظر وی اند .

هر يك را بجای خود می بیند ، و هر يك را در مرتبه خود  
 می شناسد ، و با هیچ کس و با هیچ چیز جنگ ندارد ، و با همه بصلح

12 است ، و از همه آزاد و فارغ است ، و جمله را معذور می دارد ، اما

از مخالف می گریزد و با موافق می آمیزد . و علامت دانای آزاد  
 این چهار چیز است که گفته شد . و هر که این چهار چیز را ندارد

15 و نمی خواهد ، یعنی خمول نمی خواهد و شهرت می طلبد ، و قناعت

نمی خواهد و تنعم می طلبد . و ترک عزلت نمی خواهد و مال و جاه

می طلبد ، و اختلاط خلق جوید ، علامت این است که خود را ندانسته

18 است ، و هم صحبتان را نشناخته است ، و این عالم را چنان که این

عالم است ندیده است ، و بوئی از خدا نیافته است . در ظلمات

است ، و بعدابهای سخت گرفتار است ، و هیچ نور ندارد ، از جهت

21 آن که بایست شهرت و ظلمت و عذاب سخت است ؛ و بایست تنعم هم

- ظلمت است وعذاب سخت است : « او کظلماتِ فی بحر نجیٰ یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریهَا ومن لم یجعل الله له نوراً فما له من نور » . 3
- (۲۵) ای درویش ! هر که را ذره نور باشد ، اعتماد بر مال وجاه این عالم بی ثبات نکند ، وبعمارت این عالم مشغول نشود . 6
- پس هر که اعتماد می کند وبعمارت مشغول می شود ، از آن است که در تاریکی جهل مانده است ، ونور عقل وی پوشیده است ، ونمی داند که احوال این عالم همچون خواب است که می بینند ، وهمچون سراب است که می نماید : « والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظان ماءً حتی اذا جاءه لم یجده شیئاً ووجد الله عنده فوفیه حسابہ والله سریع الحساب » . 9
- والحمد لله رب العالمین . 12

تمام شد رساله بیستم

# رساله بیست و یکم

در بیان ذات و نفس و وجه

و در بیان صفت و اسم و فعل

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثر هم الله - ازین بیچاره  
6 درخواست کردند که می باید که در بیان ذات و نفس و وجه ، و در بیان  
صفت و اسم و فعل رساله‌ئی جمع کنید . درخواست ایشان را اجابت کردم  
و از خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد « آئه  
9 علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .

### فصل اول

#### در بیان ذات و وجه

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که هر فردی از افراد مرگب،  
12 و هر فردی از افراد بسیط مجازی، و هر فردی از افراد حقیقی ذات  
و وجه و نفس دارند، و صفات و اسامی و افعال دارند. ابتدا از افراد مرگبات  
15 کنیم .  
(۳) ای درویش ! هر فردی از افراد موالید ذات و نفس و وجه دارند،  
و صفات و اسامی و افعال دارند ، و صورت جامعه و صورت متفرقه دارند ،  
18 جمله هشت چیز می شوند .

- (۴) ای درویش ! صورت جامعه هر چیز مخصوص است بذات آن چیز ، و صورت متفرقه هر چیز مخصوص است بوجه آن چیز ، و صفات هر چیز مخصوص اند بذات آن چیز ، و اسامی هر چیز مخصوص اند بوجه آن چیز ، و افعال هر چیز مخصوص اند بنفس آن چیز و این سخن ترا جز بمثالی معلوم نشود . بدان که درخت گندم ذات ووجه و نفس دارد ، و صفات و اسامی و افعال دارد ، و صورت جامعه و صورت متفرقه دارد .
- (۵) ای درویش ! مزاج و حبه و بیضه و نطفه هر چهار مرتبه ذات دارند ، و ذات موالید اند . و ذات موالید بیش ازین نیستند . و امکان ندارد که موالید بی این چهار چیز موجود شوند . هر يك برزخی اند میان عالم تفرید و عالم ترکیب . مفردات را باین برارخ می باید آمد ، و ازین برارخ می باید گذشت تا بعالم ترکیب رسند . و این چهار چیز هر يك جوهر اول بعضی از موالید اند ، و هر يك از این چهار چیز را بچهار نام خوانده اند ، کتاب خدای ، و لوح محفوظ ، و عالم جبروت ، و دوات گفته اند . و این جمله نامهای عالم اجمال است ، و ذات از عالم اجمال است ، بلکه خود عالم اجمال است ، ووجه از عالم تفصیل است ، بل که خود عالم تفصیل است . و ذات ووجه را کتاب خدای هم می گویند ، اما ذات کتاب مجمل است ، ووجه کتاب مفصل است و هر چیز که در کتاب مجمل نوشته باشد ، در کتاب مفصل آن چیز پیدا خواهد آمد ، و هر چیز که در کتاب مجمل نوشته باشد ، در کتاب مفصل پیدا نیاید . آنچه در کتاب مجمل نوشته است ، قضای

خدای است ؛ و آنچه در کتاب مفصل پیدا می آید ، قدر خدای است .  
پس قضا در مرتبه ذات است ، و قدر در مرتبه وجه است .

3 (۶) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم ، بدان که این  
چهار چیز چهار دوات اند ، و هر دواتی کاتب و لوح و قلم با خود دارند ،  
و از خرد دارند . طبیعت قلم موالید است ، و این قلم همیشه در کتابت  
6 است ، و این چندین کلمات که نوشت و خواهد نوشت ، جمله ازین  
چهار دوات می نویسد ، و خود می نویسد ، و از خود می نویسد ، و بر خود  
می نویسد . هر يك آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رسند ، با خود  
9 دارند و از خود دارند . و دیگر بدان که این قلم اگر چه هرگز خشک  
نشد ، و خواهد نوشت ، و همیشه در کتابت است ، اما از هیچ دواتی دو بار  
مداد برنداشت ، و هیچ کلمه را دو بار ننوشت ، و هیچ قلمی دو کلمه را  
12 ننوشت ، و این کلمات هرگز بآخر و نهایت نرسیده است و نرسد « قل  
لو كان البحر مداداً لكلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات ربی  
ولو جئنا بمثله مداداً » .

15 (۷) ای درویش ! موالید آبا و امهات اند ، و تجلیات آبا  
وامهات نهایت ندارند و با آن که نهایت ندارند ، مکرر نیستند . اگر  
مفردات را آبا و امهات گوئی ، مرکبات اولاد اند ، و اگر مفردات را  
18 نویسندگان گوئی ، مرکبات کلمات اند . هر چند می خواهم که سخن  
دراز نشود ، بی اختیار من دراز می شود . غرض ما بیان ذات و وجه  
و نفس بود .

## فصل دوم

## در بیان ذات و وجه و نفس

- 3 (۸) بدان که تخم گندم چون در زمین انداختند ، آن تخم ذات درخت گندم است . و چون درخت گندم از عالم اجمال بعالم تفصیل آید و بنهایت خود رسد ، آن نهایت درخت گندم وجه درخت گندم است ؛ و مجموع هر دو مرتبه نفس درخت گندم است ؛ پس
- 6 درخت گندم را سه مرتبه آمد ، مرتبه ذات و مرتبه وجه و مرتبه نفس . چون ذات و وجه و نفس درخت گندم را دانستی ، اکنون بدان که صورت جامعه صورت ذات است ، از جهت آن که هر چیز
- 9 که در درخت گندم پیدا خواهد آمد ، از ساق ، و شاخ ، و برگ ، و گل ، و میوه ، آن جمله در ذات درخت گندم جمع اند و پوشیده و مجمل اند .
- 12 و صورت متفرقه صورت وجه است ، از جهت آن که هر چیز که در ذات درخت گندم جمع بودند ، و پوشیده و مجمل بودند ، اکنون در مرتبه وجه آن جمله ظاهر شدند و متفرق و منفصل گشتند . پس تقدیر
- 15 همه چیز در مرتبه ذات کرده اند ؛ و اندازه همه چیز در مرتبه ذات معین گردانیده اند ؛ اما جمله مجمل بودند ، نه مفصل و جمله پوشیده بودند ، نه ظاهر . در مرتبه وجه آن جمله از اجمال بتفصیل آمدند ، و آنچه پوشیده بودند ، ظاهر گشتند . و لایزین جهت مرتبه
- 18 ذات را لیلۃ القدر ، و لیلۃ الجمعة می گویند ، و مرتبه وجه را یوم القیمه ، و یوم الجمعة و یوم الفصل ، و یوم البعث می خوانند .
- 21 (۹) چون صورت جامعه و صورت متفرقه را دانستی ، اکنون بدان



3 که صفات درخت گندم در مرتبه ذات اند ، واسامی درخت گندم در مرتبه وجه اند ، و افعال درخت گندم در مرتبه نفس اند ، از جهت آن که صفت صلاحیت است ، واسم علامت است ، و فعل خاصیت است .

6 (۱۰) ای درویش ! تخم درخت گندم صلاحیت آن داشت که از وی نشو و نما ظاهر شود و صلاحیت آن داشت که از وی ساق ، و شاخ ،

9 و برک و گل و میوه پیدا آید . صلاحیت این چیزها و صلاحیت هر چه دارد صفات اند ، و در مرتبه ذات اند . و ساق ، و شاخ ، و برک ، و گل

12 و میوه ، چون از مرتبه اجمال بمرتبه تفصیل آمدند ، و از یکدیگر جدا گشتند ، هر يك علاماتی خاص دارند که بآن علامت از یکدیگر ممتاز

می شوند . این علامات اسامی اند و در مرتبه وجه اند ، و آنچه از مجموع هر دو مرتبه حاصل است ، افعال اند و در مرتبه نفس اند ، از جهت آن

12 که بیخ ، و ساق ، و شاخ ، و برک ، و گل ، و میوه هر يك فعلی دارند ، و این افعال جمله در مرتبه نفس اند .

### فصل سوم

#### 15 در بیان اسم و صفت

(۱۱) بدان که اسامی دو قسم اند ، یکی اسم حقیقی ، و یکی اسم مجازی . اسم حقیقی هر چیز علامت حقیقی آن چیز است که بان چیز

18 همراه است ، و آن چیز را از دیگر چیزها ممتاز می گرداند . واسم مجازی هر چیز علامت مجازی آن چیز است که با آن چیز همراه

21 نیست ، و دیگران بر وی نهاده اند . واسم مجازی هر چیز اسم علم آن چیز است . پس این خلاف که میان علما افتاده است که اسم

- عین مسمی است یا غیر مسمی ، از این جهت است . آن کس که می گوید که اسم عین مسمی است ، شک نیست که اسم حقیقی می خواند ؛ و شک نیست که اسم حقیقی عین مسمی است . و آن کس که می گوید که اسم غیر مسمی است ، اسم مجازی می خواند ؛ و شک نیست که اسم مجازی غیر مسمی است .
- 6 (۱۲) و دیگر بدان که صفات هم بر دو قسم اند ، یکی صفت حقیقی و یکی صفت مجازی . صفت حقیقی هر چیز صلاحیت آن چیز است که با آن چیز همراه است ، و مظهر ذات است . و صفت مجازی هر چیز عرض آن چیز است که بسببی از اسباب بر آن چیز عارض شده است و با آن چیز همراه نیست ، و مظهر ذات نیست .
- 9 ازین جهت این قسم را اعراض می گویند . پس آن کس که می گوید که صفت عین موصوف است ، صفت حقیقی می خواند ؛ و شک نیست که صفت حقیقی عین موصوف است . و آن کس که می گوید که صفت غیر موصوف است ، صفت مجازی می خواند ؛ و شک نیست که صفت مجازی غیر موصوف است . و این چنین که در درخت گندم دانستی ، در جمله افراد موالید همچنین می دان .

### فصل چهارم

#### در بیان وجود بسیط

- 18 (۱۳) بدان که ذات و وجه و نفس مرکب دیگر است . و ذات و وجه و نفس بسیط دیگر . و بسیط دو قسم است ، بسیط حقیقی و بسیط مجازی . و در هر دو قسم نه همچون مرکب است . و نظر تیزبین و باریک بین
- 21

- می باید تا ذات ووجه و نفس بسیطرا در یابد . آنچه گفتیم جمله در مرگبات بود . يك نظر دیگر در بسیط مجازی بگویم ، آن گاه بیان ذات ووجه و نفس احد حقیقی کنیم .
- 3 (۱۴) ای درویش ! آب بسیط مجازی است ، و ذات ووجه و نفس دارد . نظر بهستی آب دیگر است ، و نظر بآن که آب عام است تمام نبات را دیگر است ، و نظر مجموع هر دو مرتبه دیگر است .
- 6 چون این سه مرتبه را دانستی ، اکنون بدان که هستی آب ذات آب است ، و عموم آب جمله نباتات را وجه است ، و مجموع هر دو مرتبه نفس آب است . چون ذات ووجه و نفس آب را دانستی ، اکنون بدان که صفات آب در مرتبه ذات اند و اسامی آب در مرتبه وجه اند ، و افعال آب در مرتبه نفس اند .
- 9 (۱۵) ای درویش ! آب صلاحیت بسیار چیزها دارد ، که نباتات و اشجار مختلفه و گلها و میوه های متنوع پیدا آیند و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسند . هر یکی را علامتی خاص هست که بآن علامت از يك دیگر ممتاز می شوند . آن علامت اسامی اند ، و در مرتبه وجه اند .
- 12 (۱۶) ای درویش ! آب دو عالم دارد ، یکی عالم اجمال و یکی عالم تفصیل . عالم اجمال ذات است ، و صفات آب درین مرتبه اند . و آب را با هر نباتی ملاقاتی خاص هست ، و طریق خاص هست ، و روشنی خاص هست ، آن روی را وجه آب می گویند ، ووجه صورت متفرقه دارد . پس تو بهر نباتی که روی آوری ، روی بوجه آن آورده
- 18
- 21

باشی . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ! آمدمیم بمقصود سخن .

- 3 (۱۷) ای درویش ! وجود خدای تعالی در مکان و جهت نیست ، فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و پس ندارد ، از جهت آن که وجود خدای تعالی نوری است نا محدود و نامتناهی و بحری است بی پایان و بی کران . اوّل و آخر و حدّ و نهایت و اجزا و ترکیب ندارد ، و قابل تغییر و تبدیل ، و قابل فنا و عدم ، و قابل تجزی و تقسیم نیست ، احد حقیقی است و در ذات وی هیچ نوع کثرت نیست .
- 9 (۱۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که این نور ، که احد حقیقی است ، و نامحدود و نامتناهی است ، ذات و وجه و نفس دارد ، و صفات و اسامی و افعال دارد . و صفات این نور در مرتبه ذات اند ، و اسامی این نور در مرتبه وجه اند ، و افعال این نور در مرتبه نفس اند .
- (۱۹) بدان که نظر بهستی این نور دیگر است ، و نظر بآن که این نور عامّ است تمام موجودات را دیگر است ، و نظر بهستی و عموم این نور دیگر است . چون این سه نظر را دانستی ، اکنون بدان که هستی این نور ذات این نور است ، و عموم این نور تمام موجودات را وجه این نور است ، و مجموع این هر دو مرتبه نفس این نور است .
- (۲۰) ای درویش ! چون دانستی که این نور عامّ است تمام موجودات را ، و بقای موجودات ازین نور است ، هیچ ذره‌ئی از ذرات
- 21

موجودات نیست که خدای بذات بآن نیست ، و بر آن محیط نیست ،  
 واز آن آگاه نیست . این عموم واین احاطت را وجه این نور می گویند .  
 3 پس تو بهر چیز که روی آری ، روی بوجه این نور آورده باشی :  
 « فاینما تولوا فثمّ وجه الله » « کُلّ شیءٍ هالک الا وجهه » .

(۲۱) ای درویش ! هر که هر چیز را که می پرستد خدای را  
 6 می پرستد ، از جهت آن که هر کس روئی بهر چیز که آورده  
 است ، روی بوجه خدا آورده است . و آن چیز فانی است ، ووجه  
 خدا باقی است : « کُلّ من علیها فان ویبقی وجد ربّک ذوالجلال  
 9 والاکرام » . رسول - علیه السلام - با مشرکان می گفت که شما  
 یک خدارا می پرستید ، مشرکان را عجب می آمد ، می گفتند :  
 « اجعل الالهة الهاً واحداً انّ هذا لشیءٌ عجابٌ »

(۲۲) ای درویش ! خدای می فرماید که من جنّ و انس را نیافریدم  
 12 الا از جهت آن تا مرا بپرستند : « وما خلقت الجنّ والانس الا  
 لیعبدون » وگفت خدای خلاف نباشد . پس یقین بدان که هر که  
 15 هر چیز را که می پرستد ، خدای را می پرستد ، وامکان ندارد که  
 کسی بغیر خدای چیزی دیگر را تواند پرستید . واین سخن بغایت  
 خوب است ؛ هر که دریابد ، کارهای دشوار بر وی آسان شود و درهای  
 18 علم بروی گشاده گردد ، و با خلق عالم صلح کند ، واز اعتراض وانکار  
 آزاد آید .

(۲۳) ای درویش ! هر که بوجه خدای رسید ، ووجه خدای را  
 21 دید خدا می پرستد اما مشرک است : « وما یومن اکثرهم بالله الا وهم

مشرکون « ؛ وهمه روز با مردم بجنک است ، و در اعتراض وانکار است . و هر که از وجه خدای بگذشت ، و بذات خدای رسید ، و ذات خدای را دید ، هم خدای می پرستد ، اما موحد است ، و از اعتراض 3 وانکار آزاد است ، و با خلق عالم بصلح است .

## فصل پنجم

## 6 در بیان مشکاة

- (۲۴) بدان که چنان که نور ذات و وجه و نفس دارد ، و صفات و اسامی و افعال دارد ، و مشکاة نور هم ذات و وجه و نفس دارد ، و صفات 9 و اسامی و افعال دارد ، و چنان که صفات نور در مرتبه ذات اند ، و اسامی در مرتبه وجه اند ، و افعال در مرتبه نفس اند . صفات مشکاة هم در مرتبه ذات اند ، و اسامی در مرتبه وجه اند ، و افعال در مرتبه نفس اند .
- (۲۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اسامی 12 و افعال این نور بی مشکاة ظاهر نمی شوند ، و اسامی و افعال مشکاة هم بی نور ظاهر نمی شوند ، هر دو با هم ظاهر می شوند . و چنین می باید که باشد ، از جهت آن که نور از جهتی وقایه مشکاة است ، و مشکاة 15 از جهتی وقایه نور است . پس نور بی وقایه چون ظاهر شود ، و مشکاة بی وقایه چون پیدا آید ؟ ذات و وجه و نفس با یکدیگر اند : « وهو معکم اینما کنتم » « ان الذین یتابعونک ائما یتابعون الله » . و اسامی 18 و افعال هر دو با یکدیگر اند « وما رمیت از رمیت ولکن الله رمی » « کنت له سمعاً و بصراً ویداً ولساناً بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی ینطق » .

## فصل ششم

## در بیان نور

- 3 (۲۶) ای درویش ! باین بحر محیط وباین نور نا محدود ونا  
متناهی می باید رسید واین نوررا می باید دید ، وازین نور در عالم  
نگاه می باید کرد تا از شرک خلاص یابی . وحلول واتحاد باطل  
6 شود ، واعتراض وانکار بر خیزد ، وبا خلق عالم صلح پیدا آید ،  
از جهت آن که چون باین نور رسی ، واین نوررا بهینی ، بیقین  
بدائی وبهینی که قوام عالم ودارای موجودات اوست ، وهیچ ذره‌ئی  
9 از ذرات موجودات نیست که خدای بذات با آن نیست ، وبر آن  
محیط نیست ، واز آن آگاه نیست ، واز آن مرتبه گویا نیست .  
تمام موجودات در جنب عظمت وی مانند قطره وبحر است ، بلکه از  
12 قطره کمتر ، از جهت آن که تمام موجودات متناهی اند ، وذات  
وی نا متناهی است ؛ ومتناهی‌را با نا متناهی بهیچ وجه نسبت  
توان کردن . افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات وی اند ،  
15 صفات وی ازین جمله ظاهر شده اند . پس هر کس روی بهر چیز  
که آورده است ، روی بوی آورده است ، اگر چه آن کس  
نمی داند . وهر که هر چیزرا که می پرستد ، وی‌را می پرستد ،  
18 اگر چه آن کس خبر ندارد . شیخ این بیچاره می فرمود که  
من باین نور رسیدم ، واین نوررا دیدم . نوری بود نا محدود  
و نامتناهی ، وبحری بود بی پایان وبی کران . فوق وتحت ویمین ویسار  
21 وپیش وپس نداشت . در آن نور حیران بماندم . خواب ، وخورد ، ودخل

- وخرج از من برفت ونمی توانستم کرد . با عزیزی حکایت کردم که  
 حال من چنین است فرمود که برو ، واز خرمن گاه کسی مشتی  
 3 گاه بی اجازت خداوند بر دار . برفتم وبر داشتم ؛ آن نوررا  
 ندیدم . این بیچاره با شیخ گفت که یا شیخ ، پیش من آن  
 است که این نوررا بچشم سر نتوان دیدن بچشم سَرّ توان دیدن ، از  
 6 جهت آن که این نور محسوس نیست . شیخ فرمود : « یا  
 عزیز! پیش من آن است که این نوررا هم بچشم سر ، هم بچشم سَرّ  
 توان دیدن » . گفتم : « یا شیخ! هر که باین دریای نور رسیده باشد ،  
 9 علامت آن باشد که درین دریای نور غرق شود ، من بعد هرگز  
 خود را نبیند ، همه این دریای نوررا ببیند » شیخ فرمود : « مشاهده  
 دایم نباشد » . گفتم : « یا شیخ ! مشاهده دیگر است و معاینه  
 12 دیگر » . گفتم : « مشاهده دائم نباشد ، اما معاینه دائم  
 باشد » .

### فصل هفتم

#### 15 در بیان رسیدن باین نور

- (۲۷) ای درویش ! باین نور نامحدود و نامتناهی رسیدن ، و این  
 بحر بی کران و بی پایان دیدن کاری بغایت مشکل است ، و دشوار  
 18 است ، و مقامی بغایت بلند است . ریاضات و مجاهدات بسیار باید  
 کشید ، و در ریاضات و مجاهدات سالهای بسیار ثبات می باید نمود  
 تا این مقام روی نماید ، نه چنان که چند روز ریاضت کشد و چند  
 21 روز دیگر فرو گذارد ، و با سر کار خود رود ، چنان که عادت اهل



روزگار است ، که از چنین ریاضت کاری بر نیاید و چیزی نگشاید .

- 3 (۲۸) ای درویش ! اگر همت کاری داری ، و کاری خواهی کردن ، اول ترك ما سوی باید کرد ، و بتان درهم باید شکست ، و يك جهت و يك قبله باید شد ، و جمعیت و فراغت حاصل باید کرد . آنگاه
- 6 در صحبت دانائی سالهای بسیار در ریاضات و مجاهدات ثبات باید نمود ، تا اول آبگینه بدن تو پاك و صافی گردد ، و شفاف و عکس پذیر شود .
- 9 چنان که آبگینه ئی که پاك و صافی باشد ، وی را باز شناسند از آنچه در وی بوده ، آبگینه بدن تو می باید که هم چنین بآتش ریاضت پاك و صافی شود . و این اول این مقام است . آنگاه بتصقیل مجاهده آینه دل تو مصفی و منور گردد ، و نور الله پیدا آید . و این
- 12 آخر این مقام است . و چون نور الله پیدا آمد ، سالک بیقین دانست و دید که خدای با همه است ، هیچ ذره ئی از ذرات موجودات نیست که خدا بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست .
- 15 (مصراع) «هم نور تو باید که ترا بشناسد» . آنگاه سالک باین نور نامحدود و نامتناهی رسید ، و این بحر بی پایان و بی کران دید . او خود بزبان حال گوید که چه کن .

### فصل هشتم

در بیان آنکه هیچکس از ذات این نور خبر نداد

- (۲۹) بدان که هر که ازین نور خبر داد ، جمله از وجه این نور
- 21 خبر داد ، هیچکس از ذات این نور خبر نداد ، از جهت آن که از ذات

این نور خیر نتوان دادن .

(۳۰) ای درویش ! از هست مطلق کس چون خیر دهد که سازه

- ۳ وبی نقش باشد؛ تعریف وی چون کنند؟ از هست مقید خیر نتوان  
دادن، از هست مطلق بیش ازین خیر نتوان دادن که نوری است  
که اول و آخر ندارد وحدّ و نهایت ندارد، ومثل ومانند ندارد وامثال  
این توان گفتن. فرعون از موسی - علیه السلام - سؤال کرد که خدای  
تو چیست؟ موسی - علیه السلام - می دانست که از ذات سؤال می کند،  
ومی دانست که از ذات او خیر نتوان دادن، از وجه خیر می داد .  
۶ فرعون با جماعتی که حاضر بودند می گفت: پیغمبر شما دیوانه است،  
۹ من از ذات سؤال می کنم، وی از وجه جواب می گوید؛

«قال فرعون وماربّ العالمین . قال ربّ السموات والارض وما بینهما

- ۱۲ ان کنتم موقنین . قال لمن حوله الا تستمعون . قال ربکم وربّ  
آبائکم الاولین . قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون . قال  
ربّ المشرق والمغرب وما بینهما ان کنتم تعلمون .»

- ۱۵ (۳۱) ای درویش ! فرعون قصداً این سؤال می کرد که تا  
موسی را پیش قوم خجل کند، که فرعون می دانست که از ذات  
خدای خیر نتوان دادن .

- ۱۳ (۳۲) ای درویش ! فرعون دانا بود، و خدا را می شناخت  
وموسی را می دانست که پیغمبر است، ومع ذلك می گفت «ان  
رسولکم الذی ارسل الیکم» وانکار موسی نمی کرد، اما با موسی  
می گفت که من بزرگتر از او هستم .

وقدرت نداری ، من هر دو دارم ، وتربیت خلق بهتر از تو می کنم  
 « قال انا ربکم الاعلیٰ » : « اعلیٰ » دلیل است بر آن که دعوی بزرگتری  
 می کرد ، نه انکار موسی می کرد . 3

### فصل نهم

#### در بیان نصیحت

(۳۳) ای درویش ! بزرگ و کوچک را عزیز دار ، تا بزرگ . 6  
 و کوچک ترا عزیز دارند . و دوست و دشمن را تواضع کن ، تا دوست  
 دوست تر گردد ، و دشمن دشمن تر نگردد ، بلکه دوست شود .  
 عادت خاص آن است که هر چند دوستی و محبت زیاد می شود ، 9  
 آداب و نگاه داشت زیاد می کنند : و عادت عوام آن است که  
 هر چند دوستی و محبت زیاد می شود ، آداب و نگاه داشت کمتر  
 می کنند . و این عادت بد است ، از جهت آن که بجائی رسد که 12  
 دوستی بدشمنی مبدل گردد .

(۳۴) ای درویش ! تحمل از همه ، و تواضع با همه ، و عزت  
 داشت همه ، و شفقت بر همه ، اخلاق انبیا و اولیا است . 15

(۳۵) ای درویش ! ظاهر خود را بدیگران مانند ده ، و آن  
 چنان که دیگران زندگانی می کنند ، تو هم می کن که میراث  
 اولیا این است ، و قبه اولیا این است ، جمله در زیر این قبه اند . 18

(۳۶) ای درویش ! اگر ترا با خدا معاملهئی هست ، آن  
 احوال دل است ، و کسر را بر آن اطلاع نیست . ترقی و عروج  
 باندرون تعلق دارد ، و امتیاز تو از دیگران باندرون است ، نه بیرون . 21

- وامتیاز زرّاقان از دیگران به بیرون است ، نه باندرون .
- (۳۷) ای درویش ! هر که خودرا انگشت نمای خلق کرده ،
- 3 خودرا شیخی وزهد معروف گردانید . بیقین بدان که از خدا  
 بوئی ندارد . انبیارا ضرورت است ، اگر خواهند و اگر نخواهند ،  
 انگشت نمای خلق شوند . وعلما را ضرورت است ، اما اولیا وعارفان را  
 6 ضرورت نیست . کار ایشان آن است که اگر به تشنه رسند ،  
 آب دهند ؛ ودر زیر قبه می باشند ونظاره می کنند . پس ازین  
 طایفه هر که خودرا انگشت نمای خلق می کند ، بیقین بدان که  
 نه ولی نه عارف است ، مال دوست ویا جاه دوست است ، وباین  
 9 طریق دنیارا حاصل می تواند کرد . وی نه همچون اهل دنیا باشد ،  
 از جهت آن که اهل دنیا بضرورت دنیا دنیارا حاصل می کنند .  
 12 منافق است ، وبدترین آدمیان است . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله بیست ویکم



رساله بیست و دوم  
در بیان بهشت و دوزخ

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کترهم الله - ازین بیچاره در  
6 خواست کردند که می باید که در بهشت ودوزخ رساله‌ئی جمع کنید ،  
و بیان کنید که حقیقت بهشت ودوزخ چیست ، و حقیقت خوشی و ناخوشی  
چیست ؛ و بیان کنید که بهشت ودوزخ چند است ، و کدام بهشت بود  
9 که آدم وحوّا در آن بهشت بودند ، و کدام درخت بود که چون بآن  
درخت نزدیک شدند ، از آن بهشت بیرون آمدند . درخواست ایشان را  
اجابت کردم و از خدای تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل  
12 نگاه دارد « ائه علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .
- (۲) ای درویش ! پیش ازین آدم وحوّائی بوده است ، و قصّه  
ایشان معروف است ؛ و حالیا بنقد در ما آدمی وحوّائی هست . و بعد  
15 ازین بهشتی ودوزخی خواهد بود ، و قصّه آن هم مشهور است . و حالیا  
در ما بنقد بهشتی ودوزخی هست اوّل آنچه در ماست درین رساله  
بیان کنیم ، آنگاه آنچه بیرون ماست در رساله‌ئی دیگر تقریر کنیم  
18 « وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب » .

## فصل اول

## در بیان بهشت و دوزخ حالی و در بیان آدم و حوای حالی

- 3 (۳) بدان - اعزك الله في الدارين - که حقیقت بهشت موافقت است ، و حقیقت دوزخ مخالفت است ، و حقیقت خوشی یافتن مراد است ، و حقیقت نا خوشی نا یافتن مراد است . و اگر کسی دیگر عبارتی دیگر گفته باشد ، یا بگوید ، معنی این همین باشد که ما گفتیم .
- 6 چون حقیقت بهشت و دوزخ را دانستی ، اکنون بدان که بهشت و دوزخ درهای بسیار دارند . جمله اقوال و افعال پسندیده ، و اخلاق حمیده درهای بهشت اند ؛ و جمله اقوال و افعال نا پسندیده ، و اخلاق ذمیمه درهای دوزخ اند ، از جهت آن که هر رنج و نا خوشی که بآدمی می رسد ، از اقوال و افعال ناپسندیده ، و اخلاق ذمیمه می رسد ، و هر راحت و خوشی که بآدمی می رسد ، از اقوال و افعال پسندیده ، و اخلاق
- 12 حمیده می رسد .

## فصل دوم

## در بیان درهای دوزخ و درهای بهشت

- 15 (۴) بدان که بعضی می گویند که درهای دوزخ هفت است ، و درهای بهشت هشت است . این سخن هم راست است ، از جهت آن که مشاعر آدمی هشت است ، یعنی ادراك آدمی هشت قسم است ، پنج
- 18 حس ظاهر ، و خیال ، و وهم ، و عقل . و هر چیز که آدمی ادراك می کند ، و در می یابد ، ازین پنج درها در می یابد . هر گاه که
- 21 عقل با این هفت همراه نباشد ، و این هفت بی فرمان عقل کار کنند ،



و بفرمان طبیعت باشند ، هر هفت درهای دوزخ بوند . و چون عقل پیدا آید ، و برین هفت حاکم شود ، و این هفت بفرمان عقل کار کنند ، هر هشت درهای بهشت شوند . پس جمله آدمیان را اول گذر بر دوزخ خواهد بود ، و آنگاه ببهشت رسند . بعضی در دوزخ بمانند و از دوزخ نتوانند گذشت ، و بعضی از دوزخ بگذرند و ببهشت رسند : « وان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها حثیاً » . 3 6

(۵) ای درویش ! بیشتر از آدمیان در دوزخ بمانند ، و از دوزخ نتوانند گذشت « ولقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون » . 9 12

(۶) ای درویش ! این بود آنچه دیگران گفته بودند پیش از ما در معنی بهشت و دوزخ .

### فصل سوم

#### در بیان مراتب دوزخ و بهشت

(۷) بدان که دوزخ و بهشت مراتب دارند و راه سالکان جمله برین بهشتها و دوزخها بوده و دوزخ و بهشت ابلهان دیگر است ، 15 18

دوزخ و بهشت عاقلان دیگر است ؛ و بهشت و دوزخ عاشقان دیگر است . و دوزخ و بهشت ابلهان مخالف و موافق است ؛ و دوزخ و بهشت عاقلان بایست و ترک است ؛ و دوزخ و بهشت عاشقان حجاب و کشف است . 21

- (۸) ای درویش! عشق آتشی است که در دل سالک می افتد ،  
 واسباب بیرونی واندیشه های اندرونی سالکرا ، که جمله بتان  
 3 نفس و حجاب راه سالک اند ، بیکبار نیست گرداند ، تا سالک  
 بی قبله و بی بت می شود ، ویاک وصافی و مجرد می گردد « الله  
 فرد و یحب الفرد » .
- (۹) ای درویش! عشق عصای موسی است ، و دنیا ساحر است ،  
 6 وهمه روز در سحر است ؛ یعنی همه روز خیالبازی می کند ،  
 و مردم بخیالبازی دنیا فریفته می شوند . عشق دهان باز می کند  
 9 دنیا را ، و هر چه در دنیا است بیکبار فرو می برد ، و سالکرا  
 پاک و صافی و مجرد می گرداند . اکنون سالکرا نام صافی می شود .  
 تا اکنون صوفی نبود ، از جهت آن که صافی نبود ، و چون صافی  
 12 شد ، صوفی گشت .
- (۱۰) ای درویش! سالکرا چندین منازل قطع می باید کرد تا  
 بمقام تصوف رسد ، و نام وی صوفی گردد . و صوفی را چندین منازل قطع  
 15 می باید کرد تا بمقام معرفت رسد ، و نام وی عارف گردد . و عارفرا  
 چندین منازل قطع می باید تا بمقام ولایت رسد ، و نام او ولی گردد .  
 مقام تصوف مقام بلند است ، از سالکان کم کسی بمقام تصوف رسید .  
 18 مقام تصوف سر حد ولایت است .
- (۱۱) ای درویش! عقل تا بمرتبه عشق نرسیده است ، عصای  
 سالک است ، اما عمارت دنیای سالک می کند ، و کارهای دنیای سالک  
 21 بساز می دارد « قال هی عصای اتوگو علیها واهش بها علی غنمی ولی

۳ فيها ما رب اخرى » ، از جهت آن که بعمارت دنیا مشغول می‌شود ، که جان ندارد ، و جان عقل عشق است ، عقل بی عشق بی جان است و مرده است . و آن عزیز از سر این نظر فرموده است

## نظم

گر دل نبود کجا وطن سازد عشق

۶ و ر عشق نباشد بچه کار آید دل

(۱۲) ای درویش ! سالک خطاب می آید که عقلا را بینداز ، یعنی عقل رو بدنیا کرده است ، و خوف آن است که ترا هلاک کند .  
 ۹ رویش را بگردان ، تا روی بما کند . سالک عقلا نمی تواند انداخت ، از جهت آن که عشق است که عقلا می اندازد ، و رویش را می گرداند ، و سالک در اول عشق ندارد . و چون سالک بمرتبه عشق  
 ۱۲ رسید ، عقلا را بینداخت . چون بینداخت ، عقلا ثعبان دید . بترسید که خوف آن بود که سالک را هلاک کند .

(۱۳) ای درویش ! « بضدّها تبیین الاشياء » تا نور خدا ظاهر  
 ۱۵ نمی شود ، ظلمت دنیا را نمی توان شناخت . هر که بدنیا گراید و بلدات و شهوات وی باز ماند ، هلاک شود . « فالحقها فاذا هي حية تسعى قال خذها ولا تخف سنعيدها سيرتها الاولى » یعنی چون عقلا  
 ۱۸ مار دیدی ، اکنون بگیر و مترس ، که بازش عصا گردانیم ؛ اما تا اکنون کار دنیا داشت ، اکنون روی در مولی دارد ، بلکه دنیا که تا اکنون ساحری می کرد ، و ترا از سلوک باز می داشت ، و خدمت  
 ۲۱ خود می فرمود ، اکنون خدمتکار تو شود ، و در راه خدا مدد و معین

تو گردد ، « قالو آمنا برب العالمین » .

(۱۴) ای درویش ! آن امانت که بر جمله موجودات عرض

- 3 کردند ، جمله ابا کردند و قبول نکردند ، و آدمی قبول کرد ، آن امانت عشق است . اگر آدمی بدانستی که عشق کار سخت است ، و بلای عظیم است ، هرگز قبول نکردی « اینه کان ظلوما جهولاً » .
- 6 سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم ؛ غرض ما بیان بهشت و دوزخ بود .

### فصل چهارم

#### در بیان آدم و حوا

9

(۱۵) بدان که هفت دوزخ و هشت بهشت است . هر بهشتی را دوزخی

- در مقابله است الا بهشت اول را که دوزخی در مقابله ندارد ، باقی هفت بهشت دیگر هر یکی دوزخی در مقابله دارد ، از جهت آن که اول مفردات اند ، و باز مرگبات . مفردات هر يك چنان که هستند ، هستند ؛ ترقی و عروج ندارند ، و حسّ و علم ندارند ، و الم و لذت ندارند ، از جهت آن که این جمله تابع مزاج اند ، و در مفردات مزاج نیست ، و در مرگبات هست . چون بهشت اول را دوزخی در مقابله نبود ، و آدم و حوا درین بهشت اول بودند ، چون درین بهشت وجود نبود ، و اضداد نبود ، شیطان در مقابله نبود . و ازین بهشت اول هر دو بخطاب « کن » بیرون آمدند ، و از آسمان عدم بزمین وجود رسیدند ، خطاب آمد که : یا آدم : درین بهشت دوّم که مفردات اند ، ساکن باش ، که درین بهشت گرسنگی و تشنگی
- 21

- و برهنگی نیست و زحمت گرما و سرما نیست ، و بدرخت مزاج نزدیک  
 3 بشو ! که چون بدرخت مزاج نزدیک شوی ، ازین بهشت دوّم بیرون  
 باید آمد : و چون ازین بهشت اوّل بیرون آئی ، بدبخت گردی ،  
 یعنی محتاج شوی ؛ از جهت آن که گرسنگی پیدا آید ، و تشنگی  
 ظاهر شود : و برهنه گردی ، و زحمت سرما و گرما ظاهر شود :  
 6 « يا آدم انّ هذا عدوّ لك ولزوجك فلا يخرجنكما من الجنة فتشقى  
 انّ لك الا تجوع فيها ولا تمرى واثك لا تظمؤ فيها ولا تضحى فوسوس  
 اليه الشيطان » . بدرخت مزاج نزدیک شدند . خطاب آمد که :  
 9 « اهبطا منها جميعاً بعضكم لبعض عدوّ » . هر سه از بهشت دوّم  
 بیرون آمدند و بیبهشت سوّم در آمدند ، و هر سه از آسمان نفرید  
 بزمین ترکیب رسیدند ، و درین بهشت محتاج شدند ، و گرسنه ،  
 12 و تشنه ، و برهنه گشتند . و این بهشت سوّم بهشت ابلهان و اطفال  
 است . باز خطاب آمد که یا آدم ، درین بهشت سوّم ساکن باش!  
 که درین بهشت سوّم نعمت بسیار است ، و ترا منعی نیست ، و باز  
 15 خواست و درخواست نیست . هر چه هر چه می خواهی ، و از هر  
 کجا که می خواهی می خور ! و بدرخت عقل نزدیک بشو ! که چون  
 بدرخت عقل نزدیک شوی ، ازین بهشت سوّم بیرون باید آمد ؛ و چون  
 18 ازین بهشت سوّم بیرون آئی ، ظالم گردی . « يا آدم اسكن انت  
 وزوجك الجنة وكلما منها رغداً حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة  
 فتكونا من الظالمين فازلها الشيطان عنها فأخرجها مما كانا فيه »  
 21 بدرخت عقل نزدیک شدند باز خطاب آمد که « اهبطوا بعضكم لبعض

عدوّ ولکم فی الارض مستقرّ و متاع الی حین ، هر شش از بهشت سوّم در آمدند و در بهشت چهارم در آمدند .

- 3 (۱۶) ای درویش ! از جهت آن ظالم شدند که تا مادام که بدرخت عقل نزدیک نشده بودند ، مکلف نبودند ، و حلال و حرام بر ایشان پیدا نیامده بودند ، و مأمور و منتهی نگشته بودند ، و بازخواست و درخواست نبود . هر چه می گفتند ، و با هر که می گفتند ، و هر چه می کردند ، و با هر که می کردند ، و هر چه می خوردند ، و از هر کجا که می خوردند ، ظالم نبودند . چون بدرخت عقل نزدیک شدند ، مکلف گشتند ، و امر و نهی پیدا آمد . اگر امتثال اوامر 9 واجتناب نواهی نکنند ، ظالم گردند .

- (۱۷) ای درویش ! از بهشت دوّم سه کس بیرون آمد ، آدم ، وحوّا و شیطان ؛ و از بهشت سوّم شش کس بیرون آمد ، آدم ، وحوّا ، و شیطان ، و ابلیس ، و طاوس ، و مار . آدم روح است ، حوّا جسم است ، شیطان طبیعت است ، ابلیس وهم است ، طاوس شهوت است ، مار غضب است . چون آدم بدرخت عقل نزدیک شد ، از بهشت سوّم 15 بیرون آمد ، و در بهشت چهارم در آمد . جمله ملائکه آدم را سجده کردند الا ابلیس که سجده نکرد ، و ابا کرد ؛ یعنی جمله قوّتهای روحانی و جسمانی مطیع و فرمان بردار روح شدند الا وهم که 18 مطیع و فرمان بردار نشد . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز می شود .

## فصل پنجم

### در بیان درخت

- 3 (۱۸) بدان که گفته شد که هشت بهشت است . اکنون بدان که در اول هر بهشتی درختی است ، و هر درختی نامی دارد ، و آن بهشت را بآن درخت باز می خوانند . نام درخت اول امکان است ، نام درخت دوم وجود است ، نام درخت سوم مزاج است ، نام درخت چهارم عقل است ، نام درخت پنجم خلق است ، نام درخت ششم علم است ، نام درخت هفتم نور الله است ، نام درخت هشتم لقا است .
- 9 سالک تا بنور الله نمی رسد ، بلکه نمی رسد .

### بیت

هم نور تو باشد که ترا داند دید

- 12 کین نور بصر ترا به نتواند دید
- (۱۹) ای درویش ! اخلاق نیک بهشتی بس فراخ است و خوش ، و اخلاق بد دوزخی بغایت تنگ و ناخوش است . ولذت اخلاق نیک در مقابله لذت علم و معرفت مانند قطره و بحر است . لذت ادراک لذتی بغایت خوش است . چنان که شهوت های بدنی ولذت های جسمانی بلذت ادراک نمی رسد ، جوهر اشیا را و حکمت جوهر اشیا را کماهی دانستن و دیدن و خود را و پروردگار خود را شناختن لذتی عظیم است .
- 18 هم چنین هر بهشتی که آخرتر است ، خوشتر است ؛ و هر دوزخی که آخرتر است ، ناخوش تر است ، از جهت آن که هر بهشتی که آخرتر است ، دانش در آن بهشت بیشتر است ، و چون دانش بیشتر است ، آن
- 21

- بهشت باین سبب خوشتر است . آدم هر چند که بمراتب بر می آید ،  
 داناتر می شود ، و بازخواست و درخواست وی زیادت می گردد ، و کار  
 3 بر وی دشوارتر می شود . از جهت آن دشوارتر می شود که داناتر  
 می گردد : « انا اعلمکم بالله واخیکم من الله » . هر چند داناتر  
 می شود ، محافظت بیرون می باید کرد که تا چیزی نگوید و نکند که  
 6 نه بأدب و حرمت و عزّت باشد ؛ و محافظت اندرون می باید کرد که تا  
 چیزی نیندیشد که نه بأدب و عزّت و حرمت باشد . هر چند نزدیکتر  
 می شود ، محافظت زیادت می باید کرد تا بجایی برسد که همیشه  
 حاضر باید بود ، و یک نفس غایب نباید شد . و اگر يك طرفة العین  
 9 غایب شود ، و یک کلمه نه از سر حضور گفته شود ، یا يك حرکت  
 نه از سر حضور کرده آید ، موخّذ باشد ، و در عتاب بود .  
 12 « حسنات الابرار سیئات المقربین » . این است حضور اهل تصوّف ،  
 و این است مقام خشیت ، و این است مقام محبّت . خشیت و محبّت در  
 یک قرینه اند ، هر دو بعد از علم اند . و از سر همین نظر  
 فرمود که « المخلصون علی خطر عظیم » . و هر صوفی که بدین  
 15 مقام نرسید ، از تصوّف بوئی نیافت ، و پنداشت که تصوّف سجّاده  
 و تسبیح کردن است . ای بیچاره دور مانده از مقام ، که مقام  
 18 تصوّف مقامی بلند است ، کسی را که پروای خودش نباشد ، پروای  
 سجّاده و تسبیح چون باشدش ؟

(۲۰) ای درویش ! هر چند که آدم بمراتب بر می آید ،

- 21 داناتر می شود و حاضر تر می گردد ، و کار بر وی دشوار تر می شود .



- 3 وازین جهت اوّل آدم را خطاب آمد که یا آدم درین بهشت دوّم ساکن باش ، و بدرخت مزاج نزدیک مشو ، که هر چند بمراتب برمی آیی ، کار بر تو دشوارتر می شود. و چون ببهشت سوّم رسید ،
- 6 بار دیگر خطاب آمد که یا آدم ! درین بهشت سوّم ساکن باش ، و بدرخت عقل نزدیک مشو ، و چون ببهشت چهارم رسید ، خطاب آمد که یا آدم چون در عروج بدرخت عقل رسیدی ، و مکلف شدی ،
- 9 و مأمور و منهی گشتی ، مردانه وار تن در کار ده ، و قدم در راه نه ، که در راه ماندن نه کار مردان است ! و برین دوزخها و بهشتهها بگذر ، و بهیچ خوشی التفات مکن ، و بستۀ هیچ چیز مشو ، و از ناخوشی مگریز ،
- 12 و از راه باز ممان ، که این خوشی و نا خوشی از برای آن است ، تا تو در سایه و آفتاب پرورده شوی ، و خود را بملایکه نمایی که من در جواب ایشان گفته ام که من چیزی می دانم که شما نمی دانید ، و در سعی و کوشش می باش ، و در راه ایست مکن ، تا آنگاه که بنور الله
- 15 رسی . و چون بنور الله رسیدی ، خود را و مرا شناختی و بلبقای من مشرف شدی . و چون بلبقای من مشرف شدی و ببهشت حقیقی رسیدی ، و دانش تو بکمال رسید . چون مرا یافتی ، هر دو جهان یافتی و همه چیز را دانستی ، چنان که در ملك و ملکوت و جبروت هیچ چیز بر تو پوشیده
- 18 نماند . بهشت این بهشت است ، و لذّت این لذّت است .

(۲۱) ای درویش ! سالک تا بلبقای خدا مشرف نشود ، هیچ چیز را کما هی نداند و نبیند . کار سالک بیش ازین نیست که خدا را بداند ، ببیند ، و صفات خدا را بداند و ببیند . هر که خدا را ندید ، و صفات

- خدارا نشناخت ، نایبنا آمد و نایبنا رفت . سالک چون بنور الله رسید ،  
 ریاضات و مجاهدات سخت تمام شد ، و بآن مقام رسید که خدا فرمود  
 3 « کنت له سمعاً و بصرأ ویدأ ولسانأ و بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش  
 و بی ینطق » . و بآن مقام رسید که رسول الله - علیه السلام - می فرماید :  
 « اتقوا فراسة المؤمن فأنه ینظر بنور الله » . سالک چون بنور الله  
 رسید ، اکنون رونده نور الله است ؛ تا اکنون رونده نور عقل بود .  
 6 کار عقل تمام شد ، اکنون رونده نور الله است . نور الله چندان سیران  
 کند که جمله حجابهای نورانی و ظلمانی از پیش سالک برخیزد ،  
 9 و سالک خدارا ببیند و بشناسد ، یعنی نور الله بدریای نور رسد ، و دریای  
 نور را ببیند . پس هم بنور او باشد که نور او را بتوان دیدن ، و او را  
 بتوان شناختن .
- (۲۲) ای درویش ! این بهشت هشتم است ، و بنزد این ضعیف  
 12 آن است که این بهشت آخرین است ، و بغیر این هشت بهشت بهشتی  
 دیگر نیست . اما بعضی می گویند که بغیر این هشت بهشت بهشتی  
 15 دیگر هست ، و در آن بهشتی درختی هست ، و نام آن درخت قدرت  
 است . سالک چون بنور الله می رسد ، و بلبقای خدای مشرف می شود  
 بعین الیقین می رسد ؛ یعنی تا با اکنون بعلم الیقین می دانست ، اکنون  
 18 بعین الیقین می بیند که هستی خدای راست ، هیچ ذره‌ای از ذرات  
 عالم نیست که نور خدای بذات بآن نیست ، و بر آن محیط نیست ،  
 و از آن آگاه نیست ، سالک از هستی خود بر می خیزد ، و هستی  
 21 ایثار می کند و از غرور و پندار بیرون می آید .

- (۲۳) ای درویش ! سالک تا ازین چند حجاب ظلمانی و نورانی نمی‌گذرد ، از خیال و پندار بیرون نمی‌آید و نمی‌تواند آمدن .
- 3 و چون از خیال و پندار بیرون آمد ، و بیقین دانست و دید که این ظاهر بود ، و این همه مشکوة بود ، بذات خدا رسید ؛
- و چون بذات خدا رسید ، وهستی خود را ایثار کرد ، خدای تعالی سالک را بهستی خود هست می‌گرداند ، وبصفت خود آراسته می‌کند ،
- 6 تا هر چه سالک گوید ، خدای گفته است ، و هر چه سالک کند ، خدای کرده است ، و سالک دانا و توانا می‌شود ، و صاحب قدرت و صاحب همت می‌گردد : « فلم تفتلوهم ولكن الله قتلهم وما رميت از رميت ولكن الله رمي » . اما فهم این ضعیف باین بهشت نهم نمی‌رسد ، از جهت آن که ازین بهشت نهم ، که این طایفه حکایت می‌کنند ، چیزی در خود ندیده‌ام ، و در اقران خود هم ندیده‌ام ؛ اما بسیار شنیده‌ام .

## فصل ششم

- 15 در بیان بهشت نهم که بعضی خبر می‌دهند

## وما ازین خبر نداریم

- (۲۴) بدان که بعضی می‌گویند که قومی هستند که هر چه ایشان می‌خواهند خدا آن می‌کند ؛ و هر چیز که ایشان را می‌باید ، آن می‌شود ؛ و همت در هر چه می‌بندند ، آن چنان می‌شود که همت ایشان می‌باشد : « رب اشعث اغبر نى ظهريں لو اقسام على الله لا بتره » .
- 21 یعنی علم بکمال و قدرت بکمال و همت بکمال دارند ، وجمله مرادات

- ایشان را حاصل است ، و هر چیز که می خواهند ، آن چنان می باشد ،  
 از جهت آن که ایشان پیش از موت طبیعی بموت ارادی مرده اند و از  
 3 دنیا گذشته اند و در آخرت اند . مثلاً اگر این طایفه می خواهند که  
 باران آید ، در حال که در خاطر ایشان بگذرد ابر ظاهر شود  
 و باریدن آغاز کند . و اگر خواهند که باران نیاید در حالی که در  
 6 خاطر ایشان بگذرد ، ابر باریدن بس کند ، و ابر ناپیدا شود . و اگر  
 خواهند که کسی بیمار شود ، در حال بیمار شود ؛ و اگر خواهند  
 که بیماری صحت یابد ، در حال صحت یابد ؛ و در جمله چیزها  
 9 همچنین می دان . و دیگر می گویند که این قوم در يك ساعت  
 از مشرق بمغرب می رود ، و در يك ساعت از مغرب بمشرق  
 می آیند . و اگر می خواهند بر آب می روند ، و اگر می خواهند  
 12 در هوا می روند ، و اگر می خواهند در آتش می روند . و اگر  
 خواهند ، مردم ایشان را می بینند ، و اگر خواهند مردم ایشان را  
 نمی بینند ، هر روز رزق ایشان آماده و پرداخته بی سعی و کوشش  
 15 آدمی بایشان می رسد .

- (۲۵) آورده اند که موسی پیغمبر چون بصحبت خضر- علیهما  
 الصلوة والسلام- رسید ، و با هم می بودند ، روزی در بیابانی گرسنه  
 شدند . آهوئی بیامد ، و در میان هر دو بایستاد . آن طرف که  
 18 پیش خضر بود ، پخته بود ، و آن طرف که پیش موسی بود ، خام  
 بود . خضر آغاز کرد و می خورد و موسی نمی توانست خورد ، خضر  
 فرمود که یا موسی ، آتش وهیزم حاصل کن . و گوشت را بریان  
 21

- ۳ وپخته کن ، وبخور . موسی از خضر سؤال کرد که چون است که آن طرف تو پخته است واین طرف من خام است . خضر فرمود که یا موسی ، من در آخرتم و تو در دنیا ، رزق دنیا منکسب است ، ورزق آخرت آماده وپرداخته است ، ورزق دنیا مستالف است ، ورزق آخرت مستفرغ است . دنیا سرای عمل است ، و آخرت سرای جزاست . رزق ما آماده وپرداخته رسد ، ورزق شما موقوف بسعی وکوشش باشد : « کَلِمَا مَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ اتِّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ » . این وامثال این از بهشت نهم حکایت می کنند .
- ۶ (۲۶) ای درویش ! امروز که من این می نویسم ، من این ندارم وباران من هم این ندارند ؛ ومع ذلك : انکاری درین نیست ، باشد که خدای تعالی بما بدهد و ببخشد که او قادر بر کمال است آنچه حالیا مارا روی نموده است آن است که قدرت آدمی اگرش روزی کنند که آنچه امر ونهی شریعت است ، وبواسطه انبیا واولیاء حق از طرف حق رسیده است ، بگذاردن امر ودور شدن از نهی توانا گردد .
- ۹ و همچنین آنچه ما دانیم وبآن رسیده ایم که کرامت آدمی علم حق و اخلاق حمیده است . هر کس که علم و اخلاق او زیاده است ، کرامت او وقرب او بحضرت حق زیاده تر است .
- ۱۲ (۲۷) ای درویش ! بدان که آدمیان از پادشاه ورعیت و پیغمبر و ائمه ، از دانا و نادان عاجز و بیچاره اند ، و بنا مرادی زندگانی می کنند ، مگر دران حال که در رضا بقضا بغایت کمال برسند ، انبیا

- واولیا و ملوک و سلاطین در بیشتر احوال بسیار چیزها می خواستند که بودی ، و نمی بود ؛ و بسیار چیزها نمی خواستند که بودی و می بود .
- 3 « و تفرّد حقّ بحکم » : در ملک و ملکوت و جبروت خود همین اقتضا می کند ، و نیز مراد آدمی و نامرادی نه هم آن است که موافق مصلحت و نا موافق مصلحت وی بود . « عسی ان تکرهو شیئاً وهو خیر لکم و عسی ان تحبّوا شیئاً وهو شرّ لکم » . والحمد لله ربّ العالمین .
- 6 تمام شد



رسائل اضافی کہ در بعضی از نسخ  
کتاب منازل السائرین  
پیدا می شود





(۱)

رساله در بیان ولایت و نبوت  
و ملک و وحی و الهام و خواب راست

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على انبيائه واوليائه خير خلقه وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد النسفی که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره 6 درخواست کردند که می باید که در ولایت و نبوت و ملک و وحی و الهام و خواب راست رساله ئی جمع کنید . درخواست ایشان را اجابت کردم و از خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد :
- « انه على ما يشاء قدير وبالإجابة جدير » . 9

## فصل اول

### در بیان مقدمات

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که در رساله اول گفته 12 شد که روح آدمی را از عالم علوی باین عالم سفلی بطلب کمال فرستاده اند ، و کمال بی آلت حاصل نمی توانست کرد ؛ آلتی ازین عالم سفلی بروح دادند ، و این آلت قالب است . پس آدمی مرگب آمد 15 از روح و قالب .
- (۳) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که آدمی 18 بواسطه قالب بتدبیر دنیا و بواسطه روح بتحصیل آخرت محتاج شد .

- و باین دو سبب بمنذر و هادی محتاج گشت . و منذر و هادی می بایست که هم از نوع آدمی باشد تا استفاده میسر شود و کمال حاصل گردد . چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم . 3

### فصل دوم

#### در بیان احتیاج آدمیان نبی

- (۴) بدان که آدمی استعداد آن ندارد که بی خدای از خدای برخوردار شود ؛ و جمله آدمیان استعداد آن ندارند که از خدای فیض قبول کنند ، و بوحی و الهام وی مخصوص گردند . پس بضرورت واسطه‌ئی می بایست که هم از نوع آدمیان باشد . حق تعالی 9  
بفضل و کرم خود بعضی از آدمیان را معصوم گردانید ، و بذات و صفات و افعال خود دانا کرد ، و بدوستی خود برگزید ، و مقرب حضرت خود گردانید ، و بوحی و الهام خود مخصوص گردانید ، و بخلق فرستاد تا 12  
خلق را از خدای خیر کنند ، و اوامر و نواهی خدا بخلق می رسانند ، و صراط مستقیم بخلق می نمایند ، تا خلق بامثال اوامر و اجتناب نواهی مشغول شوند ، و بتحصیل کمال مشغول باشند . و گواهان بر اثبات نبوت 15  
ایشان با ایشان همراه کرد .

### فصل سوم

#### در بیان آن که نبوت دو روی دارد

- (۵) بدان که نبی دو روی دارد ، يك روی بطرف خدای ، و يك روی بطرف بندگان خدای ، از جهت آن که از خدای فیض می گیرد و ببندگان خدای می رساند . آن روی را که بطرف خدای است ، که 21

- از خدای فیض قبول می کند ، ولایت نام است ، که ولایت نزدیکی است . و این روی را که بطرف بندگان خدای است ، که سخن خدای بندگان خدای می رساند ، نبوت نام است ، که نبوت آگاه کردن است . پس معنی ولی نزدیک باشد ، و معنی نبی آگاه کننده بود .
- (۶) ای درویش ! ولایت و نبوت دو صفت نبی اند ، ولی ازین دو صفت یکی بیش ندارد . وقتی در ولایت ما در شهر نسف ، بلکه در تعامت ماوراء النهر این بحث در افتاد که صفت ولایت قوی تر است یا صفت نبوت . و بعضی کس پنداشتند که مگر این بحث در نبی و ولی است . چون در خراسان بخدمت شیخ المشایخ سعد الدین حموی - قدس الله روحه - رسیدم ، در نبی و ولی این بحث هم می کردند . و اکنون بعد از وفات وی اصحاب وی این بحث هم می کنند . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمایم !
- (۷) ای درویش ! این سخن مشکل نیست . چون معنی ولی را دانستی و معنی نبی را دریافتی ، و کار هر یک را شناختی ، باید که این سخن بر تو پوشیده نماند . و اگر فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .
- (۸) بدان که مقربان حضرت خدا دو طایفه اند . چون بحضرت خدا رسیدند . و مقرب شدند ، و ملازم حضرت او گشتند ، و با خدای آرام گرفتند . بعضی در مشاهده و بعضی در معاینه ، و اینها اولیا اند . و خدای تعالی بعضی از مقربان را بخلق فرستاد تا سخن خدای بخلق رسانند . و اینها انبیا اند .

## فصل چهارم در بیان طبقات اولیا

- 3 (۹) بدان که اولیاء خدای در عالم سیصد و پنجاه وشش کس اند، و این سیصد و پنجاه وشش کس همیشه در عالم بوده اند . چون از ایشان یکی از عالم می رود ، یکی دیگر بجای وی می نشانند ، تا از این سیصد و پنجاه وشش کس کم نشود . و این سیصد و پنجاه وشش کس همیشه مقیم در گاه خدای اند و ملازم حضرت وی اند . آرام ایشان بذکر وی است ، و دانش ایشان بمشاهده وی است ، و ذوق ایشان بلبقای وی است . و این سیصد و پنجاه وشش کس طبقات دارند ، شش طبقه اند : سیصد تنان ، و چهل تنان ، و هفت تنان ، و پنج تنان ، و سه تنان ، و یکی . این یکی قطب است و عالم ببرکت وجود مبارك او بر قرار است . چون وی ازین عالم برود ، و دیگری نباشد که بجای وی نشیند ، عالم بر افتد .
- (۱۰) ای درویش ! این قطب چون ازین عالم می رود ، یکی از سه تنان بجای وی می نشانند ، و یکی از پنج تنان بمقام سه تنان می آرند ، و یکی از هفت تنان بمقام پنج تنان می آرند ، و یکی از چهل تنان بمقام هفت تنان می آرند ، و یکی از سیصد تنان بمقام چهل تنان می آرند ، و یکی از تمامت روی زمین بمقام سیصد تنان می آرند ، تا ازین سیصد و پنجاه وشش عدد همیشه در عالم باشند و کم نشوند .
- (۱۱) ای درویش ! چون آخر زمان شود ، بینش از روی زمین در 21

- سیرد تنان نیارند . از سیرد تنان کم می شوند تا هر سیرد تمام  
شوند . آن گاه از چهل تنان کم می شوند تا هر چهل تمام شوند .  
3 آن گاه از هفت تنان کم می شوند تا هر هفت تمام شوند . آن گاه  
از پنج تنان کم شوند تا هر پنج تمام شوند . آن گاه از سه تنان کم  
شوند تا هر سه تمام شوند . آن گاه قطب تنها باشد . چون قطب  
6 ازین عالم برود و دیگری نباشد که بجای وی نشیند ، عالم برافتد ،

### فصل پنجم

#### در بیان چگونگی اولیا

- 9 (۱۲) بدان که این هر سیرد و پنجاه وشش کس دانا و مقرب  
و صاحب کرامت و صاحب همت و صاحب قدرت و مستجاب الدعوة اند .  
همت ایشان اثرها دارد و دعای ایشان اثرها دارد از جهت آن که هر  
12 چیزی که از خدای می خواهند ، خدای تعالی بایشان می دهد :  
« ربّ اشعث اغبر ذی طمرین لواقسم علی الله لا یره » . کرامت و قدر  
ایشان چنان است که خاک و آب و هوا و آتش و صحرا و کوه مانع نظر  
15 ایشان نمی شوند و اگر در مشرق اند ، اهل مغرب را می بینند و سخن  
ایشان می شنوند ، و اگر در مغرب اند ، اهل مشرق را می بینند  
و سخن ایشان می شنوند ؛ و اگر می خواهند که از مشرق بمغرب روند ؛  
18 در یک ساعت می روند . بر و بحر و کوه و دشت ایشان را یکسان است ،  
و آب و آتش ایشان را برابر است ، و مانند این کرامت و قدرت ایشان  
بسیار است ، و اگر چه هر سیرد و پنجاه وشش کس دانا و مقرب و صاحب  
21 همت و صاحب قدرت و مستجاب الدعوة اند اما قطب از همه دانا تر

و مقرب تر است ، و قدرت و همت وی بیشتر است ، و هر کدام که بقطب نزدیکتر است ، دانا تر و مقرب تر است .

- 3 (۱۳) ای درویش ! هر کدام مرتبه که بالا تر است ، فرود خود را بشناسد ، اما هر کدام مرتبه که فرود تر است ، بالای خود را نشناسد .
- (۱۴) ای درویش ! این معنی حدیث بود که گفتیم ، و بفهم سالکان این چنین تقریر نزدیکتر است اما لفظ حدیث چنان است که 6 سیصد تنان بر دل آدم اند ، و چهل تنان بر دل موسی اند ، و هفت تنان بر دل عیسی اند ، و پنج تنان بر دل جبرئیل اند ، و سه تنان بر دل میکائیل اند ، و یکی بر دل اسرافیل است . و این سیصد و پنجاه 9 و شش کس در تمامت عالم منتشر اند ، تا بر که قدم و نظر ایشان بهمه عالم برسد ، اما مردم ایشان را نمی شناسند ! « اولیائی تحت قبایب لا يعرفهم غیری » . و ایشان چنان زندگانی نکنند که مردم ایشان را 12 بشناسند ، یعنی خود را بیارسائی و زاهدی و شیخی منسوب نکنند ، بظاهر همچون دیگران باشند ، و ظاهر خود را از دیگران ممتاز نگردانند ؛ باطن ایشان از دیگران ممتاز باشد . 15
- (۱۵) ای درویش ! ترقی و عروج و دوستی خدای باندرون تعلق دارد ، نه بیرون . باطن ایشان آراسته باشد بعلم و تقوی و ذوق 18 و حضور ، اما ظاهر ایشان همچون ظاهر دیگران باشد .
- (۱۶) ای درویش ! اولیا شیخی و پیشوائی و دعوت و تربیت خلق نکنند از جهت آن که اولیا يك روی بیش ندارند . روی در خدا دارند . دایم بذکر خدای و مشاهده مشغول اند ، آرام ایشان بذکر خدای 21



است و ذوق ایشان بقلای خدای است . دعوت و تربیت کار انبیا است ، از جهت آن که انبیا دو روی دارند ، يك روی در خدای دارند ، و يك روی در بندگان خدای دارند ؛ از آن طرف می گیرند و باین طرف می دهند و بعد از انبیا دعوت و تربیت کار علما است . « العلماء ورثة الانبياء » . اظهار شریعت علما توانند کرد ، و نیابت انبیا از علما خوب آید ، اقا علمائی که متقی و پرهیز کار باشند ، و پی روی پیغمبر بوند .

### فصل ششم

#### سخن شیخ سعد الدین در بیان اولیا 9

(۱۷) بدان که شیخ سعد الدین حموی می فرماید که پیش از محمد - علیه السلام - در ادیان پیشین ولی نبود و اسم ولی نبود ، و مقربان خدا را از جمله انبیا می گفتند ، اگر چه در هر دینی يك صاحب شریعت بود ، و زیاده از یکی نمی بود ، اقا دیگران خلوقا بدین وی دعوت می کردند و جمله را انبیا می گفتند . پس در دین آدم - علیه السلام - چندین پیغمبر بودند که خلوقا بدین آدم دعوت می کردند ، و در دین نوح ، و در دین ابراهیم ، و در دین موسی ، و در دین عیسی همچنین . چون کار بمحمد رسید ، فرمود که بعد از من پیغمبر نخواهد بود تا خلوقا بدین من دعوت کنند . بعد از من کسانی که پیرو من باشند ، و مقرب خدا باشند ، نام ایشان اولیا است . این اولیا خلوقا بدین من دعوت کنند . اسم ولی در دین محمد پیدا آمد . خدای تعالی دوازده کس را از امت محمد برگزید ،

- و مقرب حضرت خود گردانید ، و بولایت خود مخصوص کرد ، و ایشان را  
 نایبان حضرت محمد گردانید که « العلماء ورثة الانبياء » . در حق این  
 3 دوازده کس فرمود « علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل » . بنزدیک شیخ  
 ولی در امت محمد همین دوازده کس بیش نیستند . ولی آخرین که  
 ولی دوازدهم باشد خانم اولیا است و مهدی و صاحب زمان نام او است .  
 6 (۱۸) ای درویش ! شیخ سعد الدین در حق این صاحب زمان  
 کتابها ساخته است ، و مدح وی بسیار گفته است . فرموده است که  
 علم بکمال و قدرت بکمال دارد . تمامت روی زمین را در حکم خود  
 9 آورد ، و بعدل آراسته گرداند . کفر و ظلم را بیکبار از روی زمین  
 بردارد . تمامت گنجهای روی زمین بر وی ظاهر گردد .

- (۱۹) ای درویش ! هر چند صفت قدرت وی کنم از هزار یکی  
 12 نگفته باشم . این بیچاره در خراسان در خدمت شیخ سعد الدین بودم ،  
 و شیخ مبالغت بسیار می کرد در حق این صاحب زمان ، از قدرت  
 و کمال وی ، چنان که از فهم ما بیرون می رفت و عقل ما بآن نمی -  
 15 رسید . روزی گفتم که یا شیخ ، کسی که نیامده است ، در حق وی  
 این همه مبالغت کردن مصلحت نباشد ، شاید که نه چنین باشد .  
 شیخ برنجید . ترك کردم و بیش ازین نوع سخن نگفتم .

- 18 بیت  
 ایشان دانند جانم ایشان دانند ایشان که سر زلف پریشان دانند  
 (۲۰) ای درویش ! شیخ هر چه فرماید ، از سر دید فرماید ؛ اما  
 21 بسیار کس باین سخن زیان کردند و می کنند و بسیار کس سرگردان

- 3 شدند و می شوند مراد من ازین سخن آن است که من در عمر خود چندین کس را در خراسان ، و کرمان ، و پارس دیدم که این دعوی کردند که این صاحب زمان که خبر داده‌اند مائیم ، و این احوال که خبر داده اند بر ما ظاهر شد ؛ و نشد ، و درین حسرت مردند . و بسیار کس دیگر آیند ، و این دعوی کنند ، و درین حسرت میرند .
- 6 (۲۱) ای درویش ! درویشی کن ، که هیچ مقام بزرگتر از درویشی نیست ؛ و هیچ طایفه فاضلتر و گرامی‌تر به نزد خدا از درویشان نیستند ، درویشانی که دانا و متقی باشند ، و باختیار خود از سر دانش ترك کرده باشند ، و درویشی اختیار کرده بوند . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم . شیخ می فرماید که آن سیصد و پنجاه و شش کس را اولیا نمی گویند ، ابدال می گویند ، و راست است ، که ایشان تربیت و پرورش خلق نکردند و نمی کنند .
- 12

### فصل هفتم

#### در بیان آن که شش دین است

- 15 (۲۲) بدان که شش دین است ، دین آدم ، و دین نوح ، و دین ابراهیم ، و دین موسی ، و دین عیسی ، و دین محمد - علیهم السلام - . دین بیش ازین نیست ، و صاحب شریعت بیش ازین نیستند . و ازین شش پنج اولو العزم اند ، نوح ، و ابراهیم ، و موسی ، و عیسی ، و محمد .
- 18 اولو العزم بیش ازین نیست .
- (۲۳) ای درویش ! نبی آن است که او را وحی و معجزه باشد ؛ و رسول آن است که او را وحی و معجزه و کتاب باشد ؛ و الو العزم آن
- 21

است که اورا وحی ومعجزه و کتاب باشد ، و شریعت اولرا منسوخ گرداند ، و شریعتی دیگر بنهد ؛ و ختم آن است که اورا وحی ومعجزه و کتاب باشد ، و شریعت اولرا منسوخ گرداند ، و شریعتی دیگر بنهد ،<sup>3</sup> و پیغمبری بر وی ختم شود .

(۲۴) ای درویش ! سخن انبیا معروف و مشهور است ، و در کتب بسیار مسطور است . می گویند که صد و بیست و چهار هزار بودند . اگر<sup>6</sup> عدد ایشان معین نکنند بهتر باشد ، از جهت آن که بیقین کسی را معلوم نباشد . با محمد می گویند که ما قصه بعضی با تو گفتیم ، و قصه بعضی با تو نگفتیم . چون قصه بعضی با محمد نگفتند ، پس بیقین<sup>9</sup> کسی را عدد ایشان معلوم نباشد . ازین مجموع بعضی نبی ، و بعضی رسول . و بعضی الو العزم بودند . و خاتم یکی بود ، بر محمد ختم شد .

## ۱۲ فصل هشتم

### در بیان ملك و وحی و الهام و خواب راست

(۲۵) بدان که ملائکه وجود نورانی اند ، و بهایم وجود ظلمانی اند ، و انسان مرگب است از نور و ظلمت . ملائکه يك عالم بیش<sup>15</sup> ندارند ، و بهایم يك عالم بیش ندارند ، و انسان هر دو عالم دارد . ان الله تعالى خلق الملائكة من عقل بلا شهوة و خلق البهائم من شهوة بلا عقل و خلق الانسان من عقل و شهوة . فمن غلب عقله شهوة فهو خير من<sup>18</sup> الملائكة و من غلبت شهوته فهو شر من البهائم .

(۲۶) چون معنی ملك را دانستی ، اکنون بدان که ملائکه طبقات دارند . بعضی در عالم علوی اند ، و بعضی در عالم سفلی اند . آنچه در<sup>21</sup>

- عالم علوی اند مراتب دارند ، هر يك را مقام معلوم است . و آنچه در  
 عالم سفلی اند ، هم مراتب دارند ، هر يك را مقام معلوم است . علم  
 3 وعمل جمله ملائکه معلوم است . علم ایشان زیاده و کم نمی شود ،  
 وعمل ایشان دیگر نمی شود : « وما منا الا مقام معلوم » . هر يك  
 از مقام معلوم خود نمی توانند گذشت ، و هر يك بکار خود مشغول اند :  
 6 « لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون » . وملائکه عالم علوی  
 بعضی کزوبی و بعضی روحانی اند . و این کزویان و روحانیان وقتها  
 بفرمان خدا از آسمان بزمین آیند ، و کارها کنند ، و وقتها مصور  
 9 شوند ، و با بعضی از آدمیان سخن گویند . و گویند که ما ملایکه  
 ورسول خداییم و بکاری آمده ایم ، چنان که در قرآن از قصه مریم  
 واز قصه ابراهیم خبر می دهد ؛ و در قرآن واحادیث ذکر این معنی  
 12 بسیار است . و وقت باشد که مصور نشوند ، و بر آدمی ظاهر نشوند ، اما  
 با آدمی با آواز بلند سخن گویند ، و کاری فرمایند ، و از حالی خبر  
 دهند . و این آوازا آواز هاتف گویند . و وقت باشد که با آواز بلند  
 15 سخن نگویند ، بدل آدمیان القا کنند .
- (۲۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که هر وقت  
 که ملائکه سماوی سخنی بدل آدمیان القا کنند ، آن القا اگر در  
 18 بیداری باشد ، نامش الهام است ؛ و اگر در خواب باشد ، نامش خواب  
 راست است . و هر وقت که ملائکه سماوی از آسمان بزمین آیند  
 و مصور شوند ، و بر انبیا ظاهر شوند ، و سخن خدای بانبیا رسانند ، نامش  
 21 وحی است و بعضی انبیا را همیشه وحی در خواب بوده است ، و پیغمبر

مارا در اوّل شش ماه وحی در خواب بوده است . وازین جهت فرمود که خواب راست يك جزواست از چهل و شش جزو از نبوت . و مردم آنچه در بیداری بینند یا شنوند ، یا وقتی دیده باشند یا شنوده بوند ، و آنرا در خواب بینند ، آن خوابرا اعتباری نیست ، و آن خوابرا تعبیر نیست .

## فصل نهم

## در بیان نصیحت

6

(۲۸) ای درویش ! حیوة را بغنیمت دار ، وصحت را بغنیمت دار ، وجوانی بغنیمت دار ، و جمعیت و فراغت را بغنیمت دار ، و یاران موافق را ودوستان مشفق را بغنیمت دار ، که هر يك نعمتی عظیم اند ، و مردم ازین نعمتها غافل اند . و هر که نعمت نشناسد از آن نعمت برخوردار نیابد . و این نعمتها هیچ بقا و ثبات ندارند ، اگر در نیابی خواهند گذشت . و چون بگذرد ، هر چند پشیمانی خوری ، سود ندارد . امروز که داری ، بغنیمت دار ، و هر کار که امروز می توانی کردن ، بفردا مینداز که معلوم نیست که فردا چون باشد .

12

## بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینه تصور ماست  
(۲۹) ای درویش ! تو از اینها مباش که چون نعمت فوت شود

18 آنکاش قدر بدانی که بعد از فوت نعمت قدر دانستن هیچ فایده ندهد . با وجود نعمت ، اگر قدر نعمت را بدانی توانی که آنرا بغنیمت داری . این بود منزل اوّل ، و علما جمله درین منزل اند ، و حکما جمله در منزل دوّم اند . والحمد لله رب العالمین .

21



(۲)

رساله در بیان فقر و زهد و توکل  
و محبت خدای



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3  
(۱) چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزیز بن محمد  
النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در خواست 6  
کردند که می باید که در فقر وزهد وتوکل ومحبت خدای رساله ئی  
جمع کنید . در خواست ایشانرا اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد  
ویاری خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . « انه علی هایشاء قدیر  
وبالاجابة جدیر » . 9

### فصل اول

#### در بیان فقر و مراتب فقرا

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که فقر عبارت از بی چیزی 12  
است و فقیر کسی را می گویند که او را از دنیای هیچ چیزی نباشد .  
(۳) ای درویش ! بی چیزی نعمت عظیم است ، وتوانگری محنت 15  
عظیم است ، اما مردم نمی دانند که درویشی نعمت است ، از درویشی  
می گریزند ، ودر توانگری می آویزند . وباین سبب در دنیا در بلاها  
وفتنه ها می افتند ، ودر آخرت بعدابهای کوناگون گرفتار می شوند .  
(۴) ای درویش ! چنان که با غسل گرمی همراه است ، وچنان 18

3 که با کافور سردی همراه است ، با مال و جاه تفرقه و پراکندگی همراه است ، هر که غسل خورد ، اگر دانا و اگر نادان ، گرمی غسل در وی اثر کند . همچنین هر که را مال یا جاه پیدا آید ، اگر دانا و اگر نادان ، تفرقه ، و پراکندگی ، و بلا ، و فتنه روی بوی نهد .

6 (۵) ای درویش ! پیغمبر ما - علیه السلام - درویشی اختیار کرده است ، از جهت آن که خاصیت‌های درویشی و خاصیت‌های توانگری را دیده است و دانسته است . و با اتم می گوید که هر که راحت و آسایش می خواهد در دنیا و آخرت ، باید که درویشی اختیار کند ، و هر که تفرقه ، و پراکندگی ، و بلا ، و عذاب می خواهد در دنیا و آخرت ، باید که توانگری اختیار کند . درویشی يك عیب دارد و هنرهای بسیار ، و توانگری يك هنر دارد و عیبهای بسیار ، اما آن يك عیب درویشی ظاهر است و هنر ها پوشیده ، و آن يك هنر توانگری ظاهر است و عیبها پوشیده . مردم آنچه ظاهر است ، می بینند ، و آنچه پوشیده است ، نمی بینند .

15 (۶) ای درویش ! توانگر بعد از چندین سال که زحمت‌های گوناگون از توانگری کشیده باشد ، و در بلاها و فتنه ها افتاده بود ، آن گاه بییقین بداند که توانگری محنت بزرگ و درویشی نعمت عظیم است .

18 (۷) چون معنی فقر را دانستی ، اکنون بدان که فقرا مراتب دارند ، و هر يك در مرتبه می اند . مرتبه اول آن است که او را از دنیاوی هیچ چیز نباشد ، اما وی از دنیا می خواهد ، طلب دنیا

می کند ، و بحاجت وی حاجت از مردم سؤال می کند . و این را فقیر  
 حریص می گویند . مرتبه دوم آن است که او را از دنیا هیچ چیز  
 نباشد ، و طلب دنیا نمی کند ، و دنیا نمی خواهد ، اما بوقت ضرورت  
 سؤال می کند ، و بقدر ضرورت چیزی می خواهد ، و بآن قناعت می کند .  
 و این را فقیر قانع می گویند . - مرتبه سوم آن است که او را از دنیاوی  
 هیچ چیزی نباشد ، و طلب دنیا نمی کند ، و دنیا نمی خواهد ، و بوقت  
 ضرورت سؤال نمی کند . و اگر چیزی نمی رسد ، صبر می کند ،  
 و بتوکل زندگانی می کند و این فقیر را صابر می گویند . - مرتبه  
 چهارم آن است که او را از دنیاوی هیچ چیزی نباشد ، و طلب دنیا  
 نمی کند ، و دنیا نمی خواهد ، و بوقت ضرورت سؤال نمی کند ، و اگر  
 چیزی نمی رسد ، شکر می کند ، و بتوکل زندگانی می کند . و این را  
 فقیر شاکر می گویند .

(۸) کار فقیر صابر و فقیر شاکر دارند ، از جهت آن که در دنیا  
 دوستان خدای اند ، و در آخرت همنشینان خدای اند . فردای قیامت  
 جمله آدمیان عذر خواه باشند ، و در حضرت خدای عذر تقصیرات خود  
 خواهند ، و خدای تعالی عذر درویشان صابر و شاکر خواهد . گوید که  
 دنیا را چون گذرانیدید ، و بسبب دوستی من این همه بلا ها و زحمت  
 چون کشیدید ، امروز روز شما است . هر زحمتی که در دنیا از جهت  
 ما کشیدید ، امروز در مقابله آن دو چیز شمارا کرامت کرده ام :  
 یکی آن که بی حساب ببهشت روید ، و در بهشت هر مرادی که شمارا  
 می باید ، حاصل است ؛ و دیگر آن که هر که را شفاعت کنید ، قبول

- کنم . گرد عرصات برآید ، و هر که روزی با شما نیکی کرده است ، دست ایشان گیرید ، و ایشان را با خود بهشت برید . و رسول - علیه السلام - می فرماید که درویشان اقامت من پیش از توانگران بیانند 3 سال در بهشت روند . و بروایتی دیگر آمده است که پیش از توانگران بچهل سال در بهشت روند .
- 6 (۹) ای درویش ! شاید که مراد ازین حدیث درویشان حریص باشند ، یعنی که درویشان قانع و صابر و شاکر پیش از توانگران بیانند سال در بهشت روند ، و درویشان حریص پیش از توانگران بچهل سال در بهشت روند . پس درویشان حریص هم از ثواب فقرا بی بهره و بی نصیب نیستند . و دیگر رسول - علیه السلام - فرمود که بهشت را بمن نمودند ، بیشتر اهل بهشت درویشان بودند . و دوزخ را بمن نمودند ، بیشتر اهل دوزخ توانگران بودند . 12
- (۱۰) ای درویش ! درویشی نعمت عظیم است . اگر قدرش بدانند ، صبرکنند یا شکرگویند . می آرند که شقیق با ابراهیم ادهم رسید . ابراهیم از شقیق سؤال کرد که یا شقیق ! درویشان شهر خویش را چون گذاشتی ؟ - شقیق فرمود که بنیکوترین حال . - ابراهیم فرمود که آن حال چون است ؟ - شقیق فرمود : « اگر بیابند ، شکر کنند ، و اگر نیابند ، صبرکنند . » - ابراهیم فرمود که سگان شهر ما همچنین کنند ، اگر می یابند ، می خورند ، و اگر نمی یابند ، صبر می کنند . - شقیق فرمود که یا ابراهیم ! پس درویشان چون زندگانی کنند ؟ - فرمود که اگر نیابند ، شکرکنند و اگر بیابند ، ایثارکنند . - شقیق 21

- انصاف بداد و فرمود که درویشان باید که چنین زندگانی کنند . -
- 3 (۱۱) می آرند که یکی نزدیک ابراهیم ادهم ده هزار درم بیاورد و گفت که این را از من قبول کن ، و در مصلحت خود صرف کن :
- 6 ابراهیم آن را قبول نکرد . آن کس الحاح می کرد و شفاعت می کرد تا باشد که قبول کند . ابراهیم فرمود که الحاح مکن ، و زحمت مکش ، که من قبول نکنم . تو می خواهی که نام من از جریده درویشان محو کنند و در جریده توانگران ثبت کنند .
- 9 (۱۲) ای درویش ! اگر این مقام بزرگ نبودی ، پیغمبر ما - علیه السلام - باین مقام فخر نیاوردی ، و نفرمودی که الفقر فخری .
- 12 و اگر این مقام بحضرت خدای بزرگ نبودی ، پیغمبر از خدا این مقام نخواستی « اللهم احیینی مسکیناً و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرۃ المساکین » .

## فصل دوم

### در بیان زهد و مراتب زهاد

- 15 (۱۳) بدان که زهد عبارت از ترك است ، و زاهد کسی را گویند که او را از دنیاوی چیزی بوده باشد ، و باختیار خود آن را ترك کرده بود . و هر که را چیزی نبوده باشد ؛ و ترك نکرده بود ، او را زاهد
- 18 نگویند ، فقیر گویند . و هر که ترك دنیا کند از برای اظهار سخاوت ، یا از برای قبول خلق ، یا از جهت سبب دیگر که نه از برای خدا بود ، و نه از برای آخرت بود ، او را هم زاهد نگویند . زاهد آن
- 21 باشد که ترك دنیا کند از برای ثواب آخرت یا از برای خدا !

- (۱۴) ای درویش ! زاهد مطلق آن بود که بیکبار ترك دنیا کند و روی از مال و جاه بکلی بگرداند . اگر چه زهد از بعضی دنیا درست است ، چنان که توبه از بعضی معاصی درست است ، اما ثوابی که موعود است در آخرت ، زاهدان و تائبان را آن زاهدی است که روی از دنیا بکلی گردانیده بود ، و آن تائبی است که روی از معاصی بکلی گردانیده باشد .
- (۱۵) چون معنی زهد را دانستی ، اکنون بدان که زهاد مراتب دارند ، و هر يك در مرتبه ئی اند . - مرتبهٔ اوّل آن است که زاهد شود تا از عقاب آخرت ایمن گردد و از عذابهای گوناگون دوزخ خلاص یابد . و این زهد خایفان است . - مرتبهٔ دوّم آن است که زاهد شود برای ثواب آخرت و نعمتهای گوناگون بهشت . و این زهد راجیان است . - مرتبهٔ سوم آن است که زهد وی نه از خوف دوزخ باشد ، و نه از امید بهشت بود ، خاصّاً از جهت دوستی خدا کرده باشد ، و دوستی خدای تعالی چنان بر دل وی مستولی شده باشد که پروای هیچ چیزی دیگرش نباشد .
- (۱۶) ای درویش ! هر که ترك دنیا کند از برای ثواب آخرت ، زاهد است ، اما نزدیک اهل معرفت این زهد ضعیف است ، از جهت آن که دنیا و آخرت در نظر عارفان حقیر و مختصر است . ایشان از عذابهای گوناگون دوزخ نترسند ، و بنعمتهای گوناگون بهشت امید ندارند . از خدا بترسند ، و بخدا امید دارند ، و از خدا می جویند .
- (۱۷) ای درویش ! آن قدر ندارد که تو بوی مشغول شوی ، و در

طلب وی عمر عزیز خود ضایع گردانی . چیزی که امروز با تست ،  
 و فردا با دیگری خواهد بود ، او را نزدیک عاقل هیچ قدری نباشد ،  
 3 وعاقل دلرا بروی نهد . بایزیدرا پرسیدند که این مقام بچه یافتی ؟  
 - فرمود که بیچ . - گفتند : « چون ؟ » - فرمود که بیقین دانستم  
 دانستم که دنیا هیچ است ، ترك دنیا کردم و این مقام یافتم .

6 (۱۸) ای درویش ! اگر این سخنرا فهم نکردی ، و دنیا پیش تو  
 قدری دارد ، بدان که زهد معامله است که با خدا می کنند . دنیا  
 می دهند و آخرت می ستانند ، فانی می دهند و باقی می ستانند . هر که  
 9 کاسه سفالین بدهد ، و در مقابله آن کاسه زرین بستاند معامله می باشد  
 بغایت با نفع و پر سود ، و جمله عاقلان باین معامله رغبت نمایند .  
 ازینجا گفته اند که زاهدان عاقلترین آدمیان اند .

12 (۱۹) ای درویش ! اگر این سخنرا فهم نمی کنی ، و باور  
 نمی داری ، بدان که دنیا تخم تفرقه و اندوه است ، و تخم بلاء و عذاب  
 است . هر که را مال و جاه بیشتر می شود ، تفرقه و اندوه وی ، و بلاء  
 15 و عذاب وی بیشتر می گردد . عاقلان هر چیز که خواهند ، از برای  
 راحت و آسایش خواهند ، و راحت و آسایش در ترك است . پس هر که  
 عاقل بود ، ترك اختیار کند بقدر آن که تواند ، اگر ترك کلی کند ،  
 18 راحت کلی یابد : و اگر ترك کلی نتواند کرد ، بقدر آن که ترک  
 می کند ، راحت می یابد .

(۲۰) ای درویش ! هر که را در دنیا مرادی بر می آید ، در زیر  
 آن مراد صد نامرادی نهفته است . عاقل از برای يك مراد تحمل صد  
 21

ناهرادی نکنند ، ترك آن يك مراد کند ، تا آن صد ناهرادیش نباید کشید .

3

### فصل سوم در بیان توکل

- (۲۱) بدان که توگل کار خود بکسی گذاشتن است ، و خدا می فرماید که هر که کار خود بمن گذارد ، من بسازم کارهای وی را 6  
 « ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره » .
- (۲۲) ای درویش ! توگل ثمره ایمان است . ایمان هر که قوی تر باشد ، توگل وی درستتر بوده یعنی هر که را ایمان باشد بهستی 9  
 و یگانگی خدا ، او بیقین بداند که خدا دانا است بهمه چیز و توانا است بر همه چیز ، و رحمت و عنایت او در حق بندگان زیاده از آن است که رحمت و عنایت مادر در حق فرزند ، بلکه هیچ نسبت ندارد رحمت 12  
 و شفقت مادر بر رحمت و شفقت حق . شفقت مادر در حق فرزند هم اثر شفقت حق تعالی است در حق بندگان خود .
- (۲۳) ای درویش ! حقیقت توگل آن است که بنده بیقین بداند 15  
 که خدای تعالی قادر است بر روزی رسانیدن بندگان ، و با آن که قادر است ، وعده کرده است که روزی بندگان بر من است ، و بیقین بداند که خدای تعالی وعده خود خلاف نکند . چون اینها بیقین 18  
 دانست ، و اعتماد بر کرم و فضل خدای کرد ، و دل وی آرام گرفت ، و ازین نمی گردد ، توگل بنده تمام شد .
- (۲۴) ای درویش ! توگل درست از یقین درست پیدا می آید . 21



- یقین هر که تماثر بود ، توگل وی درستتر بود . یقین در دل است ،  
 و توگل کار دل است . چون دل آرام گرفت ، خدا روزی بندگان  
 3 می رساند ، و کار بندگان می سازد ، اگر در ظاهر بنده کاری کند یا  
 نکند ، و بکسی مشغول شود یا نشود ، و مباشرت اسباب کند یا نکند ،  
 نقصانی در توگل وی نیاید . اگر بدر حاکمی رود ، یقین بداند که  
 6 قاضی حاجت خدای است . اگر بنزدیک طیب رود ؛ یقین داند که  
 شفاء بنده از خدای است ، و مانند این .
- (۲۵) ای درویش ! باید که متوگلرا اعتماد بر مال ، و اعتماد بر  
 9 کسب ، و اعتماد بر اسباب نباشد ، اعتمادش بر کرم و فضل خدا باشد .  
 (۲۶) چون حقیقت توگلرا دانستی ، اکنون بدان که کسانی که  
 عیال دارند ، اگر کسب کنند ، و اگر ذخیره نهند ، توگل ایشانرا  
 12 زیان ندارد ، اما باید که نفقه یکساله بیش نهند ، و کسب بر وجه  
 حلال کنند ، و در معامله کم ندهند ، و زیاده نستانند ، و رحمت و شفقت  
 در هیچ موضع فرو نگذارند . و کسانی که عیال ندارند ، و مجرد اند ،  
 15 اگر ایشانرا چنان اند که روزی چیزی خوردنی بایشان نرسد ،  
 و اندرون ایشان متفرق و پراکنده شود ، و انتظار کشند که کسی چیزی  
 خوردنی به پیش ایشان برد ، باید که بکسب مشغول شوند . و آن  
 18 کسب توگل ایشانرا زیان ندارد ، اما باید که بقدر ضرورت کسب  
 کنند ، و ذخیره نهند ؛ هر چه در روز کسب کنند ، در همان روز در  
 راه رضای خدا صرف کنند . و اگر چنان اند که ایشانرا اگر یک  
 21 روز ، و اگر دو روز ، و اگر سه روز چیزی خوردنی نمی رسد ، و اندرون

- ایشان متفرق و پراکنده نمی شود ، و انتظار آن نمی کشند که کسی چیزی خوردنی بیش ایشانشان برد ، ایشانشان باید که ترك كسب کنند ، که حیف باشد که ایشانشان بکسب مشغول شوند . ایشانشان اهل صحبت اند ، 3 کار ایشانشان فراغت و جمعیت است ؛ باید که باقی عمر را بغنیمت دارند . و غنیمت داشت باقی عمر آن باشد ، که دست از صحبت یکدیگر ندارند ، و یکدیگر را عزیز دارند ، و در بر آوردن مراد یکدیگر 6 کوشند ، و بر یکدیگر تکبر نکنند ، و در میان ایشانشیخی و مریدی باید که نباشد . شیخی و مریدی کار مبتدیان است ، در نهایت شیخی و مریدی نبود ، جمله برابر باشند ، و خدمت یکدیگر کنند ، و منت 9 بخود فرو گیرند ، تا از آن صحبت برخوردار یابند ، و باقی عمر را بغنیمت داشته باشند . و زکوة فراغت و جمعیت را باید که این طایفه این بیچاره را بدعای خیر یاد کنند ، که این بیچاره همیشه خواهان 12 این بود ، و نیافت ، یا در وقت ما این طایفه نبودند ، و یا بودند ، روی بمن نمودند .

15

بیت

- در دهر وفا نبود هرگز یا بود به بخت ما کنون نیست  
و این طایفه باید که ذخیره نهند . هر چه خدا بایشان فرستد از خوردنی و پوشیدنی ، چون بقدر ضرورت حظ خود را بردارند ، باید که 18 باقی را ایثار کنند .

- (۲۷) ای درویش ! هر که علم و ارادت و قدرت خدا را ندید بر کَل کاینات ، اعتماد وی بر اسباب است ، و از اسباب در نمی تواند 21

گذشت . وبمسبب اسباب نمی تواند رسید . پس هر وقت که در اسباب  
 خللی پیدا آید ، وی غمناک و اندوهگین شود ، و متفرق و پراکنده خاطر  
 3 گردد . هر که علم و ارادت و قدرت خدارا محیط دید بر کل کائنات ،  
 اعتماد وی بر خدای است ، نه بر اسباب ، از جهت آن که وی  
 اسباب را همچون مسببات عاجز ، و بیچاره ، و مقهور ، و مسخر خدا دید ؛  
 6 و خدارا دانا بهمه چیز و توانا بر همه چیز دید ، و یقین دانست که هر  
 چه می کند ، خدا می کند ؛ و هر چه می دهد ، خدا می دهد . پس  
 اگر در اسباب خللی پیدا آید ، وی غمناک و اندوهگین نشود ، و متفرق  
 9 و پراکنده خاطر نگردد .

(۲۸) ای درویش ! یقین بدان که قادر مطلق اوست . هر چه  
 می خواهد ، می کند . « فعال لما يريد » صفت اوست . بی علم و ارادت  
 12 و قدرت وی برگی بر درخت نجنبد ، و دست هیچکس حرکت نکند ،  
 و دل هیچکس هیچ نیندیشد . اندیشه دلها ، و حرکت دستها و زبانها  
 بعلم و ارادت و قدرت اوست ، بلکه جنبش تمام موجودات بعلم  
 15 و ارادت و قدرت اوست . بی علم و ارادت و قدرت او هیچ چیز در  
 وجود نیاید ، و هیچ چیز حرکت نکند . خالق جمله اشیا اوست ،  
 و محرک جمله اشیا اوست ، معیی و ممیت اوست ، ضار و نافع اوست ،  
 18 قابض و باسط اوست . هر که را فراخی می دهد ، او می دهد ؛ هر  
 که را تنگی می دهد ، او می دهد ؛ « نحن قسمنا بينهم معيشتهم فی  
 حیوة الدنيا » . مشایخ این دعا را بسیار خوانده اند : « اللهم لا مانع  
 21 لما اعطيت ولا معطى لما منعت ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذا الجدِّ

ملك الجدد .

- (۲۹) ای درویش ! چون دانستی که حال چنین است ، بیش غم دنیا مخور ، و کار بخدا بگذار ، که کار ساز بندگان اوست . بنده باید 3 که کار خود کند ، که خداوند کار خود می کند . کار بنده فرمان برداری است ، و کار خداوند پروردگاری است .
- (۳۰) ای درویش ! دانایان در دنیا هرگز چیزی نخواستند ، 6 بهر چه پیش آمده است ، راضی و تسلیم بوده اند ، از جهت آن که دانسته اند که آدمی نداند که به آمد وی در چیست : « عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم » . 9 و یقین دانسته اند که خدای مصلحت کار بنده داند . پس تدبیر و تصرف خود ، و ارادت و اختیار خود از میان برداشته اند ، و کار بخدای بگذاشته اند . « وفوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد » . 12

### فصل چهارم

#### در بیان محبت خدا

- (۳۱) بدان که محبت خدای تعالی مقامی بلند است ، و نهایت 15 مقامات است . و غایت کمال بنده آن است که دوستی خدای تعالی بر دل وی غالب شود ، و همگی دل وی را فرو گیرد . و اگر همگی دل را فرو نگیرد ، باری چنان باشد که دوستی خدای غالب تر بود از دوستی 1 چیزها دیگر که نجات بنده در این است . ولذت و راحت در آخرت بر قدر دوستی خدا خواهد بود ؛ هر که را زیاده باشد ، زیاده بود ؛ و هر که را هیچ نباشد ، هیچ نبود . رسول - علیه السلام - می فرماید 21

- که ایمان هیچ کسی درست نیست تا آن گاه که خدای را ورسول  
خدای را از همه چیزها دوست تر نگیرد . واز رسول - علیه السلام -  
سؤال کردند که ایمان چیست ؟ - فرمود که دوستی خدای ودوستی 3  
رسول خدای . ورسول - علیه السلام - همیشه این دعا می کرد :  
« اللهم ارزقني حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني الي حبك » .  
(۳۲) ای درویش ! محبت خدای تعالی از معرفت خدای تعالی 6  
پیدا می آید . هر که را معرفت خدای تعالی باشد ، البته او را محبت  
خدای تعالی بود ؛ ومحبت خدای تعالی بر قدر معرفت خدای تعالی  
باشد . اگر معرفت بکمال بود ، محبت هم بکمال باشد ؛ وچون 9  
محبت بکمال باشد ، لذت وراحت در آخرت هم بکمال باشد .  
(۳۳) ای درویش ! معرفت خدای تعالی اصل است ، وبنای  
چندین مقامات بر وی است . اگر معرفت خدای تمام حاصل شد ، باقی 12  
مقامات که بنا بر وی است ، آسان گشت ؛ بلکه باقی مقامات جمله  
حاصل شد ؛ وشك نیست که این چنین است ، از جهت آن که سالک  
چون يك قدم در معرفت نهاد ، در هر مقامی يك قدم نهاد . چون 15  
معرفت تمام شد ، جمله مقامات که بنا بر وی است تمام شد . واین  
سخن بفايت خوب است . در معرفت می باید کوشید ، که باقی خود  
حاصل شود الا اخلاق ، که اخلاق از معرفت پیدا نیاید ، کسب اخلاق 18  
بطریقی دیگر است . هر يك عالمی اند ، اخلاق عالمی است و معارف  
عالمی است . بسیار کس را باشد که معارف باشد و اخلاق نباشد ، وبسیار  
کس را بود که اخلاق بود و معرفت نبود . هر کس را دو بود ، او بکمال 21

باشد .

تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم ، غرض ما بیان محبت

3 حق تعالی بود .

(۳۴) ای دوریش ! تا دوستی خدای تعالی همگی دل بنده را فرو

نگیرد ، بنده یکجہت و یکقبلہ نکرده . و تا بنده یکجہت و یکقبلہ

6 نشود ، حاضر نکرده ، و با خدای نتواند بود .

(۳۵) ای درویش ! خدای با بنده است ، بنده می باید که با

خدای باشد ، تا کمال بنده بود . تا دوستی خدای همگی دل بنده را

9 فرو نگیرد ، بنده با خدا نتواند بود . و چون بنده با خدا باشد ، اگر

نماز گذارد ، بحضور گذارد ، و اگر تسبیح گوید ، بحضور گوید ،

و اگر صدقه دهد ، باخلاص دهد . با خدای بودن هنرهای بسیار دارد ،

12 و بی خدای بودن عیبهای بسیار دارد . و هر طاعتی که نه بحضور بود ،

آن طاعت صورتی باشد بی جان ، و صورت بی جان را قدری نباشد . کار

حضور دل دارد : « لا صلوة الا بحضور القلب » . هر که در مدت عمر

15 سجده نمی بحضور کرد ، کار خود تمام کرد . و هر که در مدت عمر هر

روز هزار رکعت نماز بی حضور کرد ، هیچ کاری نکرد . طریق بدست

آوردن حضور هیچ طریقی دیگر نیست الا دوستی خدای . چنان که

18 معرفت اصل چندین مقامات است ، محبت خدای تعالی اصل چندین

مقامات است .

(۳۶) ای درویش ! این سه رساله را در اصفهان جمع کردم

21 و نوشتم . والحمد لله رب العالمین .



(۳)

رساله در بیان مبداء اول و در بیان  
عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک  
(تقریر مفصل رساله یازدهم) .



### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله ربّ العالمين وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
6 درخواست کردند که می باید که در بیان مبداء اول ، وعالم جبروت ،  
وعالم ملکوت ، وعالم ملک رساله ئی جمع کنید . درخواست ایشان را  
اجابت کردم واز خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا وزلل  
9 نگاه دارد : « اِنَّهُ عَلَى مَا يَشَاءُ قَدِيرٌ وَبِالْاِجَابَةِ جَدِيرٌ » .
- (۲) ای درویش ! قاعده وقانون سخنان جلد اول دیگر بود ،  
وقاعده وقانون سخنان این جلد دوم دیگر است ، هر يك از طوری اند ،  
12 ودور از یکدیگر اند . سخنان این جلد دوم از گوش دیگر می باید  
شنود ، وبچشم دیگر می باید دید . واگر آن گوش وآن چشم هنوز  
پیدا نیامده است ، نباید شنود ونباید خواند . وسالکان این دعا بسیار  
15 خوانده اند : « اللَّهُمَّ مَتَعْنَا بِاسْمَاعِنَا وَاسْمَاعِ اسْمَاعِنَا وَابْصَارِنَا وَابْصَارِ ابْصَارِنَا  
وَقُلُوبِنَا وَابْصَارِ قُلُوبِنَا . »

## فصل اول

## در بیان مبداء اول و در بیان عالم

- 3 (۳) بدان - اعزك الله في الدارين - که موجود از دو حال خالی نباشد ، یا اورا اول باشد ، یا نباشد . اگر اورا اول نباشد ، آن موجود واجب الوجود است ، و اگر باشد ، آن موجود ممکن الوجود است .
- 6 و واجب الوجود را مبداء اول گویند ، و خدای عالم خوانند ؛ و ممکن - الوجود را عالم خدای گویند ، و کتاب خدای خوانند . و عالم در قسمت اول بر دو قسم است ، عالم عدم و عالم وجود ، باز عالم وجود در قسمت اول بر دو قسم است ، عالم ملك و عالم ملکوت . و این سخن بغایت ظاهر 9 است ، و دوری حقایق نیست . اما چنین می‌دانم که تمام فهم نکردی ، روشن‌تر ازین بگویم .

## فصل دوم

## در بیان وجود و عدم و ممکنات

- 12 (۴) بدان که معلوم اهل علم و مفهوم اهل فهم سه قسم است ، و ازین سه قسم بیرون نیست ، یا واجب است ، یا ممتنع ، یا ممکن .
- 15 واجب موجودی است که عدم بروی روا نیست ؛ پس واجب همیشه بود و همیشه باشد . و ممتنع معدومی است که وجود بروی روا نیست ؛ پس ممتنع هرگز نبود و هرگز نباشد . و ممکن چیزی است که عدم 18 بر وی رواست و وجود بر وی رواست ؛ پس ممکن شاید که معدوم باشد ، و شاید که موجود بود .
- 21 (۵) ای درویش ! ممکنات دو عالم دارند ، یکی عالم عدم و یکی

- عالم وجود ، درعالم عدم می‌توانند بود ، ودر عالم وجود می‌توانند بود .  
 وعالم عدم عالمی بغایت بزرگ و فراخ است ، ودر وی خلقان بسیاراند ،  
 3 وآن خلقان را ازین عالم که ما در آن ایم خبر نیست ، ورسول  
 علیه السلام - می‌فرماید که خدارا زمینی دیگر هست بغیر ازین زمین که  
 ما در آنیم وآن زمین سدّ است ، ودر آن زمین خلقان بسیاراند ، وآن  
 6 خلقان را خبر نیست که بغیر از زمین ایشان زمینی دیگر هست ، وآن  
 خلقان را خبر نیست که درین زمین آدم و ابلیس بوده اند ، وآن خلقان را  
 خبر نیست که کسی عصیان خدای تعالی تواند کرد .
- 9 (۶) ای درویش ! می‌دانی که آن زمین کدام است ، وآن خلقان  
 کدام اند . آن زمین زمین عدم است ، وآن خلقان ممکنات اند که درعالم  
 عدم اند . و حقیقت این سخن آن است که جواهر و اعراض عالم جمله  
 12 بیکبار در عالم عدم بالقوّه موجود اند بطریق کلی آن جواهر و اعراض را  
 که در عالم عدم موجود اند بطریق کلی ممکنات می‌گویند . ایشان اند  
 که قابل وجود و قابل عدم اند ، وایشان اند که غیر وجود و غیر عدم اند ،  
 15 وایشان اند که حقایق موجودات اند . و اگر آن موجودات بالقوّه در عالم  
 نبودندی ، این موجودات بالفعل درعالم وجود نبودندی .
- (۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عالم در  
 18 قسمت اوّل بر دو قسم است ، عالم عدم و عالم وجود ، درعالم عدم موجودات  
 بالقوّه اند ودر عالم وجود موجودات بالفعل اند . باز عالم وجود در قسمت  
 اوّل بر دو قسم است ، عالم محسوس و عالم معقول . ودر عالم محسوس ،  
 21 موجودات محسوس اند ، ودر عالم معقول موجودات معقول اند . موجودات

عالم بیش ازین نیستند. پس موجودات محسوس را عالم ملك می گویند ،  
 و موجودات معقول را عالم ملكوت می گویند ؛ و موجودات بالقوة را عالم  
 جبروت می خوانند . چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین 3  
 بگویم .

### فصل سوم

6 در بیان اسماء عالم جبروت و عالم ملكوت و عالم ملك

(۸) بدان که آن موجودات بالقوة را که در عالم عدم اند باضافات  
 و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند : عالم عدم ، و عالم ممکنات ، و عالم  
 ماهیات ، و عالم حقایق ، و عالم کلیات ، و عالم استعداد ، و عالم فطرت ، و عالم 9  
 قوت ، و عالم اجمال و عالم جبروت ، و مانند این گفته اند ، و مراد ازین  
 جمله همین يك عالم بیش نیست ، و این عالم قوت است . و این دو عالم را  
 که موجودات محسوس و موجودات معقول در وی اند ، هم باضافات و اعتبارات 12  
 باسامی مختلفه ذکر کرده اند : عالم محسوس و عالم معقول ، و عالم ملك  
 و عالم ملكوت ، و عالم خلق و عالم امر ، و عالم شهادت و عالم غیب ، و عالم  
 ظلمانی و عالم نورانی ، و عالم جسمانی و عالم روحانی ، و مانند این گفته اند . 15  
 و مراد ازین جمله همین دو عالم بیش نیست ، و آن عالم محسوس و عالم  
 منقول است .

18 (۹) ای درویش ! نه چنان است که عالم دیگر است و موجودات  
 دیگر ، یعنی چنان است که عالم ظرف است و موجودات مظهر ، بلکه  
 موجودات عین عالم اند . بغیر موجودات چیزی دیگر نیست . سخن دراز  
 شد و از مقصود بازماندیم ؛ غرض ما آن بود که موجودات بالقوة را 21

عالم جبروت می گویند، و موجودات معقول را عالم ملکوت می گویند،  
و موجودات محسوس را عالم ملک می گویند.

### فصل چهارم

3

در بیان جوهر اول و در بیان پیدا آمدن مفردات و مرکبات

- (۱۰) بدان که موجودات بالقوة که در عالم عدم اند و معدومات  
ممکن اند، جمله شیئی اند، و جمله معلوم خدای اند. و باین اشیا خطاب  
آمد که «الست بر بکم و از ایشان جواب آمد که «بلی». و این اشیا هرگز  
از حال خود نگشتند و نخواهند گشت «فاقم و جهک للبدین حنیفاً  
فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم»
- (۱۱) ای درویش! از بودن و نابودن موجودات آن اشیا را تفاوتی  
نیست. اگر، موجودات جمله بیکبار معدوم شوند، و اگر همچون این عالم  
هزار دیگر موجود کردند، آن اشیا زیادت و کم نشوند، و در آن اشیا  
تبدیل و تغییر پیدا نیاید، از جهت آن که آن اشیا جمله کلیات اند،  
و کلیات هرگز از حال خود نگردند، و از بودن و نابودن جزویات، و از  
بسیاری و اندکی جزویات، کلیات زیادت و کم نشوند، و تغییر و تبدیل  
در کلیات پیدا نیاید.
- (۲۱) تا سخن دراز نشود، و از مقصود بازمانیم، بدان که خدای  
تعالی فاعل مطلق است، و عالم جبروت قابل مطلق است. خدای تعالی  
که فاعل مطلق است، ازین عالم جبروت، که قابل مطلق است، بیک  
جوهر امر کرد که موجود شو! آن جوهر دریک طرفه العین موجود  
شد، و از عالم قوت بعالم فعل آمد، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسید:

21

- « وما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر » وآن جوہر را جوہر اول گویند ؛  
 و بزرگواری جوہر اول را جز خدای تعالی کسی دیگر نداند ، از جهت  
 3 آن کہ جوہر اول جوہری بغایت لطیف و شریف است ، و بغایت دانا  
 و مقرب است ، و بغایت حاضر و مشتاق است . ہمیشہ در اشتیاق خدای است  
 و هرگز يك طرفه العين از آن حضرت غافل نشد و نشود ، و از آن در گاہ  
 6 غایب نکشت و نگردد . و بزرگواری جوہر اول از آن است کہ بی واسطه  
 غیر پیدا آمده است . آن گاہ باین جوہر اول خطاب آمد کہ مفردات  
 عالم بنویس ! در يك طرفه العين بنوشت تا مفردات عالم موجود گشتند  
 9 و از عالم قوت بعالم فعل آمدند ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند :  
 « ائما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فیکون » و مفردات عالم عقول  
 و نفوس و طبایع و افلاک و انجم و عناصر اند . جوہر اول مفردات عالم بنوشت  
 12 کار جوہر اول تمام شد . ازین معنی خبر داد کہ « جف القلم بما هو کائن » .  
 آن گاہ باین مفردات خطاب آمد کہ مرگبات عالم را بنویسید . بنوشتند  
 و می نویسند ، تا مرگبات موجود شدند و می شوند ، و از عالم قوت بعالم فعل  
 15 آمدند و می آیند . و مرگبات عالم معادن و نباتات و حیوانات اند . این است  
 تمامی موجودات ، و این است بیان عالم عدم و عالم وجود .  
 (۱۳) عالم بیش ازین نیستند « یسطرون به والقلم وما یسطرون » عبارت  
 18 از عالم جبروت است ، « والقلم » عبارت از جوہر اول است ، و جوہر اول قلم  
 خدای است ، « وما یسطرون » عبارت از مفردات عالم است ، و مفردات عالم  
 نویسندگان اند . و نویسندگان دایم در کتابت اند ، و کار ایشان این است  
 12 کہ ہمیشہ مرگبات می نویسند . و مرگبات کلمات رب العالمین اند ،

- 3 وکلمات او هرگز بنهایت نرسیده است و نرسد، با آن که نباید ندارد، مکرّر نیستند. « قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربّی لنفد البحر قبل ان تنعد کلمات ربّی ولو جئنا بمثله مدداً »
- 6 (۱۴) ای درویش! بعضی می گویند که اوّل زمین موجود شد، آن گاه آسمانها و ستارگان، یعنی عناصر و طبایع موجود گشتند، آن گاه افلاک و انجم. و بعضی می گویند که اوّل افلاک و انجم موجود شدند، آن گاه افلاک و انجم. و بعضی می گویند که افلاک و انجم و عناصر و طبایع جمله بیکبار برابر موجود گشتند.
- 9 (۱۵) چون این مقدمات معلوم کردی، اکنون بدان که عالم ملک عالم محسوسات است، و عالم ملکوت عالم معقولات است، و عالم جبروت عالم ممکنات است، و مبداء اوّل خدای عالم است. و خدای عالم احد حقیقی است، از جهت آن که در ذات وی بهیچ نوع کثرت نیست، مجرد است، و وحدت صرف است.

## فصل پنجم

## در بیان کارکنان خدای

- 15 (۱۶) ای درویش! هیچ شك نیست که در عالم کارکنان هستند، و فرمان خدا کار می کنند « لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون ». و این کارکنان را بعضی ملائکه می خوانند، و بعضی عقول و نفوس و طبایع می گویند. و این اصطلاح است. هر قومی اصطلاحی دارند، و با اصطلاح خود سخن می گویند. آن قوم که ملائکه می خوانند، می گویند که عالم ملائکه عالم ملکوت است،
- 21

- وعالم اجسام عالم ملك است ؛ وآن قوم که عقول و نفوس و طبایع می گویند ، می گویند که عقول و نفوس و طبایع عالم ملکوت اند ،  
 3 و افلاك و انجم و طبایع عالم ملك اند . و مراد هر دو طایفه یکی است .  
 و این سخن مشکل نیست ، ظاهر است .
- (۱۷) ای درویش ! هیچ شك نیست که عالم اجسام جانی دارد ،  
 6 و فعل اجسام ، ونشو و نمای اجسام ، و حس و حرکت اجسام از آن جان  
 است . و اگر آن جان نبود ، اجسام مرده بودند ، و فعل و نشو و نما  
 و حس و حرکت نداشتندی . جان هر چیز ملکوت آن چیز است .  
 9 و جان اجسام مراتب دارد . پس عالم ملکوت را مراتب باشد . و دیگر  
 طایفه می گویند که جوهر اول بامر خدا موجود شد ؛ و طایفه دیگر  
 می گویند که جوهر اول از ذات خداوند صادر شد . و این هم  
 12 اصطلاح است . اگر بانصاف تحریر مبحث کنند ، یقین بدانند که  
 مقصود جمله یکی است .
- (۱۸) ای درویش ! این همه ظللها و اختلاف که پیدا آمد از  
 نادان پیدا آمد ، که مبتدیان ندانستند که مقصود جمله یکی است .  
 15 لاجرم مذاهب مختلفه پیدا آمد ، و خلق سرگردان شدند . و از آن  
 جهت ندانستند که مبتدیان از لفظ بمعنی می روند ؛ لاجرم الفاظ مختلفه  
 18 حجاب ایشان می شود . و منتهیان از معنی بلفظ می آیند ، لاجرم  
 الفاظ مختلفه حجاب ایشان نمی شوند . هر که از لفظ بمعنی رود ،  
 همیشه وی و قوم وی سرگردان باشند .



## فصل ششم

## در بیان عالم علوی و عالم سفلی

- 3 (۱۹) چون عالم جبروت را و عالم ملکوت را و عالم ملک را دانستی ، اکنون بدان که عقول و نفوس که کرویّان و روحانیان اند ، و افلاك و انجم که عرش و کرسی آسمانها و ستارگان اند ، عالم علوی اند ،
- 6 و طبایع و عناصر عالم سفلی اند .
- 9 (۲۰) چون عالم علوی و عالم سفلی را هم دانستی ، اکنون بدان که افراد عالم علوی هر یکی صورتی که دارند رها نمی کنند ، و صورتی دیگر نمی گیرند . هر یکی کاری که دارند ، دائم بکار خود مشغول اند ، و ایشان را از آن کار هرگز خستگی و هلاکت نیست ، در کار ایشان تغییر و تبدیل نیست . علم و عمل ایشان هرگز زیاده و کم نشود ، و ایشان علم و عمل از کسی نیاموخته اند . علم و عمل ایشان با ذات ایشان همراه است ، و کمال ایشان مقارن ذات ایشان است .
- 12 و باین سبب عالم علوی را عالم بقا و ثبات می گویند : « انّ الذین عند ربّك لا یستکبرون بمن عبادته ویسبّحونه وله یسجدون . » و افراد عالم سفلی هر یکی صورتی که دارند ، رها می کنند ، و صورتی دیگر می گیرند . آتش هوا ، و هوا آب ، و آب خاک می شود ؛ و خاک آب ،
- 18 و آب هوا ، و هوا آتش می گردد . و خاک و آب و آتش و هوا مرگب می شوند ، و باز مفرد می گردند ، و هر يك باصل خود باز می گردد . و باین سبب عالم سفلی را عالم کون و فساد می گویند .
- 21 (۲۱) ای درویش ! مفردات چون مرگب می شوند ، اعراضی که

- در ایشان بالقوة موجود اند ، در مرگب بالفعل موجود می کردند ،  
 واز قوت بفعل می آیند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند ،  
 3 و خود را جلوه می کنند . و باز مرگبات چون مفردات می شوند ، و هر  
 يك باصل خود باز می کردند ، همان اعراض که در ایشان بالقوت  
 موجود بودند ، همچنان در ایشان بالقوة موجود اند ، بی زیادت  
 و نقصان . پس جواهر و اعراض عالم ازین وجهه که هستند ، هرگز  
 6 زیاده و کم نشدند ، و هرگز متغیر نشوند ، چنین می دانم که تمام  
 فهم نکردی روشن تر ازین بگویم .

9

## فصل هفتم

## در بیان خزاین خدای

- (۲۲) بدان که چون مفردات عالم موجود گشتند ، واز قوت بفعل  
 12 آمدند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . اعراضی که بمفردات  
 تعلق می داشتند ، با مفردات از قوت بفعل آمدند ، اما اعراضی که  
 بمرگبات تعلق می داشتند در مفردات بالقوة بماندند ، واز قوت بفعل  
 15 نیامدند . چون مفردات مرگب می شوند ، آن اعراض که در مفردات  
 بالقوة موجود اند ، در مرگبات بالفعل موجود می کردند ، واز قوت  
 بفعل می آیند ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند . و اگر آن  
 18 مرگب بقا یابند ، و تربیت و پرورش چنان که شرط است بیابد ، بکمال  
 خود رسد . و اگر بقا یابد و آفتی بوی برسد ، یا تربیت و پرورش  
 چنان که شرط است نیابد ، ناقص باز گردد : « افلح من زکیها وقد  
 21 خاب من دسیها . » و باز چون مرگبات مفردات می شوند ، و هر يك

- ۳ باصل خود باز می گردند ، همان اعراض که در مفردات بالقوت موجود بودند ، همچنان در ایشان بالقوة موجود بودند ، بی زیادت و نقصان . پس هر چیز که در مرگبات بتدریج پیدا می آید ، و هر حال که در مرگبات ظاهر می شود ، بلکه هر حال که در عالم سفلی پیدا می آید ، آن جمله در مفردات بالقوة موجود اند بطریق کلی .
- ۶ (۲۳) ای درویش ! مفردات عالم علوی و عالم سفلی جمله خزاین خدای اند : « ولله خزاین السموات والارض . » و هر چند ازین خزینه ها مرگبات می بخشند ، ازین خزینه ها چیزی کم نمی شود . و خزینه وجود ، و خزینه حیوة ، و خزینه رزق ، و خزینه عقل ، و خزینه علم ، و خزینه خلق ، و خزینه قدرت ، و خزینه سعادت ، و خزینه دولت ، و خزینه فراغت ، و مانند این خزینه ها بسیار دارد . چندین گاه است که می شنودی که خدای تعالی خزاین بسیار دارد ، و هر چند ازان خزاین می بخشد ، هیچ کم نمی شود ، و نمی دانستی که آن خزاین چیست و چرا کم نمی شود .
- ۱۵ (۲۴) ای درویش ! در عالم عدم خدای را چندین هزار خزاین است . کلیات که در عالم عدم اند جمله خزاین اند ، هر کلی خزینه ئی است . در عالم وجود چندین هزار خزاین اند . در مفردات آب و خاک خزاین اند ، و هوا و آتش خزاین اند ؛ افلاك و انجم خزاین اند ، عقول و نفوس خزاین اند . و در مرگبات هر معدنی خزینه ئی است ، و هر نباتی خزینه ئی است ، و هر درختی خزینه ئی است ، و هر حیوانی خزینه ئی است ، و هر انسانی خزینه ئی است . « وان من شیء

الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم . « وهر چند که ازین خزاین می بخشد ، ازین خزاین هیچ کم نمی شود .

3 (۲۵) ای درویش ! هر تخم نباتی خزینه ئی است ؛ وهر تخم

درختی خزینه ئی است ؛ واز هر خزینه چندین هزار خزینه دیگر پیدا می آید . عجایب کارستانی است ملك خدا ، وبا عظمت جائی

6 است حضرت او ، وپر حکمت حالی است حکم او .

(۲۶) ای درویش ! علم این است ، ودعای رسول - علیه السلام -

9 که « ارنا الاشیاء کماهی » از برای این است . هر که را این در برگشادند واسرار ملك وملکوت وجبروت بر وی آشکارا گردانیدند ،

واورا از مقربان حضرت خود کردند ، ودر حرم خود راه دادند ، واز عالم ایمان بعالم ایقان رسانیدند « وكذلك نری ابراهیم ملکوت

12 السموات والارض ولیکون من الموقنین . »

### فصل ششم

#### در بیان عالم صغیر

15 (۲۷) بدان که هر چیز که در عالم کبیر اثبات می کنند ، باید که

نمودار آن در عالم صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود ، از جهت آن که عالم صغیر نسخه ونمودار عالم کبیر است ، وهر چیز که در عالم

18 کبیر هست ، در عالم صغیر نمودار این هست .

(۲۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که نطفه

آدمی نمودار عالم جبروت است ، از جهت آن که هر چیز که در

21 آدمی موجود گشت ، واز قوت بفاعل آمد ، واز عالم اجمال بعالم

- تفصیل رسید ، آن جمله در نطفه وی بالقوة موجود بودند ، وپوشیده  
 ومجمل بودند . وطبیعت که در نطفه پیدا آمد نمودار جوهر اول است .
- 3 وجسم وروح آدمی نمودار عالم ملك وعالم ملکوت است .
- (۲۹) ای درویش ! نطفه آدمی عالم جبروت عالم صغیر است ،  
 وطبیعت آدمی جوهر اول عالم صغیر است ، وجسم وروح آدمی عالم  
 6 ملك وعالم ملکوت عالم صغیر است . هر چیز که در نطفه آدمی بالقوة  
 موجود بودند ، وپوشیده ومجمل بودند ، آن جمله در جسم وروح  
 آدمی بالفعل موجود گشتند ، واز قوت بفعل آمدند ، واز عالم اجمال  
 9 بعالم تفصیل رسیدند . اول چیزی که در نطفه موجود گشت ، واز  
 قوت بفعل آمد ، واز عالم اجمال بعالم تفصیل رسید ، يك جوهر بود .  
 وآن جوهر را جوهر اول عالم صغیر می گویند . ونام آن جوهر طبیعت  
 12 است .
- (۳۰) چون دانستی که اول چیزی که در نطفه پیدا آمد .  
 طبیعت بود ، ازین جهت طبیعت را جوهر اول عالم صغیر می گویند ،  
 15 اکنون بدان که باین طبیعت خطاب آمد که مفردات عالم صغیر  
 بنویس ! بنوشت تا نطفه چهار طبقه شد ؛ سودا ، وبلغم ، وخن ،  
 وصفرا موجود گشتند واز قوت بفعل آمدند ، واز عالم اجمال بعالم  
 18 تفصیل رسیدند . آن گاه باین مفردات خطاب آمد که مرگبات عالم  
 صغیر بنویس ! بنوشتند . آن گاه ازین مفردات تا تمامت اعضای  
 بیرونی واندرونی آدمی موجود گشتند ، واز قوت بفعل آمدند ، واز  
 21 عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . چون اعضای اندرونی وبیرونی آدمی

موجود گشتند ، اعراضی که باعضای آدمی تعلق می داشتند ، با اعضا از قوت بفعل آمدند ، اما اعراضی که بکمال آدمی وبتحصیل دنیا و آخرت تعلق می داشتند ، در اعضا بالقوة بماندند ، و از قوت بفعل نیامدند .

(۳۱) چون مفردات مرگب شدند ، واعضای آدمی پیدا آمدند ، آن اعراض که در مفردات بالقوة موجود بودند ، در مرگبات بالفعل موجود گشتند ، و از قوت بفعل آمدند . اگر این فرزند که موجود گشت ، بقا یابد ، و تربیت وپرورش چنان که شرط است بیابد ، بکمال خود رسد . وتمامت اعراض که در وی بالقوة موجود بود ، بالفعل موجود نشوند ، وبقا نیابند و آفتی بوی رسد ، یا تربیت وپرورش چنان که شرط است نیابد ، ناقص باز گردد : « کما تعیشون تموتون . » وچون آن آدمی بسعی وکوشش مشغول شود وبخدمت استادان ونصیحت دانایان باز گردد ، وبفرمان ایشان کار کند ، آن اعراض از قوت بفعل آیند .

(۳۲) ای درویش ! در باطن وظاهر آدمی خزاین بسیار است ، هر عضوی از اعضای آدمی اندرونی و بیرونی خزینه ئی است . و آدمی هر چند از آن خزاین خرج می کند ، از آن خزاین هیچ کم نمی شود . واین چندین حرفتها و صنعتها و عمارت های خوب که در عالم است ، و این چندین علمها و معرفتها و حکمتها که در عالم است ، جمله از خزاین آدمیان است . ورسول - علیه السلام - می فرماید که : « الناس معادن کمعادن الذهب والفضة . » این چندین خزاین را بعضی معطل

- 3 فرو گذاشته اند ، وبخزاین دیگران حسد می برند « ام یجسدون الناس علی ما اتیهم الله من فضله فقد اتینا . » تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمانیم !
- 6 (۳۳) ای درویش ! عالم جبروت عالم کبیر کتاب مجمل است ، وعالم ملك وعالم ملکوت عالم کبیر کتاب مفصل اند . عالم جبروت عالم صغیر هم کتاب مجمل است ، وعالم ملك وعالم ملکوت عالم صغیر هم کتاب مفصل اند . اول سوره ئی که بمحمد - علیه السلام - آمد این سوره بود : « بسم الله الرحمن الرحیم . اقرأ باسم ربك الذی
- 9 خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاکرم » یعنی اول کتاب وجود خودرا بشناس ، آن گاه موجد خودرا بشناس ، آن گاه ازین کتاب خود آن کتاب بزرگرا معلوم کن ، که این نسخه
- 12 ونمودار آن است ؛ یعنی خودرا بشناس تا همه چیزرا بشناسی ، خودرا بدان تا مرا بدانی ، افعال خودرا معلوم کن تا افعال مرا معلوم کنی . هر چند می خواهم که سخن دراز نشود ، بی اختیار من دراز
- 15 می شود .
- 18 (۳۴) ای درویش ! اگر نطفه آدمی را تخم گوئی ، وجسم وروح آدمی را درخت گوئی ، راست باشد . اقوال نیک و افعال نیک و اخلاق نیک و معارف راست میوه این درخت است . اگر میوه اینها است که گفته شد ، شجره طیبه است ؛ و اگر میوه اضداد اینها است ، شجره خبیثه است . « اولئك هم خیر البریه » و « اولئك هم شر البریه » در حق این هر دو طایفه آمده است . اگر اقوال نیک و افعال

نيك و معارف ميوهٔ اين درخت كوئي ، راست بود ؛ و اگر فرزندان  
 اين پدر و مادر كوئي هم راست بود . از اینجا فرمود رسول - علیه  
 السلام - : « الولد ستر ابيه . »

3

### فصل نهم

#### در بیان نزول و عروج و در بیان رسیدن بکمال

- 6 (۳۵) ای درویش ! اگر کسی سؤال کند که اگر جوهر  
 اول عالم صغیر نمودار جوهر اول عالم کبیر است ، می بایست که همچون  
 وی بودی ، نیست ، از جهت آن که جوهر اول عالم کبیر بغایت  
 9 شریف و لطیف است ، و بغایت دانا و مقرب است ، و بغایت حاضر  
 و مشتاق است ؛ و جوهر اول عالم صغیر نه چنین است .
- (۳۶) جواب . ای درویش ! شك نیست که جوهر اول عالم  
 12 صغیر نمودار جوهر اول عالم کبیر است ، اما جوهر اول مبداء نزول  
 است ، و جوهر اول عالم صغیر مبداء عروج است . پس آن در  
 غایت قرب باشد ، و این در غایت بعد بود ؛ و آن در غایت شرف  
 15 باشد ، و این در غایت خساست بود ؛ از جهت آن که در نزول اول  
 شریفتر باشد ، و در عروج آخر شریفتر بود ، و در نزول هر چند که  
 از مبداء دور تر می شوند خسیستر می گردند ، و در عروج هر چند  
 18 که از مبداء دور تر می شوند ، شریفتر می گردند . تفاوت از  
 اینجا پیدا آمد . و دیگر آن که هر چیز که نمودار چیزی باشد ،  
 لازم نباشد که من کلّ الوجوه همچون آن چیز باشد . اگر چنین  
 بود ، خود آن چیز باشد . پس تفاوت باید که باشد تا نمودار  
 21



وی بود .

۳۷) واگر کسی دیگر سؤال کند و گوید که چون باز گشت  
 3 باز بوی خواهد بود ، این نزول و عروج را فایده چیست ، جواب  
 می آرند که داود پیغمبر - علیه السلام - از خدای سؤال کرد و گفت  
 که خداوندا خلق را چرا آفریدی ؟ خدای تعالی جواب داد و فرمود  
 6 که من گنجی بودم مخفی می خواستم که ظاهر شوم . واگر این  
 عبارتی را و این جواب را فهم نمی کنی که بغایت بلند است . بعبارتی  
 دیگر فرو تر ازین بگویم .

۳۸) ای درویش ! عشق است که اینها می کند . افراد  
 9 موجودات جمله مملو از عشق اند .

رباعی

12 گر عشق نبودی و غم عشق نبودی  
 چندین سخن نغز که گفتمی که شنودی

و ر باد نبودی که سر زلف ربودی

15 رخساره معشوق بعاشق که نمودی

واگر این عبارتی را فهم نمی کنی که بلند است ، بعبارتی فروتر  
 دیگر بگویم .

۳۹) ای درویش ! این همه از جهت آن است که تا آدمی  
 18

بکمال خود رسد ، و با غنیمت بسیار بحضرت پروردگار خود باز  
 گردد . و در جوار حضرت ذوالجلال ابدالآباد در لذت و راحت  
 21 باشد . و روح آدمی بطلب کمال آمده است ، و کمال آدمی آن است

که علم و طهارت و حضور و اشتیاق حاصل کند ، یعنی از ما سوی  
 اللہ روی بگرداند ، و روی پیرورد کار خود آورد ، و خود را و پیرورد کار  
 خود را شناسد ، و مشتاق پیرورد کار خود ، و ملازم در گاہ وی گردد ،  
 3 و در علم ، و طهارت ، و اشتیاق از عقول و نفوس عالم علوی بگذرد ،  
 تا بجوهر اوّل تواند رسید ، و دایره را تمام تواند کرد ، که دایره  
 6 تا باوّل خود نرسد ، تمام نشود .

### فصل دهم

#### در بیان گشتن خلیفہ خدای

(۴۰) ای درویش ! هر که دایره تمام کرد ، عالم صغیر را  
 تمام کرد ، و بنهایت مقامات انسانی رسید ، و انسان کامل شد . و هر  
 که عالم صغیر را تمام کرد ، در عالم کبیر نایب و خلیفہ خدا گشت .  
 12 اکنون کاروی آن باشد که دیگران را تمام کند . و هر که عالم  
 صغیر را تمام نکرده باشد ، در عالم کبیر نایب و خلیفہ خدا نتواند  
 بود ، هر چند سعی بسیار کند تا درین عالم پیشوا گردد ، او را  
 15 میسر نشود . و این سخن بغایت بر اصل است ، از جهت آن که  
 کسی که خود را تمام نکرده است ، دیگران را چگونه تمام کند ؟  
 و اگر کسی خود را راست نکرده است ، دیگران را چون راست  
 18 گرداند ؟ می خواستم که درین رساله بیان ذات و صفات مبدأ اوّل  
 و بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک را تمام کنم ، و نتوانستم .  
 کرد ، باشد که درین رساله که می آید تمام کنم . والحمد للہ ربّ  
 21 العالمین . تمام شد رسالہ اول از جلد دوم



(۴)

رساله دوم در بیان مبداء اول و در بیان  
عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک  
(تقریر مختلف رساله دوازدهم).

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) بدان - اعزك الله في الدارين - كه ملك عالم شهادت است ،  
وملكوت عالم غيب است ، وجبروت عالم غيب غيب است ، وخدای  
6 تعالی غیب غیب غیب است .
- (۲) ای درویش ! عالم جبروت ، كه عالم غیب غیب است ، عالم  
قوت است ، وعالم قوت بالای عالم ملك وعالم ملكوت است ، از  
9 جهت آن كه در عالم ملك وعالم ملكوت موجودات بالفعل اند ، ودر  
عالم جبروت موجودات بالقوة اند ، وموجودات بالقوة مقدم باشند بر  
موجودات بالفعل . اول صلاحیت باشد ، آن گاه خاصیت . ودیگر  
12 آن كه موجودات بالقوة اول ندارند ، وموجودات بالفعل اول دارند .
- (۳) ای درویش ! جواهر واعراض عالم جمله بیکبار در عالم عدم  
بالقوة موجود اند بطریق کلی . آن جواهر واعراض را كه در عالم عدم  
15 بالقوة موجود اند بطریق کلی ، ماهیات وممكنات وكلیات می گویند .  
وآن موجودات بالقوة جمله شیء اند ، وجمله معلوم خدای اند .  
معدوم ممكن دیگر است ، ومعدوم ممتنع دیگر است . معدوم ممكن  
شیء است ، اما معدوم ممتنع شیء نیست . واین اشیارا ابن عربی 18

اعیان ثابتہ می گوید ؛ و شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی اشیاء ثابتہ می گوید ؛ و این بیچارہ حقایق ثابتہ می گوید . و این اشیا را از آن جهت ثابتہ می گویند کہ ہرگز از حال خود نگشتند 3 و نخواہند گشت . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نہائیم ، غرض ما درین موضوع بیان ماہیات است .

### فصل اول

6

#### در بیان ماہیات

- (۴) بدان کہ ماہیات حقایق موجودات اند . ہر موجودی کہ بالفعل موجود است ، آن موجود حقیقتی دارد ، و آن موجود بآن 9 حقیقت بالفعل موجود است ؛ کہ اگر آن حقیقت نبود ، آن موجود بالفعل موجود نبود . آن حقیقت را ماہیت می گویند ، و آن حقیقت را ممکن ہم می گویند . و آن حقیقت غیر وجود و غیر عدم 12 است . وجود خارجی و عدم خارجی دو صفت وی اند ؛ و آن حقیقت کماہی موصوف است بصف وجود ، و کماہی موصوف است بصف عدم . و در وجود خدای تعالی ، کہ مبداء اول است خلاف کردہ اند ، 15 کہ ماہیت دارد یا ندارد . و بعضی گفته اند کہ وجود خدای تعالی ماہیت ندارد ، از جهت آن کہ در ذات خدای تعالی بھیچ نوع کثرت نیست ، خدای تعالی وجود مجرد است و وحدت صرف است . و بعضی 18 گفته اند کہ وجود خدای تعالی عین حقیقت اوست . و بعضی گفته اند کہ وجود خدای تعالی غیر حقیقت اوست ، از جهت آن کہ وجود خدای تعالی معلوم بشر است ، و حقیقت خدای تعالی معلوم 21

- بشر نیست . پس حقیقت او غیر وجود او باشد . اما در موجودات ممکن جمله اتفاق کرده اند که جمله ماهیات دارند ، و ماهیات حقایق موجودات اند ، و غیر موجودات اند . و اسامی چیزها اسامی آن حقایق اند ، همچون اسم عالم ، و اسم آسمان ، و اسم زمین ، و اسم انسان و مانند این . جمله اسامی آن حقایق اند ، یعنی اسامی ماهیات اند ، از جهت آن که عالم را وصف می تواند کرد بصفه وجود و بصفه عدم . پس عالم باید که اسم چیزی باشد که آن چیز غیر وجود و غیر عدم بود ، و آن ماهیت است . « هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً » دلیل این تقریر است .
- (۵) ای درویش ! ماهیات جمله پاك و مجرد اند ، و جمله ساده و بی نقش اند ، و جمله مستعد کمال خود اند . عالم ماهیات عالمی بغایت خوش است و بی زحمت است ، و عالم وجود عالمی بغایت ناخوش است و پیر زحمت است . عالم ماهیات نمودار بهشت است ، و یا خود بهشت است ، از جهت آن که در آن عالم تفرقه و پراگندگی نیست . ورنج و بیماری نیست ، و خوف و حزن نیست ، و خستگی و ملالت نیست . و پیری و مرگ نیست ، و از تغییر و تبدیل ایمن اند ، و هیچ نعمتی برابر امن نیست . اصل موجودات ماهیات اند ؛ این وجود خارجی صفتی است از صفات ماهیات . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادم .

## فصل دوم

### در بیان استعداد ماهیات

- 3 (۶) بدان که ماهیات غیر آدمیان هر يك استعداد کاری دارند . چون در خارج موجود می شوند ، هر يك بکار خود مشغول می شوند ، و هر يك نقش خود را قبول می کنند . و هر يك کار خود می توانند کرد ، و هیچ يك کار یکدیگر نمی توانند کرد . و ماهیات آدمیان هر يك استعداد کارها دارند ، و هر يك استعداد نقشها دارند . چون در خارج موجود می شوند ، هر يك بواسطه پدر و مادر و بواسطه هم صحبتان نقشی قبول می کنند . و بکاری مشغول می شوند : « کآن مولود یولد علی فطرته فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه . » و آدمیان که بعضی زبرک ، و بعضی احمق ، و بعضی سعید ، و بعضی شقی ، و بعضی عالی همت ، و بعضی خسیس همت ، و بعضی با دولت ، و بعضی با محنت ، و بعضی سخی ، و بعضی بخیل ، و بعضی توانگر ، و بعضی درویش ، اینها نه از ماهیات اند . و اینها مانند اینها اثر از منہ اربعه اند ، و از اتفاقات حسنه و از اتفاقات سیئه اند . و ماهیات تا مادام که در خارج وجود ندارند ، جمله کلی ، و جمله مطلق اند ، و جمله مجرد اند از لواحق . و چون در خارج موجود می شوند ، جمله مقید و جمله با لواحق اند ؛ و کلی را در خارج وجود نباشد الا در وجود جزوی . و ماهیات پیش از وجود خارجی و بعد از وجود خارجی معلوم خدای اند ، و خدای تعالی بر جمله محیط است . پیش از وجود جمله را می داند ، و می داند که چون موجود شوند
- 21



از هر یکی چه کار آید . و چون موجود شدند ، آنچه در ایشان دانسته است می بیند .

### فصل سوم

#### در بیان اقسام موجود واقسام معدوم

- 3
- (۷) بدان که موجودات چهار قسم است : موجود ذهنی ،
- 6 و موجود خارجی ، و موجود لفظی ، و موجود کتابتی . و چون موجود چهار قسم آمد ، معدوم هم چهار قسم باشد ، از جهت آن که معدوم در مقابل موجود است . چون اقسام موجود واقسام معدوم را دانستی ،
- 9 اکنون بدان که موجود ذهنی و موجود علمی هر دو یکی اند ، اما در حق آدمیان موجود ذهنی می گویند ، و در حق خدای تعالی موجود علمی می خوانند . در موجود ذهنی احاطت علمی است ، و در موجود خارجی احاطت غیبی است ؛ در موجود ذهنی علم الیقین است ،
- 12 در موجود خارجی عین الیقین است .
- (۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که ماهیات
- 15 موجودات جمله بیستبار در عالم جبروت بالقوه موجود اند بطریق کلی ، و جمله شیء اند ، و جمله معلوم خدای تعالی اند . همیشه بر یک حال اند ، و هرگز از حال خود نگشتند و نخواهند گشت . بنابراین
- 18 بعضی گفته اند که خدای تعالی عالم است بماهیات موجودات که کلیات اند ، اما عالم نیست بموجودات از جهت آن که موجودات خارجی بر یک حال نیستند ، از حال بحال می کردند . و چون معلوم بگردد ،
- 21 علم هم بگردد ، و هر چه بگردد حادث باشد ، و ذات و صفات خدای

تعالی قدیم است .

(۹) جواب . بدان که خدای تعالی عالم است بجزئیات و کلیات .

- 3 « وما ینخفی علی الله من شیء فی الارض ولا فی السماء » : « يعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور » : « لا یعزب عنه مثقال ذرّة فی السماء ولا فی الارض . » اما خدای تعالی عالم بذات است : ند عالم بالعلم است . از گشتن معلوم گشتن علم لازم آید ، اما از گشتن معلوم گشتن ذات لازم نیاید . چنین می داند که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

9

### فصل چهارم

#### در بیان صفات خدای تعالی

- (۱۰) بدان که خدای تعالی ، که مبداء اوّل است ، احد حقیقی است ، از جهت آن که در ذات وی بهیچ نوع کثرت نیست ، ذات مجرد است ، و وحدت صرف است . پس اگر خدای تعالی حیّ بالحویة ، وعالم بالعلم ، ومرید بالارادة ، وقادر بالقدرة ، وسمیع بالسمع ، وبصیر بالبصر ، و متکلم بالكلام باشد ، در ذات وی کثرت لازم آید ؛ و باتفاق در ذات وی کثرت نیست . پس عالم بالعلم . وقادر بالقدرة ، و مانند این نباشد . و باتفاق خدای را معلومات و مقدرات و مرادات و مانند این حاصل است ، و بغیر ذات چیزی دیگر نیست . پس بضرورت دانستیم که خدای تعالی حیّ بالذات ، وعالم بالذات ، ومرید بالذات ، وقادر بالذات ، وسمیع بالذات ، وبصیر بالذات ، و متکلم بالذات است . اما جوهر اوّل حیّ بالحویة ، وعالم بالعلم ، ومرید
- 12
- 15
- 18
- 21

بالارادة . وقادر بالقدرة . وسمیع بالسمع ، وبصیر بالبصر ، ومتکلم  
بالکلام است .

3 (۱۱) ای درویش ! تمامت موجودات مظاهر صفات خدای اند .  
جوهر اول مظهر صفات ذات خدای است ، همچون حیوة ، وعلم ،  
وقدرت ، وارادت . وسمع ، وبصر ، وکلام . عقول ، ونفوس وطبایع ،  
6 وافلاک ، وانجم ، وعناصر مظاهر صفات افعال اند ، همچون ایجاد ،  
واعدام ، واحیا وامات . واعزاز ، واذلال ، وقبض ، وبسط ، ومانند  
این .

9 (۱۲) ای درویش ! صفات ذات هفت بیش نیست ، اما صفات  
افعال بسیار اند . چند نوبت گفته شد که نزول در مفردات است وعروج  
در مرگبات . جوهر اول مظهر صفات ذات است . ومفردات مظهر صفات  
12 افعال آمدند . نزول تمام شد ، وعروج هم در مقابله نزول باشد : معادن  
ونباتات وحیوانات مظاهر صفات افعال اند . وانسان کامل مظهر صفات  
ذات است . عروج تمام شد . نزول در مفردات ، وعروج در مرگبات  
15 است . مرگبات چون بجائی برسند که مظهر صفات ذات شوند . عروج  
تمام شود ، از جهت آن که چون مظهر صفات وذات شدند ، بجوهر  
اول رسیدند ودایره تمام کردند . دایره چون باول خود رسید ، تمام  
18 شد ، وعروج تمام گشت .

(۱۳) ای درویش ! این نزول وعروج می بایست تا تمامت صفات  
واسامی خدای ظاهر شوند ، وتمامت افعال وحکمتهای خدا پیدا آیند ،  
21 از جهت آن که افعالی که از مفردات ظاهر می شوند ، از مرگبات

- ظاهر نمی شوند ، و افعالی که از مرگبات پیدا می آیند ، از مفردات پیدا نمی آیند : « ولله جنود السموات والارض » ؛ و حکمتهایی که در خزاین مفردات محزون اند ، در خزاین مرگبات نیستند ؛ و حکمتهایی که در خزاین مرگبات محزون اند ، در خزاین مفردات نیستند : « ولله خزاین السموات والارض » .
- 6 (۱۴) ای درویش ! در آن وقت که در خدمت شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی بودم و در سایه تربیت وی می باشدم ، شیخ فرمود که جوهر اول مظهر صفات خدای است . و شیخ این مقدار پیش فرموده است ، و مرا عجب می آمد و بدشواری قبول می کردم ، و این ساعت معلوم شد که افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات خدای اند . و آن عزیز دیگر گفته است که اگر چه خدای تعالی آفریدگار موجودات است ، اما بعضی چیزها چنان است ، که بسمی آدمی تمام می شود تا دست آدمی پای در میان نمی آرد ، و بعضی چیزها در وجود نمی آیند . اگر چه این سخنرا فهم می کردیم ، اما می پنداشتیم که مگر آدمی است که این چنین است ، و اکنون بیقین دانستیم که هر فردی از افراد موجودات این چنین است ، هر يك كاری دارند ، و هر يك كار خود می کنند . « لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون » . و هر يك كار خود می توانند کرد ، و هیچ يك كار یکدیگر نمی توانند کرد : « وما منّا الا له مقام معلوم » . و این همه می بایست تا تمامت صفات خدای تعالی ظاهر شوند . و حکمتهای خدای تمام پیدا آیند . « كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق » . می خواستم
- 3
- 9
- 12
- 15
- 18
- 21

که معرفت ذات و صفات خدای و بحث ملک و ملکوت و جبروت درین رساله تمام کنم ، نتوانستم کرد . باشد که درین رساله که می آید تمام کنم . والحمد لله رب العالمین .

3

تمام شد رسالهٔ دوّم از جلد دوّم

(۵)

رساله سوم در بیان مبداء اول و در بیان  
عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک  
( تقریر مفصل رساله سیزدهم )

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله ربّ العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !
- (۱) اما بعد ، بدان كه عالم ملك عالم اضداد است ، وعالم  
ملكوت عالم ترتيب است ، وعالم جبروت وحدت است با كثرت وعالم  
6 بي نام ونشان است ، وذات خدا وحدت صرف است . « قل هو الله  
احد » و « آلهكم آله واحد » . درعالم جبروت موجودات جمله بيكبار  
بالقوة موجود اند بطريق كلي ، اما نام ونشان ندارند ، وشكل وصورت  
9 ندارند . پس عالم جبروت همه دارد وهيچ ندارد از آن روي كه  
صلاحيت همه دارد ، واز آن روي كه هيچ حاصل نيستند ، هيچ  
ندارد . آن موجودات بالقوة چون بعالم ملكوت رسيدند ، مراتب پيدا  
12 آمد ونام ونشان ظاهر شد ؛ وچون بعالم ملك رسيدند ، شكل وصورت  
پيدا آمد واضداد ظاهر شد .
- (۲) اي درويش ! درعالم جبروت شهد وحنظل يك طعم دارند ،  
15 ترياق وزهر در يك ظرف پرورش مي يابند ، باز ومرغ با هم زندگاني  
مي كنند ، كرك وگوسفند با هم مي باشند ، وروز وشب يك رنگ  
دارند ، ازل وابد هم خانه اند ، نمرود با ابراهيم صلح است ،  
18 فرعون را با موسي جنگ نيست .

نظم

چون به بی رنگی رسی کان داشتی

3 موسی و فرعون دارند آشتی

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد

موسی با موسی در جنگ شد

6 فصل اول

در بیان آن که ملك نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت

(۳) بدان که ملك نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت

9 است ، تا از ملك استدلال کنند بملکوت ، و از ملکوت استدلال

کنند بجبروت . و اگر گویند که ملك آئینه ملکوت است ، و ملکوت

آئینه جبروت است ، هم راست باشد ، از جهت آن که جبروت در

12 ملکوت جمال خود را می بیند ، و ملکوت در ملك هم جمال خود را

می بیند ، از جهت آن که هر چیز که در جبروت پوشیده و مجمل

بودند ، در ملکوت مفضل گشتند و در ملکوت ظاهر شدند . و ازین جهت

15 جبروت را لیلۃ القدر و لیلۃ الجمعة می گویند ، و ملك را یوم القیامة و یوم

الجمعه و یوم البعث می خوانند : « وهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا

تعلمون . » سخن امام جعفر صادق است - علیه السلام - : « ان الله

18 تعالی خلق الملك علی مثال ملکوته و اسس ملکوته علی مثال جبروته

لیستدل بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروته » .

(۴) ای درویش ! تقدیر موجودات جمله در عالم جبروت کردند ،

21 و کمیت و کیفیت هر چیز در عالم جبروت معین گردانیدند : « و کأل



۳ شیء عنده بمقدار». آن جمله که در عالم جبروت مقدر و معین گردانیده بودند، مجمل و پوشیده بودند، اکنون در عالم ملکوت و عالم ملک مفصل گشتند و ظاهر شدند، و از عالم اجمال بعالم تفصیل آمدند، و از عالم قوت بعالم فعل رسیدند.

### فصل دوم

#### در بیان روابط این عالمها با یکدیگر

- ۶ (۵) ای درویش! اگر کسی سؤال کند که ذات خدا را که مبداء اول است، و عالم جبروت را که عالم ماهیات است، و عالم ملکوت را که عالم معقولات است، و عالم ملک را که عالم محسوسات است با یکدیگر چون می باید دانست جواب این سؤال بغایت مشکل است، اما جواب می باید گفت. و اگر می خواهی که بدانی که مشکل است، اشارتی بکنم. نامحدود و نامتناهی را موجود دانستن، و چیزی دیگر را هم با او موجود دانستن، و هر دورا موجود گفتن، چنان که نامحدود و نامتناهی را حد و نهایت نیست، و جهت و تجزی، و تقسیم نیست، و خرق و التیام لازم نیاید بغایت مشکل است.
- ۹ (۶) جواب. ای درویش! این چنین نتوان گفتن که ذات خدای تعالی بالای همه است، باز در زیر آن عالم جبروت است، باز در زیر آن عالم ملکوت است، باز در زیر آن عالم ملک است، از جهت آن که این چنین جمله محدود و متناهی باشند، و جهت پیدا آید. چون بیقین دانستی که این چنین نمی شاید، و طریقی دیگر نیست الا آن که با هم باشند، که در معیت حد و نهایت لازم نیاید
- ۱۲
- ۱۵
- ۱۸
- ۲۱

وجهت نباشد ، از جهت آن که معیت بچند گونه باشد . چنین می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم که دانستن این سخن از مهمّات است .

3

### فصل سوم

#### در بیان خاک و آب و هوا و آتش

- (۷) بدان که خاک غلیظ است ، و آب لطیف است ، و هوا از آب لطیف تر است ، و آتش از هوا لطیف تر است . و هر کدام لطیف تر است ، مکان وی در عالم بالا تر است .
- (۸) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که این هر چهار چیز بسبب لطافت و کثافت هر یکی در عالم مکانی دارند ، و در يك دیگر هم مکانی دارند ، و مثلاً اگر طشتی را پر از خاک کنند ، چنان که در آن طشت هیچ چیزی دیگر را از خاک جایی نباشد ، در میان آن خاک آب را مکانی هست که در آن مکان خاک نمی تواند بودن ، آب می تواند بودن ؛ و در میان آن آب هوا را مکانی هست که در آن مکان آب نمی تواند بودن ، هوا می تواند بودن ؛ و در میان آن هوا آتش را مکانی هست که در آن مکان هوا نمی تواند بودن ، آتش می تواند بودن ، از جهت آن که هر چیز که لطیف تر است ، مکان وی دور تر است ، و نفوذ وی زیاده است ، و شمول و احاطت وی بیشتر است . و هیچ ذرهئی از ذرات آن خاک نیست که در طشت است آب بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست . و هیچ ذرهئی از ذرات آن آب و خاک نیست که هوا بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست .

21

و هیچ ذره‌ئی از ذرات آن آب و هوا و آب و خاک نیست که آتش بذات با آن نیست و بر آن محیط نیست . و اگر نه چنین بودی ، مزاج هرگز پیدا نیامدی ، و نبات نرویدی . و اگر هر چهار با هم اند ، و محیط یکدیگر اند ، اما هر یکی در مکان خود اند ، و کثیف بمکان لطیف نمی تواند رسیدن ، و در مکان لطیف نمی تواند بودن . و اگر می خواهی که یقین بدانی که با هم اند ، و هر یکی در مکان خود اند ، بدان که اگر کسی دست در آتش کند ، دست را سوزد ، اما تر نکند ؛ و اگر کسی دست در آب کند ، دست را تر نکند ، اما نسوزد . و اگر کسی دست در آب جوشان کند ، دست را هم بسوزد و هم تر کند . معلوم شد که آب و آتش با هم اند ، و ترا یقین معلوم است که آب و آتش در يك مکان و در يك زمان نتواند بودن . پس آب در مکان خود باشد ، و آتش در مکان خود بود . و این از لطافت و کثافت می آید .

(۹) ای درویش ! روشن تر ازین بگویم . بدان که اگر شمعی در خانه تاریک آرند ، و خانه بشعاع شمع روشن شود ، و شعاع شمع همد جای هوای خاندها بگیرد ؛ جای هوای آن خانه تنگ نشود ، و حاجت بآن نباشد ، که بعضی از هوای آن خانه بیرون رود تا شعاع شمع راه یابد و تمام خاندها روشن کند ، از جهت آن که مکان نور دیگر است و مکان هوا دیگر ، نور در مکان خود است ، و هوا در مکان خود است . در آن مکان که نور است ، هوا بر آن مکان نمی تواند رسیدن ، و در آن مکان نمی تواند بودن . پس نور هوارا خرق نمی کند ،

- و جای هوا تنگ نمی کند ؛ و هوا نور را خرق نمی کند ، و جای نور تنگ نمی کند ؛ هر يك در مکان خود باشند . و اگر ده شمع دیگر در همین خانه آرند ، و خانه بغایت روشن شود ، هوای آن خانه 3 همچنان بجای خود بود و بحال خود ماند ، و بواسطه شعاع شمع از جای خود نجنبند .
- (۱۰) ای درویش ! اگر می خواهی که بدانی که از مکانی بمکانی 6 چند تفاوت است ، بدان که بعضی در مکان خاك سفر می کنند ، و بعضی در مکان هوا سفر می کنند ، و بعضی در مکان نور سفر می کنند .
- آن که در مکان خاك سفر می کند ؛ غایتش آن باشد که در روزی 9 ده فرسنگ یا بیست فرسنگ سفر کند ؛ و آن که در مکان هوا سفر می کند ، در روزی پانصد فرسنگ یا هزار فرسنگ سفر می کند ؛
- و آن که در مکان نور سفر می کند ، در يك لحظه از مشرق تا بمغرب 12 می رود ، و از مغرب باز بمشرق می آید ، و در يك لحظه از فرش بعرش می رود و باز می آید . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم !
- (۱۱) ای درویش ! این تقریر ها که کرده شد نظیر سخن ما 15 نیست ، از جهت آن که خاك ، و آب ، و هوا ، و آتش هر چهار جسم اند ، و در مکان و در جهت اند ، و محدود و متناهی اند ، و قابل تجزی و تقسیم ، و قابل خرق و التیام اند ، و سخن ما در ذات خدا ، و عالم جبروت ، و عالم ملکوت است . که جسم نیستند ، و در مکان و در جهت نیستند ، و قابل تجزی و تقسیم نیستند ، و قابل خرق 21

والتیام نیستند ، اما این سخنها از جهت تقرّب فهمرا گفته شد . تا تو با این سخنها آشنا شوی ، نظیری دیگر نزدیک تر ازین بگویم .

### فصل چهارم

#### در بیان روح و جسم آدمی

3

(۱۲) بدان که روح آدمی بذات با جسم آدمی است ، هیچ ذره‌ئی از ذرات جسم نیست که روح بذات با آن نیست . وبر آن محیط نیست ، وبا آن که چنین است . جسم در مکان خود است ، وروح در مکان خود است ؛ وجسم بمقام روح نمی تواند رسید ، ودر مقام روح نمی تواند بود . اگر از جسم عضوی جدا کنند ، روح در مقام خود است وبعال خود است ؛ واگر عضوی دیگر جدا کنند ، همچنان روح در مقام خود است وبعال خود است . تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمانیم ؛ اگر جسمرا ذره ذره کنند ، در روح هیچ تفاوت نکند ، وهیچ آسیبی بروح نرسد ، از جهت آن که جسم ، وافعال جسم ، وآلت جسمانی بمقام روح نمی تواند رسید .

6

9

12

(۱۳) ای درویش ! روح با جسم است ، نه در جسم است . حلولی از اینجا غلط کرد ، وسرگردان شد ، وندانست که خدا با همه است ، نه در همه است . وفرق بسیار است میان آن که با همه باشد ، یا در همه باشد . واین بسبب لطافت روح وکثافت جسم است . ودر جمله لطیفها وکثیفها همچنین می دان : کثیف بمقام لطیف نمی تواند رسید ، ودر مقام لطیف نمی تواند بود ؛ ولطیف مراتب دارد ؛ هر چند لطیفتر بود ، نفوذ واحاطت وی بیشتر بود .

15

18

21

## فصل پنجم

در بیان آن که خدا بذات با همه چیز است

- 3 (۱۴) ای درویش ! این همه از جهت آن تقریر کردم تا این سخن که خواهم گفت دریابی . بدان که لطافت عالم ملک هیچ نسبتی ندارد بلطافت عالم ملکوت ، وعالم ملکوت بغایت لطیف است . ولطافت عالم ملکوت هیچ نسبتی ندارد بلطافت عالم جبروت بغایت لطیف لطیف است . ولطافت عالم جبروت هیچ نسبتی ندارد بلطافت ذات خدای تعالی ، وذات خدای تعالی بغایت لطیف لطیف لطیف است ، لطافت بی نهایت است ، وبیرون از حدّ و صفت و فهم است .

- 9 (۱۵) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که هیچ ذرهئی از ذرات عالم ملک نیست که عالم ملکوت بذات با آن نیست ، وبر آن محیط نیست ؛ وهیچ ذرهئی از ذرات عالم ملک وعالم ملکوت نیست که عالم جبروت بذات با آن نیست ، وبر آن محیط نیست ؛ وهیچ ذرهئی از ذرات عالم ملک وعالم ملکوت وعالم جبروت نیست که خدای تعالی بذات با آن نیست ، وبر آن محیط نیست ، واز آن آگاه نیست : « الا انهم فی مرية من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط » . هم بذات محیط است وهم بعلم محیط است و « ان الله قد احاط بکل شیء علماً . »

- 18 (۱۶) ای درویش ! احاطت جسمی دیگر است . واحاطت روحی دیگر است ؛ واحاطت جسمی احاطت مجازی است ، واحاطت روحی احاطت حقیقی است . احاطت جسمی همچون احاطت افلاك است

- ۳ مر یکدیگر را ، واحاطت روحی همچون احاطت روح آدمی است  
 مر جسم خود را ، هیچ ذره‌ئی از ذرات جسم نیست که روح بذات با  
 آن نیست ، و بر آن محیط نیست .
- ۶ (۱۷) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم ، غرض ما ازین  
 سخنها آن بود که ترا بیقین معلوم شود که خدای تعالی بذات باهمد  
 است . و از همد آگاه است ، هیچ ذره‌ئی از ذرات عالم ملک ، و عالم  
 ملذوت ، و عالم جبروت نیست که خدای تعالی بذات با آن نیست ،  
 و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست . این است معنی « وهو  
 اللطیف الخبیر . » با این يك کلمه می بایست که جمله اهل عالم بمحمد  
 ایمان آوردندی ، اما از آن ایمان نیاوردند ، که معنی « وهو اللطیف  
 الخبیر » در نیافتند . پیدا باشد که در عالم چند کس معنی « وهو اللطیف  
 الخبیر » دریافته باشند . 12
- ۱۵ (۱۸) ای درویش ! لطیف مطلق محیط مطلق باشد ، و محیط  
 مطلق خبیر مطلق بود ، یعنی لطیف حقیقی محیط حقیقی باشد ، و محیط  
 حقیقی خبیر حقیقی بود ، از جهت آن که هر چند لطافت زیاده بود ،  
 احاطت بیشتر باشد . و اگر کسی این معنی را دریافته باشد ، ازین آیه  
 چه فهم کند : « وهو معلم اینما کنتم والله بما تعلمون بصیر » ، و ازین  
 حدیث چه معلوم کند که « کنت له سمعاً وبصراً ویداً ولساناً فبی  
 یسمع وبی یبصرو بی یبطش و بی ینطق » .
- ۲۱ (۱۹) ای درویش ! حضرت عزت تمامت مخلوقات بغایت نزدیک  
 است ، و از تو بتو نزدیکتر است : « ونحن اقرب الیه من جبل الوریث » .

- و در قرآن واحادیث مانند این بسیار است ، اما چه فایده که فهم کنند که آن سخت اندك اند : « وقلیل من عبادی الشکور . » شکر نعمت بعد از دریافت بود . لاجرم چون دریابندگان اندك اند ، شکر کنندگان 3 هم اندك اند . پس مردم بغایت دور دور دور مانده اند . و از خدا بی بهره و بی نصیب افتاده اند . از مردم عجب نیست ، که مردم بیشتر نادان و غافل افتاده اند . « اولئك کلانعام بل هم اضلّ واولئك هم الغافلون » ، اما از سالکان عجب می آید که سالکان عالم ملکوت را از خود بغایت دور تصوّر کرده اند ، و عالم جبروت را بغایت دور دور تصوّر کرده اند ، و خدا را تعالی و تقدس بغایت دور دور دور معلوم کرده اند ، 9 و همه روزه فریاد می کنند و می گویند که خدای را می طلبیم و نمی یابیم . و نمی دانند که خدای حاضر است همه جای همه وقت ، و حاجت بطلب کردن نیست . شیخ اوحدی فرماید :
- 12 در دیده دیده ام توئی بینائی  
در لفظ و عبارتم توئی گویایی
- 15 اندر قدم راه توئی پیمائی  
ای من توشده تو من چه می فرائی ؟
- قال سیّد الطایفة شیخ جنید - قدسی الله روحه العزیز - : « وارض 18 تخلو منك حتّی تعالوا یطلبونک فی السماء تراهم ینظرون الیک وهم لایبصرون من العماء »

بیت

- 21 کدامین زمین است خالی ازو که در آسمانش کنم جست وجو



همی بیند اورا ز ما سر بسر ز کوری نه بینیم ما روی او  
 (۲۰) ای درویش ! ملك با تست ، وملكوت با تست ، وجبروت  
 با تست ، وخدای تعالی و تقدس با تست ، واز تو بتو نزدیکتر است ،  
 اما تو آن چشم نداری که جمال خدای بینی ، وآن گوش نداری  
 که سخن خدای بشنوی

رباعی

کو دل که بداند نفسی اسرارش ؟  
 کو گوش که بشنود دمی گفتارش ؟

معشوقه جمال می نماید شب وروز

کو دیده که تا بر خورد از دیدارش ؟

کار سالکان آن است که خود را تمام کنند ، و مراتب خود را ظاهر  
 گردانند ، تا نور خدای ظاهر شود ، وآن چشم وآن گوش پیدا آید ،  
 تا جمال خدای را بینند ، و سخن خدای بشنود .

رباعی

ای در طلب کره گشائی مرده

با وصل بزاده واز جدائی مرده

ای بر لب بحر تشنه در خاک شده

وی بر سر گنج وز گدائی مرده

(۲۱) ای درویش ! خدا از بعضی دور و بیعضی نزدیک نیست ،  
 خدای با همه است ، اعلی علیین و اسفل سافلین عالم در قرب و بعد  
 برابر اند ؛ قرب و بعد نسبت بعلم و جهل ما گفته اند .

## بیت

قرب حقّ بالا نه پستی رفتن است

- 3 قرب حقّ از جنس هستی رستن است  
یعنی هر که عالم تر است ، نزدیک تر است . واکر نه هیچ ذره ئی از  
ذرات عالم نیست که خدا بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ،  
6 واز آن آگاه نیست ، واز آن مرتبه گویا نیست . خدا بهمه زبانها  
گویاست : بزبان آدمیان گویاست . اگر چه آدمیان نمی دانند که  
که می گوید وچه می گوید ؛ و بزبان مرغان و جانوران گویاست ،  
9 اگر چه مرغان و جانوران نمی دانند که که می گوید وچه می گوید .  
(۲۲) ای درویش ! اعضای آدمی با آدمی سخن می گوید ، واز  
عطا یا از بلا خبر می دهد . خدای است که با بنده سخن می گوید ،  
12 واکر نه ، اعضا و افعال آدمی چه دانند که فردا چه خواهد بود ؟  
خواب راست و اندیشه صواب خدای است که با بنده سخن می گوید .  
(۲۳) ای درویش ! اگر چه خدا از همه جای گویاست ، و با همه  
15 حاضر است ، اما کار شنوندگان دارند که سخن خدای را از همه جای  
می شنوند ، و کار بینندگان دارند که جمال خدای از همه جای  
می بینند .

## بیت

- 18 ای با همه در حدیث و گوش همه کتر  
وی با همه در حضور و چشم همه کور  
(۲۴) درویشی ازین بیچاره سؤال کرد که اینچنین که شما  
21

- می گویند که خدای بذات با همه است ، و هیچ ذره‌ئی از ذرات موجودات نیست که خدای عزّ وجلّ بذات با آن نیست ، و بر آن محیط نیست ، و از آن آگاه نیست ، پس اگر چنین است ، خدای را صفات همچون حیوة ، و علم ، و سمع ، و بصر نباشد ، از جهت آن که ما را یقین معلوم است که جماد حیوة ندارد ، و چون حیوة ندارد ، صفاتی که بحیوة مشروط است ، هم نباشد . پس خدای عزّ وجلّ با جماد نباشد ، و اگر باشد ، خدای را این صفات نباشد .
- (۲۵) جواب . ای درویش ! ما نگفتیم که هر فردی از افراد موجودات مظهر جمله صفات خدای است ، تا وی را این سؤال رسد که می گویند که جماد حیوة ندارد ، و سمع ، و بصر ندارد ، پس خدای را این صفات نباشد .
- ما می گوئیم که خدای - عزّ وجلّ - با همه است ؛ هیچ ذره‌ئی از ذرات موجودات نیست که خدای - عزّ وجلّ بذات با آن نیست ، و افراد موجودات جمله بیکبار مظاهر صفات خدای اند ، اما لازم نیست که هر فردی از افراد موجودات مظهر جمله صفات خدای باشند . و این خود امکان ندارد که باشد که همه از همه ظاهر شود . هر يك بقدر استعداد خود مظهر چیزی باشند ، و حیوانات هر يك مظهر چیزی باشند ، از جهت آن که هر يك استعداد چیزی دارند ، و بقدر استعداد هر يك مظهر چیزی اند . و صفات ، و افعال ، و حکمت‌های خدای ازین جمله ظاهر شدند . پس اگر جماد را حیوتی نباشد ، لازم نیست که خدای را حیوة نباشد . و اگر چیزی دیگر را سمع و بصر نباشد . لازم نیاید که خدای را سمع و بصر نباشد .

(۲۶) ای درویش ! اگر دست آدمی را بصر نباشد ، لازم نیاید که آدمی را بصر نباشد . عضوی دیگر مظهر بینائی باشد ، و دست مظهر چیزی دیگر باشد . جواب سؤال تو تمام شد ، چیزی دیگر هم بگویم .

(۲۷) ای درویش ! آن که گفتی که جماد حیوة ندارد ، نه نیک گفتی ، از جهت آن که جماد حیوة دارد ، اگر حیوة اش نباشد ، جماد هم نباشد ، اما روح مراتب دارد ، و در هر مرتبه ئی نامی دارد ، روح جمادی ، و روح نباتی ، و روح حیوانی هر يك بقدر استعداد خود از روح بر خوردار اند . و این چنین می بایست که بودی . اگر چنان بودی که افراد موجودات را جمله يك استعداد بودی ، صفات و اسامی ، و افعال ، و حکمت‌های خدای - عزّ و جلّ تمام ظاهر نشدندی ، و نظام عالم نبودی ، از جهت آن که آنچه از مفردات ظاهر شوند ، از مرگبات ظاهر نشوند ؛ و آنچه از مرگبات ظاهر شوند ، از مفردات ظاهر نشوند ؛ و در جمله چیز ها هم چنین می دان .

### فصل ششم

#### در بیان نصیحت

(۲۸) ای درویش ! هر بزرگی که ترا نصیحت کند ، باید که قبول کنی ، و از خدای بشنوی ، و هر که فرو تر باشد ، باید که از وی نصیحت دریغ نداری ، که نصیحت قبول کردن از بالا ، و نصیحت کردن بفرود خود ، کاری مبارك است ، و فواید بسیار دارد . هر که

- نصیحت بزرگان قبول می کند ، علامت نیک بختی است ، و هر که نصیحت بزرگان قبول نمی کند ، علامت بد بختی است . و دیگر باید که صحبت با نیکان و صالحان داری ، و از صحبت بدان و فاسقان دور باشی ، که صحبت نیکان خاصیت‌های عظیم و اثرهای قوی دارد .
- (۲۹) ای درویش ! این همه ریاضات و مجاهدات ، و این همه آداب و شرایط بی شمار که در میان صوفیان است ، از جهت آن است که تا سالک شایسته صحبت دانا گردد . سالک چون شایسته صحبت دانا گشت ، کار سالک تمام شد . و دیگر باید که متحمل ، و صابر ، و شاکر باشی ، که از تحمل هیچ کس زیان نکنند ، بلکه همه کس سود کنند . و چون تحمل کنی ، و جواب کسی نکوئی ، و انتقام کسی نکنی ، خدا جواب آن کس بگوید ، و انتقام آن کس بکند ، چنان که تو در میان نباشی . و صبر کردن کار عاقلان است . از جهت آن که عاقلان می دانند که هیچ کس را معلوم نیست که ساعتی دیگر چه خواهد بود ، که ساعت دیگر این چنین نماند .
- و هیچ کس را معلوم نیست که به آمد وی در چیست ، باشد که درین است که پیش آمده است . و شکر کردن نعمت را زیادت کند ، و دل را روشن گرداند ، و جمعیت و فراغت آرد . و بی شکری و ناسپاسی دل را تاریک گرداند ، و تفرقه و پراکندگی آرد . **والحمد لله رب العالمین** .

تمام شد رسالهٔ سوم از جلد دوم

(۶)

رساله در بیان لوح محفوظ و کتاب خدای

ودوات و قلم

(تقریر مختلف رساله چهاردهم)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاque للمتقين ، والصلوة السلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
6 در خواست کردند که می باید که در بیان لوح محفوظ و کتاب خدا ،  
ودوات و قلم رساله ئی جمع کنید ، در خواست ایشان را اجابت کردم ،  
واز خداوند تعالی مدد و یاری خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد .  
9 « ائه علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر » .

## فصل اول

### در بیان عالم جبروت

- (۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که عالم جبروت هم لوح  
12 محفوظ ، وهم کتاب خدای ، وهم دوات است ، از جهت آن که  
عالم جبروت دو روی دارد ، یکی روی در خدا دارد ، و یکی روی  
15 در ملك و ملکوت دارد ؛ و آن روی که در خدای دارد ، لوح محفوظ  
می گویند ، و کتاب خدای می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که  
بود ، وهست ، و خواهد بود ، جمله یکبار در عالم جبروت نوشته  
18 است . « ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين » . پس عالم جبروت

- لوح محفوظ و کتاب خدای باشد . و این روی را که در ملك و ملكوت دارد دوات می گویند ، از جهت آن که مفردات و مرگبات عالم جمله از عالم جبروت پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند ؛ تا در عالم جبروت بودند ، جمله پوشیده و مجمل بودند . پس عالم جبروت دوات باشد .
- (۳) چون لوح محفوظ و کتاب خدای و دوات را دانستی ، اکنون بدان که جوهر اوّل قلم خدای است ، از جهت آن که بجوهر اوّل خطاب آمد که « ازین دوات بنویس ! » در يك طرفه العين بنوشت تا مفردات عالم موجود گشتند ، و از عالم قوت بعالم فعل آمدند ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . و مفردات عالم عقول و نفوس و طبایع و افلاك و انجم و عناصر اند . چون مفردات بنوشت قلم خشك گشت . « فرغ الربّ من الخلق و الخلق و الرزق و الاجل . » قلم مفردات خشك شد ، اما مفردات دایم در کتابت اند و مرگبات می نویسند . « ن والقلم و ما یسطرون » : « ن » عالم جبروت است و قلم جوهر اوّل است و « ما یسطرون » مفردات عالم اند .
- (۴) ای درویش ! مفردات عالم هر يك کاری دارند ، و دایم بکار خود مشغول اند ، تا مرگبات عالم از ایشان پیدا آمدند و می آیند . و مرگبات عالم معادن ، و نباتات ، و حیوانات اند . موجودات عالم بیش ازین نیستند .
- (۵) ای درویش ! عالم جبروت کتاب خدای است ، و عالم ملك و عالم ملكوت هم کتاب خدای است ، اما عالم جبروت کتاب مجمل است ، و عالم ملك و عالم ملكوت کتاب مفصل است . درین کتاب مفصل



مفردات عالم حروف تهجی اند ، و مرگبات عالم کلمات اند . و ازینجا است که مفردات عالم بیست و هشت آمدند ، و مرگبات عالم سه آمدند ، معدن ، و نبات ، و حیوان ، از جهت آن که مفردات حروف تهجی بیست و هشت اند ، و مرگبات سه اند ، اسم ، و فعل ، و حرف .

## فصل دوم

## در بیان مفردات و مرگبات

- (۶) بدان که مفردات عالم هم لوح محفوظ ، وهم کتاب ، وهم دوات ، وهم قلم اند ، از جهت آن که مفردات هم دو روی دارند .
- ۹ یکی روی در عالم جبروت دارند . و یکی روی در مرگبات دارند . آن روی را که در عالم جبروت دارند لوح محفوظ می گویند . و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در مرگبات بود ، و هست ، و خواهد بود ، آن جمله را قلم اوّل از دوات اوّل بر ایشان نوشت .
- ۱۲ و این دومی را که در مرگبات دارند ، دوات می گویند ، و کلام می خوانند ؛ از جهت آن دوات می گویند ، که مرگبات عالم جمله از مفردات پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند ؛ تا در مفردات بودند ، جمله پوشیده و مجمل بودند ، پس مفردات دوات باشند . و از جهت آن قلم می خوانند ، که مفردات دایم در کتابت اند و مرگبات می نویسند .
- ۱۸ قلم اوّل که مفردات نوشت ، خشک گشت . این اقلام که مرگبات می نویسند ، خشک نشدند ، و جمله دایم در کتابت اند . « قل لو كان البحر مدداً لكلمات ربّي لنفذ البحر قبل ان تنفذ كلمات ربّي ولو جئنا بمثله مدداً . »
- ۲۱

(۷) ای درویش ! قلم اوّل ، که مفردات نوشت ، و این اقلام که مرگبات می نویسند ، کتابت از کسی نیاموخته اند . کتابت با ذات ایشان همراه است . کمال مفردات مقارن ذات ایشان است بخلاف 3 مرگبات .

### فصل سوم

#### در بیان نطفه آدمی

6

(۸) بدان که گفته شد که هر چیز که در عالم کبیر اثبات کنند ، باید که نمودار آن در عالم صغیر باشد ، تا آن سخن راست بود ، از جهت آن که عالم صغیر نسخه و نمودار عالم کبیر است ، و هر 9 چه در عالم کبیر هست ، نمودار آن در عالم صغیر هست .

(۹) ای درویش ! نطفه آدمی هم لوح محفوظ ، وهم کتاب ،

12 وهم دوات است ، از جهت آن که نطفه آدمی هم دو روی دارد ، یکی روی در خدای دارد ، و یکی روی در اعضای آدمی دارد . آن روی را که در خدای دارد ، لوح محفوظ می گویند ، و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی پیدا آمد ، آن 15 جمله در نطفه وی نوشته بود . و این روی را که در اعضاء دارد ، دوات می گویند ، از جهت آن که اعضای آدمی جمله از نطفه آدمی پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند . تا مادام که در نطفه بودند ، 18 پوشیده و مجمل بودند .

(۱۰) چون لوح و کتاب و دوات عالم صغیر را دانستی ، اکنون

21 بدان که طبیعت ، که جوهر اوّل عالم صغیر است ، قلم است ، از

جهت آن که باین طبیعت خطاب آمد که « ازین دوات بنویس ! »  
بنوشت تا اعضای آدمی بیرونی و اندرونی موجود گشتند ، و از قوت  
بفعل آمدند ، و از عالم اجمال بعالم تفصیل رسیدند . 3

### فصل چهارم

#### در بیان اعضای آدمی

(۱۱) بدان که اعضای آدمی هم لوح محفوظ ، وهم کتاب ،  
وهم دوات ، وهم قلم است ، از جهت آن که اعضای آدمی هم دو  
روی دارند . یکی روی در نطفه دارند ، و یکی روی در افعال  
و کمال خود دارند . آن روی را که در نطفه دارند ، لوح می گویند ،  
و کتاب می خوانند ، از جهت آن که هر چیز که در آدمی خواهد  
بود ، آن جمله را قلم اوّل از دوات اوّل برایشان نوشت . و این  
روی را که در افعال و کمال خود دارند ، دوات می گویند ، و قلم  
می خوانند ؛ از جهت آن دوات می گویند که افعال جمله از  
اعضا پیدا آمدند ، و ظاهر و مفصل گشتند ؛ تا مادام که در اعضا  
بودند ، پوشیده و مجمل بودند . و از جهت آن قلم می گویند که  
اعضا دایم در کتابت اند ، اقوال ، و افعال ، و معارف می نویسند .  
این چندین سخنهای خوب که در عالم است ، و این چندین صنعتها ،  
و حرفتها ، و عمارتهای خوب که در عالم است ، و این چندین علمها ،  
و معرفتها ، و حکمتها که در عالم است ، جمله ایشان نوشته اند ،  
ومی نویسند . قلم اوّل ، که اعضا نوشت ، خشک شد ، اما این  
اقلام خشک نشدند ، و دایم اقوال ، و افعال ، و اخلاق ، و معارف 21

می نویسند .

(۱۲) ای درویش ! می خواستم که بیان لوح ، و کتاب ،

3 و دوات ، و قلم چنان کنم که همه کس دریابد ؛ اما این چنین دست داده باشد که درین رساله که می آید چنان دست دهد که همه کس دریابند . والحمد لله رب العالمین .

تمام شد رساله چهارم از جلد دوم



(۷)

رساله در بیان احادیث اوایل  
(تقریر مختلف رساله هفدهم)

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- 3 الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبياؤه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۱) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن  
محمد النسفي ، كه جماعت درويشان - كثرهم الله - ازين بيچاره  
6 در خواست كردند كه مي بايد كه در احاديث او ايل رساله ئي جمع  
كنيد ، ويان كنيد كه مراد ازين احاديث يك جوهر است . يا مراد  
از هر حديثي جوهرى جداگانه است . در حديث آمده است كه «اول  
9 ما خلق الله العقل» . وديگر آمده است كه «اول ما خلق الله القلم» ؛  
وديگر آمده است كه «اول ما خلق الله روحى» ؛ وديگر آمده است  
كه «اول ما خلق الله نورى» ؛ وما نند اين آمده است . وديگر  
12 مى بايد كه بيان كنيد كه ملك چيست ، وشيطان چيست ، وابليس  
چيست . درخواست ايشان را اجابت كردم واز خداوند تعالى مدد ويارى  
خواستم تا از خطا وزلل نگاه دارد . «ائه على ما يشاء قدير  
15 وبالاجابة جدير» .

### فصل اول

#### در بيان جوهر اول

- (۲) بدان - اعزك الله فى الدارين - كه اول چيزى كه خداى  
18

- تعالی بیافرید جوهری بود «اَوَّل ما خلق الله الجوهر» . وازین جهت آن جوهر را جوهر اَوَّل می گویند ، ونام آن جوهر اَوَّل عقل است .
- 3 «اَوَّل ما خلق الله العقل» . وهم ازین جهت آن عقل را عقل اَوَّل می خوانند . واین عقل اَوَّل را باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ، باعتباری جوهر ، باعتباری عقل ، وباعتباری روح ،
- 6 وباعتباری نور ، وباعتباری قلم ، وباعتباری ملك مقرب . وباعتباری عرش عظیم ، وباعتباری آدم ، ومانند این بسیار گفته اند ؛ واین جمله راست است ، واسامی جوهر اَوَّل است . وآن عزیز از سر
- 9 همین نظر فرماید :

## بیت

از هزار ویک صفت هفتاد ویک فرقه شدند

- 12 يك حقیقت را اگر صد وجه می دانی رواست
- (۳) ای درویش ! اگر یک چیز را بصد اعتبار بصد نام بخوانند ، در حقیقت این يك چیز باین صد نام هیچ کثرت پیدا نیاید . مثلاً
- 15 اگر یکی آدمی را باعتبارات مختلفه باسامی مختلفه ذکر کنند ، همچون حدّاد ، ونجار ، وخباز ، وخیاط ، ومانند این ، راست باشد ، وآن يك آدمی هم حدّاد ، وهم نجار ، وهم خباز ، وهم خیاط بود ، وباین اسامی مختلفه در حقیقت آن يك آدمی هیچ
- 18 کثرت پیدا نیاید .
- (۴) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که پیغمبر
- 21 ما - علیه الصلوة والسلام - جوهری دید که زنده بود ، ودیگری را



- زنده می کرد ، نامش روح کرد ، از جهت آن که روح حیّ و محیی است ، یعنی حیّ فی نفسه و محیی بغيره . و چون همین جوهر را دید 3  
 که دریا بنده بود ، و دیگری را دریا بنده می کرد ، نامش عقل کرد ، از جهت آن که عقل مدرك و مدرك است . و چون همین جوهر را دید  
 که پیدا بود ، و دیگری را پیدا می کرد ، نامش نور کرد ، از جهت آن که نور ظاهر و مظهر است . 6
- (۵) ای درویش ! اگر تعریف هر یکی می کنم ، سخن دراز می شود . و اگر همین جوهر را قلم و ملك ، مقرب ، و آدم ، و رسول خدای ، و بیت الله ، و بیت العتیق ، و بیت المعمور ، و بیت اوّل ، و مسجد اقصی ، و عرش عظیم گویند ، هم راست باشد . عقل اوّل عرش عالم ملکوت است ، و فلك اوّل عرش عالم ملك است . این جمله اسامی عقل اوّل است . 12

### فصل دوّم

#### در بیان عقل آدمی

- (۶) بدان که در عالم کبیر عقل اوّل خلیفه خدای است ، و در عالم صغیر عقل اوّل خلیفه خدای است . در عالم کبیر عقل اوّل رسول خدای است ، و در عالم صغیر عقل آدمی رسول خدای است . در عالم کبیر عقل اوّل ملك مقرب است ، و در عالم صغیر عقل آدمی ملك مقرب است . در عالم کبیر عقل اوّل قلم خدای است ، و در عالم صغیر عقل آدمی قلم خدای است . در عالم کبیر عقل اوّل آدم است ، و در عالم صغیر عقل آدمی آدم است . 15  
 18  
 21

- (۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که عقل آدمی در ظاهر دو صورت دارد ، یکی زبان و یکی دست . زبان مظهر علم است ، و دست مظهر عمل است . حکمت‌های نظری و نکته‌های معقول از زبان ظاهر می شود ، و حکمت‌های عملی و صنعت‌های محسوس از دست پیدا می آید . زبان سخن عقل بحاضران می رساند ، و کتاب سخن عقل بغایبان می برد .
- (۸) ای درویش ! علم و قدرت عقل آدمی جز بواسطه این دو صورت ظاهر نمی شوند . و این چنین که در عالم صغیر دانستی ، در عالم کبیر نیز همچنین می دان . عقل اوّل درین عالم سفلی دو صورت دارد ، یکی نبی و یک سلطان . نبی مظهر علم است ، و سلطان مظهر قدرت است . نبی مظهر لطف است ، و سلطان مظهر قهر است . و علم و قدرت عقل اوّل جز بواسطه این دو صورت ظاهر نمی شوند .
- (۹) ای درویش ! نبی صورت عقل اوّل است ، و ازین جهت فرمود که « اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهِ » یعنی « علی صورۃ آدم . » عقل اوّل اوّل موجودات است و آدم مخلوقات است ، و آدم خاکی اوّل آدمیان و آدم فرزندان است . این آدم را بر صورت آن آدم آفرید ، و این عزیز از سر همین نظر می فرماید :

بیت

آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم

پوشید دلّق آدم آن گاه بر درآمد

- از جهت آن که آن آدم گویا است ، و این آدم هم گویا است ؛ و آن

آدم معلم است ، واین آدم هم معلم است ؛ وآن آدم خلیفه است ،  
واین آدم هم خلیفه است . این است معنی « ان الله تعالی خلق  
آدم علی صورته » .

(۱۰) تا سخن دراز نشود ، واز مقصود باز نمائیم ، چنان که  
زبان صورت عقل آدمی است ، آدم صورت عقل اول است . واین  
مخصوص بآدم نیست ، جمله انبیا صورت عقل اول اند . وازین  
جهت فرمود که « اول ما خلق الله روحی » ، ودیگر فرمود که « اول  
ما خلق الله نوری » . چون نبی صورت عقل اول باشد ، عقل اول  
جان نبی بود .

(۱۱) ای درویش ! اگر جمله اعضای آدمی را صورت عقل اول  
گویند ، هم راست باشد . وشك نیست که این چنین است . واگر  
افراد عالم ملك را جمله بیکبار صورت عقل اول گویند ، هم راست  
باشد ، وشك نیست که این چنین است . عالم کبیر مظهر قدرت  
عقل اول است ، وعالم صغیر مظهر علم عقل اول است . عقل اول  
مظهر صفات و ذات خدای است ؛ وعظمت و بزرگواری عقل اول را جز  
خدای تعالی کسی دیگر نداند . بسیاری از مشایخ باین عقل اول  
رسیده اند ، وباین عقل اول باز مانده اند ، از جهت آن که صفات  
خدای در روی دیده اند ، وبالای حکم او حکمی ندیده اند ، وبالای  
امراو امری نیافته اند « ائما امره اذا اراد شیئا ان يقول له کن  
فیکون » . کمان برده اند که مگر خدای اوست . ومدتی اورا  
پرستیده اند ، تا عنایت حق در رسیده است ، وبالای حکم او

- حکمی دیده اند ، وبالای امر او امری یافته اند . « وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر . » آن گاه بر ایشان روشن شده است که او خلیفهٔ خدای است ، نه خدای است ، و او مظهر صفات خدای است ، نه خدای است . از وی گذشته اند و بخدای رسیده اند .
- (۱۲) ای درویش ! در قرآن واحادیث ذکر این عقل اول بسیار است .

### فصل سوم

#### در بیان ملك و شیطان و ابلیس

- (۱۳) بدان که شیخ المشایخ شیخ سعد الدین حموی - قنسی الله روحه - می فرماید که ملك کاشف است و شیطان ساتر است . و سلطان العشاق عین القضاة همدانی می گوید که ملك سبب است و شیطان هم سبب است ، سبب کشف ملك است ، و سبب ستر شیطان است . سبب خیر ملك است ، و سبب شر شیطان است . سبب رحمت ملك رحمت است ، و سبب عذاب ملك عذاب است .
- (۱۴) ای درویش ! هر که ترا بکارهای نیک دعوت می کند ، و از کارهای بد باز می دارد ، ملك تست . و هر که ترا بکارهای بد دعوت می کند ، و از کارهای نیک باز می دارد ، شیطان تست .
- (۱۵) ای درویش ! در ولایت خود در شهر نصف شبی پیغمبر را - علیه الصلوة والسلام - دیدم . فرمود که : « یا عزیز ، دیو اعوز خوان را و شیطان لاجول خوان را می دانی ؟ » گفتم : « نه ، یا رسول الله . » فرمود که « فلان دیو اعوز خوان است ، و فلان شیطان لاجول خوان

- است ، از ایشان بر حذر باش . « هر دورا می شناختم وبا ایشان صحبت می داشتم . ترك صحبت ایشان کردم .
- 3 (۱۶) ای درویش ! آدمی که عالم صغیر است ، مرگب است از دو عالم ، عالم ملك وعالم ملكوت . عالم ملك صورت است ، وعالم ملكوت معنی است . عالم ملك جسم است ، وعالم ملكوت جان است . عالم ملك خانه است ، وعالم ملكوت خداوند خانه است . این خداوند خانه مراتب دارد ، ودر هر مرتبه‌ئی نامی دارد :
- 9 در مرتبه ئی نامش طبیعت است . ودر مرتبه ئی نامش نفس است ، ودر مرتبه ئی نامش عقل است ، ودر مرتبه ئی نامش نورالله است .
- (۱۷) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که از طبیعت که مرتبه اول است سه چیز در وجود می آید ، یکی عمارت و آبادانی وفرمان بردن ، و یکی فساد وخرابی وفرمان نابردن ، و یکی تکبر وخودبینی وفرمان نابردن ، ازین سبب انبیا این خداوند خانها را سه نام نهاده اند . وباعتبار آن که عمارت و آبادانی می کند ، وفرمان برد ، نامش ملك نهادند ؛ وباعتبار آن که فساد وخرابی می کند ، وفرمان نمی برد ، نامش شیطان نهادند ؛ وباعتبار آن که تکبر وخودبینی می کند ، وفرمان نمی برد ، نامش ابلیس نهادند . واز اینجا گفته اند که هر آدمی که هست ، شیطان دارد که با وی همراه است وبا وی زندگانی می کند . ورسول - علیه السلام - فرمود که « اسلم شیطانی علی یدی » . پس ملك ، وشیطان ، و ابلیس يك جوهر باشند ، وآن يك جوهر را باضافات
- 21

واعتبارات مختلفه ذکر کرده اند . و اگر هر سہ را شیطان گویند . ہم راست باشد : « والشیاطین کَلَّ بِناء و غواض و آخرین مفرنین فی الاصفاد » .

3

(۱۸) ای درویش ! چون معنی ملك و شیطان و ابلیس را دانستی ، اکنون بدان کہ در مردم عوام کم باشد ، در مردم عوام ملك و شیطان بود . ابلیس در علماء و مشایخ و حکم بود . ایشان باشند کہ معجب و خودبین بوند ، و هیچ کس را بالای خود نتوانند دید ، ہمہ را فرود خود بینند . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمایم !

9

(۱۹) ای درویش ! عالم کبیر ہم مرگب است از دو عالم ، عالم ملك و عالم ملکوت . عالم ملك صورت است ، و عالم ملکوت معنی است ، عالم ملك جسم است ، و عالم ملکوت جان است . عالم ملك خانه است ، و عالم ملکوت خداوند خانه است ، این خداوند خانه مراتب دارد ، و در هر مرتبه ئی نامی دارد : در مرتبه ئی نامش طبیعت است ، و در مرتبه ئی نامش نفس است ، و در مرتبه ئی نامش عقل است . و بعضی خداوند این خانه و کارکنان این خانه را عقول و نفوس و طبایع می گویند ، و بعضی ملایکہ می خوانند ؛ و این اصطلاح است .

12

15

(۲۰) ای درویش ! هیچ شك نیست کہ چنان کہ در عالم صغیر

18

کارکنان هستند ، در عالم کبیر ہم کارکنان هستند . کارکنان عالم کبیر و عالم صغیر را بعضی عقول ، و نفوس ، و طبایع می گویند ، و بعضی ملایکہ می خوانند . کارکنان عالم علوی و عالم سفلی جمله ملایکہ اند .

21

علم هر يك معلوم است ، و عمل هر يك معلوم است ، و مقام هر يك

معلوم است « وما منّا الا له مقام معلوم ». علم ایشان زیادت نشود ،  
 وعمل ایشان دیگر نشود ، هر يك بعمل خود مشغول اند . و آن علم  
 وعمل را از کسی نیاموخته اند ، علم وعمل ایشان ذاتی ایشان است ،  
 وبا ذات ایشان همراه است . نتوانند که عمل نکنند . وتوانند که بر  
 خلاف آن عمل عمل دیگر کنند ، « لایعصون الله ما امرهم ویفعلون  
 ما یومرون ». والحمد لله ربّ العالمین .

تمام شد رساله هفتم از جلد دوم

(A)

رساله در بیان سخن اهل تناسخ



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3

### فصل اول

#### در بیان صراط

(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا عزيز بن 6  
محمد النسفی : بدان که منزل پنجم تناسخ است ، وطریق تناسخ  
طریقی قدیم است ؛ چندین هزار سال است که در میان خلق است ،  
و بیشتر اهل عالم بر طریق تناسخ بوده اند ، وهستند . و چهار دانگ 9  
عالم ، بلکه زیاده ، بر طریق تناسخ اند . و گفته آمد که اهل  
تناسخ با اهل حکمت در مبداء ومعاد اتفاق است الا در رسیدن  
بمعاد خلاف کرده اند . اهل تناسخ می گویند که معاد جائی را گویند 12  
که يك نوبت در آنجا بوده باشند وباز خواهند که بهمان جای باز  
گردند . پس مبداء ومعاد يك چیز باشد که آن يك چیز را نسبت  
بآمدن مبداء گویند ، ونسبت بیاز گشتن معاد خوانند ؛ و آن عقل 15  
اول است . و اول چیزی که از واجب الوجود صادر شد ، عقل  
اول بود ؛ و هر چیز که بود ، وهست ، وخواهد بود ، جمله  
در عقل اول بالقوة موجود بودند . و از اینجا است که عقل اول را 18

لوح محفوظ می گویند .

- (۲) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که اهل تناسخ می گویند که نفوس جمله آدمیان در عالم علوی موجود بودند ، و هر يك بوقت خود از عالم علوی باین عالم سفلی نزول می کنند ، و بر مرکب قالب سوار می شوند ، و کمال خود حاصل می کنند . چون کمال خود حاصل کردند ، باز عروج می کنند و بعالم علوی باز می گردند . و این نزول و عروج ارواح صراط است که بر روی دوزخ کشیده است ، از جهت آن که در حدیث آمده است که صراط بر روی دوزخ کشیده است ، و صراط از موباریک تر است . و از شمشیر تیز تر است . و بر صراط چندین گاه بزیر می باید رفت ، و چندین گاه راست می باید رفت ، و چندین گاه بیابا می باید رفت . و هر که از صراط گذشت ، از دوزخ گذشت و به بهشت رسید . و بر صراط بعضی کس زود روند و بی زحمت بگذرند ؛ و بعضی کس دیر و با زحمت بگذرند ، و بعضی کس نتوانند گذشت و در دوزخ افتند .
- (۳) ای درویش ! این صراط که بر روی دوزخ کشیده است ، نزول و عروج است ، از جهت آن که در نزول و عروج چندین گاه بزیر می باید رفت ، و چندین گاه راست می باید رفت ، و چندین گاه بیابا می باید رفت . و این نزول و عروج بر روی دوزخ کشیده است ، از جهت آن که هر چه در زیر فلک قمر است ، دوزخ است ، و هر که این نزول و عروج را تمام کرد ، از دوزخ در گذشت و به بهشت رسید . بعضی کس این نزول و عروج را زود و بی زحمت تمام کنند ،

- وبعضی کس دیر وبا زحمت تمام کنند، و بعضی کس نتوانند تمام کرد،  
 و بدرکات دوزخ فرو روند . و درین تزلزل و عروج بر صراط مستقیم  
 3 می باید رفت ، تا تزلزل و عروج زود و بی زحمت تمام شود . و صراط  
 مستقیم در همه کارها وسط است . و وسط از موی باریکتر است ؛  
 و در وسط رفتن دوشوارتر از آن است که بر شمشیر تیز رفتن . تا  
 6 سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم !
- (۴) ای درویش ! اهل تناسخ می گویند که نفوس جزوی از  
 عالم علوی ، هر یک بوقت خود باین عالم سفلی بطلب کمال می آیند ،  
 9 و چون کمال حاصل می کنند ، باز بعالم خود باز می گردند . و کمال  
 بی آلت حاصل نمی توان کرد ، و آلت نفس قالب است ، و نفس قالب  
 خود را می سازد بقدر استعداد و دانش خود ، همچون حداد و نجار که  
 12 آلت خود می سازند ، و بقدر دانش و استعداد خود می سازند ؛ هر  
 چند که در حدادی و نجاری داناتر می شوند ، آلت و دست افزار خود  
 بهتر و خوبتر می سازند . نفس جزوی اول صورت نباتات و اشجار پیدا  
 15 می کند بتدریج ، باز صورت حیوانات پیدا می کند بتدریج ، باز صورت  
 انسان پیدا می کند بتدریج ، و در هر مرتبه ئی نامی دارد . چنین  
 می دانم که تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم .

## فصل دوم

18

## در بیان عروج

- (۵) بدان که اهل تناسخ می گویند که آنچه فرود فلك قمر  
 21 است ، که عالم کون و فساد است ، و عالم طبایع و شهوات است ، دوزخ

- ودرکات دوزخ است ؛ و آنچه بالای فلک قمر است ، که عالم بقا و ثبات است ، و عالم عقول و نفوس است ، بهشت و درجات بهشت است ؛
- 3 و فلک قمر واسطه است میان بهشت و دوزخ ، و جای نفوس اطفال است ، و جای نفوس کسانی است که در معنی اطفال باشند . درجات بهشت هشت است ، و درکات دوزخ هفت است .
- 6 (۶) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون بدان که نفوس جزوی از عالم علوی اول بعناصر و طبایع می آیند ، تا نزول تمام می شود ، و چندین گاه درین منزل می باشند . و افلاک و انجم دایم گرد عناصر و طبایع می گردند ، و فیض و اثر ها بعناصر و طبایع می رسانند . و مقصود ازین همه گشتن آن است که تا نفوس جزوی که در عناصر و طبایع اند ، پرورش یابند ، و استعداد عروج حاصل کنند . چندین هزار سال درین مرتبه می باشند ، و پرورش می یابند .
- 12 و نام نفس جزوی درین مرتبه طبیعت است . آن گاه از عناصر و طبایع عروج کنند ، و به نباتات می آیند . و اول صورتی که از صورت نباتات پیدا می کنند ، صورت طحلب است ؛ و این طحلب گیاهی سبز است که در آبها پیدا می آید . و بمراتب بر می آید و صورت نباتات و اشجار پیدا می کنند ، تا بعدی که شجر ب حیوان نزدیک شود ، همچون
- 18 درخت خرما ، و درخت لقاچ ، و درخت واق واق . و چندین هزار سال دیگر درین مرتبه می باشند ، و از گردش افلاک و انجم پرورش می یابند . و درین مرتبه نام وی نفس نباتی است . آن گاه از نبات
- 21 بحیوان می آیند . و اول صورتی که از صورت حیوانات پیدا می کنند ،

- صورت خراطین است ؛ و این خراطین کرمی سرخ و دراز و باریک است که در گل و زمین آبنگ بود . و بمراتب بر می آیند ، و صورت حیوانات بتدریج پیدا می کنند ، تا بحدی که حیوان غیر ناطق بحیوان ناطق نزدیک می شود ، همچون فیل ، و بوزینه و سناس . و چندین هزار سال دیگر درین مرتبه می باشند ، و از گردش افلاک و انجم پرورش می یابند . و درین مرتبه نام وی نفس حیوانی است . آن گاه از حیوان بانسان می آیند . و اول صورتی که از صورت انسان پیدا می کنند ، صورت زنگیان است ، و درین مرتبه نام وی نفس انسانی است ، یعنی نفس ناطقه ، و نفس ناطقه را درین مرتبه نفس اماره می گویند . و بمراتب بر می آیند تا بدرجه حکما رسند ؛ و درین مرتبه نفس ناطقه را نفس لواحه می گویند ، و بمراتب بر می آیند تا بدرجه اولیا رسند ؛ و درین مرتبه نفس ناطقه را نفس قدسی می گویند . و بمراتب بر می آیند تا بدرجه انبیا رسند ؛ و درین مرتبه نفس ناطقه را نفس مطمئنه می گویند . اکنون بکمال رسید و برین مزید نباشد ، و وقت باز گشتن شد « یا ایته النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة مرضیة » فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی . «
- (۱۷) ای درویش ! معنی « فادخلی فی عبادی » آن است که
- « ای نفس ، بعقول و نفوس عالم علوی و درجات بهشت پیوند ، و ادخلی جنتی » « بعقل اول که جنت خاص است پیوند » . چون بدرجه حکما رسیدند ، از دوزخ گذشتند و بدرجات بهشت رسیدند . و چون بدرجه اولیا رسیدند ، از درجات بهشت گذشتند ، و بیهشت خاص رسیدند .

- و چون بدرجہ انبیا رسیدند ، از بهشت خاص گذشتند و بخدای رسیدند .  
 « ان المتّقین فی جنّات ونهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر » . علما  
 3 و حکما در جنّات ونهر اند ، و اولیا در مقعد صدق اند ، و انبیا عند  
 ملیک مقتدر اند .

- (۸) ای درویش ! تا از اخلاق ذمیمه تمام پاک نگردی ، و باخلاق  
 حمیده تمام آراسته نشوی ، از دوزخ خلاص نیابی و بدرجات بهشت  
 6 نرسی : و تا اشیارا و حکمت اشیارا کماهی ندانی و نبینی ، ببهشت  
 خاص نرسی ؛ و تا از خود نمیری و بخدای زنده نشوی ، بخدای  
 9 نرسی . این سه معنی از خواص حکمت ، و ولایت ، و نبوت است .

### فصل سوم

#### در بیان قیامت

- (۹) ای درویش ! این که گفته شد که نفس جزوی اوّل صورت  
 نباتات ، باز صورت حیوانات ، باز صورت انسان بتدریج پیدا می کند ،  
 در وقتی باشد که در عالم نباتات و حیوانات نباشند ، اما اگر در عالم  
 15 نباتات و حیوانات و انسان باشند ، این چنین که این ساعت است .  
 نفس جزوی به نباتی یا به حیوانی یا به انسانی که مناسب استعداد  
 وی باشد ، تعلق سازد ، که بنزدیک اهل تناسخ رواست که دو  
 18 نفس ، و ده نفس ، و زیاده ازین بیک قالب تعلق سازند . و چون  
 بیک قالب دو نفس ، یا صد نفس تعلق سازند ، امتیاز از میان ایشان  
 بر خیزد ، و جمله یک نفس شوند ، و یک کار کنند . و آن وقت که در  
 21 عالم نباتات ، و حیوانات نباشند ، آن وقتی باشد که در عالم طوفان عام

- پیدا آید ؛ یعنی بهر مدتی در عالم طوفانی می باشد ، و هر طوفانی که می باشد ، قیامت است . پس قیامت سه نوع باشد ، از جهت آن که سه دور است ، و در آخر هر دوری قیامتی است : قیامت صغری ، 3  
 و قیامت کبری ، و قیامت عظمی . قیامت صغری عام نباشد ؛ در طرفی از اطراف زمین باشد . اما قیامت کبری عام باشد ، و تمامت روی زمین را بگیرد ، و بر روی زمین نباتات و حیوانات نمایند بسبب طوفان آب ، یا طوفان باد ، یا طوفان آتش ؛ اما شاید که اثری از آثار پیشینیان بماند ، همچون بناهای استوار و قلعه های محکم که در کوهها باشند : و بطوفان آب ، و باد ، و آتش خراب نشوند ، و قیامت عظمی هم عام باشد ، و تمامت روی زمین را بگیرد ، چنان که در همه روی زمین نباتات و حیوانات نمایند ، و هیچ اثری از آثار پیشینیان هم نماند . و باز در اوّل دور دیگر نباتات و حیوانات بتدریج ، این چنین 12  
 که گفته شد ، پیدا آیند . نباتات و حیوانات کوچک ممکن است که در جمله روی زمین پیدا آیند ، اما حیوانات بزرگ و انسان در موضعی پیدا آیند که هوای آن موضع معتدل باشد ، همچون 15  
 سرندیب . و این که می گویند که آدم - علیه السلام - بسر ندیب فرود آمد ، و آن موضع را قدمگاه آدم می خوانند ، راست است ؛ یعنی در آن موضع از مرتبه حیوانی بمرتبه انسانی رسید ، و او انسان اوّل بود . و درین انسان اوّل نطفه پیدا آمد ، و باقی فرزندان وی از نطفه وی پیدا شدند ، و در روی زمین گسترده شدند . چنین می دانم که 18  
 تمام فهم نکردی ، روشن تر ازین بگویم . 21

## فصل چهارم

## در بیان ادوار

- 3 (۱۰) بدان که اهل تناسخ می گویند که هر هزار سال دوری است ، و در آخر هزار سال قیامتی است ، اما قیامت صغری ؛ و هر هفت هزار سال دوری است ، و در آخر هر هفت هزار سال قیامتی دیگر است ،
- 6 اما قیامت کبری ؛ و هر چهل ونه هزار سال دوری است ، و در آخر هر چهل ونه هزار سال قیامتی دیگر است ، اما قیامت عظمی .
- (۱۱) چون این مقدمات معلوم کردی ، اکنون ، اکنون بدان
- 9 که هفت هزار سال دور زحل است ، هزار سال خاص" ، و شش هزار بشرکت ؛ و هفت هزار سال دیگر دور مشتری است ، هزار سال خاص" ، و شش هزار سال بشرکت ؛ همچنین تا بقمر ؛ و هفت هزار سال دیگر دور قمر است ، هزار سال خاص" ، و شش هزار سال بشرکت ؛ جمله
- 12 چهل ونه هزار سال می شود . و درین چهل ونه هزار سال سه دور سه قیامت بگذرد . در قیامت صغری رسوم و عادات مردم دیگر کون شود ، و قاعده و اصطلاح زیرگان ، و شریعت و قانون پیغمبران منسوخ گردد ،
- 15 و جمله از نو دیگر باره پیدا آیند . و هر پیغمبری که درین وقت خواهد که رسوم و عادات مردم را بر اندازد ، و شریعت و قانون اولرا منسوخ کند ، و شریعتی و قانونی دیگر بنهد ، آسان باشد ، از جهت
- 18 آن که وقت و زمان مساعد باشد . و هر که بغیر این وقت خواهد که رسوم و عادات مردم را بر اندازد ، و شریعت و قانون اولرا منسوخ کند ، نتواند ، بلکه اگر مبالغه کند وجد نماید ، کشته شود ، و زحمات
- 21



- 3 بسیار و عقوبات بی شمار بقوم و اتباع وی رسد . و بیشتر زیرگان و دانایان  
 کد کشته شدند . و در زحمت افتادند ، باین سبب بود که وقت  
 و زمان را نشناختند . و در قیامت کبری بسبب طوفان آب ، یا باد ، یا  
 آتش بر روی زمین نباتات و حیوانات نمانند ، و باز در اول دور دیگر  
 بتدریج پیدا آیند . و هر چیز که پیدا می آید ، بتدریج بکمال می رسد .
- 6 چون هفت هزار سال بگذرد ، و باخر دور رسد ، جمله چیزها بکمال  
 رسیده باشد ؛ و هیچ چیز ناکفته ، و هیچ چیز ناکرده نمانده باشد .  
 هر چیز که بکمال خود رسد ، ختم شد . این است معنی ختم  
 نبوت و ختم ولایت . و در قیامت عظمی زمین بیک بار در زیر آب رود ،  
 9 و آب محیط خاک گردد . و بعد از مدتی دیگر آن نیمه دیگر که  
 مسکون نبود ، و در آب بود ، ظاهر شود ، و بتدریج نبات ، و حیوان ،  
 12 و انسان باز پیدا آیند . و هیچ کس نداند که در عالم وقتی کسی بوده  
 است ، از جهت آن که هیچ اثری از آثار پیشینیان بر روی زمین  
 نباشد . زمینی باشد هامون و همواره ، و کوه نباشد ، و بالا و شیب  
 15 نبود . « قاعاً صفضاً لاتری فیها عوجاً و لامتاً » . آن گاه بتدریج کوهها  
 پیدا آید ، و عمارتها کرده شود ، و دانایان پیدا شوند ، و دعوت و تربیت  
 پیدا آید ، و مردم بتهدیب اخلاق و تبدیل صفات مشغول شوند .
- 18 (۱۲) ای درویش ! اگر چه دانایان و انبیا ظاهر شوند اما در  
 دور اول چنان دانا نباشند که در دور آخر ؛ بتدریج بکمال می رسند ،  
 و دانا تر می شوند ، تا هفت هزار سال بگذرد . در هزاره هفتم  
 21 دانایان بکمال رسند و استادان در همه چیز کامل شوند . این بود

بیان قیامت وادوار .

- (۱۳) ای درویش ! هر که عمر خود ضایع نکند ، وسخن  
 3 دانایان قبول کند و کمال خود حاصل کند ، بعد از مفارقت قالب  
 بعالم علوی پیوندد ، و بهشتی شود ، و دایم در ناز و نعیم باشد :  
 « خالدین فیها ابدأ » . و همیشه با کروییان و روحانیان بود . این  
 6 است سخن اهل تناسخ در بیان نسخ .

### فصل پنجم

#### در بیان نسخ و مسخ

- (۱۴) بدان که اهل تناسخ می گویند که نسخ عبارت از آن است  
 9 که نفسی صورتی رها کند ، و صورتی دیگر بالای صورت اوّل بگیرد ،  
 چنان که نفس جزوی اوّل صورت عناصر داشت ، صورت عناصر رها  
 کرد ، و صورت نبات گرفت ؛ و صورت نبات رها کرد ، و صورت حیوان  
 12 گرفت ؛ و صورت حیوان رها کرد ، و صورت انسان گرفت ؛ و صورت  
 انسان رها کرد ، و صورت ملك گرفت . این است مراتب نسخ .  
 15 و مسخ عبارت از آن است ، که نفسی صورتی رها کند ، و صورتی  
 دیگر فرود صورت اوّل بگیرد ؛ یعنی اگر نفسی جزوی در مرتبه  
 انسانی کمال خود حاصل نکند ، و بعد از آن که کمال خود حاصل  
 18 نکند ، همچون بهایم زندگانی کند ، و بصفات بهایم موصوف شود ،  
 و معاصی بسیار کند ، بعد از مفارقت قالب باز بمرتبه حیوان غیر  
 ناطق باز گردد ؛ تا در وقت مفارقت قالب صفت کدام حیوان بر وی  
 21 غالب باشد ، در صورت آن حیوان حشر شود ؛ مثلاً اگر صفت مور یا

- 3 موش بر وی غالب باشد . در صورت مور یا موش حشر شود ؛ و اگر صفت گاو یا خر بر وی غالب باشد ، در صورت گاو یا خر حشر شود ؛
- 3 و در جمله صفات حیوانات همچنین می دان ؛ در هر کدام صفت که مفارقت کند ، در صورت آن صفت حشر شود ، و وقت باشد که از مرتبه حیوان بمرتبه نبات باز گردد ؛ و وقت باشد که از مرتبه نبات بمرتبه جماد باز گردد ؛ و بصورت معادن حشر شود . « قوا انفسکم واهلیکم ناراً وقودها الناس والحجارة » اشارت باین معنی است ؛ و سالهای بسیار در آن مرتبه بماند و : « یوم کان مقداره خمسين الف سنة . »
- 9 یعنی از در که ئی بدر که ئی فرو می رود تا بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد « کأما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیدوقوا العذاب . » و چون بدرکات دوزخ فرو رود ، بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد ، آن گاه باز بمراتب بر آید ، و بمرتبه انسانی رسد . و اگر این نوبت دیگر هم کمال حاصل نکند ، و همچون بهایم زندگانی کند ، و بصفت بهایم موصوف شود . و گناه و جنایت کند ، بعد از مفارقت قالب باز بمراتب فرو رود تا آنجا برود که بقدر گناه عذاب کشد ، و بقدر جنایت قصاص یابد . چون عذاب کشید و قصاص یافت ، باز گردد . و بعضی تا بحیوان غیر ناطق فرو روند ، و بعضی تا بنبات فرو روند ، و بعضی تا بجماد فرو روند .
- 15 همچنین فرو می روند و بر می آیند تا آن گاه که کمال خود حاصل کنند . و وقت باشد که نفس انسانی در مرتبه انسانی از قالب مفارقت کند ، و کمال خود حاصل نکرده باشد ، اما بصفت بهایم موصوف
- 21

- نشده بود . از مرتبه انسانی بزیر نرود ، وهم در مرتبه انسانی بصورت انسانی دیگر حشر شود ؛ همچنین از انسانی بانسانی نقل می کند تا کمال حاصل کند . اگر در قالب اول نیکی کرده باشد ، و راحت رسانیده بود ، در قالب دوم ثواب آن بوی می رسد ؛ و اگر در قالب اول بدی کرده باشد ، و آزار رسانیده بود ، در قالب دوم عذاب آن بوی می رسد . و هر نوبت که برود ، و باز آید ، زیر کتر و مستعد تر باشد . و بعضی کس که بغایت زیرک و مستعد اند ؛ از آن است که بسیار رفته اند و باز آمده اند .
- ۹ (۱۵) ای درویش ! چند نوبت گفته شد که کمال نفس جزوی مناسبت است با عقول و نفوس عالم علوی . که شریف و لطیف اند ، و جمله علم و طهارت دارند . و هر کدام که بالا تر است ، علم و طهارت او بیستر است . پس هر که علم و طهارت بیشتر حاصل می کند ، مناسبت او با عقل و نفس بالا تر حاصل می شود ؛ و با هر کدام که مناسبت حاصل کرد ، باز گشت وی بعد از مفارقت قالب بوی خواهد بود .
- 15 (۱۶) ای درویش ! اگر از انسانی بانسانی دیگر نقل کند که فرود انسان اول باشد ، از در که ئی بدر که دیگر می رود ، و از حساب مسخ است . و اگر از انسانی بانسانی دیگر نقل می کند که 18 بالای انسان اول باشد ، از درجه ئی بدرجه دیگر می رود ، و از حساب مسخ است .
- 21 (۱۷) ای درویش ! بعد از مفارقت قالب انسانی راه دو است ،

یا بیلا ، یا بشیب « فریق فی الجنّة و فریق فی السعیر » . اکر بیلا  
 رفت ، هر که با وی پیوسته است ، جمله را با خود بیلا برد ؛ و اکر  
 بشیب رفت ، هر که بوی پیوسته است ، جمله را با خود بشیب برد  
 3 « یوم نحشر المتقین الی الرحمن و فداً و نسوق المجرمین الی جهنّم  
 ورداً » . تمام شد منزل پنجم .

والحمد لله ربّ العالمین .

(۹)

رساله در بیان وجود حقیقی

و وجود خیالی

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين !  
(۱) بدان که اهل وحدت در منزل ششم اند و از منزل هفتم اند .  
واهل وحدت دو طایفه اند ؛ يك طایفه درین منزل ششم اند که  
6 درین رساله تقریر خواهم کرد .

### فصل اول

در بیان آن که وجود دو قسم است

- 9 (۲) ای درویش ! طایفه ئی از اهل وحدت می گویند که وجود  
بر دو قسم است ، وجود حقیقی و وجود خیالی . وجود حقیقی وجود  
خدای است تعالی و تقدس ، و وجود خیالی وجود عالم است .  
12 (۳) ای درویش ! این طایفه می گویند که عالم خیال و نمایش  
است ، و بحقیقت وجود ندارد ، اما بخاصیت وجود حقیقی ، که وجود  
خدای است ، این چنین موجود می نماید همچون موجوداتی که در  
15 خواب ، و آب ، و مرآة می نماید ، و بحقیقت وجود ندارد ، الا وجود  
خیالی ، و عکسی ، و ظلی .  
(۴) ای درویش ! وجود خدای ، اول و آخر ندارد ، و مثل و شریک  
18 ندارد ، و قابل تبدیل و تغییر ، و قابل فنا و عدم نیست ، و در مکان و در

- جهت نیست ، از جهت آن که وجود خدای فوق و تحت ، ویمین  
 و یسار ، و پیش و پس ندارد . نوری است نامحدود و نامتناهی و بحری  
 3 است بی پایان و بی کران . این طایفه در وجود خدای همان می گویند  
 که اهل تصوّف می گفتند ؛ و فرق میان این طایفه و اهل تصوّف آن  
 است که اهل تصوّف عالم را خیال و نمایش نمی گفتند ؛ می گفتند :  
 6 عالم و اهل عالم هر یکی حقیقتی دارند ، اما وجود خدای قدیم  
 است ، و وجود عالم حادث است . و این طایفه می گویند که عالم  
 و اهل عالم جمله بیکبار خیال و نمایش است ، و حقیقتی ندارد . تا سخن  
 9 دراز نشود و از مقصود باز نمائیم !  
 (۵) ای درویش ! این طایفه می گویند که خدای هستی است  
 نیست نمای ، و عالم نیستی است هست نمای . و آن عزیز از سر همین  
 12 نظر فرموده است .

### نظم

- جو یان اتصال بسی خلق و حق عزیز  
 15 کز نیستان بهست محال است اتصال  
 وصل و فراق خلق همین اقتضا کند  
 او نیست جز یکی نه فراق است و نه وصال

### فصل دوم

#### در بیان نمایش

- (۶) اگر کسی سؤال کند که ما چگونه خیال و نمایش باشیم که  
 21 بعضی از ما خوش ، و بعضی ناخوش ، و بعضی در رنج ، و بعضی در



3 راحت اند ، و بعضی حاکم ، و بعضی محکوم اند ، و بعضی ناطق ، و بعضی صامت اند ، و مانند این ؟ رنج و الم چگونه خیال باشد ، و لذت و راحت چگونه نمایش بود ؟

(۷) جواب . ای درویش ! تو مگر هرگز خواب نکرده ای . و در خواب این چنین چیزها ندیده ئی ؟ در خواب یکی را می زنند ، و آن کس در رنج و زحمت است ؛ و یکی را می نوازند و آن کس در آسایش و راحت است ؛ و یکی را می کشند ، و یکی را بر تخت پادشاهی می نشاندند ، و مانند این . و ترا هیچ شك نیست که در خواب این خیال و نمایش است ، و با وجود آن که خیال و نمایش است ، بعضی در رنج و زحمت اند ، و بعضی در راحت و آسایش ، و بعضی حاکم اند ، و بعضی محکوم . عالم را نیز هم چنین می دان که اگر چه بعضی در رنج و زحمت اند ، و بعضی در لذت و راحت اند ، و بعضی حاکم و بعضی محکوم اند ، اما جمله خیال و نمایش است ، و جمله در خواب اند و خواب می بینند : « العالم کله خیال فی خیال و منام فی منام . »

### 15 فصل سوم

#### در بیان رسیدن بحقیقت

(۸) ای درویش ! هر که در خواب چیزها می بیند ، اگر چه آن چیزها می بیند ، خیال است ؛ اما خیال را بر حقیقتی دلالت است . از آن خیال عبور می باید کرد تا بآن حقیقت رسند ، و از آن حقیقت باخبر شوند . و معتبر را از جهت این معنی معتبر می گویند که مردم را از آن خیال که در خواب دیده اند می گذراند ، و بحقیقت

- آن خیال می رساند . همچنین این عالم جمله خیال و نمایش است ،  
 اما این خیال و نمایش را بر حقیقتی دلالت است ، و آن حقیقت وجود  
 3 خدای است تعالی و تقدس . پس ازین خیال و نمایش عبور می باید  
 کرد ، تا از آن حقیقت با خبر شوند . ودانایان معبران اند ، از  
 جهت آن که مردم را ازین خیال و نمایش می گذرانند ، و از حقیقت ،  
 6 که وجود خدای است ، خبر می دهند . و این خیال و نمایش را از  
 جهت آن عالم گفته اند که علامت است بر وجود خدای عزّ و جلّ ،

### فصل چهارم

#### در بیان نصیحت

- 9  
 (۹) بدان که دانایان این عالم را بدریا . واحوال این عالم را  
 بمرج دریا تشبیه کرده اند ؛ و بآن می ماند ، از جهت آن که  
 هر زمان صورتی پیدا می آید ، و هر ساعتی نقشی ظاهر می شود ،  
 12 و هیچ یك را بقا و ثبات نمی باشد . صورت اول هنوز تمام نشده است ،  
 و استقامت نیافته است ، که صورتی دیگر آمد ، و آن صورت اول را  
 15 محو گردانید . و بعضی احوال این عالم را بچیزهای که در خواب  
 می بینند هم تشبیه کرده اند ؛ و بآن هم می ماند ، از جهت آن  
 که درین عالم چیزها می نماید . و مردم دل بر آن چیزها می نهند ،  
 18 و ساعتی دیگر آن چیزها را نمی بینند ، و نمی یابند .  
 (۱۰) ای درویش ! شك نیست که این چنین است که دانایان  
 گفته اند ، اما با وجود آن که چنین است ، هر چند که می آیند ،  
 21 بسته این عالم می شوند ؛ و باین عالم فریفته می گردند ، و باین

- سبب در بلا ها ، و فتنه ها ، و محنتها می افتند ، و عذابهای گوناگون گرفتار می شوند ، و بآتشهای معنوی می سوزند ؛ و بعضی بآتش فراق ، و بعضی بآتش حسرت ، و بعضی بآتش حسد ، و بعضی بآتش بایست می گدازند ، و فریاد می کنند ، و نمی دانند که دنیا هیچ نه ارزد ، از جهت آن که در خواب اند ، و خواب می بینند ، و هر چه در خواب می بینند ، آن را بقا و ثبات نباشد . « الناس نیام فاذا ماتوا اتبهوا » .
- 3
- 6
- (۱۱) ای درویش ! نصیحت تو این مقدار بیش نیست که بدانی که سبب جمله بلا ها ، و فتنه ها ، و عذابهای گوناگون دوستی دنیا است ، و دوستی اهل دنیا است . این سخن تنها بتو نکویم ، با خود هم می گویم . اما خود را ، و ترا ، و تمام مردم را معذور می دارم ، از جهت آن که این عالم بغایت ساحر است ، و بعضی بسحر وی فریفته می شوند . و بعضی ، اگر چه دنیارا چنان که دنیا است می شناسند ، و بسحر وی فریفته نمی شوند ، اما چون بقدر ضرورت احتیاج بوی دارند ، و بواسطه احتیاج با ناجنسان همصحبت می باید بود ، و با بی خبران دست در کاسه می باید کرد ؛ و کدام عذاب باین ماند که دانارا با نادان همصحبت باید بودن ؟ و اگر با ایشان صحبت نمی دارند ، کار این عالم بدر نمی رود ؛ بلکه دانایان تا خدمت خوك و خرس نمی کنند ، درین عالم نمی توانند بود .
- 9
- 12
- 15
- 18
- (۱۲) ای درویش ! چون در افتادیم ، بزیرگی بدر می باید برد ، و راضی و تسلیم می باید بود . تا باشد که ازین ددی خونخوار
- 21

بسلامت بگذریم ، که از جزع کردن و فریاد زدن هیچ فایده  
 ندهد . تمام شد جلد سوم ، و تمام شد منزل ششم ، و این يك  
 طایفه اند از اهل وحدت .

3

والحمد لله رب العالمين .



(۱۰)

سخن اهل وحدت در بیان عالم  
( تحریر مختصر رساله بیستم )

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلاة والسلام على  
انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين ! 3  
(۱) درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره در خواست کردند  
که می باید که بیان کنید که اهل وحدت بیان عالم چون می کنند ،  
وبنزديك ايشان عالم علوی وعالم سفلی کدام است ، وآسمان اول 6  
وآسمان هفتم کدام است . « وما توفيقى الا بالله عليه توكلت واليه  
انيب » .

### فصل اول

در بیان آن که تمام موجودات يك درخت است 9

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که بنزديك اهل وحدت  
تمام موجودات يك درخت است ، وفلك اول ، که فلك الافلاك 12  
است ، ساده وبی نقش است ، وزمین این درخت است . وزمین  
فلك دوم ، که فلك ثابتات است ، بیخ این درخت است ؛ وهفت  
آسمان که هر يك كوكب سیاره است ، ساق این درخت اند ، زحل 15  
بر آسمان اول ، وقمر بر آسمان هفتم . وزحل از ما دور تر است ،  
بر آسمان اول است ؛ وباقی را همچین می دان . هر کدام که  
بما نزديكتر است ، بالا تر است . وعناصر وطبايع چهار گانه شاخهای 18

- این درخت اند ؛ ومعن ، ونبات ، وحيوان برک ، وگل ،  
 وميوه این درخت اند ، چون مراتب این درخت را دانستی ، اکنون  
 3 بدان که میوه بر سر درخت باشد ، وزبده و خلاصه درخت باشد ،  
 وشريفتر ولطيفتر از درخت باشد ، واز درخت هر چیز که بميوه  
 نزديکتر باشد ، بالاتر ، ولطيفتر ، وشريفتر بود .
- (۳) پس افلاك وانجم که زمین ، وبيخ ، وساق این درخت اند ،  
 6 عالم سفلی باشند ، وعناصر ، وطبايع ، ومعن ، ونبات ، وحيوان  
 که شاخها ، وبرک ، وگل ، وميوه این درخت اند ، عالم علوی  
 باشند . وازین جا گفته اند که افلاك ، وانجم ، وعناصر ، وطبايع  
 9 لوح محفوظ و کتاب خدای اند . وهمه چیز که در کتاب نوشته  
 است ، درین عالم آن ظاهر خواهد شد . وشك نیست که این چنین  
 12 است : « ولا رطب ولا يابس الا في کتاب مبين » . وقلم خشك  
 گشته است . وهر چیز که در کتاب خدای نوشته شده است ، آن  
 ظاهر خواهد شد ، از جهت آن که بر درخت چیزی پیدا آید ،  
 15 آن جمله در بیخ وشاخ درخت نوشته است .
- (۲) ای درویش ! اهل وحدت می گویند که مراتب این درخت  
 همیشه تمام بود ، وهمیشه تمام باشد ، اما مراتب این درخت بعضی  
 18 چنان اند که صورتی که دارند ، رها نمی کنند ، وصورتی دیگر  
 نمی گیرند ، وآن عالم سفلی است ، که افلاك وانجم ، وبيخ وساق  
 این درخت اند . واین چنین باید که باشد ، از جهت آن که بیخ  
 21 وساق درخت صورتی که دارند ، رها نکنند ، وصورتی دیگر نگیرند .



- و بعضی چنین اند ، که صورتی که دارند ، رها می کنند ، صورتی دیگر نمی گیرند . و آن عالم علوی است ، که معدن ، و نبات ، و حیوان اند . و برگ و گل ، و میوه این درخت اند . و این چنین باید که باشد . از جهت آن که برگ ، و گل ، و میوه بر درخت همیشه بر یک حال نباشند بعضی در وقت گل فرو ریزند ، و میوه بعضی در وقت خامی فرو ریزد ، و بعضی در وقت رسیدن فرو ریزد . و دیگر باره برگ ، و گل ، و میوه پیدا آیند . خود می رویند ، و خود می زاینند ، و خود می باشند ، و خود می روند . این درخت هر چند که بمراتب بر می آید ، لطیفتر می شود ، و نازکتر می گردد . و باین سبب آفت پذیر می شود ، و از جائی بجائی می گردد ، بخلاف بیخ ، و ساق ، و شاخ .
- 12 (۵) این درخت را بیخ از خود است ، و ساق از خود است ، و شاخ از خود است ، و برگ از خود است ، و گل از خود است ، و میوه از خود است ، و خورنده از خود است ، و باغبان از خود است ، و زمین از خود است ، و آب از خود است ، و هوا از خود است ، و آفتاب از خود است ، و سایه از خود است ، و حیوة از خود است ، همه از خود است ، همه با خود دارند ، و همه از خود دارند . این درخت همه است ، و همه این درخت است . یافت آن که یافت ، و نیافت آن که نیافت .
- 18

## فصل دوم

### در بیان حس و حرکت ارادی و اختیار

- 3 (۶) بدان که اهل وحدت می گویند که در تمامت مراتب موجودات حس، و حرکت ارادی، و اختیار نیست، الا در حیوان حس، و حرکت ارادی، و اختیار بحیوان مخصوص اند. و در تمامت موجودات عقل و علم نیست الا در انسان. عقل و علم بانسان مخصوص اند. 6 وافلک، وانجم، وملائکه، وعناصر، وطبایع، حس، و حرکت ارادی، و اختیار، و عقل، و علم ندارند، و دایم در کار اند، و هر يك عملی دارند، و بعمل خود مشغول اند. اما نتوانند که آن عمل نکنند، و نتوانند که بغیر آن عمل عملی دیگر کنند. پس آن عمل بی علم، و بی فکر، و بی اختیار ایشان از ایشان در وجود می آید، یعنی حس، و حرکت ارادی، و اختیار، و عقل، و علم 12 بمیوه این درخت مخصوص اند، و در باقی مراتب درخت حس، و حرکت ارادی، و اختیار، و عقل و علم نیست.
- 15 (۷) ای درویش! آنچه ازین درخت محسوس اند، نامش عالم ملك است، و آنچه ازین درخت معقول اند، نامش ملکوت است. ملك با ملکوت است، هر دو با هم اند، و از يك دیگر جدا نیستند، و امکان ندارد که از يك دیگر جدا باشند، اما چون مفردات مرگب می شوند، و مرگب باز مفردات می گردند، تفاوتها پیدا می آید، مردم می پندارند که مگر چیزی از جائی دیگر می آید، و بجائی دیگر می رود، و هیچ چیز از هیچ جا نمی آید. افراد موجودات 21

هر يك آنچه ما لاّبد ايشان است تا بکمال خود رسند ، با خود ،  
واز خود دارند . والله اعلم بالصواب . والله الموفق والمرشد .

(۱۱)

رساله در بیان سخن اهل معرفت

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

- (۱) الحمد لله رب العالمين والعاque للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .
- (۲) اما بعد ، چنين گويد اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز ابن  
6 محمّد النسفى ، كه اهل منزل هشتم را اهل معرفت مى گویند . واهل  
معرفت قومى بغايت بزرگك اند ؛ چنان كه صفت بزرگى ايشان است ،  
نتوانستم كردن .
- (۳) اى درویش ! اهل معرفت ، كه اهل منزل هشتم اند ،  
9 قومى اند ، كه سالهاى بسيار در خدمت مشايخ رياضات ومجاهدات  
كشیده اند ، وعلم صورت وعلم معنى حاصل كرده اند ، وكمان  
برده اند كه بخداى رسيدند ، وخداى را شناختند ، آنگاه بعد از  
12 هفتاد سال دانستند كه هيچ نمى دانند ، وهر چه مى دانستند ، معلوم  
ايشان گشت كه همه خيال وپندار بود ؛ خود را نادان ، وعاجز ،  
ويبچاره ديدند ، وبعجز ونادانى خود اقرار كردند ، وبا خلق عالم  
15 بيكبار صلح كردند ، وخلق عالم را همچون خود عاجز ويبچاره ديدند ،  
واز اعراض وانكار آزاد گشتند ، وراضى وتسليم . واين را مقصد  
دانستند ، يعنى دانستند كه مقصد سالكان آن است ، كه بعد از  
18 دانائى كه هيچ نمى دانند ، چون يقين دانستند كه هيچ نمى دانند ،

بمقصود رسیدند و مقصود حاصل کردند .

- (۴) ای درویش ! بدان که اهل معرفت مدت‌ها در میان علما  
 3 بوده اند ، و مدت‌ها در میان حکما بوده اند ، و مدت‌ها در میان اهل  
 تناسخ بوده اند ، و مدت‌ها در میان اهل تصوّف بوده اند ، و مدت‌ها در  
 میان اهل وحدت بوده اند . و در میان هر قومی که بوده اند ،  
 6 آن قوم گفته اند که آنچه حقّ است با ماست ، و دیگران بر  
 باطل اند . اهل معرفت با خود اندیشه کردند که چون هر یکی  
 بر خلاف یکدیگر می گویند ؛ جمله حقّ نتوان بودن ؛ از جهت  
 9 آن که حق ها بیشتر نیست . پس بیقین دانستند که جمله بر حقّ  
 نیستند . و دیگر با خود دانستند و با خود اندیشه کردند که این  
 جماعت که در اوّل این سخنها گفته اند ؛ و این منازل بنیاد نهاده اند ،  
 12 و این مذاهب بسیار پیدا کرده اند ، از دو حال بیرون نباشد ، یا  
 از پیغمبر گفته باشند ، یا برای واندیشه خود گفته بوند . اگر جمله  
 از پیغمبر گفته باشند ؛ جمله يك سخن بودند ، و بر خلاف یکدیگر  
 نگفتندی ؛ و چون بر خلاف یکدیگر می گویند ، بیقین دانستند که  
 15 از پیغمبر نمی گویند . و چون از پیغمبر نگویند ، البته برای واندیشه  
 و عقل خود گویند . و کسی که چیزی برای واندیشه و عقل خود  
 گوید ، حال ازل و ابد نداند ، و احوال بعد از مرگ نشناسد .  
 18 و اگر کسی گوید که من می شناسم ، جهل مرقب دارد ، نمی داند ،  
 و نمی داند که نمی داند . اهل معرفت چون نيك تامل کردند ،  
 21 و سخنهای این جماعت را ، دوستیهای ایشان مطالعه کردند ، هیچ يك

اصل نداشت ، دانستند که از سر دانائی گفتند . افلاك وانجم که محسوس اند و در نظر مایند ، هیچ کس بکنه افلاك وانجم نرسید ، و نرسند ، و اثرهای ایشان را چنان که هست دریافتند ، و نیابند . 3  
 و سیر این هفت کوکب سیّار را دریافتند ، و دانستند که در هر شبانروز هر يك چند سیر می کند ؛ هر تسدیس ؛ و ترییع ، و مقابله ، 6  
 و مقارنه ایشان را معلوم کردند ، و از اثرهای ایشان اند که دریافتند ، باقی از اثرهای کواکب ثوابت هیچ دریافتند و نیابند .

(۵) ای درویش ! چون افلاك وانجم را که محسوس اند دریافتند ، 9  
 صفات ، و اسامی ، و افعال خدای را ، و اوّل و آخر عالم را ، و سیر ازل و ابدا ، و احوال بعد از مرگ را که غیب اند چون دریابند ؟

رباعی

کس را بحقیقت ازل راه نشد 12

وزسرّ فلك هیچکس آگاه نشد

زین راز نهفته هر کسی چیزی گفت

معلوم نیست و سرّ کوتاه نشد 15

(۶) ای درویش ! بدان که اهل معرفت می گویند که آدَمیان علم محسوسات دارند ، و بغیر محسوسات چیزی دیگر نمی دانند ؛ 18  
 و محسوسات را آن چنان که هست هم نمی دانند . پس وقتی که محسوسات را چنان که هست هم نمی دانند ، چیزی که محسوس نباشد . و غیب بود چگونه می دانند ؟

(۷) ای درویش ! حیوانات غیر ناطق آنچه مالا بد ایشان است ، 21

- تا درین عالم زندگانی می کنند و توانند کرد ، می دانند ، و نیک  
 نمی دانند ، یعنی دشمن خود را می شناسند ، و از دشمن پرهیز  
 3 می کنند ، و از مطعومات آنچه منفعت ایشان در آن است می دانند ،  
 و آن را حاصل می کنند ، و غذای خود می سازند ، و آنچه مضرت  
 ایشان در آن است می شناسند ، و از آن پرهیز می کنند ، و جای  
 6 زمستان و تابستان می دانند ، و وقت رفتن بجای زمستان ، و بجای  
 تابستان می شناسند ، و شهوت بوقت می کنند ، و بچه می آرند ، و بچه  
 خود می پرورند ، و خانه چنان که لایق ایشان است ، و لایق بچه  
 ایشان است می سازند ، و مانند این . هر چه مالا بد ایشان است  
 9 می دانند ، و می کنند ؛ علم آن دارند . و آدمیان هم آنچه مالا بد  
 ایشان است ، تا درین عالم زندگانی توانند کردن ، می دانند ،  
 12 و می کنند ؛ حرفهای خوب ، و عمارت های خوب ، و زراعت ، و تجارت ،  
 و معرفت غذا ، و شرابها ، و داروها ، و معرفت رنجها ، و بیماریها ،  
 و معرفت علاج هر یک ؛ و هر چه بتجربه تعلق دارد ، می دانند ،  
 15 و می کنند ، و علم و عمل آن دارند . چون ازین محسوسات در گذشت ،  
 هیچ دیگر نمی دانند ؛ می پندارند که می دانند ، اما آن بجز  
 پند نیست ، همچون حکایت پیل و شهر ناینیان است .
- 18 (۸) ای درویش ! بدان که اهل معرفت می گویند ؛ مصلحت  
 سالکان ملک ، و مصلحت جمله عالم آن است ، که بجز و نادانیء  
 خود اقرار کنند ، و دعوی دانش از سر بنهند ، و یقین بدانند که  
 21 هیچ نمی دانند ، و مقلد پیغمبر خود شوند ، و متابعت شریعت وی



کنند ، تا رستگار دنیا و آخرت شوند .

- (۹) ای درویش ! اهل معرفت می گویند که جمله انبیا که دعوت خلق کردند ، غرض و مقصد ایشان چهار چیز بود ، اگر چه سخنهای بسیار گفتند ، واحکام بسیار بیان کردند ، اما معظم مقصود ایشان از دعوت چهار چیز بود . اول آن که تا مردم ترك دنیا کنند . و دنیا فریفته نشوند ، و از دنیا بقدر ضرورت قناعت کنند ، و بیقین بدانند که مال و جاه سبب عذابهای گوناگون هست . دوم آن که تا مردم از اخلاق بد پاك شوند ، و باخلاق نيك آراسته گردند . سوم آن که تا مردم راست گفتار ، و راست کردار باشند . چهارم آن که تا مردم دعوی دانش از سر نهند ، و بعجز نادانی خود اقرار کنند ، و مقلد پیغمبر خود شوند ؛ یعنی آنچه پیغمبر گفته است قبول کنند ، و بجای آورند ، و بعقل خود طریقی و مذهبی پیش نگیرند ، و بیقین بدانند که هیچ نمی دانند ، و نمی دانند که نمی دانند . مقصود کل ایشان از دعوت این چهار چیز بود ، از جهت آن که دوستی دنیا سبب بلاها و فتنه ها است ، و اخلاق بد دوزخ است ، و اخلاق نيك بهشت . و راست کردار و درست گفتار همیشه در میان مردم عزیز است ، و همیشه روزی بروی فراخ گردد ؛ و دروغ گوئی نارااست همیشه در میان مردم خوار باشد ، و همیشه روزی بروی تنگ بود . و دعوی دانش از سر نهادن ، و برعجز و نادانی خود اقرار کردن ، و بر عقل و علم خود اعتماد ناکردن ، و مقلد پیغمبر خود شدن ، و متابعت شریعت وی کردن ، سبب رستگاری دنیا و آخرت است .

(۱۰) ای درویش ! کار سالکان آن است که این چهار چیز را بکمال رسانند ، تا بکمال خود رسند . اگر کسی از پیغمبر بغیر احکام شریعت چیزی دیگر سؤال کردی ، پیغمبر برنجیدی ، و جواب نگفتی . 3 فرمودی که آدمیان بدانستن احکام شریعت محتاج اند ، نه بدانستن حقایق . و صحابه دانسته بودند ، سؤال نکردند الا بچیزی که محتاج بودند از احکام شریعت . روزی یکی نوآمده بود و سؤالها می کرد ، 6 و در سؤال مبالغت می نمود . پیغمبر برنجید فرمود : « بعثت لیان الاحکام لالبیان الحقیقه » ، مرا از جهت بیان احکام فرستاده اند ، نه از جهت بیان حقایق . 9

(۱۱) از خدمت بسیار زیرگان شنیده ام که می فرمودند که هر که باین منزل هشتم عمل کند ، و سخن اهل منزل هشتم را عزیز دارد ، و مقصد و مقصود سالکان شناسد ، در دنیا و آخرت رستگار بود . 12 تمام شد منزل هشتم والحمد لله رب العالمین



مقدمه اول

نسخه ٤٨٩٩ کتابخانه نور عثمانیه

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا ، عزيز بن محمد  
التسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره درخواست  
6 کردند که می باید که در منازل روندگان کتابی جمع کنید ، و دیگر  
بیان کنید که رونده کیست ، و راه چیست ، و منزل چند است ، و مقصد  
کدام است ، تا ترا ذخیره و یادگاری باشد ، و ما را مونس و دستوری  
9 بود . درخواست ایشان را اجابت کردم ، و از خدای تعالی مدد و یاری  
خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد . « انه على ما يشاء قدير وبالإجابة  
جدير . »

### فصل اول

#### در بیان رونده و در بیان مقصد

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که درویشان سؤال می کنند  
15 که رونده کیست .  
(۳) ای درویش ! رونده اول حسن است ، و بعد از مدتی رونده  
عقل می شود ، آن عقل که رسول فرماید که « العقل نور في القلب  
18 يعرف به بين الحق والباطل » ، نه عقل معاش . و بعد از مدتی دیگر

رونده نور عقل می گردد .

- (۴) چون رونده را دانستی ، اکنون بدان که مقصد و مقصود جمله رونندگان معرفت خدای است ، و معرفت خدا کار نور الله است ، 3  
و حسن و عقل معاش از معرفت خدا بی بهره و بی نصیب اند . حواس ده گانه کار کنان عقل اند ، و عقل معاش ، پادشاه روی زمین است ،  
و عمارت روی زمین از وی است . پس کار رونندگان آن است که در 6  
سعی و کوشش باشند در صحبت دانا تا بنور الله رسند و خدای را بشناسند .

9

### فصل دوم

#### در بیان منازل رونندگان

- (۵) چون رونده را دانستی ، و مقصد و مقصود رونندگان را شناختی ،  
اکنون بدان که سؤال دیگر می کنند ، و می گویند که راه چیست ، 12  
و منزل چند است .  
(۶) ای درویش ! اگر سؤال از منازل سیر الی الله می کنند ،  
در سیر الی الله منازل نیست ، و منزل هم نیست ، بلکه راه هم نیست . 15  
(۷) ای درویش ! از تو تا خدا راه نیست ، نه بطریق طول  
و نه بطریق عرض ، يك نکته بیش نیست ، و آدمی مستعدرا معرفت  
خدا بيك كلمه دانا حاصل می شود ، و سیر الی الله تمام گردد . 18  
(۸) ای درویش ! از تو تا خدا راه نیست ، و اگر هست ، راه  
توئی ، خود را از میان بردار تا راه نماند ! و یقین بدان که هستی  
خدای را هست و بس . و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است : 21

"خطوتان وقد وصلت."

بیت

- 3 يك قدم بر نفس خود ند ، دیگری بر کوی دوست  
هر چه بینی . دوست بین ، با این و آن کار نیست
- (۹) واگر سؤال از منازل می کنند که روندگان در آن منازل  
6 ساکن اند ، و هر يك اعتقاد اهل آن منازل دارند ، آن منازل را  
بیاورم . که دانستن آن منازل فواید بسیار است .
- (۱۰) ای درویش ! اگر چه در عالم مذاهب بسیار ، و اعتقادات  
9 بی شمار است ، اما جمله اعتقادات را در ده مرتبه کرده اند ، و اعتقادات  
جمله اهل عالم در آن ده مرتبه جمع است ، و ما آن ده مرتبه را  
بشرح تقریر کنیم ، که دانستن آن ده مرتبه فواید بسیار دارد ،  
12 و سالکان را در سیر فی الله مددی عظیم است ، و دانایان را دانستن آن ده  
مرتبه ضرورت است از جهت تربیت و پرورش مریدان ، تا بیماری  
همدرا بدانند ، و علاج همه بآسانی میسر شود ، که طبیب چون بیماری  
15 شناخت ، علاج آسان گشت ، و بد شنیدن این قناعت نکند که از  
شنیدن تا دانستن راه دور است . در هر منزلی منزل کنند تا صلاح  
و فساد آن منزل را بحقیقت بشناسند ، آن گاه از آن منزل سفر کنند .
- (۱۱) ای درویش ! مردم غلط عظیم کرده اند ، هر چه را شنیدند ،  
18 پنداشتند که دانستند ؛ و چون آن را باز گفتند ، پنداشتند که بعمل  
آوردند . و از هر یکی ازین منازل راه بخدا هست ، سالک از هر  
21 کدام منزل که سلوک آغاز کند ، و بشرط سلوک کند ، البته بمقصد

- رسد و مقصود حاصل کند . و ازین منازل هیچ يك بر يكدیگر مقدم ،  
 و هیچ يك مؤخر نیستند . از هر کدام که سلوك آغاز کند ، روا  
 باشد ، از جهت آن که جمله مقلد اند ؛ آنچه شنیده اند ، اعتقاد 3  
 کرده اند . و همه روز با يكدیگر بجنگ اند ، و هر يك می گویند  
 که آنچه حق است با ماست ، و دیگران بر باطل اند . و آن که  
 سلوك را تمام کرد ، و معرفت خدا حاصل کرد ، نه درین منازل است ، 6  
 وی در مقصد است ، و با همه کس بصلح است . سالك چون بمقصد  
 رسد ، وی می داند که ازین منازل کدام دور اند ، و کدام نزدیک اند ،  
 و کدام در مقصد اند . باید که بدانی که معرفت خدا علامات بسیار 9  
 دارد ؛ و گفترا اعتبار نیست ، عملرا و علامات را اعتبار است .
- (۱۲) ای درویش ! هر که بخدا رسید ، و خدای را شناخت ، سیر  
 الی الله تمام کرد ، و با خلق عالم بیکبار صلح کرد ، و هر که بعد از 12  
 شناخت خدا تمامت جواهر اشیا ، و تمامت حکمتهای جواهر اشیا کماهی  
 دانست ، و دید ، سیر فی الله را تمام کرد ، و همه چیز را دانست ، و هیچ  
 چیز نماند که ندانست . و هیچ شك نیست که پیغمبر - علیه الصلوة 15  
 والسلام - بخدا رسیده بود ، و خدا را شناخته بود ، که این دعا  
 می کرد . « اللهم ارنا الاشياء کماهی . »
- (۱۳) تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز نمانیم ، اهل هر منزل 18  
 قاعده ئی و قانونی دارند ، در سخن گفتن . چون منزل دیگر می شود ،  
 سخن دیگر می شود .
- (۱۴) ای درویش ! از صد هزار سالك که درین راه در آیند ، 21



- یکی بخدا رسد . و خدارا بشناسد ، و از صد هزار سالک که بخدا  
 رسند ، و خدارا بشناسند ، یکی بد آنجا رسد که اشیارا و حکمت  
 3 اشیارا کماهی بدانند و به بیند ، باقی جمله درین میان فرو روند .  
 (۱۵) ای درویش ! عالی همّت باش ، و تا زنده ئی در کار باش ،  
 که علم و حکمت خدا نهایت ندارد . و این بیچاره درین کتب و رسائل  
 6 که پیش ازین نوشت ، سخن چهار منزل جمع کرد و نوشت ، و زیاده  
 از چهار منزل ننوشت ، از جهت آن که طالبان عالی همّت ندیدم .  
 اگر طالبی عالی همّتی ، زیرکی ، مدرکی ، چستی ، چالاکی ، عاشقی ،  
 9 صادقی ، باثباتی ، باوفائی ، حق شناسی ، کم گویی ، سر نگه داری  
 یافته شود ، هر ده مرتبه را جمع کرده آید ، و نوشته شود « و ما توفیقی  
 الا بالله علیه توکلت و الیه انیب . » اوّل از منزل علما آغاز کردیم ،  
 12 و علما جمله درین منزل اند .

# خاتمه كتاب منازل السائرين

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ، والصلوة والسلام على  
3 انبيائه واوليائه ، خير خلقه ، وعلى آلهم واصحابهم الطيبين الطاهرين .  
(۱) اما بعد ، چنین گوید اضعف الضعفا وخادم الفقرا ، عزيز بن  
محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کثرهم الله - ازین بیچاره  
6 در خواست کردند که چون بتوفیق خدای کتاب منازل را تمام کردی ،  
اکنون خاتمه الکتاب بنویس ، ونصیحت چنانکه لایق اهل سلوک  
باشد . درخواست ایشان را اجابت کردم ، واز خدای تعالی مدد و یاری  
9 خواستم تا از خطا و زلل نگاه دارد . « انه على مايشاء قدير وبالاجابة  
جدير . »

### فصل اول

12 در بیان سالکی که بمقام وحدت رسید

(۲) بدان - اعزك الله في الدارين - که سالک چون بمقام وحدت  
رسید ، به بیابانهای خونخوار رسید . اگر از آن بیابانهای خونخوار سلامت  
15 بگذرد ، مردی باشد ، ونام موحدی بر وی درست آید ، واین مراتب  
ده گانه را تمام کند ، که نه منزل است دهم مقصد ، وبکمال رسد ؛  
واگر نتواند گذشت ، ناقص بماند ، ودر آن بیابانهای خونخوار  
18 سرگردان ، وگمراه ، وهاک شود .

- (۳) ای درویش ! سالک چون بمقام وحدت رسد ، اوّل بیابان الحادش پیش آید ، و در بیابان الحاد خلائق بسیار اند ، و جمله سرگردان و گمراه اند ، از جهت آن که شریعت از دست داده اند ، 3 و پای در کوی حقیقت ننهاده اند ، و با آنکه سرگردان و گمراه اند ، و می پندارند که بکمال رسیده اند ، و مقصود حاصل کرده اند ، 6 و نمی دانند که ناقص ترین آدمیان ایشان اند . و آنرا که توفیق دست دهد ، و بصحبت دانائی رسد ، و بیرکت صحبت او از بیابان الحاد بگذرد ، آنگاه بیابان اباحتش در پیش آید ، و در بیابان اباحت هم خلائق بسیار اند ؛ جمله سرگردان و گمراه اند . و آنرا که 9 توفیق دست دهد ، و بصحبت دانائی رسد ، و بیرکت صحبت دانا از بیابان اباحت هم بگذرد ، و خلاص یابد ، امیدوار شود . سالک چون 12 سلامت ازین دو بیابان گذشت ، و خلاص یافت امیدوار شد ، و بنجات نزدیک گشت و علامت آن که سالک ازین هر دو بیابان خون خوار گذشت آن باشد که شریعت را ، که از دست داده بود ، باز بدست آورد ، و عزیز دارد ، و بتقوی آراسته شود ، و بیقین بداند که راه گم کرده 15 بود ، و بیراه می رفت و اکنون باز براه آمد . و چون شریعت را باز بدست آورد ، و بتقوی آراسته شد ، يك بیابان خون خوار دیگرش پیش آید ، و آن دوستی شیخی و پیشوائی است ، و دوستی پیشوائی 18 حجابی عظیم است .

- (۴) ای درویش ! سالک چون از بیابان الحاد بگذشت ، و از 21 بیابان اباحت گذشت ، و شریعت را باز بدست آورد ، و بتقوی آراسته شد ،

- معجب شود ، و خود بین گردد ، و هیچکس را بالای خود نه بیند ،  
 3 و بتواند دید ، هم در علم و هم در عمل ، و سخن هیچکس نشنود ،  
 و نصیحت هیچکس قبول نکند ؛ خواهد که جمله اهل عالم سخن وی  
 شنوند ، و نصیحت وی قبول کنند ، و مرید وی باشند . و چون ارادت  
 پیشوائی در دل وی مستحکم شود ، و هر چند که برآید ، زیادت  
 6 گردد ، و بریاضات و مجاهدات سخت مشغول شود ، و اوقات شب و روز  
 بطاعات و عبادات گذراند ، و در تقوی احتیاط بجای آورد ، و هیچ نکته  
 از آداب طریقت و شریعت فرو نگذارد ، و این همه از جهت دوستی  
 9 پیشوائی کند ، تا مردم وی را دوست گیرند ، و مرید وی شوند ، این  
 چنین کس این چنین زندگانی می کند ، تا بجائی برسد که خیال  
 پیغمبری در خاطرش افتد ، و بشیخی نیز راضی نگردد . و این هم  
 12 بیابان خون خوار است . و سالکان را البته درین مقام این در خاطر افتد ،  
 و مدت‌های مدید درین بلا بمانند ، و همه روز اندرون ایشان با این خاطر  
 پنجه انداخته باشد ؛ خاطرش گوید : « بگوی که من پیغمبرم » ، و عقل  
 15 گوید : « مگوی که نباید ، که قبول نکنند ، و انکار کنند و خللها  
 پیدا آید » . بعضی قوی حال باشند ، و دانا بوند ، اظهار این خاطر  
 نکنند ، و بتکلیف این خاطر نفی می کنند ، و ازین بیماری صحت  
 18 یابند . و بعضی ضعیف حال باشند ، و نادان بوند ، و نتوانند که این  
 خاطر را نفی کنند . باید که با یاران مشفق ، و دوستان موافق که  
 درین بیماری بوده باشند بگویند و با کسانی که این بیماری صحت  
 21 یافته اند ، مشورت کند ، تا ایشان بروی روشن گردانند که این خاطر

پیشوائی که درآمده است ، نفسانی است ، و این خاطر از دوستی جاه پیدا می آید ، تا نفی این خاطر بروی انسان گردد ، نفی این خاطر کند و ترک پیشوائی کند ، و باقی عمر را سلامت بگذراند .

### فصل دوم

#### در بیان دوستی سروری و پیشوائی

(۵) بدان که دوستی سروری و پیشوائی با نفس جمله آدمیان 6 همراه است . هر نفسی که باشد ، البته بالا طلبد ، و هیچکس را بالای خود نتواند دید ؛ اما بعضی بر بعضی غلبه می کنند ، و بعضی محکم زیر دست و فرود دست خود می دارند ، و بعضی را مقهور و منکوب می کنند ؛ 9 و بعضی بسبب احتیاج بضرورت خدمت می کند ، و بعضی بسبب احتیاج بمال یا بجاه ؛ و اگر نه هیچ نفس بارادت و اختیار خود زیر دست کسی نباشد ، که این صفت بانفس جمله آدمیان همراه است . و نفس را این 12 صفت ذاتی است . پس هر کس بقدر آن که می تواند ، و میسر می شود ، بالا می طلبد تا بحدی که بعضی کس دعوی خدائی هم کردند . 15

(۶) تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمانیم ، غرض ما ازین سخن آن بود که دوستی سروری و پیشوائی با نفس جمله آدمیان 18 همراه است . چون دانایان برین سر واقف شدند ، و دیدند که این صفت بر نفس غالب است ، دانستند که جمعیت در خلاف نفس است ، « ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی » نفس را خلاف کردند و دوستی سروری و پیشوائی از دل قطع کردند ، آزاد و فارغ شدند ، 21

وازينجا گفته اند که آخرين چيزی که از سر صديقان بيرون رود دوستی جاه است .

3 (۷) ای درویش ! کار آزادی و فراغت دارد ، باقی جمله در راه اند ، تا به آزادی و فراغت رسیدند ؛ و ترك است که سالک را بآزادی و فراغت می رساند . پس سالک را هیچ کاری بهتر از ترك نیست ؛ طامات ، و ترهات ، و دعوی در عالم بسیار است . بسیار گفتیم و بسیار شنیدیم ، و هیچ فایده نکرد ، کار ترك دارد ، از جهت آن که امکان ندارد که کس بی ترك بآزادی و فراغت رسد .

9 (۸) ای درویش ! دوستی پادشاهی ، و وزیری ، و خواجگی و رئیس و پیشوائی ؛ و شیخی ، و واعظی ، و قاضی ، و مدرس ، و مانند این جمله درهای دوزخ اند . و نادان همه روز در سعی آن باشد که درهای دوزخ بر خود بزرگ تر و فراخ تر کند . و دانا آن کس است که درهای دوزخ بر خود تنگتر می کند ، و بر خود می بندد . و بستن درهای دوزخ بر خود ترك جاه است .

15 (۹) ای درویش ! عالم بی اینها نباشد ، و باید که در عالم اینها باشند ؛ اما لازم نیست که تو باشی ، پس سالک چون ازین بیابان خون خوار بگذشت ، و ترك پیشوائی ، کرد خلاص یافت . سالک تا ازین بیابانهای خون خوار نگذشته بود ؛ در خوف بود ، و اعتماد بر وی نبود . اکنون از خوف بیرون آمد ، و استعداد آن حاصل کرد ، که از وی در باب دین کارها آید .

## فصل سوم

### در بیان نصیحت

- 3 (۱۰) ای درویش ! در علم و معرفت در هر مقامی که برسی ، و در هر مقامی که باشی ، باید که اعتماد بر عقل و علم خود نکنی ، و خود را محقق ندانی و نام ننهی ، و برای خود طریقی پیش نگیری ، و باندیشه خود مذهبی نسازی ، یعنی در علم و معرفت در هر مقامی که باشی ، 6 باید مقلد پیغمبر خود باشی ، و دست از شریعت وی نداری ، که جمله اهل بدعت و ضلالت فضلا و علما بوده اند که اعتماد بر علم و عقل خود کردند ، و هر يك این دعوی کردند که آنچه حق است ما داریم ، 9 و دیگران بر باطل اند ، و هر يك این گفتند ، و می گویند که محقق ایم ، و دیگران در خیال اند . و ترا یقین معلوم است که جمله بر حق نتوانند بود ، که حق یکی بیش نباشد . و چون یقین 12 دانستی که جمله بر حق نیستند ، و جمله دعوی حقیقت می کنند ، اکنون تو اگر اعتماد بر عقل و علم خود کنی ، و خود را محقق نام نهی ، یکی از آن باشی که گفته شد . 15
- (۱۱) ای درویش ! یقین بدان که این غرور نفس است که می گوید که تو محقق ای ، و دیگران در خیال اند . بیش غرور نفس مخور ، و از خیال و پندار بیرون آی ، و یقین بدان که بنیاد همه 18 گمراهی تقدیم هوای نفس است بر رضای خدای ، و روا مدار ! و این نصیحت از من قبول کن ، و احتیاط از دست مده ، یعنی شریعت را فرو مگذار که هر کس که شریعت را فرو گذارد ، البته پشیمان 21



شود ، که « ترك الاحتياط والحزم سوء الظنّ . » هیچ زیان نخواهد داشت ، که نفس آدمی بطبع کاه است ، واورا بکامی باید داشت ، تا بکاری مشغول شود ، واگر نه ، خودرا وترا بدبخت دو جهانی کند . 3

تمام شد والحمد لله ربّ العالمین

تعلیقات  
زیادات نسخ

## رساله اول

صفحه ۴۱، سطر ۱۸ تا صفحه ۴۴، سطر ۱۲: بجای فصل هفتم

3 U مطلب زیر دارد:

- اول غایبه است ، و آن قوتیست که متصرف باشد در ماده ، غذا را با جزا واعنا  
متغذی میرساند بر وجهی که شبه جوهر تغذی را نگاه دارد ، و اگر نه او بودی . نمو  
حاصل نشدی . و نیز پس ازین ترشیح عرق و تحلل اجزا ، گر غذا نو نبودی ، وجود  
6 نمو مصور نشدی . دوم نامیه ؛ و غایبه خدمتکار نامیه است ؛ و آن قوتیست که بالیدن  
بدو تعلق دارد ، و او بسبب مقدار هریکی در بزرگ و زیادت شدن نگاه دارد . سوم  
9 مولده ، و غایبه و نامیه هر دو خدمتکاران مولده اند . و آن قوتیست که فضلۀ آن ماده  
بستاند ، چنانکه لایقست تا از آن فضلۀ شخصی دیگر پدید آرد . و این قوت در  
بعضی نبات بیک شخص تعلق دارد ، و در بعضی بدو شخص ، چنانکه خرما که تا از نر  
12 ماده را گشن ندهند بار نیارد ، و در حیوانات بدو شخص تعلق دارد ، فعل به نر و انفعال  
بماده . و غایبه محتاجست بقوتی چند دیگر : اول جاذبه ، و آن قوتیست که طعام را بخود  
کشد ، دوم هاضمه و آن قوتیست که طعام را بگدازد ، و مستعد آن گرداند که غایبه درو  
15 تصرف ( کند ) ، سوم ماسکه ، و آن قوتیست که طعام را بگیرد ، تا هاضمه هضم کند ؛  
چهارم دافعه ، و آن قوتیست که آنچه کثیف است از لطیف جدا کند . و بفل بدر اندازد .  
و بدانک در حیوانات چند چیز می بینی که در نبات نمی بینی ، چون مدرکی ، و  
18 محرکی بر دو قسم است ، قسمی را شهوانی خوانند . و قسمی را غضبی . و شهوانی  
قوتیست که جذب چیزهای ملایم کند ، و غضبی قوتیست که دفع چیزهای ناملایم  
کند . و مدار محرکی در مدرکیست . و مدرک بر دو قسم است . قسمی ظاهر و  
21 قسمی باطن . آنچه ظاهر است اول لمس است ؛ و آن قوتیست منبثت در ظاهر بدن  
بهر جا . چنانکه جائی ازو خالی نیست . و اوست که کثیف چهار گانه را در می

- یابد ، چون رطوبت ، ویبوست ، وحرارت ، وبرودت ، واوست که فرق می کنند  
 سبکی ، وگرانی ، ونرمی ، ودرشتی . دوم ذوق است ، و آن قوتیست تعبیه کرده  
 برعصبه که بر چرم زبان گسترده است ؛ واوست که دریباننده شربنی ، ونرشی و  
 3 شوریست . سوم اروحه شم است ، و آن قوتیست مرتب کرده در دماغ بر مثال دوسر  
 پستان ، واوست که فرق کند میان بوی خوش وناخوش ، ودریافتن او بتوسط هواست ،  
 6 واکر هوا از اجزا وریحه منفعل نشدی ؛ دریافتن بر شم ممتنع بودی . چهارم سمع  
 است ، و آن قوتیست مرتب کرده برعصبه که درون گوش گسترده است ؛ واوست که  
 دریابنده آوازهاست بتوسط هوا ، وچون آوازی برآید ، هوا منفعل شود از آن آواز ؛  
 9 مثلاً چیزی بر چیزی افتد ، زو جنبش آید ، وبر آن پوست افتد که در درون عصبه  
 گوش گسترده است . چون آوازی بر آید ، سماع دریابد . پنجم بصر است . و تعبیه  
 کرده است ، وقوتیست در تجویف درون چشم که دریابنده صورتهاست ، وهر که پندارد  
 12 که دیده چیزی بیند ؛ از آن است که جسمی لطیف از دیده ممتد شدت بان  
 چیز محیط است ، زیرا که اگر چنین بودی ، بایستی که چون خواستی که کوکب  
 ثوابت را بیند ، جمله افلاک را خرق کردی ، زیرا که کوکب ثوابت بر فلک هشتم  
 اند ، وتا از یکی در نگذشتی ، وخرق نکردی ، بدیگری نرسیدی ، واین معال  
 15 است . واکر نیز صورت بخروج جسمی لطیف بودی ، بایستی که آنچه در زیر مانعات  
 بودی ، زودتر از آن توانستی دیدن که در آبگینه سخت . وبازین همه آنچه در  
 18 آبگینه است ، زودتر ازین می توان دیدن که آنچه در آب است . ومهم ترین  
 حواس که بکار آید ، لمس است ، وذوق . وآن سه کانه دیگر ، بصر ، وسمع .  
 وشم ، بسیار حیوان از آن بی نصیب اند . قسم دوم در هدرکات باطن ؛ اول حس  
 21 مشترکست ، وبرزبان یونانیان فنتاسیا ؛ و آن قوتیست مرتب کرده در مقدم تجویف  
 اول دماغ . واجتماع جمله صور محسوسات پیش او باشد . واکر او نبودی ، ماحکم  
 نتوانستی کرد ، که این سبید ، واین شیرین ، وآن سیاه ، وآن ترش . پس او  
 24 قوتیست که این احکام بدو تعلق دارد . وهر حس که هست بیش از یک چیز در  
 نتواند یافتن ، ولابد است حاکم را که حکم می کند بر دو صورت . وچون کسی  
 پاره چوب در آتش اندازد ، سرخ شود ، بعد از آن ، آن را بگرداند ، دایره حاصل

شود . وآن از آن است ، که دیده اول نقطه که بدید بحس مشترك سپرد ، و او نقطه اول را نگاه می دارد ، و همچنان دیده نقطه دوم بدو می سپارد ، و نقطه سیم را می بیند تا از آنجا دایره حاصل میشود : و دیده چیزی تواند دیدن که در برابر او باشد . و هر چه از دیده بگردد ، و دیده در آن نرسد ، پس جامع این همه حس مشترك است . و دوم خیال است : و آن قوتیست مراتب کرده در آخر تجویف اول دماغ ؛ و او خزانه دار حس مشترك است ، و حس مشترك صور را زود قبول کند ، اما دیر نگاه نتواند داشت ، زیرا که رطوبت برو غالب است . پس هر چه حس مشترك بستاند ، بخیال سپارد ، خیال آن را نگاه دارد . سیم وهم است ، و ملموسات جمله در حس مشترك جمعند ، و هم معنی دوستی در دوست ، و معنی دشمنی را در دشمن در می یابد . و متصرفه آن است که مدرکاتی که مخزونند در خیال ، تصرف می کند به ترکیب و تفصیل .

### صفحه ۲۹ سطر ۱۳ : در آخر مطلب ( ۲۳ ) UB دارد :

روح مؤمن پیش از آنکه بقالب آمد در آسمان اول بود ، و روح خاتم برعرش بود . چون اول و آخر را دانستی ، باقی را همچنین میدان . چون هر يك از مقام معلوم خود نزول کردند ، باین عالم سفلی آمدند ، و بر مرکب قالب سوار شدند ، و کمال خود حاصل کردند . چون عروج هر يك باز بمقام معلوم رسند ، و از مقام معلوم خود در نتوانند گذشت . ممکن است که در راه بمانند ، و بمقام اول خود نتوانند رسید ، از آنکه کمال خود حاصل نکرده باشد ، اما آنکه کمال خود حاصل کرد بمقام اول خود رسید ، و از مقام اول خود در نتواند گذشت .

### صفحه ۳۰ سطر ۳ ... بعد از « پیدا می کند » : UB دارد : عقود و نفوس

عالم علوی جمله شریف و لطیف اند ، جمله علم و طهارت دارند ، و هر کدام که بالاترست ، شریفتر و لطیفتر است ، و علم و طهارت وی بیشتر است . پس نفس آدمی اگر علم و طهارت حاصل کند ، بعد از مفارقت قالب بازگشت وی بایشان خواهد بود ، با هر کدام که مناسب حاصل کرده باشد ، بوی بازگردد . و اگر با نفس فلك الافلاك مناسب حاصل کرده باشد ، بوی بازگردد . چون اول و آخر را دانستی باقی را همچنین میدان .

صفحه ۳۰ سطر ۱۳ تا صفحه ۳۱ سطر ۳ ، تا بعد از مفارقت قالب...

ومعرفت پروردگار خود را ، بجای این مطلب UB و V مطالب زیر دارد :

- 3 پس روح آدمی بعد از مفارقت قالب بهیچ مقام دیگر باز نگردد . باز کشت روح آدمی هم بآدمی باشد الی اهل و محله ؛ گاهی دريك کس مجتمع می شوند ، و گاهی ازيك کس در عالم منتشر می گردند ؛ اجزا بکل خود می پیوندند ، تا عالم را سری و سروری باشد .

6

بعد ازین UB دارد :

که عالم هرگز بی سری و سروری نباشد ، وکل بکل عالم بازمی گردد .

- 9 ای درویش ! با هر که ده جزو علم دارد ، یا ده جزو قدرت ، کل است نسبت با آن کس که يك جزو علم ، یا يك جزو قدرت دارد ، در جمله صفات همچنین اهل تقوی باهل تقوی باز گردد ، و اهل فسق باهل فسق باز گردد ، و در جمله صفات همچنین می دان . و این چنین که در آدمی دانستی ، و در جمله چیزها چنین می دان . هر نوعی مشکاتی است ، و در مشکاتی چندین مصباح است ، هر مصباحی در مشکاة خود بکل خود می پیوندد ، وکل بکل نوع خود بازمی گردد ، تا همه چیزها همیشه باقی باشد ، یعنی از نوع خود بیرون نروند ، نه کامل و نه ناقص ، که اگر بیرون روند ، البته یکی پر شود و یکی تهی گردد . و هم در نوع خود جزای عمل خود می یابند بخلاف تناسخ ، که اهل تناسخ می گویند که از نوع خود بیرون روند ، و فروروند و برآیند ، و فرو رفتن را مسخ می گویند ، و برآمدن را نسخ می گویند . و فرو می روند و بر می آیند ، و بقدر رنج راحت می بینند ، و بقدر معصیت عذاب می کشند ، و بقدر جنایت قصاص می یابند ، تا آن گاه که کمال خود حاصل کنند . و چون بکمال خود رسیدند ، بعد از مفارقت قالب ، بعقول و نفوس عالم علوی پیوندند . پس بنزدیک اهل تناسخ مرتبه انسان زمین عرصات است ، درین زمین بهشتی را از دوزخی جدا می کنند ، بعضی را به بهشت می فرستند ، و بعضی را بدوزخ . و بعضی از اهل وحدت می گویند که امکان ندارد که روح از جسم خود جدا شود ، و بجائی دیگر پیوندد . هر دو روی در عروج دارند ، و هر دو روی در نزول دارند ، و از یکدیگر جدا نمی شوند ، و در هر مرتبه نامی دارند . سخن دراز شد ، و از مقصود دور افتادم ،

24

غرض ما بیان ارواح بود .

### بجای این، ۷ مطلب زیر دارد:

- 3 و باز بیکل عالم باز می‌گردد . و بعضی از اهل وحدت می‌گویند که صورت با معنی است . و معنی با صورت است . و امکان ندارد که از یکدیگر جدا شوند ، یعنی دریای نور با دریای ظلمت است . و دریای ظلمت با دریای نور است ، هر دو باهم‌اند ، و از یکدیگر جدا نیستند . و امکان ندارد که جدا باشند . مفردات مرکب می‌شوند ، و مرکبات باز مفردات می‌گردند . و هر يك باصل خود باز می‌گردند .

## رسالة دوم

### صفحه ۴۴ سطر ۵ قبل از مطلب (۱۴) VK مطلب زیر دارد :

- 12 ای درویش ! سالک چون بمقام کشف رسید . قیامت آمد ، و زمین را تبدیل کردند ، و آسمانها در پیچیدند ، و خدای عزوجل ظاهر شد . خدای همیشه ظاهر بود ، اما سالک در خیال و پندار بود . از خیال و پندار بیرون آمد .

بیت

- 15 معشوقه عیان بود نمی‌دانستم با ما بمیان بود نمی‌دانستم  
گفتم بطلب مگر بجائی برسم خود تفرقه آن بود نمی‌دانستم

### صفحه ۴۴ سطر ۱۶ : بعد از مطلب ( ۱۵ ) XVBK مطالب

### زیر دارد : 18

- 21 ای درویش ! درین مرتبه برین موحد هیچ غیر غالب نیست ، از جهت آن که این موحد می‌گوید که همه چیز در اصل نیک است ، و هر چیز که هست ، می‌باید که باشد ، و اگر نیایستی خود نبود ؛ اما هر چیز که هست ، می‌باید که بجای خود باشد . هر چیز که نه بجای خود است ، نامش بد می‌شود . پس سعی و کوشش بجای خود نیک است ، و رضا و تسلیم بجای خود نیک است ، و کسب و ذخیره بجای خود نیک است ، و ترک و توکل بجای خود نیک است ، و گفت طیب ، و گفت منجم بجای خود نیک است .

ای درویش ! نیکی وبدی را شناختن ، وطاعت و معصیت را دانستن کاری عظیم است . وبعد از شناختن نیکی وبدی ، وطاعت و معصیت کار نیت دارد «انما الاعمال بالنیات» و نیت را شناختن هم کاری عظیم است . تا سخن دراز نشود .

3 بین « کاری عظیم است » و « بعد از شناختن نیکی و بدی » VK دارد :

6 و هر کس ندارد .

ای درویش ! جمله آدمیان و جمله مذاهب اتفاق کرده اند که دروغ گفتن معصیت کبیر است ، و بدترین معصیتهاست ، و این طایفه که در این مرتبه اند می گویند که هر چه هست ، می باید که باشد ، اما بجای خود ، و بقدر خود .

9 و چون دروغ گفتن هست ، و وجود دارد ، هم می باید که باشد ، اما بجای خود و بقدر خود ، و راست می گویند ، از جهت آن که وقت باشد ، که کسی راستی بگوید ، و معصیت عظیم کرده باشد ، و وقت باشد که کسی دروغی بگوید ، و طاعت عظیم کرده باشد . پس معلوم شد که هر چه هست ، می باید که باشد اما بجای خود و بقدر خود .

## 15 رساله سوم

صفحه ۶۳ سطر ۱۴ تا صفحه ۶۷ سطر ۱۶ بجای فصل هشتم  
و فصل نهم ۷ فصل زیر دارد :

## 18 فصل در بیان معاد

بدان که جمله ارواح نزول کنند ، و بر مرکب قالب سوار شوند ، و باز از قالب مفارقت کنند . آنگاه قیامت ظاهر شود ، یعنی اجزای قالب هر یکی را جمع کنند ، و روح هر یکی را در قالب هر یکی در آورند ، و جمله را از کورها بیرون آورند ، و بر زمین عرصات حاضر گردانند ، و حساب هر یکی بکنند ، و جمله را در دوزخ در آورند ، اهل تقوی و ایمان را از دوزخ سلامت بگذارند ، و بیبشت رسانند ، و اهل ظلم را جاوید در دوزخ بگذارند ، و اهل



- ایمان را که معاصی کرده باشد ، بقدر معصیت عذاب کنند ، یا بشفاعت شفیعان از ایشان در گذارند ، وبآخر از دوزخ خلاص یابند ، وببهبست رسند
- 3 وهر که در بهشت رسد ، جاوید در بهشت بماند ، وبقدر آن که نیکی کرده باشد ، مجازات می بیند . وهر که در دوزخ ماند ، جاوید در دوزخ باشد ، وبقدر آن که بدی کرده باشد مکافات آن می بیند . وبهشت ودوزخ محسوس وجسمانی اند ، وصفت خوش بهشت وناخوش دوزخ معروف ومشهورست .
- 6

## رساله چهارم

- 9 صفحه ۷۰ سطر ۱۶: « واین واجب الوجود لذاته که خدای عالم است . » بجای این جمله XVBK مطلب زیر دارد :
- چون خدای عالم را وعالم خدای را دانستی ، اکنون بدان که عالم اسم جواهر واعراض است ، مجموع جواهر واعراض را عالم گویند ، وعالم در
- 12 قسمت اول بر دو قسم است ، عالم ملك وعالم ملکوت ، یعنی عالم معقول وعالم محسوس . واین دو عالم را باضافات واعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند ، عالم خلق وعالم امر ، وعالم شهادت وعالم غیب ، وعالم ظلمانی وعالم نورانی ، وممانند
- 15 این گفته اند . ومراد ازین همین دو عالم بیش نیست ، عالم ملك وعالم ملکوت .
- بعد ازین XB دارد : هر چه محسوس است از عالم ملکوت ، وهر چه معقول است ، ازعالم ملکوتست . عقول ونفوس ، وطبایع از عالم ملکوتند ، وافلاک،
- 18 وانجم ، وعناصر از عالم ملك اند .
- همان مطلب در K یین « عالم محسوس » و « این دو عالم را » است .

- 21 صفحه ۷۲ سطر ۴ « از عقل اول صادر شدند » XVBK اینجا مطالب زیر دارد :

- (آ) چنان که شعاع آفتاب از قرص آفتاب ، چنان که وجود معلول از وجود علت . اگر چه یقین می دانم که شعاع آفتاب از قرص آفتاب است ، اما یقین می دانم که هرگز نبود که قرص بود وشعاع نبود ؛ تا قرص بود ، شعاع
- 24

- بود . قرص مقدم است بر شعاع در ذهن ، نه در خارج ، چنان که وجود علت مقدم است بر وجود معلوم در ذهن ، نه در خارج . تقدم این مراتب را همچنین می‌دان ، یعنی تقدم ذهنی دارند نه تقدم خارجی دارند . پس آباء وامهات قدیم 3 باشند از روی زمان و حادث باشند از روی علت .
- (ب) ای درویش ! تقدم بچند گونه باشد ، تقدم از روی زمان ، و تقدم از روی رتبت ، و تقدم از روی علت . تقدم واجب الوجود برین مراتب ، و تقدم این 6 مراتب بر یکدیگر نه از روی زمان ، و نه از روی مکان بود . از روی شرف و علت بود .
- بعد ازین XB دارد :** خلاصه سخن حکما آن باشد که آبا وامهات که 9 مفردات عالم‌اند همیشه بودند و همیشه خواهند بود .
- بجای این V دارد :** تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم .
- هر دو در K هست . 12
- صفحه ۷۳ سطر ۶** « علم و طهارت دارند » : **بعد ازین VK مطلب زیر دارد :**
- و کمال ایشان همراه است . 15
- ای درویش ! عقول و نفوس و طبایع را علما ملائکه می‌گویند ، عقول و نفوس را ملائکه سماوی ، و طبایع را ملائکه ارضی ؛ عقول را ملائکه کروی ، و نفوس را ملائکه روحانی می‌گویند . و حکما عقول و نفوس و طبایع می‌خوانند و این اصطلاحی است ، هر يك با اصطلاح خود سخن می‌گویند . تا سخن دراز نشود ، و از مقصود باز 18 نمایم ، هر فلکی عقلی و نفسی دارد .
- صفحه ۷۷ سطر ۱۸ تا ۴۰** « بواسطه عقل اول ... گوید و از حق شنود » : 21
- بجای این V مطلب زیر دارد :**
- بی واسطه عقل اول از باری - عز شأنه فیض قبول کنند ، و گاه بواسطه عقل با حق سخن گوید و شنود ، و گاه بی واسطه عقل سخن گوید و از خود شنود . 24
- ای درویش ! پیغامبر - علیه السلام - می‌فرماید که من علم و طهارت را بجائی رسانیدم که مناسبت با عقل اول حاصل کردم . چون مناسبت پیدا آمد ، دایره

- تمام شد ، وعقل اول رسول بارگاه من کشت . چون بعقل اول رسیدم ، عقل اول نور من کشت . پس اگر گویم که «اول ما خلق الله تعالی نوری» راست باشد ؛ و اگر گویم که «اول ما خلق الله تعالی روحی» هم راست . تا سخن دراز نشود ، 3  
 واز مقصود باز نمایم ، هر که بعقل اول رسید ، دایره را تمام کرد ، و مقرب حضرت خدای کشت .
- 6 صفحه ۷۹ سطر ۱۸ تا صفحه ۸۴ سطر ۱۴ : بجای مطالب (۴۴) -  
 (۳۰) VK مطلب زیر دارد :
- 9 ای درویش ! علما ، که در منزل اولند ، می گویند که جن وجود دارد ، وقومی اند بغیر آدمیان ، و بهر صورت که می خواهند ، مصور می شوند . و حکما ، که در منزل دوم اند ، می گویند که جن وجود ندارند ، جن عبارت از آدمیان اند که در صحرا و کوه نشینند ، ودانا ندیده باشند ، وسخن دانا نشنیده باشند .
- 12 علمشان نبود ، و اخلاقتان نبود ، همچون حیوانات باشند ، بل که از حیوان فروتر ایشان را جن گویند ، از جهت آن که معنی جن پوشیده کردن است ، یا پوشیده شدن ، وعقل این طایفه پوشیده است . ودیوانه را بهمین معنی 15  
 مجنون می خوانند .

## رساله هفتم

- 18 صفحه ۱۱۵ سطر ۴ : بعد از مطلب (۱۱) C سه مطالب زیر دارد :
- (آ) ای درویش ! عاشقان از زن وفرزند گریزان شدند ، واز خانه وبستان بیزار گشتند ، واز نام ونسک فارغ آمدند . مسجدهای خراب ، ورباطهای کهنه جای ایشان شد ، از جهت آن که آنکه ایشان را در مسجد ورباط معمور ، رسا 21  
 ندهند ؛ وایشان را رباط معمور ، ورباط کهنه ، وجامه نو وجامه کهنه ، یکسان باشد ، از جهت آن که از جای وجامه بی خیراند ؛ بلکه از خود خبر ندارند ، از جهت آن که گاهی در بسط باشند ، ودر نوازش روند از غایت فوق وفرج 24  
 یاد خود ، وخبر خود ، وخبر هیچ چیزشان نباشد . وچون در تجلی جلال روند

در قبض باشند ، و در گدازش ، و از غایت خوف و ترس یاد خود ، و خبر هیچ چیزشان نباشد .

- 3 (ب) ای درویش! هر که از عشق خدای بمیرد ، شهید است ، و خون بهای وی خدای است . بعضی از اهل بهشت را در هر سال یکبار دیدار بود ، و اینها اهل میل اند ، و بعضی را در هر ماهی یکبار دیدار بود ، و اینها اهل ارادت اند ؛ و بعضی را در هر روزی یکبار دیدار بود ، و اینها اهل محبت اند ، و بعضی را دایم دیدار بود ، و اینها اهل عشق اند .
- (ج) ای درویش ! هر که [در] دنیا دایم در مشاهده باشد ، در آخرت دایم در دیدار بود ؛ و هر که را در دنیا وقتها مشاهده باشد ، در آخرت وقتها مشاهده بود .
- 6
- 9

## رساله دوازدهم

صفحه ۱۷۴ - ۱۷۶ بجای مطالب (۱۸) - (۲۰) ۵ مطالب زیر

دارد:

- (آ) ای درویش ! سالکان در معرفت موجودات بر تفاوت اند ، و مراتب بسیار دارند ، هر يك در مرتبه‌ئی اند ؛ و از مرتبه‌ئی تا مرتبه‌ئی راه بسیار و منزل بی‌شمار است . سخن هر يك در مرتبه آن طوری است ، و قانون و قاعده هر مرتبه‌ئی دیگر است . هر يك اصولی و فروعی دارند ، و سالک می‌باید که اصول و فروع هر مرتبه را بداند ، تا در آن مرتبه راه یابد .
- 12
- 15
- 18
- (ب) ای درویش ! از سالکان اندکی باین مرتبه دوم رسیدند ، و اندک اندک بمرتبه چهارم رسیدند ، و از مرتبه چهارم در نتوانستند گذشت . بنا بر این ، این بیچاره درین کتاب و رسائل که در مدت حیات خود جمع کرد و نوشت ، زیاده از چهار مرتبه جمع نکرد و نوشت ، از جهت آن که در این قسمت طالبان عالی همت ندید .
- 21
- (ج) ای درویش ! اگر طالب عالی همتی ، زیرکی ، مدرکی ، چستی ، چالاکی ، عاشقی ، صادقی ، با ثباتی ، با وفائی ، حق شناسی ، کم گوئی ، سر
- 24

- نگه داری یافته شود تا بده مرتبه گفته آید ، ونوشته شود . جمله لغویان ونحویان در بطن اولاند ، واز بطن دوم خبر ندارند ؛ وبیشتر سالکان هم در بطن اول اند واز بطن دوم خبر ندارند . 3
- (د) ای درویش ! هر چند که سالک بمراتب بر می آید ، راه بر وی نزدیکتر می شود ، از جهت آن که در مرتبه اول ، ودر مرتبه دوم جمله در خیال وپندار اند ، وسخنهای بسیار گفته اند ومی گویند ، وراه بر سالکان دراز کرده اند . 6
- (ه) ای درویش ! این بیچاره زحمتهای گوناگون ، وسالهای بسیار ازین طایفه کشیده است ، واکنون می بینم که دیگران زحمتهای گوناگون ازین طایفه می کشند . ومصلحت گفتن نیست ، که فائده نمی دهد ، از صد هزار سالک که درین راه در آید ، یکی چنان باشد که از دست این طایفه خلاص یابد ، باقی جمله در پندار وخیال زندگانی می کنند ، ودر خیال وپندار همی میرند . تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمائیم ! 12

### فصل

#### در بیان ظاهر و باطن وجود

- (و) بدان - اعزك الله فی الدارين - که وجود من حیث الوجود یکی بیش نیست ، اما این وجود مراتب دارد ، ودر هر مرتبهئی نامی دارد . از اسامی بسیار . مردم نادان می پندارند که يك وجود هم بسیار است ؛ ونه چنین است ، وجود یکی بیش نیست . وآن عزیز از سر همین نظر فرموده است . 18

#### بیت

- مشو احوال مسما جز یکی نیست اگر چه این همه اسما نهادیم 21
- (ز) ای درویش ! پندار مردم از آن است که این وجود ضفات ، واسامی ، وافعال دارد ، وصور ومعانی بی شمار دارد ؛ یعنی این وجود بهر صفتی که امکان دارد که آن صفت باشد ، وبهر صورتی که امکان دارد که آن صورت باشد ، وآن صفت وآن صورت در مرتبه خود صفت وصور کمال باشد ، موصوف ومصور است . وازینجا گفته اند که این وجود هم اول است ، وهم آخر ، هم ظاهر 24

- است ، وهم باطن ، هم قدیم است ، وهم باذات ، هم واحد است وهم کثیر ، هم مفرد است ، وهم مرکب ، هم خالق است وهم مخلوق ، هم رازق است ، وهم مرزوق ، هم عالم است ، وهم معلوم ، هم مرید است ، وهم مراد ، هم قادر است 3 وهم مقدور ، هم عابد است ، وهم معبود ، هم ساجد است ، وهم مسجود ، هم حامد است ، وهم محمود ، هم شاهد است ، وهم مشهود ، هم ناظر است ، وهم منظور ، هم محب است ، وهم محبوب ، هم عاشق است وهم معشوق ، هم مرسل است ، وهم مرسل ، هم مفر است ، وهم منکر ، ودر جمله صفات ، واسامی وافعال همچنین می‌دان ، از جهت آن که هر صفتی که در عالم است ، وهر اسمی که در عالم است ، وهر صورتی که در عالم است ، وهر فعلی که در عالم است ، جمله صفات ، واسامی وافعال ، وصور این وجود اند ؛ اما صفات در مرتبه ذات‌اند ، واسامی در مرتبه وجه‌اند ، وافعال در مرتبه نفس‌اند . وهر فردی از افراد این وجود این سه مرتبه ، ودر صورت دارد ، مرتبه ذات ومرتبه وجه ومرتبه نفس ، وصور جامع وصور متفرقه 12 وصفات جمله در مرتبه ذات اند ، واسامی جمله در مرتبه وجه اند ، وافعال جمله در مرتبه نفس اند وصور جامع صورت ذات است ، وصور متفرقه صورت وجه 15 است .

### فصل

#### در بیان باطن وجود

- 18 زح ای درویش ! چون دانستی که این وجود هم ظاهر است وهم باطن ، اکنون بدان که باطن این وجود يك نور است ، واین نور است که جان عالم است ، وعالم مالا مال این نور است ، نوری است نا محدود ونا متناهی ، وبحری است بی‌پایان وبی کران . حیوة وعلم وازادت وقدرت موجودات ازین نور است . 21 وظاهر این نور وجود مشکاة این نور ومظهر وصفات این نور است (ط) ای درویش ! این نور صفات بسیار داشت ، مظاهر هم بسیار می‌بایست تا صفات این نور تمام ظاهر شوند ، واین نور درین مظاهر جمال خود را ببیند ، 24 وصفات واسامی ، وافعال خودرا مشاهده کند . باین سبب در ظاهر کثرت پیدا آمد پس این وجه از روی باطن وحدت دارد ، واز روی ظاهر کثرت .

(ی) ای درویش ! این نور درین مظاهر جمال خودرا بدید ، صفات ،  
 3 واسامی ، وافعال خود مشاهده کرد ، اما این نور بر خود عاشق است ، می‌خواهد  
 که جمال خودرا صفات واسامی و افعال خودرا مشاهده کند . پس چنان که این  
 نور اول و آخر ندارد ، مرآة این نور هم اول و آخر ندارد .

### فصل

#### در بیان مفردات

6 (با) چون دانستی که این وجود هم مفرد وهم مرکب است ، اکنون بدان  
 9 که مفردات ، که آبا وامهات اند ، یعنی افلاك وانجم که آبااند ، وعناصر وطبایع  
 که امهات اند ، اول و آخر ندارند . اینچنین که هستند همیشه این چنین بوده‌اند  
 وییوسته خواهند این چنین بود . اما مرکبات که موالید اند ، یعنی نبات ومعدن  
 وحیوان ، اول و آخر دارند ، می‌آیند ومی‌روند . اول مرکبات آن است که مرکب  
 12 می‌شوند ، و آخر مرکبات آن است که باز مفردات می‌شوند . پس اول و آخر  
 مرکبات مفردات اند ، از مفردات می‌آیند وباز بمفردات باز می‌گردند . « منها  
 خلقناکم وفيها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخرى . » خود می‌رویند وخود ، می‌زاینند  
 15 وخود می‌باشند ، وخود باز می‌گردند . هر يك آنچه ما لابد ایشان است تا  
 بکمال خود رسند ، وبا خود دارند ، واز خود دارند .

(ب) ای درویش ! امکان ندارد که نیست هست شود ، وامکان ندارد که  
 18 هست نیست شود . نیست همیشه نیست باشد ، وهست همیشه هست بود . هست شدن  
 نیست گشتن چیزها عبارت از آن است که مفردات مرکب می‌شوند ، ومرکب  
 باز مفردات می‌گردند . وعالم اجمال بعالم تفصیل می‌آید ، وعالم تفصیل باز بعالم  
 21 اجمال باز می‌گردد .

### فصل

#### در بیان مرکبات

24 (بج) ای درویش ! گفته شد که مفردات اول و آخر ندارند ، ومرکبات اول  
 و آخر دارند . این چنین می‌بایست که بودی ، از جهت آن که برکک ، وکل ،  
 ومیوه همیشه بر درخت نباشند ، آیند وروند ، یعنی تمام موجودات يك درخت است ،

- وفلك الافلاك که محیط موجودات است ، وساده ویی کوکب است ، فلك اول است ،  
 وزمین ابن درخت است . وفلك ثابتات که فلك دوم است ، بیخ این درخت است .  
 3 وهفت آسمان که هر يك کوکبی دارند از کواکب سیاره ، ساق این درخت است .  
 زحل بر آسمان اول است ، ومشتري بر آسمان دوم است ، ومریخ بر آسمان سوم  
 است ، وشمس بر آسمان چهارم است ، وزهره بر آسمان پنجم است ، وعطارد بر  
 6 آسمان ششم است ، وقمر بر آسمان هفتم است ؛ یعنی از افلاك هر کدام که بما  
 نزدیکتر است ، بالاتر است ، وشریفتر ولطیفتر است . پس آسمان قمر از همه بالاتر  
 باشد ، واز همه شریفتر ولطیفتر بود ، که بما نزدیکتر است . وعناصر وطبایع شاخهای  
 این درخت اند ، ومعدن ، ونبات ، وحیوان برک ، وگل ، ومیوه این درخت اند .  
 9 وشك نیست که مقصود از درخت میوه باشد ، وشك نیست که میوه زبده وخلاصه  
 درخت بود ؛ وشك نیست که میوه بالای همه باشد . وهر چیز که بمیوه نزدیکتر  
 بود بالاتر باشد ، وشریفتر ولطیفتر بود .  
 12

- (ید) ای درویش ! میوه این درخت حیوانات اند . اما هر چیز که بر  
 درخت صورت میوه گیرد از حساب میوه نباشد . بسیار را فرو ریزند هر يك در  
 15 مرتبهئی . وحیوانات بر تفاوت اند ؛ زبده وخلاصه حیوانات آدمیان اند ، وآدمیان  
 بر تفاوت اند وزبده وخلاصه آدمیان دانایان اند . ودانایان بر تفاوت اند ؛ وزبده وخلاصه  
 دانایان انسان کامل است . پس انسان کامل زبده وخلاصه موجودات اند ، ومقصود  
 18 کاینات باشند . تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمایم !

- (ید) ای درویش ! چندین گاه است که می‌شنوی « عالم علوی » و « عالم  
 سفلی » ، و نمی‌دانی که عالم علوی کدام است ، وعالم سفلی کدام است . اکنون  
 21 دانستی که افلاك وانجم عالم سفلی اند . وعناصر ، وطبایع ، ومعدن ونبات ،  
 وحیوان عالم علوی اند . واین چنین می‌باید که باشد ، از جهت آن که هر چیز  
 که در افلاك وانجم نوشته است ، درین عالم آن ظاهر می‌شود ، وهر چیز که در  
 24 افلاك وانجم نه نوشته است ، درین عالم آن ظاهر نمی‌شود ؛ واین چنین می‌باید  
 که باشد از جهت آن که هر چیز که در بیخ وساق درخت نوشته باشد . بر  
 شاخهای درخت آن ظاهر شود . واز اینجا گفته‌اند که افلاك وانجم لوح محفوظ



و کتاب خدای اند «ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین .»

### فصل

### در بیان انسان کامل

3

(یو) ای درویش ! اگر چه این وجود يك درخت است ، اما درین درخت عقل و علم نیست ، الا در آدمی که زبده و خلاصه این درخت است .

6

(یز) ای درویش ! حس و حرکت ارادی ب حیوان مخصوص اند . و عقل و علم ب آدمی مخصوص اند . باقی از تمام موجودات هیچ چیز دیگر حس و حرکت ارادی ندارند ، و هیچ چیز دیگر عقل و علم ندارند . جمله کارکنان حیوانات اند ، و هر

9

يك بکاری مشغول اند . و ایشان را از آن کار خستگی و ملالت نیست ، و جمله در کارهای خود مجبور اند ، نتوانند که آن کار نکنند . این است معنی « وما منا الا له مقام معلوم » ؛ و این است معنی « لا یعضون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون » .

12

جمله موجودات مظهر عمل اند الا آدمی که مظهر علم است . معلوم شد که معراج جمله از این طرف است .

(یح) ای درویش ! از اول این رساله تا بدینجا که گفته شد ، جمله بر خلاف

15

سخن علما و حکما گفته شد ، و علما و حکما باین مرتبه نرسیده اند ، از جهت آن که این مرتبه سوم است ، و علما و حکما در مرتبه دوم اند ، و از مرتبه سوم خبر ندارند . سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم .

18

(یط) ای درویش ! انسان کامل سر عالم است ، و قطب عالم است ، از جهت آن که بعلم محیط عالم است ، هر يك را بجای خود می دارند و می بینند . و آدمیان جمله بوی می کردند . افلاك و انجم دو قطب دارند ، و بر آن دو قطب می کردند ،

21

یکی قطب شمالی و یکی قطب جنوبی . و آدمیان هم دو قطب دارند ، و بر آن دو قطب می کردند ، یکی انسان دانا و یکی انسان توانا . اگر يك کس هم دانا بود و هم توانا باشد ، کار بروی آسان تر بود ، اما اینچنین کم افتد که يك کس هم

24

مظهر علم شود ، و هم مظهر قدرت بود . چون دو باشند ، و با هم اتفاق کنند ، و مظهر قدرت مطیع ، و فرمان بردار مظهر علم شود ، کار عالم زود راست شود ، و مردم راست گفتار ، و راست کردار شوند ، و در راحت و آسایش افتند ، از جهت

- آن که ایشان هر دو جمله عادات و رسوم بد از میان مردم بردارند ، وقاعده  
 وقانون نیک بنهند ، یکی بعلم و لطف مردم را بنیکی می خواند ، و یکی بسیاست و قهر  
 مردم را از بدی باز می دارد . و اگر مظاهر قدرت مطیع و فرمان بردار مظهر علم  
 نشود ، و بر خلاف زندگانی کند ، مردم دررنج و زحمت باشند ، و عادات و رسوم بد  
 در میان مردم پیدا آید و ظلم و جور ظاهر شود ، و مردم بی رحم و شفقت شوند ، و بر  
 یکدیگر رحم و شفقت نکنند . راستی از میان خلق برخیزد « الناس علی دین  
 ملوکهم » .
- (ک) ای درویش ! می خواستم که درین رساله بیان این وجود کنم ، و ترا ازین  
 وجود خبر دهم ، و بشرح نتوانستم نوشت . باشد که درین رساله که می آید بشرح  
 بنویسم .

## فصل

## در بیان نصیحت

- 12 (ک) ای درویش ! حیوة خود را بفنیمت دار ، و باران و دوستان نیک را غنیمت  
 دار ، که هر یک نعمتی عظیم اند ، و مردم ازین نعمتها غافلاند ، و هر که نعمت را  
 نشناسد ، از آن نعمت برخوردار نیابد . و این نعمتها هیچ بقا و دوام ندارند ،  
 15 اگر در نیابی خواهند گذشت هر کاری که امروز می توانی کردن از نیکی و جمعیت  
 دوستان بفردا مینداز ، که معلوم نیست که فردا چون باشد :
- 18 بیت
- هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آئینه تصور ماست  
 (کب) ای درویش ! تو از آنها مباش که نعمت چون فوت شود ، آنگاه قدرش  
 21 بدانی که بعد از فوت نعمت قدر دانستن فائده ندهد ، با وجود نعمت اگر قدر آن  
 بدانی ، توانی که نعمت را بفنیمت داری ، و بفنیمت داشتن این نعمتها که گفته شده است  
 که هر چیز که سبب جمعیت و فراغت است نگاهدار ! و اگر تفرقه و جمعیت را نمی شناسی ،  
 24 و راه بآندرون خود نبرده ئی ، باری هر چیز که سبب آزار است از خود بینداز و هر چیز  
 که سبب راحت است نگاه دار ! تمام شد رساله سوم از جلد دوم .

## رساله شانزدهم

صفحه ۲۰۷ سطر ۲۱ ... چه می‌آید : بعد ازین SWO

3 **مطلب زیر دارند :**

و این سعادت و شقاوت هم در مردم اثرها می‌کند ، وهم در زمان اثر می‌کند .  
 بدین سبب در هر زمانی خاصیتی پیدا می‌آید ، وبا هر زمانی سعادت و شقاوت همراه  
 می‌شود . اگر در زمان سعد نطفه در رحم افتد ، آن فرزند سعید شود ؛ و اگر  
 6 در زمان نحس نطفه در رحم افتد ، آن فرزند شقی شود .

صفحه ۲۰۹ سطر ۱۸ تا صفحه ۲۱۰ سطر ۸ در چند مال ... ومانند

9 **این ، : بجای این A دارد :**

هر چند که سعی و کوشش کند ، جاهل بماند ، و کوشش فایده ندهد .  
 و اگر چنان اتفاق افتد که این چهار زمان دلیل باشند بر سلطنت ، و بزرگواری  
 12 و مال و جاه این فرزند بسعی و کوشش پادشاه گردد ، و بزرگواری و صاحب مال و جاه  
 شود . و اگر دلیل بر خلاف این باشند ، خلاف شود .

صفحه ۲۱۰ سطر ۲۱ تا صفحه ۲۱۱ سطر ۶ : بجای اول مطلب

15 **(۸) تا «... و کوشش آدمی» UBOA مطلب زیر دارند :**

ای درویش ! همان سؤال که در رساله ماقبل در لوح محفوظ عام می‌کردند ،  
 درین رساله در لوح محفوظ خاص هم می‌کنند ، و می‌گویند که اگر نطفه آدمی  
 18 لوح محفوظ خاص است ، و هر چیز که در نطفه نوشته است ، آن در آدمی ظاهر  
 خواهد شد ، و آدمی را دفع آنها از خود بهیچ وجه ممکن نیست و آدمی در آنها  
 مجبور است .

21 **صفحه ۲۱۱ سطر ۹ « جواب ، : UBOA اینجا مطلب زیر دارند :**

ای درویش ! شك نیست که نطفه آدمی لوح محفوظ خاص است ، و هر چیز  
 که در لوح محفوظ خاص نوشته است ، آنها در آدمی ظاهر خواهد شد ، و آدمی را  
 2۱ دفع آنها از خود بهیچ وجه ممکن نیست ، و آدمی در آنها مجبور است . اما  
 آدمی هر چیز که دارد ، همه از لوح محفوظ خاص ندارد ؛ بعضی از لوح

- محفوظ خاص دارد ، و بعضی از لوح محفوظ عام دارد ، و بعضی از ماهیت دارد . از ماهیت قابلیت و استعداد دارد ، و از لوح محفوظ عام عقل و روح انسانی دارد ، و علم و اخلاق دارد ، و از لوح محفوظ خاص جسم و روح حیوانی دارد ، و شهوت و غضب دارد . و درین لوح محفوظ خاص بواسطه ازمئه اربعة سعادت یا شقاوت ، و وزیرگی یا حماقت ، و بخل یا سخاوت ، و درویشی یا توانگری ، و مانند این نوشته شد . و در ماهیت آدمی نوشته بود که آدمی دریک چیز مختار است ، و در باقی چیزها مجبور است و آن يك چیز حرکت است ، و هیچ کس را درین خلاف نیست ، و جمله عقلا اتفاق کرده اند که آدمیان در حرکت اختیار دارند ، بلکه جمله حیوانات در حرکت اختیار دارند .

### صفحه ۲۱۱ سطر ۹ تا ۱۶ : بجای مطلب (۹) O مطلب زیر دارد :

- جواب همان است که در لوح محفوظ عام گفته شد . در لوح محفوظ خاص هر چه مقید نوشته است ، آدمی در آنها مجبور است . مثلا در نطفه آدمی نوشته است که آدمی يك زبان دارد ، و زبان گویند ؛ و آدمی را دو دست باشد . و دست کارها کند ؛ و مانند این در نطفه نوشته است ، و آدمی در آنها مجبور است . اما در گفتن و کردن مختار است ، از جهت آن که گفتن و کردن در نطفه مطلق نوشته است ، نه مقید ، یعنی ننوشته است که آدمی يك کلمه گویند ، یا دو ، یا صد ، یا هزار گویند ، بلکه نوشته است که آدمی سخن گویند و گویند باشد ، پس اگر خواهد ، بسیار گویند ؛ و اگر خواهد اندک گویند . و اگر خواهد راست گویند ، و اگر خواهد دروغ گویند . مقصود ازین سخن آن است که هر چه در نطفه مقید نوشته است ، آدمی در آن مجبور است ؛ و هر چه مطلق نوشته است ، آدمی در آن مختار است . و حقیقت این سخن آن است که آدمی در حرکت مختار است ، بلکه جمله حیوانات در حرکت مختار اند .

### صفحه ۲۱۱ سطر ۱۷ تا صفحه ۲۱۴ سطر ۴ : « در نطفه آدمی جسم

- مقدر نیست ، بجای این مطلب UBOA مطلب زیر دارند :
- ... حرکت بر انواع است ، حرکت قولی باشد و حرکت فعلی باشد . پس جمله آدمیان در اقوال و افعال مختار باشند . اگر خواهند ، گویند ، و اگر نخواهند

- نگویند ؛ واکر خواهند راست گویند ، واکر خواهند دروغ گویند ، واکر خواهند .  
 نویسند ؛ واکر نخواهند ، ننویسند ؛ اگر خواهند مدح نویسند ؛ واکر خواهند  
 3 هجو نویسند . واکر خواهند ، خورند ؛ واکر نخواهند ، نخورند ؛ واکر خواهند  
 حلال خورند ؛ واکر خواهند ، حرام خورند . واکر خواهند ، تحصیل مال وجاه  
 کنند ؛ واکر خواهند ، تحصیل علم و اخلاق کنند . واکر خواهند ، طاعت کنند  
 6 واکر خواهند معصیت کنند . و در جمله افعال همچنین می دان .

صفحه ۲۱۳ سطر ۱۰ تا ۱۴ : بجای : « اما رزق مطلق ... موجود

نبودندی ، UBOA مطالب زیر دارند :

- 9 (آ) و خدای تعالی و تقدس تقدیر رزق و اجل کرده است ، واکر تقدیر رزق  
 و اجل نکرده بودی ، رزق و اجل نبودندی ، اما رزق مطلق و اجل مطلق ، نه رزق  
 معین و اجل معین ، رزق و اجل اهل عالم ، نه رزق و اجل عمر وزید . و این سخن  
 12 بغایت ظاهر و روشن است ، و از غایت ظهور بعضی کس درین مسئله سرگران اند .  
 (ب) ای درویش ! اگر اجل زید و عمر مقدر است ، چرا کشنده را باز  
 می کشند ؟ واکر رزق عمر وزید مقدر است ، چرا حلال خوار مسحق مدح است ،  
 15 و حرام خوار مستوجب ذم است ؟

شحه ۲۱۷ سطر ۱۰ بعد از مطلب ( ۲۳ ) O مطلب زیر دارد :

- (آ) ای درویش ! باید که بر دنیا حریص نباشی ، و بر نعمت دنیا دل نتهی  
 18 و بر حیات و صحت و مال و جاه را (!) اعتماد نکنی ، که هر چیز که در زیر فلک قمر  
 است ، و افلاک و انجم بر ایشان می گردند ، بر يك حال نمی ماند ، البته در حال  
 خود می گردند یعنی حال این عالم سفلی بر يك صورت نماد ، همیشه در گردش  
 21 است ، هر زمانی صورتی دیگر می گیرد ، و هر ساعتی نقشی پیدا می آید ، صورت  
 اول هنوز تمام نشده است ، و استقامت نیافته است ، که صورتی دیگر آید ، و آن  
 صورت اول محو گرداند ، بعینه ب موج دریا می ماند ، یا خود موج دریاست ، و عاقل  
 24 هرگز ب موج دریا عاشق نشود ، و بر سراب عمارت نکند ، و نیت اقامت بروی  
 نکند .

(ب) ای درویش ! درویشی اختیار کن ، کد عاقلترین آدمیان درویشان اند

- که باختیار خود درویشی اختیار کرده‌اند ، واز سردانش نامرادی گزیده‌اند ، از جهت آن که در زیر هرمرادی ده نامرادی تعبیه است ، بلکه صد ؛ وعافل از برای يك مراد 3 صد نامرادی تحمل نکند ، ترك آن يك مراد کند تا صد نامرادی نباید کشید . (ج) ای درویش ! بیقین بدان که ، مسافرانیم ، البته ساعت فساعت خواهیم گذشت . و حال هر يك از ما هم مسافر است ، همچون ما اگر دولت است ، 6 می‌گذرد ؛ و اگر محنت است ، هم می‌گذرد . پس اگر دولت داری ، اعتماد بر دولت مکن ، و اگر محنت داری ، غمناك مشو ، که تادیده بر هم زنی ، نه این بینی نه آن . معلوم نیست که ساعتی دیگر چون باشد . در بند آن باشی راحتی بکس رسانی بقدر آن که توانی ، و در بند آزار کس مباش . 9

### رساله هژدهم

#### 12 صفحه ۲۴۴ سطر ۶ تا ۹ بجای مطلب (۱) O V مطلب زیر دارند :

- (آ) اما بعد ، چنین گوید اضعف ضعفا و خادم فقرا ، عزیز بن محمد النسفی ، که جماعت درویشان - کترهم الله - می‌گویند که تقریر سخنان ، و ذوق معانی منزل دوم خود چیزی دیگر است . اگر چه يك نوبت در منزل اول 15 بیان کشف ، ووحی ، والهام ، و خواب راست گردید ، می‌باید که يك بار دیگر درین منزل دوم بیان کنید ، تا ما را معلوم شود که اهل منزل دوم تقریر این معانی چون می‌کنند ، که این الفاظ حجابی عظیم است مرسالکان را ، و سالکان درپس 18 این حجاب مانده اند .

- (ب) ای درویش ! شك نیست که هر منزلی که می‌آید ، تقریر معانی ، و شرح الفاظ ، و شرح همه چیز بلونی دیگر کنند . اگر در هر منزلی شرح همه 21 مقرر کنم ، دراز شود ، آنچه حاصل سخن هر منزلی باشد ، گفته شود ، اما از جهت درخواست شما یکبار دیگر این الفاظ را درین منزل دوم شرح دهم .

#### 24 صفحه ۲۴۶ سطر ۱۱ بعد از مطلب (۲۵) V مطلب زیر دارد :

و چون عکس بر دل این بیننده پیدا آید ، با خبر شود از احوال آینده و آن احوال شاید که بیقین وی خاص تعلق دارد ، و شاید که عام باشد در شهر

وی ، و شاید که عام باشد در همه عالم .  
 ای درویش ! چون عکس بر دل خواب بیننده پیدا آید قوت خیال آنرا در  
 صورتها پوشیده گرداند صورتی که مناسب این معنی باشد ، از جهت آن که  
 معنی بی صورت را درنتوان یافتن ؛ و معبر از آن صورت عبور کند ، و بمعنی  
 رسد ؛ و دیگران را از آن صورت بگذراند و بمعنی رساند . و معبر را از جهت این  
 معنی معبر گفته اند .

### رساله نوزدهم

صفحه ۲۵۱ سطر ۱۰ تا صفحه ۲۵۲ سطر ۴ : بجای مطالب (۱۴)

و (۱۴) ۷ مطلب زیر دارد :

ای درویش ! آدمی هم ختم وهم خانم است ، وهم کعبه است ، وهم  
 مسجود ملائکه است ، ختم است از جهت آن که آخرین موجودات و میوه مخلوقات  
 است ، و بعد از وی چیزی دیگری نیست ، و نخواهد بود . و خانم است از جهت  
 آن که بآدمی مهر در آفرینش نهادند . و کعبه است که افراد موجودات جمله  
 روی درآدمی دارند تا بآدمی رسند . و مسجود ملائکه است که جمله افراد موجودات  
 کارکنان آدمی اند .

صفحه ۲۵۲ سطر ۹ تا ۱۱ : بجای مطلب (۱۵) ۷ مطلب زیر دارد :

ای درویش ! اگر بهتر ازین ممکن بودی ، بودی . بهتر ازین ممکن نبود  
 راضی و تسلیم می باید شد . و ازین جهت فرمود که « کان ظلوماً جهولاً » .

صفحه ۲۵۸ سطر ۱۲ تا آخر رساله : بجای مطالب (۳۰) - (۳۳)

۷ دارد :

### فصل

بدان که بعضی از اهل وحدت می گویند که بازگشت روح آدمی بعد از  
 مفارقت قالب هم بآدمی خواهد بود ، از جهت آن که آدمی شرف موجودات و زبده  
 و خلاصه مخلوقات است ، و همه چیز روی درآدمی دارند تا به آدمی رسند . پس  
 روح آدمی ، چون بی چیز دیگر ، یا بمقام دیگر باز گردد بازگشت روح آدمی هم

- بآدمی باشد ، الی اهلہ و محلہ بمناسبت خود . اجزا بکل خود می پیوندند ، وکل بکل عالم باز می گردد ، یعنی ارواح بیک کس باز می گردند ، تا آن کس کل شود ، و بکمال خود رسد ، تا عالم را سری باشد ، یا سروری بود . و قتل عام و وبای 3  
عام ، حکمت این است تا يك کس بکمال رسد ، و باز کل بکل عالم باز می گردد . که يك کس تحمل کل نتواند کرد . هر يك بقدر استعداد خود از کل نصیب می گیرند . هم چنین افراد بکل خود می پیوندند ، وکل بکل عالم باز می گردد . 6  
و مجتمع می گردند ، و باز منتشر می شوند .  
و بعضی هم از اهل وحدت می گویند : آنکس که سر عالم یا سرور عالم خواهد بود ، این استعداد از مادر با خود آورده است ، و اگر عمر ضایع 9  
نکند ، و اتفاقات حسنه دست دهد ، عالم را سری شود ، یا سروری گردد . هیچ چیز از هیچ جای نمی آید ، و هیچ چیز بهیچ جای نمی رود ، و هیچ چیز بهیچ جای باز نمی گردد . صورت بی معنی نتواند بود ، و معنی بی صورت هم نتواند بود . هر 12  
دو با هم اند ، و از يك دیگر جدا نتوانند شد ؛ یعنی ظاهر با باطن است و باطن با ظاهر است ، هر دو با هم اند ، و از يك دیگر جدا نتوانند شد . و هر يك آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رسند ، با خود ، و از خود دارند : 15  
یعنی مفردات چون مرکب می شوند ، هر يك آنچه ما لابد ایشان است تا بکمال خود رسند ، با خود دارند ، صورت ، معنی ، معنی ، و مرکب هر دو روی در کمال دارند . و چون بکمال خود رسند ؛ باز هر دو روی در 18  
نقصان دارند ، و هر يك باصل خود باز گردند « کل شیء یرجع الی اصله » . و اگر پیش از آن که مرکب باصل خود رسد ؛ آفتی بوی رسد ، ناقص باز گردد و باصل خود پیوندند . پس آن که گفته اند : « بدریای نور می باید رسید و این نور و دریای نور 21  
می باید دید ، و این دریای نور در عالم نگاه می باید کرد » هم خطا گفته اند .  
ای درویش ! راست است که دریای نور است ، اما دریای نور با دریای 24  
ظلمت آمیخته است ، چنان که روغن با شیر . هر دو با هم اند ، و از یکدیگر جدا نیستند ، و امکان ندارد که از يك دیگر جدا شوند ؛ هر دو مرکب می شوند ،  
و مرکب باز مفردات می گردد .



## رساله بیست و یکم

صفحه ۲۷۶ سطر ۴: قبل از مطلب (۱) نسخ U B O مطلب زیر دارند:

۳ ای درویش! قاعده وقانون سخنان جلد اول، وقاعده وقانون سخنان جلد دوم دیگر بودند، وقاعده وقانون سخنان این جلد سوم دیگر است؛ هر يك از طوری اند، ودور از يك دیگر اند. هر طایفه باید که سخن خود از جای خود طلب کند. 6

صفحه ۲۷۶ سطر ۱ تا صفحه ۲۸۰ سطر ۱۳: بجای فصل دوم VS فصل زیر دارند؛ همان فصل O بعد از فصل دوم دارد:

### فصل

بدان که نطفه آدمی چون در رحم افتاد، آن نطفه ذات جسم آدمی است وچون جسم آدمی موجود شود، واز رحم باین عالم آید؛ وبنهایت خود رسد، واز عالم اجمال بعالم تفصیل آید، آن تفصیل جسم آدمی ووجه جسم آدمی است، یعنی عالم اجمال ذات جسم آدمی است، وعالم تفصیل وجه جسم آدمی است ومجموع هر دو مرتبه نفس جسم آدمی است، پس جسم آدمی را سه مرتبه آمد، مرتبه ذات، ومرتبه وجه، ومرتبه نفس، یعنی عالم اجمال، وعالم تفصیل ومجموع هر دو مرتبه چون ذات ووجه ونفس جسم آدمی را دانستی، اکنون بدان که صفت صلاحیت است، ودر مرتبه ذات است؛ واسم علامت است، ودر مرتبه وجه است، وفعال حاصلیت است، ودر مرتبه نفس است. چنین میدانم که تمام فهم نکردی، روشن تر ازین بگویم.

بدان که صفات در مرتبه ذات اند، از جهت آن که صفت آن که صفت هر چیز صلاحیت آن چیز است، ونطفه آدمی صلاحیت آن دارد که از وی تمامت اعضای اندرونی وبیرونی پیدا آید. این صلاحیت صفات اند، ودر مرتبه ذات اند. واسامی درمرتبه وجه اند، از جهت آن که اسم هر چیز علامت آن چیز است تا از دیگر چیزها ممتاز شود. پس احتیاج بعلمت در مرتبه وجه باشد، که عالم تفصیل است. این علامات اسامی اند، ودر تبه وجه اند. وافعال درمرتبه نفس اند، از

- جهت آن که فعل هر چیز حاصلیت آن چیز است ؛ و در مرتبه نفس جمله چیزها بالفعل موجود میشوند ، از جهت آن که مجموع هر دو مرتبه نفس است ، و از هر دو مرتبه چیزها پیدا می‌آیند ، و بالفعل موجود میشوند ؛ پس افعال در مرتبه 3 نفس باشند .
- ای درویش ! نطفه آدمی را با هر عضوی از اعضای آدمی ملاقاتی خاص هست و طریقی خاص هست ، و روی خاص هست . آن روی را وجه می‌گویند . و بر عکس این 6 هر عضوی از اعضای آدمی را با نطفه آدمی ملاقاتی خاص هست ، و طریقی خاص هست و روی خاص هست . آن روی را ذات می‌خوانند .
- خلاصه سخن آن است که جسم آدمی دو عالم دارد ، یکی عالم اجمال ، 9 و یکی عالم تفصیل . عالم اجمال را ذات می‌گویند ؛ و عالم تفصیل را وجه می‌خوانند و هر دو عالم را نفس می‌دانند . و این چنین که در جسم آدمی دانستی، درنهایت موالید 12 همچنین می‌دان .
- صفحه ۲۸۳ سطر ۳ تا ۸ : بجای مطلب (۱۷) نسخ WR مطاب زیر دارد :**
- ای درویش ! چند نوبت گفته شد که وجود یکی بیش نیست ، اما این وجود 15 ظاهری دارد و باطنی دارد . باطن این وجود یکی نور است ، و این نور است که جان عالم است ، و عالم ملامات این نور است . نوری است نامحدود و نامتناهی ، و بحری است بی پایان و بی کران . حیوة ، و علم ، و ارادت ، و قدرت موجودات ازین 18 نور است ، بینائی ، و شنوائی ، و کیرائی ، و روایی موجودات ازین نور است ، طبیعت و خاصیت ، و فعل موجودات ازین نور است ، بلکه همه این نور است . و ظاهر این وجود مشاکه این نور است . و مظهر صفات این نور است . 21
- نسخه O هر دو مطلب را جمع می‌کند .**
- صفحه ۲۸۳ ، ۲۱ تا صفحه ۲۸۴ ، ۲ : بجای « بقای موجودات ... 24 وجه این نور می‌گویند ، نسخ WR مطلب زیر دارد :**
- و تمام موجودات مظاهر صفات و اسامی و افعال این نور اند . پس نور را با هر فردی از افراد موجودات اتصالی و ملاقاتی باشد ، و ازین جهت این مرتبه را وجه این

نور گفته اند .

نسخه O این هر دو مطلب را جمع می کند .

صفحه ۲۸۹ سطر ۲ تا ۶ : بجای «از هست مطلق ... این توان گفتن» ، USVB مطلب زیر دارد :

از احد حقیقی چون خبر دهند ؟ آتش که جسم است ، از ذات آتش خبر نمی توان دادن ، تعریف آتش بلوازم آتش می توان کردن . احد حقیقی ، که نور مطلق است ، ترکیب و اجزا ندارد ، و جنس و فعل ندارد ، از ذات وی چون خبر دهند ؟  
نسخه O هر دو مطلب دارد .

### رسالة بیست و دوم

صفحه ۲۹۶ سطر ۱۶ تا صفحه ۲۹۹ سطر ۱۷ «بدان که دوزخ و بهشت ... دوزخی در مقابله نبود» بجای ۷ دارد :

بدان که بهشت و دوزخ مراتب دارند ، و راه آدم و حوا برین جمله بهشتها و دوزخها خواهد بود ، هفت دوزخ و هشت بهشت ، هر بهشتی دوزخی دارد الا بهشت اول که دوزخ ندارد ، و بهشت عالم ماهیات است . و آدم و حوا اول درین بهشت بودند ، و این بهشت دوزخ ندارد ، از جهت آن که در عالم ماهیات اضداد و مخالف نیستند ، و حقیقت دوزخ مخالفت است .

ای درویش ! عالم ماهیات عالمی بغایت خوش ، و بی زحمت ، و عالم امن است ، و هیچ نعمت برابر امن نیست ، و بهشت حقیقی آن است که در وی اضداد ، و مخالف و تغییر ، و تبدیل ، و کرسنگی ، و خوف ، و حزن ، و رنج ، و پیری ، و مرگ نیست .  
ای درویش ! عالم ماهیات دو عالم اند ، عالم عدم : بغایت بزرگ و فرخ است ، بلکه نامحدود و نامتناهی است . و در وی خلقان بسیار اند ، و آن خلقان ایمان اند از جمله بلاها و فتنه ها ، و از تغییر و تبدیل ، و رنج و بیماری ، و پیری و مرگ . هر چند که صفت خوشیء عدم کنم ، از هزار یکی نگفته باشم . تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمایم !

صفحه ۳۰۱ سطر ۱۱ تا ۱۴ بجای «از بهشت دوم ... شش کس

### بیرون آمدن O مطلب زیر دارد :

- در بهشت اول با آدم سه کس بودند . خطاب آمد که هر سه از بهشت بیرون آمدند ، آدم ، وحوا ، و شیطان بودند . و از بهشت دوم شش کس بیرون آمدند . آن شش از آسمان تفرید بزمین ترکیب آمدند آن شش ...

### بجای این WR دارد :

- 6 اول با آدم پنج کس بودند . خطاب آمد که هر شش از بهشت اول بیرون آیند ، و از آسمان تفرید بزمین ترکیب روند . و آن شش ...

### صفحه ۳۰۲ سطر ۱۸ بعد از « لذتی عظیم است » WRO دارد :

- 9 پس بهشت علمی بغایت خوش باشد . چون دانستی که بهشت علمی بغایت خوش است ، اکنون بدان که لذت بهشت علمی در مقابله لذت بهشت اخلاق نیک مانند قطره و بحر است ، از جهت آن که لذت علم با لذت اخلاق نیک هیچ نسبت ندارد ، و ناخوشی جهل با ناخوشی اخلاق بسد هم نسبت ندارد . اخلاق بد دوزخی سخت است .

### صفحه ۳۰۷ سطر ۱۲ تا صفحه ۳۰۹ سطر ۶ : ذ واکر خواهند

- 15 مردم ... والحمد لله رب العالمین ، بجای ورقی افتاده W يك ورق دیگر دارد :

- می خواهند جمله عالم را بیک دم سیر و تماشا می کنند ، و اگر می خواهند چند در چند ایام غذا نمی خورند ، و مدت ها غذا نمی آشامند ، و اگر می خواهند چیزهای بسیار الوان طور پیدا و نو مور دار (۱) می کنند ، و اگر می خواهند از بسیار بالا بلند کوهی پایان می پرند . و ازین نقلها که بقلم آمده است چندین گونه کرامات و معجزات و مرادات کرم می فرمایند که همت ایشان هر وجوه بسیار است . و طایفه 21 این است درین اعتقاد بسیار که هر صورت امبدوار شفاعت ایشان می باشند و شب روز انتظار هستند که آياتی نظر شریف شان در طرف مایان بیفتد و یا ما ضعفا و پور (۱) تفسیر بخاطر شریف شان بیایم ، درین امیدواری دیده بر راه هستند . 24 و درین باب گفتار سخن را مختصر (۱) کرده شد ، نظر بخاطر درویشان - کثرهم - الله تعالی - پاس نموده ، ایشان را رضا کردم ، و این چند قلم را تسخیر کرده و قلم

آورده شد .

تمت الكتاب انسان الكامل فی معرفته الوافر .

## رسایل اضافی

3

(۱)

صفحه ۴۴۴ سطر ۸ تا ۱۴ بجای « از درویشان نیستند ... نکردند

و نمی کنند ، ۷ دارد :

6

از طایفه درویشان فاضلتر نیستند چنانکه آن عزیز فرموده است :

بیت

پادشاهان گدای درویشان سروران خاک پسای درویشان

9

درویشان که باختیار خود از سر دانش ترك کرده اند ، و بکاری از کارهای

دنیا مشغول شده اند تا قوت و حرفه خود از کار خود حاصل کرده اند ، و زحمت

خود را بر کس ننهاده اند ، و در زیر آن قبه زحمت اغیار خوش و آسوده اند .

12

ای درویش ! این که فرموده است : « اولیائی تحت قبایی لا يعرفهم غیری » ،

این قباب حرفتهای دنیاست . هر حرفتی قبه ایست ، و اولیاء در زیر این قبه ها اند ،

و بکسب خود قوت و حرفه خود حاصل می کنند ، و زحمت خود نمی نهند . صحبت

15

ایشان اگر کسی را دست دهد ، اکثیر اعظم و تریاق بزرگ است . و صحبت آن

طایفه که خود را عیال مردم کرده اند ، و شیخی و زاهدی خود را معروف گردانیده ،

و شیخی و زاهدی را دام مال و جاه گردانیده اند ، صحبت ایشان زهر فانی است . هر

18

چند که می خواهم سخن دراز نشود ، بی اختیاری از من دراز می شود .

(۳)

صفحه ۴۴۸ سطر ۱۶ بعد از مطلب (۱۱) O دارد :

21

... و بعضی می گویند که زمین سپید که رسول - علیه السلام - می فرماید

نطفه آدمی است ؛ و این سخن هم راست است ، از جهت آن که عالم کبیر

جبروت دارد ، و عالم صغیر هم جبروت دارد . عالم جبروت عالم کبیر قوت است ؛

24

عالم جبروت عالم صغیر نطفه است . و چون مراد از آن زمین عالم جبروت است ،

و عالم جبروت دو است ، هر دو شامل باشد .

(۵)

صفحة ۳۸۵ سطر ۴۰ : قبل از مطالب (۲۴) v مطالب زیر دارد :

- 3 واگر کسی را که این معنی در نیافته باشد ، و باین نور نامحدود و نامتناهی نرسیده باشد ، از آیت چه فهم کند که « الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها ککوکب دری یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه یکاد زیتها یضئ ولو لم تمسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء »
- ای درویش ! انسان کبیر است و انسان صغیر ، و انسان صغیر نسخه و نمودار انسان کبیر است . هر چه در انسان کبیر هست ، در انسان صغیر نسخه و نمودار آن هست ، و هر چه در انسان صغیر نیست ، یقین می دان که در انسان کبیر هم نیست . تو انسان صغیر را بشناس تا انسان کبیر را شناخته باشی : « مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی الزجاجة . »
- 12 ای درویش ! این قالب آدمی بمتابت مشکوة است ، و روح نباتی که در جگر است ، بمتابت زجاجة است ، که روح حیوانی که دل است ، بمتابت فتیله است ، و روح آدمی که در دماغ است ، بمتابت روغن است . و این روغن می خواست که خانها روشن گرداند ، و چیزها را چنانکه چیزهاست بداند و ببیند پیش از آن که نار پیوندند . و چون نار بوی پیوست ، « نور علی نور » شد ؛ و این نار بمتابت روح انسانی است . آنگاه فرمود که « یهدی الله لنوره من یشاء » و این نور ، نور الله است : « الله نور السموات والارض » . پس نور الله نور نور باشد . و در انسان کبیر اجسام بمتابت مشکوة است ، و روح نباتات بمتابت زجاجة است ، و روح حیوانات بمتابت فتیله است ، و نفوس که ملائکه روحانی اند بمتابت روغن است ، و عقول که ملائکه کروی اند بمتابت نار . و چون نار بروغن پیوست نور نور شد ، و نور الله نور نور نور شد .
- 24 ای درویش ! « الزجاجة کانها ککوکب دری » صفت روح نباتی است ، « توقد » صفت مصباح است که روح انسانی است ، « من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه » صفت روح نفسانی است که در دماغ است . و روح نفسانی نه شرقی و نه

- غربی ، یعنی نه از قبیل اجسام است ، و نه از قبیل ارواح است .
- ۳ ای درویش ! اجسام غربی اند ، از جهت آن که غروب دارند ؛ و ارواح شرقی اند ، از جهت آن که غروب ندارند ؛ از جهت آن که « یکاد زیتها یضیء ولولم تمسه نار » .
- صفحه ۴۸۷ سطر ۸ تا ۱۵ : بجای « هر يك بقدر استعداد . . . . . هم چنین می دان O دارد : »
- ۶ جمله مرکب از عناصر اند ، و عناصر حیوة دارند ، و درین مرتبه عناصر را طبایع می گویند . چون معلوم شد که همه چیز حیوة دارند ، اکنون بدان که
- ۹ افراد موجودات جمله بیکیبار مظاهر صفات خدای اند ، اما لازم نیست که هر مظهری مظهر جمله صفات باشد ، و این خود امکان ندارد که همه از همه ظاهر باشند ، چنانکه اعضای آدمی مظهر صفات روح آدمی اند ، يك عضو جمله صفات روح نباشد ، و این خود امکان ندارد . هر عضوی مظهر صفتی باشد ، تا همه از همه ظاهر شوند . این است معنی « من عرف نفسه فقد عرف ربه » .
- 12

## حواشی و نسخه بدله



ص ۴ ، 3 ولا عدوان الا على الظالمين SW : - UON || + درویشان :  
 + طالبان W || 8 جمع : جميع S تصنيف W || 11 آنچه شما : آنچه و آنچه‌انکه  
 شما S آنچه شما و آنچه‌انکه شما N || 11-12 درخواست کنید : درخواست U  
 در حفت O || 12 آنچه : آنچه‌انکه U آنچه درخواست و آنچه‌انکه ON || اجابت :  
 جمع W || 14 بیست : + شش O || ده چنان است : شاید O || 15 مبتدی‌را :  
 مبتدی‌ان‌را O || 16 منتهی‌را : منتهی‌ان‌را U

ص ۴ ، 2 دو : يك O || 2-3 سورة ۱۱ (هود) آیه ۹۰ || 10 کرد :  
 کردار W || دید انبیاست : + چنانکه حضرت رسالت صم گفته است S || 16  
 دو دارد : هر دو دارد هر N || هر سه : هیچ ازین هر سه N || 20 وایشان‌اند :  
 U - || 21 آدمی : آدمیان ON

ص ۴ ، 1 آدمی : آدمیان ON || وکرمک : - UN || ومار : اند ومار  
 U ، - W | 2 چنین : این چنین UON || 3 کسی : کس معدود USN  
 || 4-6 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ || 14 که این چهار چیزا بکمال رسانند :  
 - SW || 15 چهار چیزا : هر چیزا S چهاررا W || 16-17 ومقصود حاصل  
 نکردند : - SW || 19 باضافات : - W || 21 گویند : - W

ص ۵ ، 11 جهان نما : + گویند O || 2 بزرگ : اکبر UO || 5  
 همچون : - U || 6-7 پس انسان کامل ... یکی نبود : - SW || 8 نباشد :  
 نتواند بود S || 12 تمامت SW : تمام UON || حقه ئی است : + واین حقه  
 UON || 12-13 افراد موجودات : + است UON || 14-15 خبر دارد :  
 باخبر است UO خبر است N || 17 کاینات‌اند ... وانسان کامل : - U || 17-18  
 وانسان کامل ... موجودات : - W || 19-21 از جهت آن که ... باز نمائیم :  
 - UN || 20-21 تا سخن ... باز نمائیم : - O

ص ۶ ، 2 وحکمت اشیا را کماهی : - S || 3 بعد از شناخت ... برابر  
 آن ندید : - W || برابر : بهتر UO || 5 وچیزی کند : وخیری رساند O

|| ایمن : در امان UON || 8-10 از جهت آنکه ... ایشان می‌رسد : العلماء  
 ورثة الانبياء UON || 12 راستی : + عالم N || عادات : عادت SW || 13  
 خلق : مردم UO || 17 بگوید : خبر دهد S || مردم : - WN || 18 شهرت :  
 شهوت SW شدت N ( × 2 ) || 21 حکایت کند و بمبالفت حکایت کند W :  
 حکایت کند UON بمبالفت حکایت کند S

ص ۷ ، 1 یکدیگر : بهم U || 2 معاون : مدد و معاون UON || 3 هم  
 بزبان وهم بدست : هم بقول وهم بفعل UN ، + و امان دادن یکدیگر بر خود  
 واجب دانند O || 8 سوره ۱۳ ( الرعد ) آیه ۸ || 9 سوره ۲۱ ( الانبياء ) آیه  
 ۱۰۷ || خاص : رحمت خاص UON || بهر : جهت O || 13 این بود : + که  
 گفته شد UON || 15 بود : + که وارث انبیاست O || بزرگی : بندگی U  
 16 شنیدی : دانستی U || 19 و مراد ناقص است : ناقص W

ص ۸ ، 2 مراد بود : - SN || وسلاطین : - U || 5 عاجز : متحیر  
 U || کشتند ؛ + یعنی ترك همه چیز کردند و از همه چیز آزاد و فارغ شدند  
 UN || 19 اما آزاد نیست : - SW || 21 دانستی : + اکنون O  
 ص ۹ ، 4 وقناعت و خمود : - U || 9 با دنیا : پس با دنیا N || 10  
 پس : + باین سبب UO ، + با این که S || 12 تنعمات : نعم O || 13  
 نمی‌کنند ؛ + و از آن O || 14 چنانکه دیگران ... می‌گیرند : - W || 17  
 به آمد : به بودی O

ص ۱۰ ، 2 نکشند : + و جمع بودند آمدن و رفتن مال و جاه ( + و رد  
 و قبول خلق O ) پیش ایشان یکسان است نو و کهنه ایشان را یکسان گشت UON  
 || 4 بصحبت : با UO || 5-6 ایشان را از اهل آخرت سودی باشد W : ایشان  
 از اهل آخرت سود کنند UON اهل آخرت از ایشان سود کنند S || 6 مدتهای :  
 مدتی SW || 11 وآفات می‌بینیم : - O || 14 دارد : + هر سالگی که بمقصد  
 رسید و مقصود حاصل کرد از آن بود که بصحبت دانائی رسید و UO || 21 لحظه :  
 ساعت UON

ص ۱۱ ، 2 هزار سال : زیادت UO || 2-3 سوره ۲۲ ( الحج ) آیه

- ۴۷ || 6 که بدانا : که بصحبت دانا UO با دانا S || 8 از اهل صحبت نیست :  
 نه از اهل صحبت است USON || 10 مقصود است : مقصود نیست O || 11  
 ومقصود ایشان ... واکر : U - || واکر : U - || ایشان : N - || 11-12  
 وکر ... نباشد : O - || 13 درویشان : O - || 13-14 سؤال نکند : نپرسند  
 N || 18 بلکه : + بالا USON || 21 موضع : جا N  
 ص ۱۲ ، 6 نیز : هم UON || 9 بر هر کاری : بر کاری UO || 14  
 کار : عادت S || 21 ودانا : + شود U ، - W  
 ص ۱۴ ، 2 مگر : هستی UO || 3 وبس : - UON || ودید : - U  
 || 8-9 بر وی پوشیده ... وهیچ چیز : - O || 14 راه : - W  
 ص ۱۴ ، 2-3 از وجود خدای : ازو W || 4-5 پنج فصلرا ... ونویشتم :  
 چهار فصل در جمله ابرقوه جمع کردم ونویشتم در رمضان سنه احدی وتسعین وستمایه  
 آمدیم برسایل وابتداء از معرفت انسان کردیم وکلید خزاین غیب معرفت خود است  
 خودرا شناختی هر کدام در که می‌خواهی بگشاد رها گشاده شد تمام شد T  
 ص ۱۵ ، 5 درویشان : - O || 7 یعنی بیان کنید : - S || 7-8 از  
 روی صورت خلقت : خلقت صورت VB  
 ص ۱۶ ، 15 تا ص ۱۷ س 10 اول انسان يك جوهر ... وافعال وی  
 پیدا می‌آید : اول قالب انسانی نطفه است وهر چیز که در قالب انسان موجود شد  
 آن جمله در نطفه موجود بودند UVB  
 ص ۱۷ ، 2 آواز خود دارد : - N || 13 بدان که : - UVB || 18  
 روح : + فرزند UVB || حاصل : ظاهر U || 19 ما در : - V || شده بود :  
 شد V  
 ص ۱۸ ، 2 بنوعی دیگر : - UVBN || 3 فصل : ای درویش V || 6  
 بطبع خود : بالطبع UVBO بطبع N || 6-7 نطفه ... با خود دارد و : - V ||  
 8 اجزای لطیف وی از : - V || 10 نهد : می‌آرد VBON آرد U  
 ص ۱۹ ، 9 تمام شدند ... وطبایع : - B || 16-17 مجاری حرکت W :  
 حرکت USVBON || 19 فصل : ای درویش V

- ص ۴۰ ، 2-3 و این قوتها را ملائکه می خوانند : - UVBN || 5 شده بود :  
 + می شود V || 6-7 جگر آن ... وضع یافت : - US || 10 زهره : مراده  
 SWON || 10-12 و آنچه سودا ... چند حکمت : و آنچه بلغم بود روح نباتی  
 آنرا بر جمله بدن قسمت کرد از برای چند حکمت و آنچه سودا بود سپرز آنرا  
 بخود کشید W || 17 فصل : ای درویش V || 20 هضم : هفت W  
 ص ۴۱ ، 8 بود : روح حیوانی O || 11 اعضا : اعصاب SN || 13 -  
 16 عناصر ... یلمون : - V || 15-16 سورة ۲۹ (المنکبوت) آیه ۶۴ || 20  
 و آنچه : وینج S  
 ص ۴۲ ، 4 وهم است : + وحس مشترك وخیال در مقدم دماغ اند  
 دوهم و حافظه در مؤخر دماغ اند و متصرفه در وسط دماغ است V || 9 مملوسات :  
 + جمله VBQN || جمع اند : + یعنی ادراك این جمله می تواند کرد V ||  
 16 مهروب : + کریختن U || 18 که محرك ... از وی است ، - V || 21  
 مرتبه ، - V  
 ص ۴۳ ، 3 فصل : ای درویش V || 8 ممتاز : - V || 10 اختلاف :  
 خلاف USVON || 13 بدن : - W || 14 و محتاج مکان نیست : - UV || 16  
 اما : + اهل شریعت و اهل حکمت UVB || 18 ایشان : - UVBN || ص ۲۳  
 س 20 تا س ۲۴ س 2 اگر گویند ... هم راست باشد : پیش این بیچاره آن  
 است که غذا دانا وینا و شنوا نتواند شد نورست که با غذا همراه است آن نور  
 عروج کرده است و بر مراتب بر آمده است و دانا وینا و شنوا شده است - UVB  
 ص ۴۴ ، 5-6 مشکلات از دانستن این سخن : مشکلاتها S || 15 و آن  
 عزیز دیگر از سر همین معنی فرموده است : - V || 18 عالم دو چیز است نور  
 و ظلمت UB : موجودات از دو چیز مرکب اند از نور و ظلمت V . - SWON  
 || 18-19 یعنی دریای نور ... آمیخته اند : نور با ظلمت آمیخته است SWON  
 ص ۴۵ ، 10 چیزها : مطمو مات و مشروبات UB || و ندبید : و شناخت UB  
 || 15-16 دید و دانست : دانست و شناخت UB || 20 و با یکدیگر بوده اند : - U  
 ص ۴۶ ، 5-9 اما تا مادام .... ظاهر می شود : بنزدیک اهل شریعت و اهل

حکمت و بنزدیک این بیجاره آن است که عروج این مصباح حدی و نهایتی ندارد  
 UVB (+ از جهت آنکه علم و حکمت خدای نهایت ندارد V) ، - ON || 12  
 ذات : - UVB || 13 و صافی تر ، - V | ذات : - UVB || صالح : لطیف SW  
 || 16 صالح : لطیف SW || 18 عزلت : + و این جمله باید که در صحبت دانا  
 باشد V

ص ۲۷ ، 1 نیست : + و الله اعلم بالصواب S || 6 انسانی : نفسانی O  
 || UVBON || 9-10 نفع و ضرر است : - VB || 12 موضعی : +  
 || U || 17 و بسایط همچنین باشد : - VB || نام او : - SW  
 ص ۲۸ ، 2 نام او : - SW || 8-9 و این مقام عالی است .... سرحد  
 ولایت است : - UVB || 18 رسید : رسانید W || ص ۲۸ ، س 20 تا ص ۲۹  
 س 1 ای درویش ... همچنین می‌دان : - SWON

ص ۲۹ ، 2 بیش : + ازین N || 4-5 علم و تقوی او ... بالاتر است :  
 - V || 5 مقام او : مقام روح UB || 7 مقام هیچ کس ... مقام خاتم انبیاست ،  
 مقام خاتم از جمله مقامات عالی‌تر و شریفتر باشد مقام روح مؤمن آسمان اول باشد  
 و مقام روح خاتم عرش باشد باقی نیز همچنین می‌دان V || 9-13 از جهت آن  
 که ... در نتوانستند گذشت : - V || 10 اجساد : + و هر يك را پیش از اجساد  
 و در مرتبه معین و در مقام معین UB || 12 باشند : + و کمال خود حاصل کنند  
 چون از قالب مفارقت کنند باز بهمان مقام اول خود رسند UB || 13 معلوم :  
 اول UB || 15 و این : اما این نه مرتبه را باین اسامی نمی‌خوانند می‌گویند که  
 این UVB || 16 بالاتر : آخرتر V || 17 و شریفتر است : + و روح هر که  
 در مرتبه اول مفارقت کند باز گشت وی بمرش که فلك الافلاك است خواهد بود  
 و در باقی همچنین بدان چون مرتبه بلندتر می‌شود و مقام وی بلندتر می‌گردد V ||  
 19 مقام معلوم : مرتبه معلوم و مقام معلوم UV مرتبه معین و مقام معلوم B || مقام :  
 مرتبه و مقام UVB || و عمل SW : و طهارت UVBON || هر که : + درین قالب  
 V || 21 بازگشت وی بدان خواهد بود : بعد از مفارقت قالب روح وی بآن خواهد  
 بازگشت UVB || ص ۲۹ س 21 تا ص ۳۰ س 3 از جهت آن که نزدیک ...

می‌کند و دیگر : - V

ص ۴۰ ، 2 مقام معلوم : مرتبه معلوم و مقام معلوم UB || 9 آدمی مستعدرا : آدمی را استعداد باشد و V || 11 پیش از آن روز : روز گذشته - B  
ص ۴۱ ، 5 يك : - UVN || 9-16 قالب بمثابه ... لنوره من یشاء UVB : - SWON || 14 سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || 15 انسانی است : +  
واز عالم علوی است و از نوع ملائکه روحانی است UB || سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || 16 نور الله : روح قدسی UB || پیوست : + که هم از نوع عالم علوی و هم از نوع ملائکه کربست UB || 16-17 سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ || 18 ای درویش بدان که V : فصل بدان که UB اما SWON

ص ۴۲ ، 11 و آن بایست است و بایست دوزخی سخت است : و دوزخ طبیعت و بایست است UB ، - V || 12 و درهای : و این دوزخ درهای B || دوزخ : - SWON  
|| 13-14 چیزها که ... هر دو دوزخ است : - UVB || 15-16 از جهت آن که ... قبول کنند : - SWON || 16 و بدنیا ... و طامع نباشند V : -  
UBSWON || 19-20 از جهت آن که ... حسد گدازند : - SWON || 20 حرص و طمع V : بایست UB

ص ۴۳ ، 2-3 هر چند ... دراز می‌شود : سخن دراز شد و از مقصود دور افتاد UVB || 9 امهات اند SW : - UVBON || 12 باشد : + و این جمله را امهات می‌گویند SW || 16 امهات : هرچهر با یکدیگر UVBON || 20 و مفرد بودند : و مفردات بودند UVB ، - SW || 21 پیامیختند : + چنان شرط است V  
ص ۴۴ ، 5-6 و روح انسانی را ... می‌گیرد UVB : - SWON || 12 والعقل : + ای درویش این رساله را در کوه ابراهیم در ابرقوه جمع کردم و نوشتم در آخر رمضان سنه احدی و تسعین و ستمایه باید که این رساله را عزیز دارید که علم بسیار درین رساله ودیعت نهادیم T

ص ۴۴ ، 13 تا ص ۴۵ س 14 فصل پانزدهم فقط در UVB هست

ص ۴۵ ، 5 ده : صد U || 6 بلکه صد : - U

ص ۴۸ ، 4-5 اما بعد ... جماعتی درویشان : ای درویش قاعده

وقانون این منازل که گذشت دیگر بودند ( + وقاعده وقانون آن يك طایفه از اهل وحدت که در منزل ششم اند وسخن ایشان گذشته است دیگر است K ) وقاعده وقانون این ( + طایفه از اهل وحدت که در منزل هفتم اند وسخن ایشان درین K ) منزل هفتم می آید دیگر است هر يك از طوری اند وهر يك از منزلی اند و دور از یکدیگر اند هر يك را بچشم دیگر وکوش دیگر می باید خواند و می باید شنود XBK || 6 می باید : در منزل هفتم K || 7 کفر وتوحید واتحاد : کفر چیست وتوحید چیست واتحاد چیست XBK || م ۳۸ س 12 تا م ۳۹ س 7 که وجود از حال ... اکنون بدان که : - XBK || 16 می یابیم : می بینیم (۲دفعه)

ص ۳۹ ، 4 کلی - SWON || 7 مردم : آدمیان UhXBK || 8 واجب الوجود : خدای تعالی وتقصد XB || 10 بیاوریم : تقریر کنیم XOK || 11-12 ودر کدام مرتبه اند : XBK || 13 واین طایفه را عوام می گویند : - XBK || 15 و می دانند : واعتقاد دارند XBK || 15-16 این عالم را ... یکی است : خدای صانع عالم است XBK || 17 ندارد : + ودر مکان وجهت نیست وقابل تغییر وتبديل نیست وقابل فنا وعدم نیست XBK || 18 بندگان را : + می دادند U ص ۴۰ ، 1 واعتقاد کرده است : وقبول کرده اند واعتقاد XBK || 3 ایمان : اسلام XBK || قدر : سعی وکوشش XBK ، + برین موحد SW || 4 باشد : + ورضا وتسليم مغلوب بود XBK ، + ریاضات ومجاهدات بسیار درین مرتبه است وتحصیل وتکرار درین مقام است وطاعات وخیرات بی قیاس درین وقت است یعنی درین مرتبه سعی وکوشش مشغول باشند از خواص وعوام درین مرتبه صوفیان ریاضات سخت کنند چنانکه از حال پیشینان شنیده باشی هر سه روز اندك چیزی خورند وشبها نخسیند وتکیه نکنند بلکه همه شب نماز کنند وبنماز ایستاده باشند سااهاى بسیار برین مواظبت نمایند وعلما شب وروز تکرار کنند وبتحصیل مشغول باشند وسعی وکوشش بسیار کنند وانواع علوم حاصل کنند واز هر علمی چند کتب خانه پر کنند وشب وروز بمطالعه و تدریس مشغول باشند وخواجهگان وحاکمان طاعات وخیرات وروزه ونماز وحج بسیار کنند تا سخن دراز نشود واز مقصود باز نمایم هر چند که بظاهر تعلق دارد بسیار کنند اما آنچه

بساطن تعلق دارد کمتر کنند یعنی سعی و کوشش بسیار بود اما رضا و تسلیم اندک بود K | مقلد U ، این مقلد ON این موحد SW این سالک XB این طایفه درین مقامند K || 5 می داند : اعتقاد کرده اند K || 8 مسخر : متحیر U ، + و مقهور K | اسباب ، + سعی و کوشش K || مقلد : موحد SW | 9 باسباب : + و سعی و کوشش K || سبب : + کوشش K || 10 مقلد : موحد SW طایفه Kh || اسباب : + سعی و کوشش K || مقلد ، طایفه Kh || 11 اسباب : + سعی و کوشش K || 13 غم عمر W : غم UXBOK غم N عمر S || 14-16 و حرص و سعی ... مقام است : - O || 16 مقام است : + این است توحید اهل تقلید و اهل اسلام و عوام بیشتر برین اعتقاد باشند XBK | 18 استدلال : شریعت O | و این طایفه را خاص می گویند : - XBK

ص ۴۱ ، 1 ندارد : + و در مکان و در جهت نیست و قابل تغییر و تبدیل و قابل فنا و عدم نیست XBK || 5 یقینی است : + و این طایفه از اهل ایمان اند XBK || 6 جبر : رضا و تسلیم XBK || باشد : + سعی و کوشش مغلوب بود XBK || 8 محیط است : + بی علم و ارادت و قدرت و بی امکان ندارد که برگی بر درختی بچنبد و دست و پوی کسی حرکت کند و در خاطر کسی چیزی بگذرد XBK || 11 بیند : + پس این طایفه که درین مرتبه اند بدلائل قطعی و بی‌رمان یقینی خدای را که مسبب الاسباب است دانا بهر چیز و توانا بر همه چیز دانستند و بر همه چیز محیط دیدند و همه چیز را عاجز و مسخر خدا یافتند راحتی و تسلیم شدند و اعتماد بر هیچ چیز نکردند نه بر سعی و کوشش و نه بر مال و اسباب و نه بر طاعت و خیرات اعتماد ایشان بر خدای است و امید ایشان از خدای است و آرام ایشان بذکر خدای است و ذوق ایشان بمشاهده او و خدا را دوست می دارند و مقربان حضرت او را دوست می دارند و این طایفه اهل ترك و توکل اند و اهل فراغت و جمعیت و اهل عافیت و سلامت اند از خدا نخواهند الا عافیت و فراغت K || 17 کاینات را : + جمله XBK || 19-20 و حرکت همه از خدای است : - UWK

ص ۴۲ ، 6-7 اما تر ... و وجود بی : - SW || 10 کاینات : + بیت اگر تکوین بآلت شد حوالت \* چه آلت بود در تکوین آلت K || 16



از کاتب : از علم و قدرت کاتب K | 17 وزمین از خدا : + و آنچه در میان زمین و آسمان است از خدای است XBK

ص ۴۳ ، 3 جزویات : + عالم XBK 7 علم : + و خزینه قدرت XBK | 8 فراغت : + و خزینه امانت OK | و مانند : مثل این و مانند X || این جمله : این واضداد این جمله K | 10 است : + و عنده مفاتیح الغیب لا يعلمها الا هو (سوره ۶ - الانعام - آیه ۵۹) || 14 دانست که : + کلید این خزاین بدست هیچ کس ( : آفریده K ) نیست نزد خدای است VK || 21 و اسباب : ای درویش اسباب XVBOK

ص ۴۴ ، 3 مشغول شود : + این است توحید اهل استدلال و اهل ایمان و اهل تصوف بیشتر برین اعتقاد باشند XVBOK || 5 و این طایفه را خاص الخاص می گویند : - XBK | 7-8 هستی و یگانگی ... تصدیق می کنند SW : اقرار و تصدیق ایشان UXVBOKN | 11-12 و چون بلقay خدای مشرف شدند : - XVB | 12 دانسته بودند اکنون : و XVB || 15 می دانند : + عالم وی است و علوم هم وی است V | 16 ای درویش : فصل در بیان کفر و توحید و اتحاد و وحدت بدان که XBK || 18 و مقصود روندگان : - SW

ص ۴۵ ، 3-5 سوره ۲ (البقره) آیه ۵ و ۶ || 12 اتحاد : توحید X | 17 چون کثرت برخاست سالک : سالک چون بمقام وحدت رسید و دید و دانست که هستی خدای راست پس سالک نماند از جهت آن که اگر سالک باقی باشد کثرت باقی باشد و گفته شد که در وحدت کثرت نیست پس سالک برخاست و کثرت XVBOK

ص ۴۶ ، 2 و بیقین دانست : و بعلم یقین و عین یقین دانست و دید XBK || که وجود : که بغیر وجود خدای وجودی دیگر نیست یعنی وجود V || 18 نور اند : + و این نور صفات بسیار داشت و مظاهر هم بسیار می بایست VK ( + تا صفات وی تمام ظاهر شد V ) || 20 عالم : افراد موجودات B || 21 برخیزد : + و حلول و اتحاد باطل شود XVBKN

ص ۴۷ ، 1-8 و شیخ ما ... ای درویش : - XBK || 5 حکایت : -

SWON || کفتم : حکایت کردم SWON || 14 بسیار باشد : بسیار است گفت را  
 اعتبار نیست علامات را اعتبار است علامت خاص آن است که VK || 15 باشد :  
 + وبا همه کس تواضع کند و همه کس را عزیز دارد وبا همه کس راستی کند  
 و در هیچ موضع راستی و دیانت فرو نگذارد VK || 17 نسبت : در دین و مذهب  
 V || 18 وشک نیست که این چنین است : + که هر کس و هر چیز چنانچه  
 هست همچنان می باید که باشد تا صفات این نور تمام ظاهر شوند و بازار مملکت  
 بهمه نوع آراسته شود ، K - V | 19 دعوت کردم : خواندم XVBK || 20  
 روی بخدا آوردم : بحضرت خدای باز گشتم XVB | 21 خلا بقره را : خلق را  
 بیکبار XBK خلق عالم را بیکبار V || ص ۴۷ س 21 تا ص ۴۸ س 1 جمله  
 در قرب ... می شنوند : و قرب وبعد نبود و فراق و وصال نبود V جمله در قرب ...  
 می شنیدند قرب وبعد و فراق و وصال نماند ، K - XB

ص ۴۸ ، 2-21 ای درویش ... آفریده است (مطالب ۲۷ و ۲۸) : و اهل  
 وحدت از اینجا گفته اند که از موجودات تا بخدای راه نیست از جهت آن که نسبت  
 هر فردی از افراد موجودات همچنان است که نسبت هر حرفی از حروف این  
 کتاب با مداد XVBK || 14 الحقیقة : + ای درویش O

ص ۴۹ ، 1-12 : بجای فصل پنجم VK دارد : می خواستم که درین  
 رساله بیان سخن اهل وحدت تمام کنم و نتوانستم کرد باشد که درین (+ دو K)  
 رساله که می آید تمام کنم | 13 تمام شد رساله دوم : تمام شد رساله اول از  
 جلد چهارم XK ، - V

ص ۵۲ ، 6 ارواح : + اجسام VO || 7 ارواح : اجسام VO || بر  
 قانون و قاعده اهل شریعت : - V || 8 کنید : + که انسانی و روح حیوانی  
 و روح نباتی چیست و دیگر بیان کنید V || 11 بسعی و کوشش : - V || 12  
 زیادت : + و نقصان V

ص ۵۳ ، 3 از عالم علوی : + که عرش و کرسی و سموات است O ، -  
 V || سفلی : + که عناصر و طبایع است VO || 4 خود : خویش SW || 6-7  
 از جهت آن ... عالم نبود : - V || 8-9 تا بجزئیات ... بشناخت : - V || 19

که بت صغير است : - V || 20 که بت كبير است : - V || که بت اکبر است : - V

ص ۵۴ ، 4 بتان : حجاب SWON || 5 ديگر : + که گفته شد VN که گفته شد SW || 7-8 اما دوستی نفس ... نمی توان شکست : - SWN || 10-12 بعضی کما ... بخود مشغول اند : - V || 12-13 سورة ۳۵ ( فاطر ) آیه ۲۹ || ص ۵۴ س 13 تا ص ۵۵ س 2 آدمیان ... بی نصیب گردد : - V ص ۵۵ ، 5 اهل شریعت : علما VOh || 6 نه موجود : نه موجب U ، - V || 7 که جواهر واعراض است : - V || ص ۵۵ س 20 تا ص ۵۶ س 2 بدان که ... بگویم VO : - USWN || ص ۵۵ س 21 تا ص ۵۶ س 1 وروح حیوانی ... بالاختیار : - V

ص ۵۶ ، 7 آن زبده : + نورانی که بگداخت وبخوش آمد O || 21 بلکه خود عالم خلق است : - V

ص ۵۸ ، 9 چهار گانه : + هر یکی در هر یکی VO || مقام : + وقرار O || 10-11 مرتبه عرش اعلى العلیین آمد پس : - USWN || 11 پس عرش ... السافلین : - V || 11-12 و خاک اسفل السافلین است : - VSW || 14 سوار می شوند : + « لقد خلقنا الانسان فى احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین » ( سورة ۹۵ - التین - آیه ۴ و ۵ ) VO || 16 می رسند : + « الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر » ( سورة ۹۵ - التین - آیه ۶ ) ای درویش اجر سه حرف است الف عبارت از اعادت است وجیم عبارت از جنت است و رای عبارت از رؤیت است VO || 19-21 ارواح مؤمنان ... در نتوانند گذشت : - V || 20 همچنین : + مرتبه مرتبه S

ص ۵۹ ، 2 از آن است : + که بمقام خود نتوانند رسید از جهت آنکه VO || 3 خواهد بود : + اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشد VO || 4 خواهد بود : + اگر چه از مقام بالاتر نزول کرده باشد VO || 6-7 اگر چه ... کرده باشد : + اینست معنی « کما تموتون تبعثون » O ، - V || 8 بآسمان : + اول S || 9-10 از جهت آنکه ... نشنوده اس : - USN ||

12-10 سورة ۷ ( الاعراف ) آية ۳۹ || 17-15 سورة ۷ ( الاعراف ) آية ۱۷۸

21-19 پس ارواح ... کرده باشند VO : - USWN

ص ۶۰ ، 2 آفریده است : + واز عالم علوی بعالم سفلی بطلب کمال

فرستاده است V || سفلی : + که رسیدند SW || 3 شدند : + و بعضی بواسطه

مادر و پدر و بواسطه همصحبان VO || بمانند : + و کمال حاصل نکردند VO ||

4 بمجسانه : + ارواح غیر آدمیان یعنی ارواح حیوانات و نباتات نه از عالم

علوی آمده اند از طبایع پیدا آمده اند باز بطبایع باز کردند ای درویش VO ||

6 چیست : + جواب ارواح چون ... فواید بسیار باشد ( = س 16-14 ) VO

12 کردند : + و خود را VQ || 16-14 ارواح چون ... فواید بسیار باشد :

VO - || 17-16 و مقام هر يك معلوم است : - UV || 18 سورة ۳۷ ( الصافات )

آية ۱۶۴ || 22 اهل شریعت می گویند که : - V

ص ۶۱ ، 5-4 سورة ۳۰ ( الروم ) آية ۲۹ || 7 مقام : مرتبه و مقام V

شدی : + نظم . زاهدی را رام برندی نبرد و معذورست \* عشق چیز است که

موقوف هدایت باشد W || 13 سورة ۱۳ ( الرعد ) آية ۹ || 20-19 سورة ۶۵

( الطلاق ) آية ۱۲

ص ۶۲ ، 12-3 بدان که ... معلوم کردی VO : - USWN || 15

و این طایفه اهل شیعت اند SW : - UVON || 18 و این طایفه اهل سنت اند

SW : - UVON || 21-19 در ظاهر شریعت .. او می خوانند . - V

ص ۶۳ ، 7 و در همه چیز ، - USWN || برین تقدیر VO : - USWN

10 و در همه چیز : - USWN || 12-11 از جهت آن که ... آدمیان باشد :

USWN -

ص ۶۴ ، 19 بی شمار : بسیار W

ص ۶۵ ، 11-10 سورة ۱۸ ( الکهف ) آية ۸۴ || 20 دید : یافت

SWON

ص ۶۶ ، 2-1 سورة ۱۸ ( الکهف ) آية ۸۹ || 4 دید : یافت W ||

14 سورة ۱۸ ( الکهف ) آية ۹۵ || 16 بمعبارتی دیگر : ازین روشن تر S || 20

راست : پاك SWN || 21 و پاك نمى گردد : وراست نمى گردد N ، - SW ||

س ۶۳ س 21 تا س ۶۷ س 1 سورة ۱۸ (الكهف) آية ۹۵

ص ۶۷ ، 6 كند : گرداند SW || 7-8 سورة ۱۵ (الحجر) آية ۲۹

|| 8-9 سورة ۱۸ (الكهف) آية ۹۵ || 12-14 سورة ۳۹ (الزمر) آية ۶۸

و ۶۹ | 15-16 سورة ۱۸ (الكهف) آية ۹۷ و ۹۸

ص ۷۰ ، 4-9 اما بعد ... جدير (مطلب ۱) : اى درويش سه منزل تمام

شد و منزل چهارم حكمت است و منزل پنجم تناسخ است و اهل تناسخ اعتقاد اهل

حكمت دارند الا در چند مسئله كه خلاف كرده اند و اما سخن اهل حكمت و اهل

تناسخ بسيار نوشته ايم در كتاب كشف الحقايق نمى خواهم كه تكرر كنم اما از

جهت آنكه اين كتاب از اين منزل خالى نباشد مجملا چيزى بنويسم و ما توفيقى الا

بالله عليه توكلت و اليه انيب XBK فصل ، قاعده و قانون سخنان منزل اول ديگر

بود و قاعده و قانون سخن اين منزل دوم ديگر است هر يك از طوري اند و دور

از يكديگر اند V || 11 در بيان مبداء : - XVBK || 12 فى الدارين : +

كه اهل حكمت مى گويند XBK || وجود : موجود V موجود B موجودات X

وجود موجودات K || 13 يا او را اول باشد يا نباشد : اگر او را وجود از خود

بود يا از غير بود XVBK || اگر نباشد : اگر او را وجود از خود بسود آن

موجود XVBK || 14 و اگر باشد : و اگر از غير بود آن موجود XVBK

|| ص ۷۰ س 17 تا س ۷۱ س 2 به نزديك اهل حكمت ... معلوم هم باشد :

- XVK

ص ۷۱ ، 3 چون اين مقدمات معلوم كردى : فصل XVBK || 3-4 اهل

حكمت : حكما Vkh || 4 از ذات باري تعالى و تقدس : واجب الوجود لذاته

مصدر موجودات است از ذات واجب الوجود XVBK || بيش : - XVBK || 5

نشد : شد و آن جوهر را جوهر اول مى گويند XVBK || بسيط است : + واجزا

ندارد XVBK || 6 باري تعالى : واجب الوجود لذاته XVBK || 7 صادر شد :

+ و اين قاعده بيش اهل حكمت مقرر است كه VK || 7-8 و آن عقل اول ...

از جهت آنكه : از حد صادر نشد الا احد حقيقى XVBK || 8 كه احد حقيقى

است : - K || 9 بذات عقل : بعلت آن عقل اول که واجب الوجود لذاته است  
 XVBK || 9-10 بعلت عقل : بفعل که ممکن الوجود لذاته است VK ، - XB  
 || 11 چیزی : جوهری XVBK || 17 امهات : + که مفردات اند XVBK  
 تمام شدند : + و مفردات عالم بیش ازین نیستند چون مفردات تمام شدند K || 19  
 شود : + دایره تا باول خود نرسد تمام نشود XBK || 20 شد : + در آبا  
 و امهات XVK || ص ۷۱ س 21 تا ص ۷۲ س 2 از جهت آنکه ... علت است :  
 - XVBK

ص ۷۲ ، 3 یعنی ابا و امهات جمله : اگر چه هر یکی از یکدیگر  
 صادر شدند اما XVBK اگر چه از ذات خدا صادر شدند K || 4 از عقل اول  
 : - XVBK || 4-6 موالید سه گانه ... و می آیند : - UO || 6 اند ...  
 از انواع حیوان : موالید که مرکبات اند تمام شدند و مرکبات عالم بیش  
 ازین نیستند VK ، - SW || 7-8 معلوم شد ... موجودات است : - XVBK  
 || 9 تمام شد : + و بعد از عقل چیزی دیگر نبود XVBK || 9-11 تمام  
 شد ... بعقل رسید : - SW || 9 تخم درخت موجودات : در اول XVBK ||  
 بوده است : + از جهت آن XVBK || 11-12 که دایره ... تمام  
 شد : ابتداء از عقل و ختم بر عاقل شد نزول در مفردات است و عروج در مرکبات  
 است نزول در ابا و امهات است و عروج در موالید است XVB : K هر دو دارد ||  
 ص ۷۲ س 16 تا ص ۷۳ س 4 مطلب (۶) در XVBK نیست

ص ۷۳ ، 5 ای درویش : فصل بدانکه XVBK || 6 کدام : + عقل  
 XVBK || 7 طهارت وی : + البته ۷ || 8 هر : + کدام XVBOK || 10  
 که بمبداء نزدیکتر است : از مبداء دور تر می شود حبستر می گردد XVBK  
 || 20-21 معلوم شد ... آخر است : معلوم شد که لطیفتر در نزول اول است  
 و در عروج آخر است SW

ص ۷۴ ، 3 عقل اند : + و اینها معماران آخرت اند VK || 4-5 عوام  
 و صحرا نشینان SW : عوام UXBO امل حرفت V عوام و اهل حرفت K || 5  
 طبیعت اند : + و اینها معماران دنیا اند VK || 8-9 و این است مراتب ... و جبروت

: - XVBK || 10-14 مطلب (۱۰) در SW نیست || 17 از حکما : - XVBK  
 || 18 که : یعنی V || وعقل : همین طایفه عقل فلک قمر را K || 19 نام اوست :  
 - XVBK || ومدیر عالم سفلی : - XVB || واهب الصور اوست : واهب الصور  
 می گویند K

ص ۷۵ ، 1 نفسی : عقلی XVBK || نفس فلک قمر : عقل فلک قمر  
 XB عقل فلک شمس V || 2 با آنکه : با آن نفسی که UO ونفعی که S با  
 آن عقلی که XK یا عقل که V || از نفس : از عقل XVK || 2-4 و نفسی  
 که ... همت بود : ای درویش حقیقت این سخن آن است که عقول ونفوس عالم  
 علوی جمله مبادی عقود ونفوس آدمیان اند و کواکب ثابتات و سیارات جمله مبادی  
 عقول و نفوس آدمیان اند و تفاوت آدمیان ازین جهت است از جهت آنکه کواکب  
 ثابتات و سیارات در بزرگی و کوچکی و در بالا و پستی تفاوت بسیار دارند K ، -  
 UXVBO || 5 ای درویش : - XB || 5-6 که گفته شد یعنی از مبادی :  
 که گفتم K ، - XVB || 11-19 مطالب ( ۱۳ ) و ( ۱۴ ) در XVBK  
 نیست || 12 ساخته اند : + وپرداخته اند SO || 19 بیقین : معین S  
 ص ۷۶ ، 4 بود : + که بهشت است XVK || 6 بعضی مدتی و بعضی  
 ابد الآباد : - XVBK || 8 ای درویش : - XVBK || علوی : + جمله شریف  
 و لطیف اند و XVBK || 9 اکتساب ... انوار اند : اشتیاق حضرت واجب الوجود  
 لذاته اند XBK اشتیاق حضرت خدای اند VKh || 10-11 پس کار ... حاصل  
 کند : - SW || 11 کند : + و مشتاق حضرت باری شود XVBK ( + تا  
 مناسبت حاصل شود VK ) || 14 است : + ازین طرف میل باشد واز آن طرف  
 جذب بود XVBK || 15 نفس : عقل XBK || 16 نفس : عقل BK || 17  
 مردان : + هر عقل که بالاتر است و بعقل اول نزدیکتر شریفتر و لطیفتر است  
 و علم و طهارت وی بیشتر است و جذب وی قوی تر است XVBK || 21 و طهارت :  
 + و اشتیاق XB ، + و اشتیاق درین قالب VK

ص ۷۷ ، 1 مقام وی : + که بازگشت وی بآن بود VK || 2 شریعت  
 منزل اول VB منزل دوم Kh || 2-4 چون بمقام ... ممکن نمی ماند : واز مقام

معلوم خود نتوانند در گذشت V : K هر دو دارد || 4-5 اهل شریعت : اهل منزل اول XB علما که در منزل اول اند VK | 6 نزول کردند : آمدند VKh || 7-8 عروج کنند ... نتوانند کرد : باز کردند باز بمقام اول خود رسند و از مقام اول خود در نتوانند گذشت VK || 9 و اهل حکمت : باقی منازل XBK حکما که در منزل دوم اند V حکما Kh || 10 شدند : می شوند و از قوه بفعل می آیند و از عالم اجمال بعالم تفصیل می رسند XBK || نفوس را : ارواح را XBK || نفوس : هر يك VK ، - XB || 12 هر که : + درین قالب VK || 13 خود را : خود که بعد از مفارقت قالب باز گشت وی بوی خواهد بود VK | 14 نفس : روح XVB ، - K || 17 بارگاه وی گشت : + بعضی می گویند که عروج روح انسانی تا بدینجا بیش نیست و زیادت ازین ممکن نیست و بعضی می گویند که از عقل فلك الافلاك هم در گذرد و هم مناسبت با عقل اول حاصل کند XVBK ( + و بی واسطه از باری تعالی و تقدس فیض قبول کند XBK ) || 20 شنود : + تا سخن دراز نشود هر که بعقل اول رسید دایره را تمام کرد و مقرب حضرت خدا گشت K

ص ۷۸ ، 2 هشت : بهشت SW || 5 دوزخ : + مطلق V || 6 قرب : + حضرت K || 9 اگر : ای درویش اگر XVBK || از جهت نقصان علم باشد : نفوس انسانی از جهت آن باشد که علم ندارند یا علم دارند و ناقص باشد XBK نفس انسان از جهت آن باشد که علم ندارند یا علم دارند و بکمال ندارند V || 10 نیابند : + از جهت آنک از آن مقام که در وی اند در نتوانند گذشت همیشه در آن مقام باشند پس در آن عذاب بوند XVK || نقصان طهارت بود : آن باشد که علم دارند اما طهارت ندارند و یا طهارت دارند و ناقص باشد XBK آن باشد که علم دارند اما طهارت ندارند و بکمال ندارند VKh || 11 یابند : + و از آن مقام در گذرند XVBK || 14 غیر ساده : + پاك UXBO || 18 بدان که : + جمله اتفاق کرده اند که XBK || 19 مانند : که دوزخ است بمانند XB که دوزخ است جاوید باشد V || ص ۷۸ س 20 تا ص ۷۹ س 10 بعضی از حکما ... تناسخ است : اکنون ازینجا خلاف می کنند XB ||



20 بعضی از حکما : چون معاد را بشرح معلوم کردی اکنون بدان که بعضی VK | هر یکی ازین نفوس : این نفوس که در زیر فلک قمر مانده اند باز هر یکی VK || ص ۷۸ س 21 تا ص ۷۹ س 10 تا در وقت .. اهل تناسخ است : تا آنگاه که کمال خود حاصل کنند و چون کمال خود حاصل کردند بمالم علوی پیوندند و اینها اهل تناسخ اند و سخن ایشان در منزل سیوم ( : پنجم K ) بشرح خواهد آمد VK

ص ۷۹ ، 1 حیوانات : + دیگر SW || 3 جنایت : خیانت U || 7 جنایت : خیانت U || 7-8 سوره ۴ ( النساء ) آیه ۵۹ و سوره ۶ ( الانعام ) آیه ۱۲۹ و غیر ها | 9 و چون ای درویش چون O || 11 بعضی دیگر از حکما : اهل حکمت XB بعضی V || این نفوس : + که علم و طهارت حاصل نکرده اند بعد از مفارقت قالب در زیر فلک قمر که دوزخست بمانند X ، + که علم و طهارت حاصل نکرده اند و در زیر فلک قمر بماند BK ، - V || 13 همچنان : + جاوید V || همیشه O : - XVBSWK || 14 قمر : + جاوید XBK || بمانند : + همیشه SW ، + و اینها اهل حکمت اند V || 15-17 و بعضی ... ظاهر می گردد : و در اخوان الصفا می گوید که جن عبارت از آست که در زیر فلک قمر مانده اند V || 18 هم از حکما : - XB || 18-19 می گویند که جن را... تصور کرده اند : - XB || 21 بوند : + علمشان نباشد و اخلافتان نبود XB || از حساب بهایم : همچو حیوان XB || بهایم : حیوان XB || فروتر : + ای درویش XB

ص ۸۰ ، 1 ایشان : این طایفه X || ص ۸۰ س 3 تا ص ۸۲ س 14 مطالب ( ۲۳ ) تا ( ۳۰ ) در XVBK نیست | 7 سوره ۵۵ ( الرحمن ) آیه 14 || 9 بخارا : + جمع کردم SO || 10 المشایخ : + شیخ O || 12 تربت : قبر O || 16 و نیز : عزیزان و S

ص ۸۱ ، 9 مستحضر : مسخر U || 11 طالبان : سالکان SW

ص ۸۲ ، 3 مرد : مردم USO || 6 ای درویش : - O || درین عالم در زندان UO : در زندان این عالم SW || 10 نسبت با آن که هزار بند دارد :

SW || 13 ای درویش : - O || 15 رساله : منزل XBK

ص ۸۴ ، 18 این چنین هم : همچنین SW

ص ۸۵ ، 17-13 و تا عالم صغیر ... نرسیده اند : - SW || 20 ابتداء

SW - :

ص ۸۶ ، 10-9 و سالک چون بآن ... ظاهر نشود : - SW | 11-10

امکان ندارد که : - SW || 19 تمام : - O || 20 تمام : - U

ص ۸۷ ، 5-4 نام آن هر گز ... نگذشته باشد : هر گز ندیده و نام

وی نشنوده باشد U || 15 می‌طلبی : میکنی U

ص ۸۸ ، 3 ای درویش : - SW || 4 دل وی : وجود SW || 5-4

من اخلص ... لسانه : - SW || 6 یعنی ... طریق حاصل شود : - UO || 9

دارد USWOH : میشود OM

ص ۸۹ ، 8-7 ملائکه و ارواح پاکان بود که عالم غیب و معقولات اند

UOH : غیب بود که عالم ملائکه و ارواح پاکان و معقولات است SWO || 19-18

و حکمت در زیارت این است : - SW

ص ۹۰ ، 12 و صافی تر : - SW || 14 بکنند : بکشند U || 15

کشند : کنند SW || 21 هم می باید : + که باشد SW

ص ۹۱ ، 3-2 پس باید ... آفریده اند : - SW || 8 و ایشان اند : -

SW او این طایفه اند : - SW

ص ۹۲ ، 5 به نزدیک ، نزد SWO || ضعیف : فقیر O || 10 رکنی

معظم : رکن اعظم Oh || 17 سائرین : سایرین O || 18 کوی : راه Oh

ص ۹۳ ، 12 کتابت : کتاب U || 13 کتابت : کتاب U

ص ۹۴ ، 3 چون : + بطریق و U || 15 کسب : اکتساب Oh ||

حرام : حلال W || 19 عوام است : - U

ص ۹۵ ، 6 با خلق : باخلاق S | عالم : عالمیان O || 15 رسید :

+ و قول هادی شنید W || در وقت وی : در وقت هادی Om || 20 فرمان

بر داری : فرمان بردن SWOH

ص ۹۶ ، 3 فرمان برداری : فرمان U || 5 هم O - : USW || 16  
 پیش : نزد SW ابد باشد : نیک نباشد USW || که : + آن سخن SW ||  
 17 پیش : نزد SW || نیک باشد : بد نباشد SW بد نبود O || 21 اندازد :  
 هم دارد U

ص ۹۷ ، 9 عالیہ : عالی USW || 13 سالک دانا باید که البته O :  
 سالک باید که U که البته باید که SW

ص ۹۸ ، 3 مشکل : معظم UOh || نمایم : + فصل O || 10 ومعنی  
 O : و USW || 12 از جهت آن : که SW

ص ۹۹ ، 4 بدوزد : بدوزد W | 8 پادشاه USWOh : سلطان  
 O || پادشاه : سلطان Oh || پادشاه : سلطان Oh || 9 نشنه و : + شهباش S

ص ۱۰۲ ، 9 وچون می باید گفت : - UW || 11-12 انه ... جدیر : -  
 O || 12-13 وما توفیقی ... انیب : - O || 18 کوشش USWOh : روش O

ص ۱۰۳ ، 5 وسلوک : ویز سلوک S || 12 بالاتر : دیگر بالاتر از  
 آن S بالاتر از آن W || 13 جاهل : + باشدی S || 14 می راند : می دارد  
 S || 19 وانکار : - SW

ص ۱۰۴ ، 5 فوت : قرب U || 11 به پیش وی : نزد وی W || 13  
 تازه کند : سازد SW || 18-19 واین بنظر ... فرماید : - U

ص ۱۰۵ ، 7 خاطری : خاطره O || 10 خاطری : خاطره O || 12  
 چیزی : + که بیند S

ص ۱۰۶ ، 6 نماز O - : USW || 14 وجای : + در دل W || ودل  
 W - :

ص ۱۰۷ ، 3 یا نرفته است U : یا نه SW ، - O || 4 یا نشده  
 است UO : یا نه SW || 11 موت دیگر : عروج دیگر U || 14 ایشان را :  
 + پیش از مرگ W

ص ۱۰۸ ، 6 بعد از مفارقت قالب : - SW || 12 نمایم : + ای درویش  
 S || 17 بمرتبه عین الیقین : - S

ص ۱۰۹ ، ممکن : امکان Oh

ص ۱۱۰ ، 5 اعلی می نهند : اعلی از مرتبه نبوت می گیرند S || ولایت چون ... نبوت O : - USW || 6 کرده ایم : + وسر نبوت وسر ولایت آنجا بیان کرده ایم SW || 8 و الهیت باطن ولایت است : - S

ص ۱۱۲ ، 3-4 الحمد لله ،... الطاهرین : - APM || 4 خلقه : + محمد DN || آلهم واصحابهم : آله D || واصحابهم : + اجمعین DN || الطیبین الطاهرین : - D || 5 اما بعد : .. APCM || 5-6 اما بعد ... ازین بیچاره : دیگر C || 7 در : + باب PM ، + محبت و C || جمع کنید : نویسی PM || 8 ومراتب عشق چند است : و علامت محبت و علامت عشق C || 14 دارند : + و جمله ذاکران درین چهار مرتبه اند C || 16-17 عروج افتاد ... عروج میسر نشود : عروج افتاد در مرتبه چهارم افتاد یعنی درین مرتبه عشق و مشایخ درین مسئله خلاف کرده اند بعضی می گویند که روح سالک را چون عروج افتد آنگاه بمرتبه عشق رسد و بعضی می گویند که چون سالک بمرتبه عشق رسد آنگاه روح او را عروج افتد و بیشتر بر آن اند که چون سالک بمرتبه عشق رسید آنگاه روح او را عروج افتد از جهت آن که عشق براق سالک است و بی براق بمعراج نتوان رفتن C || 16 تا ذاکر : تا ذاکران OA هر که PM || 17 مرتبه را : مرتبه ذاکران را C || 18 ذاکر : و ذاکران A ، - PM

ص ۱۱۳ ، 2 ذکر را : ذاکرا AMTD || اثر کمتر بود : اثر بسیار نبود و کمتر باشد S اثری کمتر نبود و کمتر باشد W || 4 می گرداند : می سازد PM || 5 که دل ... گردانند : - PM || 8 بیرونی : دیگر C || 8-10 بتکلف تواند ... مشغول گرداند : بتکلف دل خود را مشغول گرداند نتواند A بتکلف بآن عالم رود PM || 10 قریبست : بلند است A || 11 کم : کم کس G کمتر ASMN || 12 وقتی : روزی M ، - U || 14 مدح : ذکر : UAPC || گوید : کند UAO || مدح : وصف SW || 15 اگر : + کس D || به کاری دیگر : + که ضروری باشد C || 18 در مرتبه سیوم : - A || مستولی بود ... مذکور بر دل : وی A || 19 نام معشوق : با محبوب M || 20 معشوق :

محبوب M || 21 عاشق : عاشقان APM

ص ۱۱۴ ، 1 نام معشوق را : نام محبوب را M - ND | 2-1 بلکه...

فراموش کند : از جهت آنکه عاشق هر چه از غیر معشوق است جمله را فراموش کند و نام معشوق غیر معشوق است پس نام را فراموش کند و باشد که خود را هم فراموش کند C ، - UT || 3 مقدمات : مراتب را C || بدان که : + این مراتب که گفته شد جهت آنکه طلب است چهار مرتبه دارد C || 4 مقام میل : میل C | مقام ارادت : ارادت C | 5-4 مقام محبت : محبت C | 5 مقام عشق عشق UPWCT || 6 صحبت کسی : کسی APCDMN صحبت T | 8 می گویند می خوانند C || 10 می گویند : می خوانند C || 12 مسافر : مهمان M | بهمان : بر مهمان S پیش M || 13-12 عزیزش دار : گرامی دارش M || 13 عزیز داشتن این مسافر : عزیزش داشتن O عزت او M || 14 کردانی : و پاک سازی M | تو خالی : خانه خالی T || 15 خود : + خانه T ترا S ، - APM | 16 خونم : جانم D || 17 مرا نهی : نهی مرا P نهی ز خویش MD مرا ز من C || ساخت : کرد SAM || 18 اجزای ... گرفت : - AP || وجود من همه : وجودم همگی WOCM || دوست : عشق T || 19 نامیست ... اوست : - AP || 20 ای درویش : - AC || مرکب : + ره S || دم : زمان OM طرفه العین زمان P

ص ۱۱۵ ، 1 سالک : عاقل C || 2 عاشق : عشق D || 3-2 از جهت

آنکه ... در آخرت است : چنانکه عاقل پادشاه دنیا است و عشق سلطان آخرت است A || 3 آخرت است : آخرت بلکه عاشق از عقبا گذشته است و بمولی رسیده است C || عاقل : عقل D || 4 نرسد : نتواند M || 5-7 مطالب (۱۲) در SWT نیست || 5 از عشق حقیقی : عشق حقیقی را APM || 6 و کفر دانند : - OCDN || مجازی : حقیقی M || 8 فصل : ای درویش SC - WT || 10 عشق مجازی : عشق SWDC عاشق T || 11 یاد : دیار O || و مجاور کوی معشوق باشد : شب بی خواب باشد و بروز بی آرام بود شب و روز در یاد کوی معشوق بود C ، - PM || 12 طواف : گردد و طواف A گردد و طواف کوی او PDMN || 13

و در و دیوار معشوق نگاه میکند : از دیوار در درون خانه معشوق نگاه P از دور  
 دیوار نگاه می کند C از دیوار و در خانه معشوق نگاه می کند M ، - D || 15  
 دل : + ریش O ، - D || کردد : + این مرتبه اول است در عشق C || 16  
 در میان : در عشق C در مرتبه دوم AM || 17 اعضای : اندام و اعضای O اندام  
 SP | 19 عاشق : جان PM

ص ۱۱۶ ، 1 عشق : + درد C || 6 چون دیدار خواست : - APDNTM  
 || 8 سورة ۷ ( الاعراف ) آیه ۱۲۹ : - SWOT || 12 آن ساعت عاشق :  
 عاشق در آن حال S || گاهی : تجلی C || 15 چیست : + و این مرتبه دوم  
 است در عشق C || 16 در آخر : مرتبه سیوم AM || یابد : سازد P میسازد  
 M || 18 راه : جای PM || نبیند : + هیچ چیز دیگر را راه نماند آنگاه  
 معشوق نبیند C || 19 خورد : + و اگر نخورد O || خسید : خندد A || 20  
 می خسید : می خندد A || که می خورد ... و می آید : این صفتها موصوف است P

ص ۱۱۷ ، 1 از خوف : از غم خوف M از خوف نیست شدن T ، - D  
 || 5 ساخته است : + و دل ماوی انس و آرام گرفته است C || 7-8 و دل با  
 وی ... دور تر است : - C || 9 و التفات بوی نکند : از بس که دور تر است  
 متاثر نشود و متغیر نگردد C || 11 اند : + فصل M ، + جواب C || 15  
 اندرون : + کنند التفات جسمانی بجسمانی C || 16 است : + از جهت آن  
 P ازین جهت M || 16-17 التفات جسمانی بجسمانی بود : - SW || 19 راه :  
 جا C || 20 پس : چون متغیر شود P || 21 پیش باشند ... دو کس : -  
 ASWT || ص ۱۱۷ س 21 تا ص ۱۱۸ س 1 کند که دو کس بودند : که غیرت  
 موجود باشد C

ص ۱۱۸ ، 3-4 هر که پاک نشد : - AP || 4 نرسید : + نانگداخت  
 M رسید W || 6 کرد : رفت pM || 8 کار دیوی : کار دنیا WOT || کار  
 عقبی : کار اخروی PCM || مولی : + تمام شد منزل چهارم و جوانان اهل تصوف  
 جمله در آن منزل اند C' || 9-11 مطلب ( ۲۱ ) در APCM نیست || 9 سه  
 رساله را : سه N ، - D || 10 شهر : قبضه D ، - T || شیراز : سبزوار D ||

11 کردم : کرده شد DN

ص ۱۴۰ ، 2-3 انبیائه واولیائه ... واصحابهم : النبى و على آله واصحابه  
O || 11 در بیان آداب اهل تصوف : - SW || 12 ادب : - O || 14 ادب : -  
O || 16 ادب : - O

ص ۱۴۱ ، 1 ادب : - O || 3 ادب پنجم اوراد : پنجم O || 5 ادب  
: - O || 7 صبح : بامداد SW || 8 نماز چاشت : نماز SW || 9-10 از  
جهت : - SW || 11 که فتوحهای ... یافته اند : - SW || 12 ادب : - O  
|| نماز شام و نماز خفتن : شام و خفتن O || 18 از دو رکعت : - SW || سنت :  
- O || 16 کند : + و به نیت زیارت سفر کند S || 18 زیرگان : بزرگان  
W نیکان S

ص ۱۴۲ ، 1-7 فصل ... ماجد O : - SW || 9 دو : + کس S ||  
21 سجاده‌ها : سجاده SW

ص ۱۴۳ ، 1 و دست یکدیگر بوسه کنند : - O || 3 چیزی : هر چیز  
SW || 8 ای درویش O : ادب نهم SW || باشند : + باید که SW || 9  
باجازت : با خلوت S بی اجارت O || نرود : + بغانهای خویشاوندان نرود SW  
|| 13-14 فصل ... خانقاه O : ادب دهم SW || 16 و چون بیرون ... نهند : -  
SW || 20 ای درویش O : ادب یازدهم SW || 21 تا ص ۱۲۴  
س 1 و چون راه روند سخت نروند و کفش کوب نروند O : و آمد و شد آهسته کنند  
و کفش و یا کوب ندارند SW

ص ۱۴۴ ، 2 شوریده : مشوش SW || 3 ای درویش : ادب دوازدهم SW  
|| کسی : + که SW || 4 هر خدمتی را کسی O : هر کسی را خدمتی S هر  
یکی را خدمتی W || 5 بوی : - SW || آن خدمت : - SW || 6 خلاص :  
+ آن خدمت SW || 8 ای درویش : ادب سیزدهم SW || 9 مهمی : مهمانی  
O || 10 برسند : روند SW || مهم را : مهمان وی را O || 18 دانند که  
برنجند ... آن باشد که : - O || 19 چنان : - O || و گفته باشند : - O  
ص ۱۴۵ ، 1-2 فصل ... در بیان : + ادب چهاردهم SW || 4 باشد

|| SW - 6 چنانکه : + خاطر SW || 9 بر هم : بر دست SW ||  
 11-12 در کردن ... یکدیگر را : - SW || 13 حاضر : - SW || 17  
 سخنی : چیزی O

ص ۱۴۶ ، 2-1 فصل ... در بیان : ادب پانزدهم SW | 5 صالح : لطیف  
 || SW 18-19 بنزدیک این ضعیف : نزدیک من S || 20 عارف : عاقل SW ||  
 بازی : این سماع کردن O

ص ۱۴۷ ، 2-1 مطلب (۱۹) در O نیست || 3 ای درویش : ادب شانزدهم  
 || SW 4 با بزرگی حاضر باشد : - SW || آن بزرگ : بزرگی که حاضر باشد  
 || SW 10 پیدا : پدید W || 11 جمله O : دیگران نیز S دیگران W || 18  
 ویا بزرگی حاضر نباشد : - SW | 19 بموافقت : - SW || 20 دستارها از  
 سر بردارند بطریق موافقت : موافقت کنند SW || 21 و موافقت شیخ ... مروت  
 است : - SW

ص ۱۴۸ ، 1 بر ندارد : + یا زحمتی نباشد SW || 2 نکنند : +  
 که موافقت شیخ لازم است اما موافقت اصحاب لازم نیست از مروت است SW ||  
 3-4 فصل ... بیان : ادب هفدهم SW || 7 دیگران O : قوم SW | 10 افتد  
 اتفاق افتد SW || 16 ای درویش : ادب هجدهم SW || 18 تقوی : + و زهد  
 S || 20 یا بوردی که دارد : - SW

ص ۱۴۹ ، 2-1 فصل ... بیان : ادب نوزدهم SW || 7-8 ریاضت و مجاهدت  
 ریاضات و مجاهدات SW || 10-11 فصل ... صحبت : ادب بیستم صحبت است SW  
 || 12 ای درویش : - O || 17 تمام پاك : پاك O

ص ۱۴۲ ، 3 خیر خلقه : - O || 4-5 اما بعد ... النسفی : - B || 7  
 و بیان کنید : - UB || درخواست ایشان را : - UB || 13 نهایتی : + دارد  
 UB || 17 کند : شود O

ص ۱۴۳ ، 5 دایره : - W || 7 همچنین : هم W || 13 ودانائی گفته  
 است که : - UB || 16 خوب : خوش W | 16-17 ملك و جنود ... حقیقی  
 است : - UB



ص ۱۴۴ ، 3 آن دایره - O || 5. سری بزرگ است S - UBWO || 10 تخم ملکوت طبایع است : جمله UB || 11 باز می کردند : می روند B || تخم ملکوت عقل است : جمله UB || 12 عقل : + اول UB || باز می کردند می روند W || 14-13 بداء والیه یعود : - SW || 15-14 سورة ۲۳ (المؤمنون) آیه ۱۱۷ : - SWO || 16-15 سورة ۲۸ (القصص) آیه ۸۸ : - SWO || 16 درین موضع UB : درین مقام SW ، - O || 18-16 پیش ما ... یعود : - UB

ص ۱۴۵ ، 3 سخن : اول U || 4 اول : - SWO || 6-4 انبیا .. عقل اول است : در آخر هم عقل پیدا می آید و بعد از عقل چیزی دیگر نبود دانستم که اول عقل بوده است UB || 5 آفریده است O : بیافرید SW || 7 نباتات : نبات USWO || حیوانات : حیوان SWO || 11 همچنین : + میدان B || 12 چون : + بانسان رسیدند و SW ، - UB || 17 فاضلتر : + و کاملتر O || 18 و بزرگوارتر : - UBO || عقل : + اول UB || 19-18 است که اشرف مخلوقات SW : است که اشرف موجودات O شریفتر از همه مخلوقات UB || 20-19 و عقل است .. شناسای خدای : و از همه دانا ترست و از همه مفرطترست UB || 20 نشناخت . ندانست UB || 21 ندانست ، نشناخت UB || داناتر از عقل : + و معتبرتر از عقل U

ص ۱۴۶ ، 2 بکمال عقل : بکمال S || 3 و نه چنین ... عقل رسید : عقل U ، - S || 10-4 و اگر کسی گوید ... مردم برسد : - SWO || 11 تا سخن ... نمایم : سخن دراز شد و از مقصود دور افتادیم UB || ای درویش : - WO || 12 آن که UB : اکنون آنکه O اکنون بدانکه آنکه SW || اول ، - SWO || 17 و می خواهد : و در بند آست UB || 18 بنده : + آن چیز B || ص ۱۳۶ س 18 تا ص ۱۳۷ س 1 مثلا .. و مانند این : بعضی بدوستی مال یا دوستی جاه یا دوستی قبول خلق باز مانده اند و اینها بتان خواص اند و بعضی بشهوت بطن یا شهوت فرج یا بدوستی فرزند باز مانده اند و اینها بتان عوام اند UB

ص ۱۴۷ ، 2 نه آزاد است : آزاد نیست SW || 5 پیوند برفتن مبرز ندارد : - UB || 6 یکی : کسی S || پیوند برفتن آفتاب تدارد : - UB || 7

یکی : کسی SW || پیوند بر رفتن سایه : ترا بیقین معلوم شد که پیوند باینها UB  
 9 و آفتاب : - SWO || 10 و بافتاب نشستن : و بافتاب رفتن U ، - SWO  
 11 از خود : - SWO || 12 و فراغت O : - UBSW || 17 کهنه : +  
 کرباسین O || 18 ما : - UB

ص ۱۴۸ ، 1-5 آن کس که ... دو بند باشد : آدمی هر چیز که  
 خواهد و آن چیز او را ضرورت نیست بنده آن چیز است و آن چیز را می پرستند  
 و آن چیز بت وی است UB || 1 می خواهم : می باید W || 2 نمی خواهم : نمی باید  
 W || 5 بهیچ گونه و بهیچ نوع O : بهیچ نوع و بهیچ رنگ BS بهیچ نوع U هیچ يك  
 W || 5-6 بند نبوز که بند بت باشد : بت نباشد UBO || 8-12 مطلب (۱۳) در  
 UB نیست || 9 بزرگ است : بزرگ پیدا می آیند SW || 11 همه : هر دو O ||  
 15-18 مثلا ... جمله بتان اند : - UB || 16-17 من بعد ... قرار دهد که :  
 مثلا S ، - W || 19 و نداند که همه روز بت می پرستند : - SWO || 19-21  
 هر که بکاری ... فراغت نکند : - UB

ص ۱۴۹ ، 4 غمگین : غمناك O || 5 هر دو پیش او یکسان باشد W :  
 پیش او یکسان بود S ، - UBO || هر دو : - SW || 14 تکرار : تکران S  
 || نکردیم : محتاج نبود B

ص ۱۴۴ ، 6-7 و بیان کنید که عالم کبیر کدام است و V : - SWO ||  
 14 اعزك الله فی الدارين V : - SWO

ص ۱۴۳ ، 2-3 در آن وقت خوانندگان ملائکه بودند V : - SWO ||  
 3 و خوانندگان بغایت خرد بودند : - V || 4 بکنار های : بکنار V || بتمامت :  
 تمام V || 5 نمی توانست : نتوانستی SW || بدید : بدین SW بدان O || 6-7  
 و آن اول را ... نام کرد : و آن آدمست پس هر چه غیر آدمست عالم کبیرست  
 و آدم عالم صغیرست V || 12 عقل است : + عقل در عالم خلیفه خدای است  
 و آدم در عالم کبیر خلیفه خدای است V || 13 عالم صغیر : در آدم بودند V  
 || 14-15 همچنین ... و ابا کرد V : - SWO || 16 ای درویش : تا سخن  
 دراز نشود و از مقصود باز نمایم V || 17-18 عالم کبیر ... خلیفه خدای است :

- V || 18 چون : + در عالم صغیر V || 19 بشناس : - V || 20 بدان :  
بشناسی V

ص ۱۴۴ ، 4 که در عالم خدای است V : - SWO || 6 سیارگان :  
ستارگان VO || 9 پیش کش کند : پیش کند V || 13 بآن کار که آمده  
است چون آن کار تمام کند : - VO || 17 دانستی : + اکنون V || 18  
بدان که : - V

ص ۱۴۵ ، 2 آورد : کند W || اول : - SWO || 3 در عقل پیدا  
آید و از عقل V : اول SWO || که عرش است : - V || 4 که کرسی است : -  
V || 5 که هفت آسمان اند : - V || 8-9 زاج و مازو و صمغ و دوده SWO :  
نفس و آواز و حروف مفرد و مرکب V || 11-12 دانسته خلیفه ... نوشته خلیفه  
خدا گشت : نوشته خلیفه خدا بود گفته خلیفه خدای گشت باز آن نوشته سیر  
می کند و از راه چشم بغلیفه خدای می رسد و آن گفته سیر می کند و از راه  
کوش بغلیفه خدای می رسد منه بداء والیه یعود V || 12 کرده خلیفه خدا آمد  
یعنی O : - SW || 13-17 حضرت خدای ... همچنین V : - SWO || 18  
اول خود می کند : - V || 19 دست : + و آله W || 20 مانند : همچون  
V || 21 تا ص ۱۴۶ س ۱ و در جمله ، ، می دان : و مانند  
این V

ص ۱۴۶ ، 1 عقلی : اصلی V || حسی : نسبتی V || 2 خارجی است :  
+ و اینچنین که افعال خلیفه خدا دانستی افعال خدایا همچنین می دان که  
خدای تعالی هر کاری که می کند اول خود می کند بی وسایط و بی ماده و بی دست افزار  
آنگاه صورت آن چیز برین وسایط گذر می کند و باین عالم سفلی می آید و در  
عالم شهادت موجود شود SWO || 3-12 مطلب (۹) در V نیست || 11 حمایلی :  
حملی S || 13-21 مطالب (۱۰) و (۱۱) در V نیست || 14 جان Oh : - SWO  
|| 15 امر : عیب W || مسافران : مسافر O

ص ۱۴۷ ، 1-2 و دیگر ... پیدا می آیند : - V || 4 فصل  
: ای درویش V || 16 تحصیل خط و تمسکین علوم : تحصیل علوم خط S

ص ۱۴۸ ، 3 واسرافیل : واو O || 9 ومیکائل : واو O || 13 وعزرائیل  
 واو O || 14 ثابتات : + عالم کبیر O || پیدا آمد ، : دارد

ص ۱۴۹ ، 9 و قوتها ... ملائکه اند V : - SWO || 10-11 مطلب  
 (۱۶) در V نیست || 12-13 معنی را اعتبار است : - W || 13 اسم را اعتبار نیست  
 - W || 16-17 خوکی خسیس : خوک نیست SW || 19-21 و شیطان بسبب ...  
 شیطانی بود V : - SWO

ص ۱۵۰ ، 1 رانده و دور V : خسیس و بد SWO || 1-2 کبیر ... رانده  
 و دور است V : فساد کاری و بد آموزی و کبر و عجب خسیس و بد است SWO ||  
 3 شریف و نیک SWO : خوانده و نزدیک V || 4 شریف و نیک SWO : خوانده  
 و نزدیک V || 5-6 و در جمله چیزها همچنین می‌دان V : - SWO || 7-8 چنان  
 که ... کار نکند : از جهت آن که SWO || 10-18 ملک و ابلیس ... عیسی  
 است : کار سلیمان آن است که تمام لشکر را مسخر و منقاد خود دارد تا سلیمان  
 بر تخت بخدمت تواند نشست و پادشاهی تواند کرد و کار کنان به پیش تخت بخدمت  
 بایستاد V || 18 بر خلاف : بخلاف V || 19 پس : و ایشان حاکم شوند  
 و سلیمان محکوم بود بحقیقت V || 20 همه : و سلیمان را همه V

ص ۱۵۱ ، 3-4 و جمله اخلاق ... ظاهر و پیدا شود : - V || 5 ای درویش  
 : - O || 5-7 اینچنین ... دیو بایستد : هر که حال این باشد حیفی عظیم بود  
 و پادشاهی بیاد داده و لشکر از دست رفته و بنده و کار کن بنده خود شده و این چنین  
 کسان در عالم بسیار اند بلکه بیشتر خلق این چنین اند خرس و خوک و گرگ  
 و پلنگ حاکم اند و خلیفه خدای محکوم ایشان است و کمر خدمت ایشان بر میان  
 بسته است ای درویش اگر خواهی که این کسان را بشناسی ایشان علامتها دارند  
 آنچه عوام ایشان باشند شهوت بطن و شهوت فرج بر ایشان غالب باشد همه روز که  
 خواهند خورد و شهوت رانند و کار ایشان خیانت و دروغ و غیبت یکدیگر باشد و کار  
 ایشان کبر و عجب و حسد و نفاق و مکر و دروغ و قصد یکدیگر باشد و این هر دو طایفه  
 اگر چه صورت آدمیان دارند معنی آدمیان ندارند و بحقیقت آدمی نیستند از حساب  
 بهایم اند بلکه از بهایم فروتر V || 10-12 هر لذت و راحت ... در آدمی هست

V : - SWO || ص ۱۵۱ س 13 تا ص ۱۵۲ س 1 بدان که طعام ... هم هستند یعنی : بدانکه شراب و طعام جسمانی دیگر است و شراب روحانی دیگر است و لذت و راحت جسمانی دیگر است و لذت و راحت روحانی دیگر است و رنج و عذاب جسمانی دیگر است و رنج و عذاب روحانی دیگر است و عاقلان را این سخن معلوم باشد و حاجت بدلیل گفتن نیست V

ص ۱۵۴ ، 2-3 و جمله با وی ... و باین سبب : از دانستن زبان مرغان در لذت و راحت می باشد V || 5 ای درویش : یعنی V || 7 همه را O : خدایرا در هر يك V هر يك را SW || 8 می باشد : + یعنی اشیا را گماهی می داند و لذت ادراك لذتی بقیات خوش است راحت روح و آسایش عقل است V || 11 بر هر چیز که اندازد : بر هر چه کند O || 13 درین کوشکها و خیمه ها : در اینجا O || 15 سلیمان : + بفکر V || 18 دختران : حوران V

ص ۱۵۴ ، 3-5 مطلب (۲۵) در V نیست || 4 دهم : + از جلد دوم و تمام شد منزل دوم O || 5 نوشته شد : جمع کردم و نوشتم

ص ۱۵۶ ، 12 قاعده و قانون ... دیگر بود و : - U || 14 از يك دیگراند : + سخنان این جلد دوم را از گوش دیگری می باید شنود U  
ص ۱۵۷ ، 2 که موجود است وجودی خارجی دارد U : - SW || 10 از جهت آن که ... ندارد : - SW || 11-12 هر سه با هم اند ... جدا نیستند ، - SW

ص ۱۵۸ ، 13 رسیدند : آمدند SW || 18 اکنون بدان که S : اکنون U ، - W

ص ۱۵۹ ، 5 تمام : تمام SW || 10-11 اکنون بدان که جبروت ذات این وجود است SW : - U || 11-12 و هر دو مرتبه این وجود SW : - U  
|| 16 دریایی : دانی S || 17 و مشایخ : - SW

ص ۱۶۰ ، 3-4 هر سه با هم ... جدا نیستند U : - SW || 5-9 و دیگر بدان که ... معقولات اند SW : - U || 16 ماهیه U : ماهیات SW  
|| 16-17 از جهت آن ... و عدم است SW : - U || 18 ماهیات مخلوق ،

- مخلوقات U || واول ندارد U : - SW || 19-18 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵۰  
 ص ۱۶۱ ، 16 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۱ || 18-17 و آدم ملکوتی...  
 ملکی دیگر است : - U
- ص ۱۶۲ ، 17-16 عقل اول SW : عقل U
- ص ۱۶۳ ، 2 پیدا شدند U ، پیدا آمدند W پیدا آمد S || 3 ظاهر  
 کشتند U : پیدا شد W پیدا آمد S || پیدا آمدند U : ظاهر گشتند SW ||  
 4 عالم : + تمام U || 8 می خوانند : می گویند U || 11-10 که هر يك...  
 خود بود : - U || 12 حالیا بنقد : اکنون SW || 16-13 باز این دریای ...  
 بلکه زیادت U : - SW || 16 در ظلمت رود و U : - SW
- ص ۱۶۴ ، 10-9 خود آورده اند و یکدیگر را در بر گرفته اند  
 SW : یکدیگر آورده اند U || 10 سورة ۵۵ (الرحمن) آیه ۱۹ و ۲۰  
 || 12-11 سورة ۵۵ (الرحمن) آیه ۲۲ || 12 حیوان : + که موالید اند U  
 ص ۱۶۵ ، 7-6 هیچ کس ... چند است U : - SW || 13 هم اند :  
 قسم آمدند SW
- ص ۱۶۶ ، 2 که می آید : SW || 3 انشاء الله تعالی S : - UW ||  
 7 از جهت آن که می خوانند : - U || 14 صحبت دانا ، ترکه فضول U
- ص ۱۶۸ ، 4 اما بعد : - SW || 9 غیب غیب : غیب W || 10 و عالم  
 فطرت O ، و فطرت SW || 12 چنان که هستند : که S || 18 هیچ کس O  
 : هر کس SW
- ص ۱۶۹ ، 2 عالم ملکوت ، عظمت ملکوت O || 3-2 در جنب عالم :  
 در جنب عظمت O || 18-16 و دعوت انبیاء ... می شوند : - SW || 17 دیگر  
 کون : - SWO || 19 صفات : صفت O || 20 صفات : صفت O
- ص ۱۷۰ ، 1 صفات : صفت O || صفات : صفت O || 3 هم صفاتی :  
 + ماهیت W || 8-6 مثلا ... نفس ایشان است SW : - O || 8 همه کس  
 و همه چیز O : - SW || 9-8 آن چنانکه ... عادت کنند SW : - O || 10 والنفس  
 معتداة S : والیقین معتادة O ، - W | 11-10 اگر خواهند ... ظاهر است SW

O || 13 صفت O : صفات SW || 14 صفات S : صفت W ، - O || ص ۱۷۰  
س. 21 تا ص ۱۷۱ س 1 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵۷

ص ۱۷۱ ، 1 در رساله ما قبل گفته شد که O : - SW || 4 نیز  
همچنین باشد : نیست که همچنین نباشد Sh || 9 از عالم O : در عالم SW ||  
10 وجود : موجود S || 16 منقش گردانند : نقش کنند W || 17 تفاوت است  
تفاوت بسیارست O

ص ۱۷۳ ، 2-3 و ممتنع ... محال است SW : - O || 4 شش S :  
ای درویش اشیا O ، - W || 7 ای درویش SW : - O || عدم : - O || 10  
وکلید : همه W || 12 هیچکس نیستند O : کسی نیست SW || سخن دراز ...  
دور افتاد : تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم W || ص ۱۷۲ س 19 تا  
ص ۱۷۳ س 1 ای درویش ... حملو از عشق است : - O || 20-21 و مرتبه ماقبل  
... هم عاشق است W : - S

ص ۱۷۴ ، 2 با اهل O : براهل SW || 6 رسد : آید SW || 8 ای  
درویش : - W || 20 بعضی از O : - SW || حال O : - SW || 21 آن  
حیوانات O : - SW

ص ۱۷۴ ، 1-2 هر چند ... دراز می شود SW : - O || 4 از جهت  
آن O : - SW || 5 پاک و صافی و O : - SW || 7-8 و عکس عالم .. سالک  
پیدا آید O : - SW || 11 عکس آن : آن W ، - S  
ص ۱۷۵ ، 5 هزار : - S

ص ۱۷۸ ، 18 طعام S : طعم W  
ص ۱۷۹ ، 2 بهم S ، باهم W || 8 موحد : مؤخر W || 16 ای درویش  
W - :

ص ۱۸۰ ، 12 جمال : اسامی S || 16 ليله القدر و ليله الجمعة : ليله الجمع  
W || الجمعة : الجمع W || 19-20 و انبازة ... عنده : - W || 20 سورة ۱۳  
(الزهد) آیه 9 || 21 مقدر W : مقدار S

ص ۱۸۱ ، 2 سورة ۳۰ (الروم) آیه ۵۶ || 14 مرکز W : هرکه S

- ص ۱۸۲ ، 8 باشی : باشد W || 9 مرتبه ئی : مراتب W
- ص ۱۸۶ ، 17-16 اما جمله ... نگشته بودند : - S
- ص ۱۸۷ ، 1 سورة ۵۴ (القمر) آیه ۵۰ || 19-18 خاص شد ... که  
 عرش خداست : - S
- ص ۱۸۸ ، 4 کسی دیگر : دیگری W || 8-7 و هیچ چیز را از وی  
 دانا تر ننهاده اند S : - W || 10 و صواب با عقل است S : و ثواب W || 15  
 انبیا می گویند : - S
- ص ۱۸۹ ، 9 و هست : و هر چه هست W || 15-14 سورة ۳۶ (یس) آیه  
 ۸۲ || 18-17 سورة ۲۱ (الانبیاء) آیه ۳۱
- ص ۱۹۰ ، 8 سورة ۲۰ (طه) آیه ۳ || 9 سورة ۲۰ (طه) آیه ۴ ||  
 10-9 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵ || 11 سورة ۲۰ (طه) آیه ۵ || 13 سورة ۵۷ (الحديد)  
 آیه ۴ || 15-14 سورة ۵۷ (الحديد) آیه ۴ و غيرها || 15 بر قرآن است :  
 بر تراخی راست W || 18-17 وی هم بر عرش : و هم بر عرش S ولی هم بر  
 عرش W || 19۰ س 21 تا س ۱۹۱ س 1 سورة ۳۲ (السجده) آیه ۴  
 ص ۱۹۱ ، 4-3 سورة ۹۵ (التین) آیه ۱ تا ۳ || 12 سورة ۳ (آل عمران)  
 آیه ۹۱ || 20 سورة ۹۶ (الملق) آیه ۲
- ص ۱۹۲ ، 14 نعلت : تمام W
- ص ۱۹۳ ، 6 صغیر W : کبیر S || 9-7 سورة ۱۸ (الکھف) آیه ۱۰۹  
 || 15 نیابد : نباشد W || 20 تا جمله S : و W || 21-20 و این چنین کردند  
 S : - W
- ص ۱۹۴ ، 4 امن با خوشی بود : - W || 9 باشد که : تا W
- ص ۱۹۶ ، 9-4 اما بعد ... نگاه دارد (مطلب ۱) : ای درویش UB || 6  
 محفوظ : + و کتاب V ، + و کتاب خدای O || 7-6 در میان جبر و اختیار :  
 - SW || 9 انه ... جدیر : در رساله ما قبل بحث لوح و کتاب و قلم مستوفی  
 کردم اما می دانم که هر کس آن را در نیابد درین رساله بیان لوح و کتاب  
 و بیان جبر و اختیار و بیان حکم و قضا و قدر خواهم کرد چنان که بفهم مردم نزدیک



باشد وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب UBO || من ۹۹۶ س 11 تا  
 من ۱۹۷ س 10 مطالب (۲) و (۳) و اول (۴) تا ... روشن تر ازین بگویم  
 در V نیست || من ۱۹۶ س 11 تا من ۱۹۷ س 20 فصل اول در UB نیست ||  
 من ۱۹۶ س 18 تا من ۱۹۷ س 1 از جهت آن ... آمدند : - O

ص ۱۹۷ ، 2-1 و عقل اول ... خاص است : - O || 11 بدان : +  
 اعزک الله فی الدارین V || که ابا و امهات است : عالم V || 12 مرکبات ، کتاب  
 V ، - O || 13-12 موالید است بود و هست و خواهد بود : یبدا آمد و می آید  
 V || 13 نوشته است : + قلم خشک گفته است یعنی ابا و امهات لوح محفوظ  
 و کتاب خدای اند بهر عبارت که می گویی بگو که جمله یک است V ||  
 20-14 و هیچ چیز .. بگویم : - V || 15-14 سوره ۶ (الانعام) آیه ۵۹

ص ۱۹۸ ، 1 فصل : - VO || 3 بدان ... خدای اند : - VO || بدان  
 ، + اعزک الله فی الدارین UB || 4 که + در عالم سفلی UB . + درین  
 عالم V || 5-6 فرغ ... الاجل : - V || 7-6 و هیچ ... مبین : - UVB ||  
 9-7 و هر چیز ... خواهد شد : - U || 8-7 هر چیز که : هر چه W || 8  
 نوشته است : + بعضی از آنها آن است که VO || 10 منجمان : قومی UVBO  
 || 11 می گویند : + بعضی منجمان بطلمی که دارند چیزی از آن در می یابند  
 و با مردم می گویند UVBO || 12 شود : + مردم التفات بسخن ایشان نکنند  
 UVBO || 15 علم : - USWB || 17 می گوید : گوید هر چه از آن عالم  
 می گوید O || 19 مردم نادان : + از گفت منجم O ، - V || 20 و از مقصود  
 باز نمایم : + ای درویش O ، - U || 21-20 مقدمات معلوم کردی SW :  
 لوح محفوظ و کتاب خدای را دانستی UVBO || 21 دو : U -

ص ۱۹۹ ، 1 یکی آن که : - UVB || 2 قلم : + از آن O || 3  
 سفلی : - UVB || آن چیز SO : آن UVB || ، - W || 5 سعی و کوشش  
 ما SW : کوشش O ، - UVB || 7-14 و دیگر ... نوشته است ، - UVB  
 || 15 جواب ای درویش V || انجم : + و عناصر و طبایع VOH || 16 درین  
 عالم : - SW || 18-17 و قلم ... نوشته است : - US || 18 سفلی : - UVB ||

چیز : - UVB || 19 احکامی : حکمی V || 20 احکام : حکم V ، - W ||  
 کلی : عام VOH || احکام جزوی : حکم خاص VOH || 20-21 درین عالم  
 سفلی : - UVBO || 21 وانجم : + درین عالم UVBO || کلی : عام V  
 ص ۴۰۰ ، 1 جزوی : خصوص V || مارا : + در بعضی چیزها VO ||  
 3-2 و حاصل کردن ... بسته است : - UVB || 4 احکام جزوی : حکم خاص  
 V || حرکات : - W || 5 عالم : + سفلی S || جزوی : خصوص V || 6-7  
 ودعوت انبیا ... عبث بودی : - B || 7 اولیا و تأدیب علما O : اولیا SU عقلا  
 و اولیا W علما V || حکما : اطبا و حکما O || 9 فصل : ای درویش V || 11  
 حکایت : + کرده اند و V || 12 عالمیان : + وزیرکان O || 17 شود :  
 + بر همه چیز و V || 18-19 اما بعضی را .. آفتاب نیست : - UVB || 19  
 و این + هم S ، + همه W || نیست : + و همچون چراغی که شب در خانه  
 بنهند بر همه کس و بر همه چیز که در آن خانه باشد و برابر آن چراغ بود تا بد  
 بی فرقی و بی اختیاری و همچنین تمامت سیارات O || ص ۲۰۰ س 19 تا ص ۲۰۱  
 س 1 اما مارا . همچنین می دان : - SW

ص ۴۰۱ ، 1 حرکات : افعال VB || می دان : + از جهت آن که  
 اثرهای ایشان درین عالم بر وجه عموم است نه بر وجه خصوص کار ایشان این  
 است که همیشه درین عالم سعادت و شقاوت می یابند و رنج و راحت بر وجه عموم می  
 یابند تا نصیب هر کس چه می آید و نصیب هر شهری چه می افتد و هر اقلیمی را  
 چه می رسد UVBO || 1-11 و آن که میگوید ... بطن امه SWO : - UVB  
 || من سعد : سعید O || 11 من شقی : شقی O || 14 بدان که : ای درویش  
 V || 16 سفلی : - UVB || کلی : عموم VOH || جزوی : خصوص VOH ||  
 19 جواب : فصل VW : - U || ص ۲۰۱ س 19 تا ص ۲۰۲ س 7 بدان که  
 در اول ... کردی اکنون ( مطلب ۱۲ و اول مطلب ۱۳ ) : - UVB

ص ۴۰۴ ، 7 اکنون : + بدان که لوح محفوظ دو است یکی عام و یکی  
 خاص لوح محفوظ عام افلاک و انجم است و لوح محفوظ خاص نطفه آدمی است UVBO  
 || آنچه : هر چه UBO ، - V || 8 سفلی : - UVB || 9 در آن : در بعضی

از آنها VO || اختیار است : اختیاری نیست O || 9-10 و حاصل کردن ... از خود : - UVB || 10 بسته است : + اگر خواهیم حاصل کنیم و اگر خواهیم رد کنیم UVBO || 13 کلی : عموم VOH || 14 جزوی : خصوص VOH || 15 سخن ... افتادیم : - UVB || 15-16 غرض ... بود : - UVBO || 19 20- بدان که ... خدای است : ای درویش V || 20-21 و اثرهای افلاك وانجم که : و آنچه SW || 21 سفلی : - U

ص ۴۰۳ ، 1-12 و این سخن ... قدر خدای است (آخر مطلب ۱۴ و مطلب ۱۵) VO : - UBSW || 2-3 با خود : - V || 6 اول : مرتبه اول V || 11 اثرهای : + گردش V || درین : و عناصر در V || 14-15 ورد قدر .. از خود ممکن است : - SW || 15-16 و از خود که ممکن است OB : ای درویش SW ، - UV || 16-17 رد کل ... که ممکن است : - UVB || 18 بدعا : بدعاست و بعضی می گویند که O || 19 وجه SW : طریق UVBO || 21 مثلا : یعنی SW

ص ۴۰۴ ، 1 و این قضای خدای است : - SW || 2 و این قدر خدای است : - SW || 3 و این قضای خدای است : - W || 3-4 و این قدر خدای است : - W || 5 و رد سردی ... توان کردن UO : - SVBW || 6 و رد لشکر بسپاه توان کردن : - UBO || و مانند این : - SW || 7-10 مطلب (۱۸) در SVW نیست || 11-20 فصل ششم در UVBO نیست رك رساله اضافی (۵) مطلب (۲۸) || 14 فرود S : فروتر W

ص ۴۰۶ ، 4-9 مطلب (۱) در UBA نیست || 16 مانند : غیر A || 17 با نطفه : در نطفه A || ص ۲۰۶ س 18 تا ص ۲۰۷ س 2 پس هر که .. با خود آورده است : پس آدمی شقاوت و سعادت از شکم مادر آورده باشد A

ص ۴۰۷ ، 2 شقاوت : + هم UOH || شقاوت ... آورده است : نیز همچنین می دان B || 4 احوال فرزند : چیزها SW احوال و احوال فرزند B || 5-13 و این جمله .. عالم سفلی : ای درویش UBA || 13 همراه است : داده

اند A || 15 همراه است : داده اند || 17 افتاد : + و آن عزیز نیز همچنین فرموده است . نظم : نصیب ما چنین آمد چه چاره ؟ چه شاید کرد با سیر ستاره || 20 سفلی : - UBA || بر وجه عموم نه بر وجه خصوص : - UBA || 21 یعنی : بقوت U || ص ۲۰۷ س 21 تا ص ۲۰۸ س 10 یعنی حرکات ... اکنون بدان که : - SW

ص ۲۰۸ ، 1 و یکی : - A || 2-1 که در زمان ... می آید A || S زمان می باشد : یکی باشد A || آن زمان هر که : زمانی A || 3 در آن زمان هر که : - A || 4 نیک نیاید : بد بود A || 5-6 وزمانی باشد ... شقی باشد : - B || 6-9 وزمانی هست ... پیدا می آید : باقی را برین قیاس کن A || 8-9 مانند این : + ودر جمله احوال فرزند همچنین می دان O || 11 می کنند می آید SW || آدمی : - SWOA || 13 مردم : + نیک B || 14 مال و جاه نمی باشد : نمی باشد SW || 15-16 مال و جاه نمیباشد ... می دان : سعادت می باشد ودر آخر شقاوت السعید قد یسقی والشقی قد یسعد A || 17 گفتن احوال اثر : از SW || 18 است : + چنین می دانم که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم O ( + دانستن این سخن از مهمات است Oh ) || 21 گفته شد که : - SW || گردش : + احوال و U

ص ۲۰۹ ، 1 ایشان : + بیکدیگر B || 2 چون ... بدان که : - UBA || 5 این هر چهار زمان : SW || 6 دارد : + فصل . در بیان احوال فرزند O || اتفاق افتد : باشد SW || 7-8 این هر چهار زمان : اتفاق طبایع ایشان A || 11-17 این هر چهار زمان ... یعنی اگر چنان باشد که : - A || 16 تمام : بسیار U || 17 یعنی : + اگر چنان افتد که گفته شد برعکس آن باشد که گفته شد یعنی B || باشد : اتفاق افتد BO || 18 وی چیزی : او و جهل او A || آن فرزند : - UBA || 18-19 هر چند مال ... بوی نماند : - UB ص ۲۱۰ ، 3 نیکو کردار : + و گفتار W || 7 همچون : همچنین SW || وترك و تقوی SW و تقوی و ترك O || 7-8 و تقوی و صلاحیت و فسق و فجور : وحسد و فسق و صلاح و فجور O ، - SW || 13 دلیل : اتفاق SW || 14 آن :

پس آن O || 15 برآید SW : برگذرد A بگذراند UBO || بنامرادی بگذراند :  
نامراد شود چنانکه نمون بالله در اول مسلمان شود ودر آخر کافر گردد A || 16  
این بود : واقع شود A || 18 عالم صغیر : - B

ص ۲۱۱ ، 7 اولیاء : + وعلم O || 9-16 مطلب (۹) در UBA نیست  
|| 9 این مسئله همان مسئله S : جواب این مسئله همان W -جواب  
همان O

ص ۲۱۳ ، 5 آدمی SW : آدمیان UBOA || 6 مستوجب UB :  
مستحق SWOA || چرا : جزاء S || 7 چرا : جزاء S || 7-8 وچرا نصیحت ...  
می‌دارند : - A || 9-11 ای درویش ... مختار است : - UBA || 9 غرض : +  
ما O || 12 خود : - UBA || 12-14 هرچه ... می‌خورند : - UBOA ||  
14-16 دعوت انبیا .. هم بجای خود است SW پرهیز و احتیاط آدمی و دعوت انبیا  
و تربیت اولیا و تدبیر عقلا و معاملات حکما بجای خود باشد ودر هر یکی از اینها  
فواید بسیار است UBOA || ص ۲۱۲ س 17 تا ص ۲۱۳ س 5 مطلب (۱۳) در  
UBA نیست

ص ۲۱۳ ، 7 کس : - UBOA || 7-8 چنانکه آن چیز است : بحقیقت  
A || 8 این حدیث که : - UBA 9 و اجل : + هم S || 13-14 در قول  
.. و مانند این : در جمله چیزها A || 14 سخن ... افتادم : - UBOA || 18  
در استعداد .. مختار است : در اقوال و افعال خود مختار است و در باقی چیزها  
مجبور است BUOA || 19 می‌کنند : مانده است UBO می‌آید A || 20 سعید  
است یا شقی است : - UBA || ص ۲۱۳ س 21 تا ص ۲۱۴ س 1 فراخ روزی  
است یا تنگ روزی است : - UBA

ص ۲۱۴ ، 1 اینها علم و مال UBOA || 3-4 تا آن چیز ... بوی‌رسد :  
رسیدن آن چیز که در نطفه وی نوشته است A || 11 تحصیل مال : مال SW ||  
12 تحصیل علم و حکمت : مال و جاه SW تحصیل مال و جاه علم و حکمت OA || 13  
علم و حکمت : مال و جاه SW مال و جاه و علم و حکمت OA || 19 ، بخلاف : - SW  
|| 20 در نطفه ایشان نوشته است : ندارد SW || ص ۲۱۴ س 21 تا ص ۲۱۵

س 1 وبا آنکه دشوار باشد : سعی B : - U

ص ۲۱۵ ، 2 از بزای ... نیافریده : نه از برای ... بیافریده SW ||  
 4 بمقصود : بجای میرسد U || 7-8 جبر هست و قدر هست ؛ جبر و قدر هر دو  
 هست SWOh || 9 طریق : صراط O قدر است : + و آن عزیز از سر همین  
 نظر فرموده است . بیت : تو مذهب جبر و قدر می‌دان \* مرکب عیان هر دو می-  
 دان B || 15 و مراد نرسد : نرسد و مراد نبیند U نرسد SW || و عقل : + نیز  
 B || عقل عزیزی : عقل U || 16-17 و عمل .. ، قالب : - UBA || ص ۲۱۵  
 س 18 تا ص ۲۱۶ س 7 چون این ... آسان کرده اند (مطلب ۱۹) : -  
 UBA

ص ۲۱۶ ، 2 کند : شود S || 3 شود : آید S کند W || 8-13 مطلب  
 (۲۰) در SW نیست || 19 نکردند : + و آن عزیز از سر همین نظرمی‌فرماید  
 بیت : هر آن وظیفه پیش از وجود نهاده است \* کسی که در طلبش سعی  
 می‌کند باد است B

ص ۲۱۷ ، 5-8 و آن عزیز ... بیاسائی : - UBA || 9-10 مطلب  
 (۲۳) در SW نیست

ض ۲۲۰ ، 8 جدا گانه ، چند گانه W

ص ۲۲۱ ، 7 ضل : ظل S || 12-13 نبی فرستادند .. یافت W : نبی  
 فرستادن نبی فرستادن نور علی نور یافت S || 13-15 : سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵  
 || 17 هم : - W || 21 دیگر دست است : دست W

ص ۲۲۲ ، 5 عقل بغایبان : بغایبان S || 9 هم معلم : معلم S || 12  
 اما صورت : - S || 17 هم : - W || 19 هم : - W

ص ۲۲۳ ، 5 دیگر : - W || 6 علم است : علم و قدرت S || قدرت :  
 علم و قدرت S || 21 افراد : + عالم W || صفت : صفات W

ص ۲۲۴ ، 1 سورة ۶۸ (القلم) آیه 1 || 20 بر عرش : زیر  
 عرش S

ص ۲۲۵ ، 7-8 سورة ۳۶ (یس) آیه ۸۲ || 10-11 سورة ۵۴ (الفرس)

آیة ۵۰ || 13 اول : W -

ص ۲۲۶ ، 2-1 وهم نجار : W - || 2 هم خياط : خياط S

ص ۲۲۷ ، 17-16 سورة ۳۷ (الصافات) آیة ۱۶۴ || 19 ذاتی ایشان :  
ذاتی W || 21 سورة ۶۶ (التحریم) آیة ۶

ص ۲۲۸ ، 1 صف : صفت S || 2 جمله : W - || صف : صفت S

6-4 سورة ۷۸ (الانبیا) آیة ۳۸ و ۳۹ || 17-16 بشاخت و : + دیگر S ||  
19 سورة ۱۷ (الاسرى) آیة ۷۴ || 20 از مراتب : S -

ص ۲۲۹ ، 5-3 سورة ۷ (الاعراف) آیة ۱۷۸ || 5 کسان : کسی S

6 دیگر : W - || 7 دیگر : W - || 8 و دوستی جاه : و جاه W || 9-8  
بتان :.. حجاب : بت عظیم تر و W || 15-14 بنفس ایشان : بنفس W || 15  
نفس ایشان : نفس W

ص ۲۳۰ ، 1 که گفته شد : سایه اند S || 3 اما : W -

حقیقتی : حقیقی S || 6-7 سورة ۷۷ (المرسلات) آیة ۳۰ تا ۳۳

ص ۲۳۱ ، 5 گفته اند : S -

ص ۲۳۴ ، 5-4 اما بعد :.. جماعت : - UE || 5 ازین بیچاره : -

UE || 6 می باید که در : در بیان UBE || دیدن : راست BE ، - U || 7 در  
خواست ایشان را : - UE || 9-7 و از خدای ... جدیر : - UE || 13 اندرون :  
بیرون و اندرون R || ص ۲۳۴ س 21 تا ص ۲۳۵ س 1 و علم و طهارت حاصل کند  
UBEWR- : VO

ص ۲۳۵ ، 2 او را : آدمی را W || 3 نسبت : مناسبت WR || 5 ظاهر

پیدا W || 7 اما : - UR اندک : کم کس را R || 8 الهام : + وحی V ،  
W - || خاطر ملکی : الفای ملکی R التقای ملکی Wh ، - UE || 9 باشد :  
+ و این ملاقات را سبب آن است که لوح ساده و بی نقش بود W ، + این  
همه ( V : يك نیمه O) سؤال شمارا درین چند کلمه جواب گفتم چنین می دانم  
که تمام فهم نکردی روشن تر ازین بگویم VO || ص ۲۳۵ س 18 تا ص ۲۳۶  
س 1 بعضی می گویند که : بعضی می گویند بعقل اول رسد و WR || 21-20 از

جهت آن ... نیست : - UBOE

ص ۲۳۶ ، س 2 تا س ۲۳۸ س 19 و این نهایت ... دور افتادم : ای درویش از اول رساله تا بدینجا که گفته شد سخن بغایت خوب است و اهل شریعت و اهل حکمت را درین سخن اتفاق است WR || ص ۲۳۶ ، 2-9 و علامت ... انسان کامل گویند : - V || 4 حکمت : + اشیاء O || 8-9 این است معنی ... کامل گویند O : - UBE || 10 وباری : - UBE || 13 آخرت : + اگر در حیات باشد واز وی مدد خواهید هم مدد دهد V || ص ۲۳۶ س 13 تا ص ۲۳۷ س 7 و اگر بعد از وفات ... بدان که VO : - UBE || 13 بر سر قبر وی O : - V || 15 و دعا کردن O : - V

ص ۲۳۷ ، 1-4 از جهت آن که ... کفایت گرداند : - V || 8 رسد : + عکس VB || 9 وی : انسان کامل V || 10 بینند : و در خواب بسیار کس بینند و با معبر بگویند معبر ایشان را از آن بلایا از آن عطا خبر دهد انسان کامل در بیداری به بیند V

ص ۲۳۸ ، 5-6 و هر که ... پیدا آید : - V || 8 بغیر : ای درویش بغیر VB || ایشان : + خود E || 10 آینده : + هم O || مردم : + هم V || 14 کفر و اسلام : اسلام و کفر و علم و جهل VBO || 15 کامل : قابل B || 16-19 مطلب ( ۸ ) در V نیست || 19 زبان کار شوند : زبان کنند OE

ص ۲۳۹ ، 3 شریعت می گویند : منزل اول گفتند V || سماوی : + کروییان و روحانیان V وقتها : + از آسمان بزمین آیند VO || 5-13 چنان که در قرآن .. مصور شوند : - V || 8 بآدمی خبر می دهد : آوازی می شنود : O || 14-16 نامش وحی ... مصور شدن ملائکه : و در قرآن واحادیث ذکر این معنی بسیارست V || 19 حکمت : منزل دوم V

ص ۲۴۰ ، 1 ادراك : علمی VOhWR || عملی : افعال B || 6 بیند : + هم در خواب وهم در بیداری V || 8 همه : بسیار V همین B || اندک بود کس را باشد که قوت خیالی وی قوی باشد W || ص ۲۴۰ س 8 تا ص ۲۴۱ س



5 وقت باشد ... از جهت آن که : - WR || 9 آب : + سرد O || 12 باقی  
 باشد : + و تشنگی وی ساکن شود VO || 17-20 و در کرسنگی ... اندرون  
 و بیرون : - UBE || 20 بیرون : + ای درویش V || ص ۲۴۰ س  
 21 تا ص ۲۴۱ س 1 و بوهم بمیرند : و وقت باشد که مردم بوهم  
 بمیرند V

ص ۲۴۱ ، 4 حکما : اهل منزل دوم VOH || 5 اند : + این صورثها  
 را اندرون همین بیننده مصور می گرداند V || 11 چنانکه يك نوبت گفته شد :  
 W فقط || سبب : + وحی V || 16 و ستاره : + و مانند این جمله کس را  
 بود که در بیداری قوت خیال بروی غالب باشد و مصور این صورثها اندرون همین  
 بیننده است VO ، + تا سخن دراز نشود و از مقصود باز نمائیم W ||  
 ص ۲۴۱ س 17 تا ص ۲۴۲ س 18 : فصل ششم فقط در WR است .

ص ۲۴۲ ، 14 دو : سی R

ص ۲۴۳ ، 1 می خوانند : می گویند WE || 7 می خوانند : می  
 گویند W

ص ۲۴۴ ، 2 آمده باشد : + یا خود مدت دراز شده باشد و این نقش  
 پاك كشته باشد V || 3 نمائیم : + ای درویش VBO || 3-4 که خزینته دارد  
 بوقت : پس V || 6 خود : + آن چیز را w || ای درویش : - O || 9 صالح  
 : لذیذ O || 11 صوفیان : صافیان B || 12 خواطر : خاطر VB || 13 در :  
 + وهم از O || 16 بیند : + مثل اینها که گفته شد VO || 19 اما : +  
 هم UV || حواس : + هم E

ص ۲۴۵ ، 5 صفا : صفاوی B || غلبه کرده : غالب V || 7 جامه :  
 + که پوشیده است V || 11 نکنند : + البته VB || 12 يك : + روز V  
 || 13 دو تب بیاید : دو تب بکشد V || همچنین : - UVBEO || 15 موضع :  
 جای W || می زند : + و حرارت آتش ( : بسیار O ) بوی می رسد VO || 17 که  
 : + از حرارت O || نرید و WR : - UVBEO || 20 قوت خیال چیز های  
 سپید : چیزهای سپید قوت خیال اظهار کند B || 21 و آبهای روان مصور کند : مصور

کند همچون برف و آبهای روان VO

ص ۴۴۶ ، 1 و در خواب : و جایهای تاریک و خراب در خواب  
V || 9 چنان که يك نوبت گفته شد : W فقط || 12-16 فصل هشتم فقط  
WR دارد

ص ۴۴۸ ، س 4 تا س ۲۴۹ س 2 (مطلب (۱) - (۴) : ای درویش  
منزل هفتم وحدت است و درین چند رساله که می آید تقریر وحدت خواهم کرد U  
ای درویش منزل هفتم وحدت است و ابو تراب نسفی که یکی از اهل وحدت است  
درین رساله که می آید تقریر وحدت خواهد کرد B ، - A || س ۲۴۸ ، 4  
هزده : بیست و شش O || 6 خواهد شد : + و این منزل هفتم وحدت است و ابو  
تراب نسفی که یکی از اهل وحدت است درین دو رساله که می آید تقریر وحدت  
خواهم کرد O

ص ۴۴۹ ، 2 سورة ۲۳ (المومن) آیه ۵۵ و سورة ۳۰ (الروم) آیه ۳۱  
|| فرحون : + ای درویش قاعده و قانون سخنان این هزده رساله دیگر بود و قاعده  
و قانون این دو رساله که می آید دیگر است هر يك از طوری و دور از یکدیگر  
است R || 5 که : + ابو تراب نسفی می گوید که UBOA || 14 نور : +  
نامحدود و نامتناهی و این بحر بی پایان و بی کران V || 15 و اسامی و افعال : -  
WR || مشاهده کند : + مرآتی سازد و آن مرآت را مسوی و مجلی گردانید  
و در آن مرآت السلا (؟) و روغن گذاخته و صافی شده تا نور جمال خود را بدید  
و صفات و اسامی و افعال خود را مشاهده کرد V || 15-16 و بصفت فعل ملتبس شد :  
- OVBA || 17 آمد : + ظاهررا مظاهر صفات و اسامی و افعال خود گردانید O ||  
I9 صاحب جمالی : کسی WR

ص ۴۵۰ ، 3 مسوی : + و مصفا O صیقلی U : - A || 8 تمام : جمله  
W بتمامت O || جمال و جلال : جمال UVB کمال A جمال خود را و جلال O  
|| 9 خود را : + بتمامت O || 9-10 و هر ... ختم شد : + لطیفة فی خوانم  
فی مقابلة طعن الملائكة فی خلق آدم عم انی اعلم ما لا تعلمون اشار الی هذه -  
اللطفة O ، - UA || 11-17 مطلب (۹) در W نیست || 12 نور : وجود R

|| 13 رسند : + حکمت ( + همه O ) این است که VO ( + جمله بکمال  
 نرسند V ) | 17-13 اگر جمله ... عالم باشد : هر يك مظهر صفتی‌اند  
 R || 14 تمام : تمامی O || 15 باشند : + بل همچنان که می‌باید که  
 جمله مخلوقات آدمی نباشد O || آدمیان : + بر تفاوت باشند V || 19-18  
 یعنی ... قبول نور است : - B || 19 قبول : + کردن VO || نور : + که  
 افراد موجودات هر يك بقدر استعداد قبول نور می‌توانند کردن V ، + و اظهار  
 کردن صفت O || است : + و ظهور صفت O || 21-19 و سجده .. آن کسی  
 شدن است : - WR || 21 سورة ۱۵ (الحجر) آیه ۲۹

ص ۲۵۱ ، 3 طرف : + آدم W || 6 : + و میوه آخر پیدا آید  
 V || 7 دارد : + تا بآدمی رسند VO || 9-8 سورة ۴۵ (الباقية) آیه  
 ۱۲ || 12-10 سجده کردن ... می‌کنند : - UBA || 17-15 ای درویش  
 ... کامل است : - UBA || 19 از جهت آن که ، - UBA || 20 کرویان  
 و روحانیان : - UBA

ص ۲۵۲ ، 6 بآدمیان : بآدمی V || 11-9 مطلب (۱۵) در VWR نیست  
 || 11 و بآن بکمال رسید O : - UBA || عقل : عشق O || ص ۲۵۲ س 21  
 تا ص ۲۵۳ س 1 هم مرسل ... همچنین می‌دان : - WR

ص ۲۵۳ ، 1 در جمله ... می‌دان : - V || 18-4 این اسامی جمله ...  
 ای درویش : - UBA || 6-4 این اسامی ... مجرد باشد VO : - WR || ص  
 ۲۵۳ س 2 تا ص ۲۵۲ س 17 از جهت آن ... ممتاز گشت و بکمال رسید : -  
 V || ص ۲۵۳ ، 7 و هر اسمی و هر فعلی O : - WR || 18 چون دانستی ...  
 این نور است : - UBA || 19 این وجود O : - WR

ص ۲۵۴ ، 6-3 گفته شد ... صفات این نور است : - WR || 7 صفات  
 : - WR || 8 تمام : - WR || 11 موجودات UBOhA : کائنات R عالم  
 WO || 14 در عالم : - UBA || از موجودات ، - WR || 16-15 و هر يك  
 ... یافتند - WR || 21-19 و غرض ... دارد : - UBA

ص ۲۵۵ ، 7 تا ص ۲۵۶ س 14 مطالب (۲۲) تا (۲۴) در UBA

نیست || م ۲۵۵ . 7-13 مطالب (۲۲) و (۲۳) در O نیست || 7 آدمیان R :  
 آدم W || 8 آدمیان : آدمی W || ندارند : + ایشان W || 14 ای درویش :  
 - WO || 16 دیگران R : دیگری W یکی O || خوب R : راست WO ||  
 دیگران R : دیگری W یکی O

ص ۲۵۶ ، 6 چیزی : چیزها O || 15 هر فردی از افراد موجودات :  
 افراد عالم WR || 16 مظهر : مظاهر WR || صفت : صفات WR || م ۲۵۶ س 21  
 تا م ۲۵۷ س 17 مطالب (۲۶) و (۲۷) در UBA نیست

ص ۲۵۷ ، 14 بکمالتر : بکمال برتر O || 15 بکمالتر : بکمال برتر  
 WR || 19 نوراست : + واین نور اول و آخر ندارد UB || 19-20 و افراد  
 این نوردند : - WR

ص ۲۵۸ ، 3-6 و دیگر چون دانستی ... کردد : واکر گویند که هر چیزی  
 که درین عالم است و اورا صورتی وصفی و اسمی است V || 7 صورت : چیز V ||  
 صورتی : چیزی دیگر V || 7-8 بهمان صفت ... کردد : اورا همان صورت و همان  
 صفت و همان اسم V || 9-11 از جهت آن ... حقیقت : - WR || م  
 ۲۵۸ س 12 تا م ۲۵۹ س 17 مطالب (۳۰) تا (۳۳) در UBA  
 نیست

ص ۲۵۹ ، 3 راحت رسان بود : + (۲۲) تا (۲۴) O

ص ۲۶۲ ، 4-6 چنین گوید .. النسفی : بدان W || 9-10 و از خدای  
 .. جدیر : - W

ص ۲۶۳ ، 12 مدرك : ملك O || 18 اول : - W

ص ۲۶۴ ، 1 ازین سخن : - O || 11 بدان که : - O || 15 هر  
 مزاجی : مزاجی O

ص ۲۶۵ ، 11 معلوم کردی : دانستی R || 18 در مرکبات اعداد جمع  
 الله : جمع اعداد اند O

ص ۲۶۶ ، 2 اگر : + کسی را R ، + صحت O || 9 آفت  
 رسد : آفتی باین مزاج درست و سلیم رسد در طفلی یا در جوانی R ،

- O || ص ۲۶۶ س 16 تا ص ۲۶۷ س 12 و چون نازك تر می شود ...  
و لطیف تر بود : - W || 17 ابو تراب نسفی می گوید که : - R || 21  
هر يك : - R

ص ۲۶۷ ، 1 درخت است : + ای درویش R || زیرتر است : - R ||  
2 بالاتر است : - R || 3-4 یعنی ... زیر تر است : - R || 8-12 چون  
مراتب ... لطیفتر بود O : - R || 13 ای درویش : پس O || و انجم : +  
که زمین و بیخ و ساق این درختند O || 14 و طبایع : - WR || و حیوان :  
+ که شاخها و برگه و گل و میوه این درخت اند O || 19 نوشته است :  
+ و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین (سوره ۶ - الانعام - آیه ۵۹) O  
ص ۲۶۸ ، 2 و ساق : و شاخ O ، - W 3 شاخهای درخت : شاخ R ||  
شود ، + یعنی بر درخت چیزی پیدا آید که در بیخ و ساق و شاخ درخت باشد و هر  
چیز که بر درخت پیدا آید آن جمله در بیخ و ساق و شاخ درخت نوشته است O ||  
6 بدان که : ای درویش O || 10 و آفتاب : + و سایه O || 14 عالمیان :  
+ و تمام شد سخن اهل وحدت و تمام شد منزل هفتم O || 17 بیست : + و هشت  
O || این بیست : + و هشت O

ص ۲۶۹ ، 10 طایفه : + بعضی O

ص ۲۷۰ ، 17 در خواب : بخواب W

ص ۲۷۱ ، 4 عالم می شوند R : چیزی می شوند O می شود W || 13  
-18 که اگر چه ... می باید کرد : ای درویش خود را و مردم را معذور می دارم  
از جهت آن که این عالم بقایت ساحر است و بعضی بسحر وی فریفته می شوند و بعضی  
اگر چه بسحر وی فریفته نمی شوند اما چون احتیاج با وی دارند بواسطه احتیاج  
با ناچسنان هم صحبت می باشند و با بیخبران دست در کاسه می کنند R || 16  
-18 تحمل ... باید کرد : - O || 20 برد : رفت O

ص ۲۷۲ ، 9 شد : + فصل . در بیان علامت انسانی و علامت دانایان و کاملان  
O || 11 و در مرتبه انسانی R : و بمرتبه انسانی O ، - W || 19 باید که :  
نیز O || باشد : باید O

ص ۲۷۳ ، 11 می شناسد : می داند O || 15 می طلبد : می خواهد W ||  
17 اختلاط خلق جوید O : اختلاط جوید R ، W -

ص ۲۷۴ ، 3-1 سورة ۲۴ (النور) آیه ۴۰ || 11-4 ای درویش ...  
الحساب : - R || 11-9 سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۹

ص ۲۷۶ ، 5-4 چنین ... جماعت : - S || 6 می باید که در اهل تصوف  
SVOh || وجه : + چون کرده اند SVOh || 7 : رساله‌ی جمع کنید : چه  
کرده اند S چون کرده اند V || 16-12 هر فردی ... مرکبات کنیم ای درویش  
UBWR - :

ص ۲۷۷ ، 2-1 ای درویش ... بوجه آن چیز : - SV || 4 بنفس آن  
چیز : + و صورت جامعه صورت ذات است و صورت متفرقه صورت وجه است SV  
|| سخن : سخنان BOR || 5 درخت گندم : جسم آدمی SV || 7 دارد : +  
و همچنان جسم آدمی ذات وجه و نفس دارد و صفات و افعال دارد و صورت جامعه و صورت  
متفرقه دارد O || 12 رسند : + و بعث شوند SV ( + و من وراثت برزخ الی  
یوم یبعثون - سورة ۲۳ - المؤمنون - آیه ۱۰۲ - V ) || 13 جوهر اول :  
جوهر W لوح محفوظ SUVBO || اند : + افلاک و انجم و عناصر و طبایع لوح  
محفوظ عام اند و این چهار چیز لوح محفوظ خاص اند SO ، + افلاک و عناصر  
و طبایع لوح محفوظ عام اند V || 14 کتاب خدای : جوهر اول WROh || 17  
و ذات : - USVBO || خدای : - WR || ص ۲۷۷ س 21 تا ص ۲۷۸ س 2  
آنچه ... وجه است : - USVB

ص ۲۷۸ ، 3 کاتب : کتابت U || 9-5 طبیعت قلم ... از خود دارند :  
V - || 14-9 و دیگر بدان ... مدداً : و این کتابت هرگز نهایت نرسید و نرسد S  
و این کتاب و این کلمات هرگز نهایت نرسید و نرسد V || 14-12 سورة ۱۸ (الکهف)  
آیه ۱۰۹ || 15 موالید : + تجلیات VB || 16 نیستند : + ای درویش V ||  
18-16 اگر ... کلمات اند : - UBWR || 17 اولاد : فرزندان S فرزند V || 18  
کلمات اند : + سورة ۱۸ آیه ۱۰۹

ص ۲۷۹ ، 15 همه : هر W (2X)

ص ۲۸۰ ، 12-10 و آنچه ... از جهت آن که : - WR || 12-13  
 بیخ .. نفس اند : - UB || 19 علامت مجازی SV : اسم مجازی Oh اسم علم  
 UBRO آن باشد W || 20-21 و اسم مجازی ... آن چیز است WR : و آن  
 اسم علم است SV ، - UBR

ص ۲۸۱ ، 16-15 و این چنین ... می دان : - SV || 15 درخت کندم  
 + و نطفه آدمی O || 19-21 بدان .. مرکب است : ای درویش مراد ما از  
 این سخنان که گفتیم آن بود که تا نو با این سخنان آشنا شوی وذات و وجه  
 و نفس خدای را دریابی SV || 20 نفس بسیط : نفس غیر مرکب UBOh || 20-  
 21 و بسیط ... مرکب است : - UB || 21 مرکب است : + ای درویش مراد  
 ما ... دریابی که (رک SV) O

ص ۲۸۲ ، 1 بسیط را : احد حقیقی را USVBO || 1-3 آنچه گفتیم ..  
 احد حقیقی کنیم : - UBWR || 4 تا 282 س 4 تا 283 س 2 مطالب (۱۴)  
 - (۱۶) در UBWR نیست || 12 که : + از وی V || 13 نباتات : +  
 مختلفه SV | متنوع : بسیار SV || 18 تا 283 س 1 صفات آب  
 درین مرتبه ... باز نمائیم : صفات آب در مرتبه ذات اند و اسامی در مرتبه وجه اند V  
 ص ۲۸۳ ، 3 نیست : + از جهت آن که SV || 4-5 از جهت آن  
 که وجود خدای تعالی : - SV || 9 چون این ... بدان که : ای درویش WR ||  
 11-13 صفات این .. نفس اند : - USVB || 15-16 بهستی و عموم این نور  
 : بمجموع این هر دو مرتبه USVOh || 16 سه نظر را دانستی : مقدمات معلوم  
 کردی WR || 20 دانستی که : - USVB

ص ۲۸۴ ، 4 سوره ۲ (البقره) آیه ۱۰۹ || سوره ۲۸ (الفصص) آیه ۲۸  
 || 5 ای درویش : - V || خدای را : + پرستیده باشد اگر چه آن کس نداند  
 که خدای را V || 6-7 از جهت آن .. روی بوجه : و روی بوجه WR || 7-8  
 و آن چیز ... باقی است : + فاینما تولوا فتم وجه الله و همه چیز قابل هلاک  
 است الا وجه خدای عزوجل V اگر چه آن کس نمی داند WR || 8-9 سوره ۵۵  
 (الرحمن) آیه ۲۸ و ۲۹ : - WR || 11 سوره ۳۸ (ص) آیه ۴ || 13 - 14

سوره ۵۶ (الذاریات) آیه ۵۶ || 14-15 هر که هر چیز را ... خدای را می پرستد  
: جمله خدای را می پرستند WR || 16 تواند پرستید : پرستد هر کس روی بهر  
چیز که آورده اند يك خدای را می پرستند WR || 18 علم : علوم WO  
عالم R || من ۲۸۴ س 21 تا من ۲۸۵ س 1 سوره ۱۲ (یوسف) آیه ۱۰۶  
ص ۲۸۵ ، 5-21 فصل پنجم فقط WRO دارد || 17-18 سوره  
۵۷ (الحديد) آیه ۴ || 18 سوره ۴۸ (الفتح) آیه ۱۰ || 19 سوره ۸ (الانفال)  
آیه ۱۷

ص ۲۸۶ ، 1 تا من ۲۸۷ س 13 فصل ششم WR ندارد || من  
۲۸۶ ، 8 قوام عالم : قیوم عالم B خدای پروردگار عالمیان است V || 8-  
10 وهیچ ذره ئی ... گویا نیست : - SV || 14 جمله به یکبار : هر یکی UB  
ص ۲۸۷ ، 14 تا من ۲۸۸ س 17 فصل هفتم در UBWR نیست || 16  
ای درویش : - V || 20 این مقام : چیزی SV

ص ۲۸۸ ، 6 بسیار : + بدل فارغ ودل ساده وبی نقش SV || 7 پاك  
: + شود S ، - V || 10 بتسقیل : بصیقل SV || 16-17 اور خود ... که چه  
کن ○ : - SV || بدان که : ای درویش WR || 20 داد : دارد SOR || 21  
داد : دارد || هیچکس : اما W || ندارد : ندارد SOR

ص ۲۸۹ ، 10 می گوید : می دهد VBW || 11-14 سوره ۲۶ (الشعرا)  
آیه ۲۲ تا ۲۷ || 18 ای درویش : - V || می شناخت : می دانست B || 19-  
20 که پیغمبر ... الیکم ، - R || 19 ومع ذلك می گفت : - USVB || 20  
واینکار موسی نمی کرد : - USVB || من ۲۸۹ س 21 تا من ۲۹۰ س 1 از جهت  
... دو دارم : - USVB

ص ۲۹۰ ، 2 سوره ۷۹ (النازعات) آیه ۲۴ || من ۲۹۰ س 4 تا من ۲۹۱  
س 12 فصل نهم در USVB نیست

ص ۲۹۱ ، 13 بیست ویکم : اول از جلد سوم USO ، - VBR  
ص ۲۹۲ ، 16-18 اول آنچه ... والیه انیب : - R  
ص ۲۹۵ ، 3 موافقت : موافق بودن V || 4 مخالفت : + کردن V ||



6 که ما گفتیم : که گفته شد V ، - UB || 7 حقیقت : معنی ROh || 12

خوشی : آسایش V || 17 هشت قسم است : از هشت درست V

ص ۲۹۶ ، 3 هر هشت : هر هفت B || 5-6 سورة ۱۹ (مریم) آیه

۷۲ و ۷۳ || 9-10 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ || 12-13 مطلب (۶)

در UB نیست

ص ۲۹۷ ، 1 تا 1 س ۲۹۹ س 7 مطالب (۸) - (۱۴) در

UB نیست || 21 تا 21 س ۲۹۸ س 1 سورة ۲۰ (طه) آیه ۱۹

ص ۲۹۸ ، 2 بی جان است : جان ندارد O || 12 چون ، + عقل را

|| 14 ای درویش : - O || 16-17 سورة ۲۰ (طه) آیه ۲۱ و ۲۲ || 21

مدد : آمد O

ص ۲۹۹ ، 1 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۱۸ و سورة ۲۶ (الشعرا) آیه ۴۶

|| 5 سورة ۳۳ (الاحزاب) آیه ۷۲ || 10 بدان که : - UB || 11-12 باقی ..

دارد : - BWR || 12-17 از جهت آن ... مقابله نبود : وبهشت اول عدم است

عدم بهشتیست که دوزخ مقابله ندارد باقی هفت بهشت دیگر هر يك دوزخ در مقابله

دارند B ، - U || 13 اول : بهشت اول O || اند : + چون ازین عالم تفرید

بیرون می آیند و بعالم ترکیب می رسند دوزخ پیدا می آید || 17-20 چون ...

رسیدند : - WR || 18 شیطان : + هوا B || 18-19 و ازین بهشت اول هر

دو : - VB || 19 آسمان : عالم V || 20 بزمین : بعالم V || وجود : +

آمدند و از بهشت اول بیبهشت دوم رسیدند وبهشت دوم مفردات اند چون بیبهشت دوم

V || خطاب : بآدم خطاب WR || دوم UVBOh : اول WRO || 21 که مفردات

اند : - WR || ۲۹۹ س 21 تا ۳۰۰ س 1 که درین ... سرما نیست : -

WR || 21 بهشت : + اول O

ص ۳۰۰ ، 2 دوم UVBOh : اول WRO || 3 دوم UVBOh : اول

WRO || 5 وزحمت ... شود : - UBWR || 6-8 سورة ۲۰ (طه) آیه ۱۱۵

تا ۱۱۸ || 8 شدند : مشوبشد V || 9 سورة ۲۰ (طه) آیه ۱۲۱ || هر سه :

هر شش WR ، - V || دوم UVBOh : اول WRO || 10 سوم UVBOh :

دوم WRO || هر سه : هر شش WR ، - V || 12 سوم SVBOh : دوم WRO  
 || 13 سوم UVBOh : دوم WRO || 14 سوم UVOh : دوم WRO ، - B  
 || 17 سوم UVBOh : دوم WRO || 18 سوم UVOh : دوم WRO ، - B  
 || 18-20 سورة ۲ (البقرة) آیه ۳۳ و ۳۴ || ص ۳۰۰ س 21 تا ص ۳۰۱ س 1  
 سورة ۲ (البقرة) آیه ۳۴ || باز خطاب .. هر شش : - WR

ص ۳۰۱ ، 2 سوم UVBOh : دوم WRO || چهارم UVBOh سوم  
 WRO || 11 دوم : اول V || 15-16 چون آدم ... در آمد : چون هر شش  
 از آسمان نفرید بزمین ترکیب آمدند WR || 15 سوم UVBOh : دوم O ||  
 16 چهارم UVBOh : سوم O || ملائکه : + عالم صغیر VO || 19 فرمان  
 بردار : + روح VB

ص ۳۰۴ ، 5 امکان UBOh : وجود WRO ماهیت V || 6 وجود  
 UVBOh : مزاج WRO || مزاج UVBOh : عقل WRO || 7 عقل UVBOh  
 علم WRO || علم UVBOh : عشق WRO || 8 نورالله UBOh : مشاهده WRO  
 ایقان V || لقا UBOh : معاینه WRO عیان V || 9 سالک .. بلفا نمی رسد  
 UBOh : چون بعیان رسید بنورالله رسید V ، - WRO || 11-12 هم نور ...  
 بتواند دید : - VWRO || 13-15 اخلاق نیک ... و بحر است : - WR || 17  
 جواهر اشیارا : + دانستن و دیدن R || 20 از جهت آن که : ای درویش WR  
 ص ۳۰۴ ، 2-3 و کار بروی دشوار تر : و خوف وی زیادت V || 2-4

از جهت ... می گردد : - UVB || 11 و در عتاب بود : - WR || 12-14  
 این است ... علم اند : - UBWR || 13 خسیت : حسب O (2X) || محبت :  
 + هر دو V || 14 قرینه : مرتبه V || 15-21 و هر صوغی ... دشوار تر می  
 شود : - UBWR || 17 کردن است : راست کردن است و سجاده خود را ملمع  
 و کوتاه کردن است V || 18-19 کسی را که ... باشدش : ناسخن دراز نشود واز  
 مقصود باز نمایم V

ص ۳۰۴ ، 1 جهت : بهشت آدم را در V || اول : - UWR || آدم را :  
 - V || دوم UVOh : من که بهشت اول است WRO سیوم B || 2 تزیک :

یقین V || 2-3 که هر چند ... دشوار تر می شود :- UVBO || 3 و چون :  
 + بدرخت مزاج نزدیک شد و از بهشت دوم بیرون آمد V || سوم : دوم RO ||  
 4 سوم : دوم RO || 5 مشو : + که هر چند بمراتب بر آئی کار بر تو  
 دشوارتر گردد UB || و چون : شد و از بهشت سیوم هم بیرون آمد و V || 6  
 در عروج : - VWRO || 11-12 و خود را ... نمی‌داید ، - UVB || 13 ایست  
 : توقف R ، - UVB || بنوراهه : بمن WR بمن رسی بنوراهه O بیان V || 14  
 15- و چون ... مشرف شدی : یعنی تا آن گاه که مرا بشناسی و بلفای من مشرف  
 شوی WR || 14 چون : + بیان رسیدی V || 15 شدی و بیبشت : + هر دو  
 جهان یاقتی و بیبشت UVBO || 15-18 و دانش تو .. نماد : - UVB || 18  
 بهشت این : ای درویش بهشت این VB || ص ۳۰۴ س 19 تا ص ۳۰۵ س 11  
 مطلب (۲۱) در B نیست || ص ۳۰۴ س 19 تا ص ۳۰۵ س 1 ای درویش ...  
 نابینا رفت : - V

ص ۳۰۵ ، 1-11 سالک چون .... بتوان شناختن : - UWR || 6  
 نور عقل : عقل V || 7 چندان سیران : چندانی دیگر سیر V || 10 پس ...  
 بتوان دیدن : ای درویش هم نور او بتواند که او را تواند دید V || 12 ای  
 درویش : - VB || 14 بعضی : + که نه از اهل تصوف اند V || ص ۳۰۵  
 س 16 تا ص ۳۰۶ س 10 سالک چون .... ولكن الله رمی : - WR || 16  
 قدرت است : + این طایفه می گویند که V | ص ۳۰۵ س 16 تا ص ۳۰۶  
 س 6 می‌رسد و بلفای ... آراسته می‌کند : صفات خدای آراسته شد V

ص ۳۰۶ ، 1 چند : چندین هزار B || 4 این ظاهر : این همه طلسم  
 B || 7 کند : کرده باشد چنان باشد که V || 9-10 سورة ۸ (الانفال) آیه  
 ۱۷ || 12 اقران : یاران VBOh || 21 یعنی ... دارند : صاحب قدرت اند R

ص ۳۰۷ ، 2-3 از جهت ... آخرت اند : چنان که در منزل اول در  
 حکایت اولیا بشرح تقریر کردیم VO ، - BR || 5 آغاز کند : گیرد V ||  
 7 حال : + و در خاطر ایشان بگذرد آنکس البته V || 8 یابد : + بیرکت  
 خواست ایشان V || 18 هر دو : + مشترك VB

ص ۴۰۸ ، 4 مستالف : مستالف B || 7-9 سورة ۳ ( آل عمران ) آیه  
 ۳۶ || 11 ومع ذلك انکارى درین نیست O : - UVBR || 12-18 وبيشند ...  
 زیاده‌تر است O : - UVBR || ص ۳۰۸ س 19 تا ص ۳۰۹ س 6 مطلب (۲۷)  
 فقط VO دارد

ص ۴۰۹ ، 3-6 وتفرد ... شر لکم : بجای این V فصل ششم در بیان  
 نصیحت ، رساله اضافی (ه) دارد || 5-6 سورة ۲ ( البقرة ) آیه ۲۱۳ || 7 تمام  
 شد : + منزل سوم از جلد سوم UO ، + مجلد سوم B ، + منزل چهارم  
 واهل تصوف جمله درین منزل چهارم اند V

ص ۴۱۴ ، 12 اول : دیگر O

ص ۴۱۵ ، 19-20 ويك روى ... می‌گیرد : ويكى بطرف C

ص ۴۱۶ ، 5 ای درویش : - SC || 6 يکى بیش ندارد O : يك صفت  
 دارد V يکى دارد SC || 13-17 مطلب (۷) SC ندارد || 18 ومقرب شدند  
 SC : بعضی بر درگاه او مقیم شدند V ، - O || 19 واينها اوليا اند : نام  
 ایشان اوليا شد O

ص ۴۱۷ ، 6 سيمد وپنجاه وشش کس :- عدد V || 18 تمامت روى زمين  
 بمقام : خواس مؤمنان بجای SC || 21 ای درویش : - SC || در : بمقام

ص ۴۱۸ ، 11 از جهت آن که : - O

ص ۴۱۹ ، 3 ای درویش : - SC || 5 ای درویش : فصل ۶ ، - V  
 || 10 منتشر : مشتهر V || ص ۳۱۹ س 21 تا ص ۳۲۰ س 1 ذابم ... بلقاي  
 خدای است SC : - VO

ص ۴۲۰ ، 3 بندگان : خلق O || 4 کار : از آن SC || 6 که :  
 باید SC || 10 بدان ... می‌فرماید که : - S || 11 پيشين : انبيا S بی و C  
 || 18 - 20 بعد از من ... دعوت کنند VO : - SC

ص ۴۲۱ ، 3 علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل : - O || ص ۳۲۱ س 6  
 تا ص ۳۲۲ س 10 ای درویش ... دور افتادیم VO : - SC || 20 ای درویش

: - V

ص ۴۲۲ ، 1 شدند و می شوند مراد ازین سخن آن است که : شده اند سخن دراز شد و از مقصود باز ماندیم شیخ می فرماید که در عالم اولیا بیش ازین دوازده کس نیستند و آن سیصد و پنجاه و شش کس را اولیا نمی گویند ابدال می گویند و راست گفته که ایشان دعوت و تربیت خلق نکنند ایشان بخدای عزوجل مشغول باشند دعوت و تربیت این دوازده کس کنند و این که گفتیم بسیار کس از سخن شیخ سرگردان شدند بدان سبب گفتیم V || 5 و این و ازین نوع V | و درین حسرت میرند : و بمیرند حضرت خداوند عز و علا ما را و باران ما را ازین بیماریها نگاه داشت V

ص ۴۲۳ ، 9-10 چون فِصَه ... نباشد O : - VSC || 11 رسول : + و بعضی اولیا V || 20 ملکه را : ملائکه را V || 21 و بعضی در عالم سفلی اند VO : - SC || ص ۳۲۳ س 21 تا ص ۳۲۴ س 1 آنچه در عالم علوی اند SC - :

ص ۴۲۴ ، 1 بکرا ... است SC : بک دارد VO || 2 بکرا ... است : بک ... دارد O || 4 دیگر : زیاده V زیاده و کم O | سورة ۳۷ (الصفات) آیه ۱۶۴ | 6 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶۶ || 15 کنند : + و آن القارا الهام گویند V || 21 همیشه : - VO || ص ۳۲۴ س 21 تا ص ۳۲۵ س 1 پیغمبر ما را : محمدا O

ص ۴۲۵ ، 20-21 این بود ... دوم اند : - C || و حکما ... اند : - O ص ۴۲۸ ، 2 و العاقبة للمتقين : - O || و السلام : - O || 3 انبیاءه ... واصحابهم : النبی وآله واصحابه O || 16 در بلاد : مبتلا Rh || 17 می افتند : می کردند R

ص ۴۲۹ ، 19 فقرا : فقر RO

ص ۴۳۰ ، 5 اینرا : این فقیرا R || 7-11 صبر می کند ... چیزی نمی رسد : R - O || 8 اینرا : این فقیرا R || 11 اینرا : این فقیرا R || 15 تفصیرات : تفصیر R

ص ۴۳۱ ، 7 و شاکر : - O || 17 شفیق : - R

- ص ۴۴۲ ، 18 برای : بهر O
- ص ۴۴۳ ، 2 بکلی O : تمام R || 19 گوناگون : - R (2X) ||
- 20 می جویند O : خواهان اند O
- ص ۴۴۴ ، 9 مقابله O : عوض R
- ص ۴۴۵ ، 7 سوره ۶۵ (الطلاق) آیه ۳ || 9 قوی تر : قوی R || درست تر
- R : درست :
- ص ۴۴۶ ، 6 اگر : + کسی O || 9 اعتمادش : اعتماد یقین R
- ص ۴۴۷ ، 15-16 بیت ... اکنون نیست O : R || 17 چه : چیز
- که R
- ص ۴۴۸ ، 11 سوره ۱۱ (هود) آیه ۱۰۹ و سوره ۸۵ (الروح) آیه ۱۶
- || صفت : - O || 14 بلکه : فی الجمله O || 19-20 سوره ۴۳ (الزخرف)
- آیه ۳۱
- ص ۴۴۹ ، 8-9 سوره ۲ (البقره) آیه ۲۱۳ || 12 سوره ۴۰ (المؤمن)
- آیه ۴۴ : هر دو نسخه « فوضت » بجای « افوض »
- ص ۴۴۰ ، 3 سؤال کردند UR : پرسیدند O || 21 معرفت : معارف R
- ص ۴۴۱ ، 20-21 مطلب (۳۶) در R نیست || 21 العالمین : + يك
- جلد تمام شد و درین جلد ده رساله نوشته شد بیاری پروردگار O
- ص ۴۴۴ ، 3 انبیائه ... الطاهرین : سیدنا محمد وآله اجمعین S || 4
- اضعف ... فقرا : شیخ وقت S || 6-7 در بیان ... جمع کنید : بیان اهل منزل
- چهارم در ذات وصفات خدای چه گفته اند و شرح عالم ملک و ملکوت و عالم جبروت
- چون کرده اند S || 6 بیان : + ذات وصفات O ( + خدای تع Oh ) || 10
- ای درویش ا + منزل چهارم مقابل اهل تصوف است اهل تصوف جمله در منزل
- چهارم اند هر يك منزلی که می آید SOh || 10-11 سخنان جلد ... دیگر
- است : ایشان در سخن گفتن دیگر می شود S || 12 هر يك از طوری اند : +
- و هر يك از منزلی اند SB ، - O || 12 سخنان این جلد دوم : همچنان این
- منزل چهارم را SOh این را O || 13 دید : خواند S || 14 خواند : بنگرید O

- ص ۳۴۵ ، 2 مبدا اول : ذات خدای مع S || 5 الوجود : + لذاته  
 S || باشد : اولی داشته باشد S || الوجود : + لذاته S || 7-9 وعالم ...  
 ملکوت : - UB || 9-10 واین سخن ... اما : - S || 11 بگویم : + بعبارتی  
 دیگر S || S0 بود : + وجود وعدم دو صفت ممکن اند S
- ص ۳۴۶ ، 1 در عالم ... وجود می تواند بود : ای درویش S || 3 وآن  
 خلقانرا ... خبر نیست : - UB || 4-5 که ما ... زمین سد است : - UB ||  
 5 سد O : سفید S || 5-6 وآن خلقانرا .... دیگر هست : - B || 7 زمین :  
 عالم U ، - B || 9-10 می دانی ... کدام اند : - USB || 13 عدم : بالقوة  
 S || 17 تا س ۳۴۷ س 4 مطلب 7 در UB نیست
- ص ۳۴۷ ، 1 پس : اکنون بدان که S || 7 بدان که : - UB ||  
 موجودات بالقوة را که در عالم عدم اند UB0h : عالها که موجودات بالقوة در  
 وی اند SO || کرده اند : + عالم قوت وSO || 10 قوت : جبروت SO ||  
 ۳۴۷ س 11 تا س ۳۴۸ س 2 واین عالم قوت ... ملک می گویند : - UB ||  
 15 جسمانی : جسم S || روحانی : روح S
- ص ۳۴۸ ، 5-6 موجودات ... ممکن اند : ممکنات UB || 7 سورة ۷  
 (الاعراف) آیه ۱۷۱ || 8-9 سورة ۳۰ (الروم) آیه ۲۹ || 12 کم : کمتر U  
 || 14 نکردند : نکشتند وخواهند کشت S نکشته است وخواهند کشت O  
 || 15 زیادت وکم : کم ویش O زیاد وکم Oh || 16 کلیات : کلی S
- ص ۳۴۹ ، 1 سورة ۱۶ (النحل) آیه ۲۹ || 3 جوهری : - USB ||  
 6-7 وپزرکسواری ... آمده است : - UB || 10 سورة ۳۶ (یس) آیه ۸۲ ||  
 11-12 جوهر اول ... کائن : - UB || 17 تا س ۳۵۰ س 3  
 مطلب (۱۳) در UB نیست || 17 سورة ۶۸ (ن) آیه ۱ || 18 جبروت است : +  
 وعالم جبروت دوات خدای است S
- ص ۳۵۰ ، 2-3 سورة ۱۸ (الکهف) آیه ۱۰۹ || 4-13 مطلب (۱۴) و  
 (۱۵) در S نیست || 17-18 وپفرمان وی ... یومرون : - S || سورة ۶۶ (التحریم)  
 آیه ۶ || ۳۵۰ س 19 تا س ۳۵۱ س 3 هر قومی اصطلاحی ... دو طایفه

یکی است : - S

ص ۴۵۱ ، ای درویش : ودیگر SO || 9-20 ودیگر طایفه ... سرگردان باشند : - UB || 14 ای درویش : - S || 15 نادان : نادانان S || 19 هرکه : ای درویش هر که S

ص ۴۵۲ ، 14-15 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۲۰۰ : - S || 19 مفرد : مفردات S

ص ۴۵۳ ، 6 تا ص ۳۵۴ س 2 پس جواهر واعراض ... بمزیادت نقصان : - S || 17-21 واگر آن ... من دمیها : - UB || 20-21 سورة ۹۱ (الشمس) آیه ۹ و ۱۰

ص ۴۵۴ ، 6 عالم علوی و عالم سفلی : - UB || 7 سورة ۶۳ (المنافقون) آیه ۷ || 7 خزینهما : خزاین S || 9 حیوة : + و خزینة صحت SB || 11 خزینهما : خزاین S || دارد : + ای درویش S || 15-21 در عالم عدم ... انسانی خزینةئی است : عالم عدم خزاین خدای اند و عالم مفردات خزاین خدای اند و عالم مرکبات خزاین خدای اند UBh || ص ۳۵۴ س 21 تا ص ۳۵۵ س 1 سورة ۱۵ (العنکبوت) آیه ۲۱

ص ۴۵۵ ، 3-6 مطلب (۲۵) در UB نیست || 4 خزینة : خزاین S || 5 عجائب کارستانی : عجب کاری S || 6 حالی : عالمی S || حکم او : اما چه فایده S || 7-12 مطلب (۲۶) S بعد از مطلب (۳۴) دارد || 7 این است : + که درین رساله گفته شد S || 11-12 سورة ۶ (الانعام) آیه ۷۵ || 15-20 بدان که ... جبروت است : - B

ص ۴۵۶ ، 5 طبیعت آدمی : طبیعت UB || 6-12 هر چیز ... طبیعت است : - S || 8 بالفعل : بالقوة O ، - U || 13-15 چون دانستی ... بدان که : - UB || 21 رسیدند : + ای درویش S || اصای اندرونی و بیرونی آدمی : مفردات عالم صغیر S ، - U

ص ۴۵۷ ، 1 باصای آدمی : بمفردات SOh || با اصا : با مفردات SOh || 2-3 بکمال ... آخرت : + آدمی B ، بمرکبات SOh || 3 در



اعضا : در مرکبات S || 4-12 چون مفردات ... نموتون : - UB || 11-14

كما يمشون ... بفعل آیند : - S || 21 چندین : چنین SB

ص ۳۵۸ ، 1-2 سورة ۴ (النساء) آیه 1 تا ۳ : - UB || 5 اند : +

همچنین SO || 7-16 اول سورة می ... ای درویش : - UB || 8 این سورة :

سورة اقرا S || 8-9 سورة ۹۶ (العلق) آیه ۱ تا ۳ || 10 بشناس O :

بخوان و خودرا بشناس پس S || آنگاه موجود خودرا بشناس : - S || 18 راست :

يك S ، - B || میوه : نمره Oh || میوه : نمره Oh || 20-21 سورة ۹۸

(البینة) آیه ۶۵ || ص ۳۵۸ ص 21 تا ص ۳۵۹ س 2 اگر ... راست بود : - S

ص ۳۵۹ ، 11-12 شك نیست ... اما : - UB

ص ۳۶۰ ، 6 || 7 این عبارت را و : - S || 7 و این جوابرا : - UB || 7-8

بعبارتی دیگر : - S || 8 فروتر ازین : - UB || 10 عشقاند : + و آن عزیز ازسر

همین نظر فرموده است B || 16 عبارت را : جوابرا S || بعبارتی : - S || 16-17

فروتر ازین : - UB

ص ۳۶۱ ، 4 طهارت : + و حضور O || 14-15 هرچند ... میسر نشود : -

S || 14 اورا : + این کار B || 18 گرداند : + اول خودرا آنگاه دیگران

SO || 21 رساله اول از جلد دوم : - SB

ص ۳۶۴ ، 5-6 و خدای تع : و مبداء اول B || 11-12 اول صلاحیت ...

دارند : - UB || 16 خدای اند : + ربنا بك الحمد ملی السموات و ملی الارض

و ملی من شئت من شی دلیلست و اشارتست بملك و ملكوت و جبروت O

ص ۳۶۵ ، 5 درین موضع : - UB || 17 ذات ، ازل U

ص ۳۶۶ ، 6-8 از جهت ... ماهیت است : - UB || 8-9 سورة ۲۶ (الدهر)

آیه ۱ : - USB || 9 دلیل ایسن تقریر است : - USB || 10 ای درویش : -

USB || 11 خوداند : + ای درویش USB

ص ۳۶۷ ، 1 تا ص ۳۶۸ س 2 فصل دوم در S نیست || 3 دارند : +

هریک استعداد نقشی دارند B || 13 درویش : + می افتد UB

ص ۳۶۸ ، 2 می بیند : می داند O || 14-16 چون این ... تعاند : - SE || 16

مع اند : + غرض ازین سخن آن است که ماقیات جمله موجودات در ازل جمله در علم خدا بودند وجود علمی داشتند OSE || 18-19 موجودات که کلیات اند : UB || 19 بموجودات : + مرکبات S ، جزویات E || 21 باشد : + قدیم نبود O

ص ۳۶۹ ، 2-5 خدای تع ... اما : - UB || 3 سوره ۱۴ (ابراهیم) آیه ۴۱ : - SE || 3-4 سوره ۴۰ (المؤمن) آیه ۲۰ : - SE || 4-5 سوره ۳۴ (سبا) آیه ۳ : - SE || 11 که مبداء اول است : - SE || 19 پس O : - USBE || ص ۳۶۹ س 21 تا ص ۳۷۰ س 2 اما جوهر ... بالكلام است UO : - SBE

ص ۳۷۰ ، 9 ای درویش : - UB || 10-11 چند نوبت ... مرکبات : UB || 12 در مقابله نزول بود : چنین خواهد بود UBOh || 16-18 چون ... تمام کشت : دایره تمام کشت ودایره تا باول خور نرسید تمام نشد SE

ص ۳۷۱ ، 2 سوره ۴۸ (الفتح) آیه ۷۰۴ || 5 سوره ۶۳ (المنافقون) آیه ۷ || 7 تربیت : دولت Oh || 11 دیگر : از سر همین B || 13 نمی آرد : نمی نهد SE || 17-18 سوره ۶۶ (التحریم) آیه ۶ || 19 سوره ۳۷ (الصفات) آیه ۱۶۴ || 20 صفات : + تمامت حکمتهای SE || 20-21 و حکمتها ... آیند : - SE

ص ۳۷۲ ، 3 تمام کنم : ای درویش هر رساله که می آید درین منزل چهارم سخن بلندتر می شود حاضر باشی SE || تمام شد رساله دوم از جلد دوم UO : - SBE

ص ۳۷۳ ، 4 بدان که : + اعزك الله فی الدارين V || 5 وحدت : عالم وحدت SV || وحدت است با کثرت و : - UB || 5-7 وعالم بی نام ... واحد : - SV || 6-7 سوره ۱۱۲ (الاحلاص) آیه ۱ : - U || 7 سوره ۱۶ (النحل) آیه ۲۳ و غیرها || 15 مرغ : تیهو O کبوتر B || زندگانی : پرواز B || می - باشد : زندگانی می کنند B || 18 نیست : + و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است B

- ص ۳۷۵ ، 1-2 این شعر فقط UB دارد ؛ در B بیت اول بعد بیت دوم است | 9 باشد : + سخن امام ... جبرونه (رك 17-19) O || 11-12 از جهت ... می بیند : - V || 16-17 سورة ۳۰ (الروم) آیه ۵۶ || 17-19 سخن امام ... جبرونه : - SVBO || 20 تقدیر .... کردند : اندازه همه چیزها در عالم جبروت مقدر ومعین بود V || تقدیر : تقدیرات S || 21 هر چیز ... گردانیده‌اند : - V || ص ۳۷۵ س 21 تا ص ۳۷۶ س 1 سورة ۱۱۳ (الرعد) آیه ۹
- ص ۳۷۶ ، 8 مبداء اول : اول موجودات SV || 10 جواب : - UB || 11 اما : با آن که مشکل است O ولیکن S ، - V || 14-15 نیست ... نیاید : لازم نباشد S || 20 نمی شاید : + گفت S
- ص ۳۷۷ ، ۶ آب : + بنسبت خاك V ، + از خاك OS || 12 چیزی دیگر از خاك : خاك دیگررا SV
- ص ۳۷۸ ، 3 نرویدی : نمی رستی O || 7 کند : + آتش UB || 8 تر کند : تر شود S || 9 جوشان کند : بجوشد B || 10 کند : شود S || 14 روشن تر ... بدان که : - SV || 15-16 وشعاع ... بگیرد : - UB || 18 یابد : + یا جای یابد O
- ص ۳۷۹ ، 2 باشند : + ودر جمله لطیفها وکثیفها هم چنین می دان هیچ يك خرق یکدیگر نمی کند وجای یکدیگر تنگ نمی کند V || + خاك : آب B || 8 وبعضی در مکان هوا سفر می کنند : - B || 13 فرش O : ما U زمین SOh ، - B
- ص ۳۸۰ ، 1 این سخنها : - UB || 2 نزدیکتر : روشنتر Oh || 9 بود : + وروح را خرق نمی کند وجای روح تنگ نمی کند V || 13 آسیبی : زحمتی SVOh
- ص ۳۸۱ ، 6 لطیف لطیف : لطیف US || 8 لطیف لطیف لطیف : لطیف لطیف U || 8-9 لطافت ... فهم است O : - USVB || 16 سورة ۴۱ (فصلت) آیه ۵۴ || سورة ۶۵ (الطلاق) آیه ۱۲ || 20 دیگر است : + واحاطت خدای دیگر است O || احاطت جسمی : احاطت جز خدائی Om ||

روخی : خدائی Om

ص ۳۸۲ ، 4-6 تا سخن ... آگاه است SV : همچنین UB ، O هر دو دارد || 8-9 سوره ۶ (الانعام) آیه ۱۰۳ و سوره ۶۷ (الملك) آیه ۱۴ || 9 يك کلمه USB : است V کلمه از حکمت محمد عم O || 11 باشد : + باین تقریر ترا یقین شد که علم خدا بکلیات و جزئیات همه عالم از ملکه و ملکوت و جبروت محیط است O || 15 زیاده : بیشتر USVB || 17 سوره ۵۷ (الحديد) آیه ۴ || کند : + و آن عزیز از سر همین نظر فرموده است . بیت : باز دانی که من چه گویم \* کرت افتد گذر بعالم هوش B || 21 سوره ۵۰ (ق) آیه ۱۵

ص ۳۸۳ ، 2-4 که آن سخت ... هم اندک اند پس O : که UVB || 2 سوره ۳۴ (سبا) آیه ۱۲ || 4 مردم : بیشتر مردمها Oh || 5-9 از مردم ... معلوم کرده اند : - V || 6-7 سوره ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۸ || 8-9 تصور کرده اند : دانسته B || ص ۳۸۳ س 12 تا ص ۳۸۴ س 1 شیخ اوحدی .... ما روی او U : - VBO

ص ۳۸۴ ، 3-13 واز تو بتو ... بشنود : - V || 6-10 این رباعی فقط O دارد

ص ۳۸۵ ، 1-3 این بیت فقط O دارد || 6 آگاه نیست : + و بر آن قادر نیست O || گویا نیست : + ای درویش V ، + با همه است B || 7 نمی دانند : + و آن عزیز از سر همین نظر می فرماید . بیت : گویم بهر زبان و بهر گوش بشنوم \* و این طرفه تر که (؟) که گوش و زبانم نیست \* چون هر چه هست در همه عالم همه منم \* مانند در دو عالم از آنم بدید نیست B || 8 و چه می گوید : + و بکه می گوید و بچه می گوید O ، - V || 10-12 ای درویش ..... چه خواهد بود : - V || 18-20 این بیت فقط O دارد || ص ۳۸۳ س 21 تا ص ۳۸۷ س 15 مطالب (۲۴) تا (۲۷) در UB نیست

ص ۳۸۶ ، 5 ندارد : نباشد V || ص ۳۸۶ س 8 تا ص ۳۸۷ س 4 مطالب (۲۵) و (۲۶) در O نیست

- ص ۴۸۷ ، 5-6 نه نيك ... دارد : - O || 6-7 اگر ... هم نباشد O :  
 - V || 18 کند : گفته V
- ص ۴۸۸ ، 3 فاسقان : فاسدان B جاهلان V || 5-8 ای درویش ...  
 تمام شد : - UBOM || 10-18 ودیگر باید ... وپراکنندگی آرد : هر سالگی  
 که شایسته صحبت دانا گشت باشد يك روز بلکه يك ساعت در صحبت دانا بهتر از  
 آن باشد وفاضلتر از آن بود که صد سال بی صحبت دانا ریاضت ومجاهدت کشید  
 کار صحبت دارد هر که هر چه یافت از برکت صحبت دانا یافت V || 19 تمام  
 شد رساله سوم از جلد دوم U : تمام شد رساله چهارم از جلد دوم O ، - VB
- ص ۴۹۰ ، 9 انه ... جدیر : - O || 18 سورة ۶ (الانعام) آیه ۵۹  
 ص ۴۹۱ ، 12 کتابت : مرکبات O || 12-13 سورة ۶۸ (القلم) آیه ۱  
 ص ۴۹۲ ، 7 محفوظ : - UBA || 9 مرکبات : عالم مرکبات A || 10  
 محفوظ : - UB || 19-21 سورة ۱۸ (الکھف) آیه ۱۰۹
- ص ۴۹۳ ، 8 آن سخن : سخن AO || 9 نسخه ی : - AO || 11  
 محفوظ : - UBA || 14 محفوظ : - UBA || 16 اعضا : + آدمی A  
 ص ۴۹۴ ، 6 محفوظ : - UBA || 12 دوات می گویند : - A || 15  
 جهت آن : آن جهت O || 16 اعضا دایم : دایم اعضا U || 17 صنعتها : صنعتها UB  
 ص ۴۹۵ ، 1 می نویسند : بعد ازین مطلب A مطلب (۶) رساله پانزدهم  
 دارد || 6 چهارم U : پنجم O
- ص ۴۹۸ ، 11-13 ودیگر ... چیست : - V || 18 تا ص ۳۹۹ ، 2  
 اول چیزی ... عقل اول می خوانند : در رسائل ( : رساله V ) ما قبل بیان جوهر  
 اول کرده شد ( V : کردیم جوهر اولرا Oh ) که جوهری است که بی واسطه  
 غیر از حق ( : خود V ) پیدا آمد وچیزهای دیگر. بواسطه وی پیدا آمد این  
 جوهررا جوهر اول می گویند VOH
- ص ۴۹۹ ، 4 می خوانند : می گویند B || عقل اولرا : جوهر اولرا  
 VOH || 5-8 باعتباری ... اول است : - UBA || 8-12 وآن عزیز ... رواست  
 : - UBAO || 14 آن يك چیز : + را O آن چیز V || باین صد نام : -

A || 21 ما : - VB

ص ۴۰۰ ، 1 می کرد : می گرداند VO || کرد : فرمود VOm ||  
 3 می کرد : می گردانید VO || 3-5 نامش عقل ... پیدا می کرد : - V ||  
 3 کرد : فرمود Om نهاد A || 5 می کرد : می گردانید O || کرد : فرمود  
 VOm || 10-11 عقل اول ... ملك است : - V || 11 اسامی : اسامی اسامی AO  
 ص ۴۱۰ ، 3 عمل : قدرت V || 15 مخلوقات VOh . موجودات  
 UBAO || 16 فرزندان VOh : آدمیان UBAO || 17-19 واین عزیز ...  
 محکم B : - UVAO

ص ۴۰۲ ، 7 جهت : + فرمود V || 13-14 عالم کبیر ... علم عقل  
 اول است : - UBA || 14-15 عقل ... خدای است : ای درویش V || 16  
 بسیاری : بسیار U بسیار کس O || 19 نیافته اند : ندیده اند و نیافته اند O ||  
 19-20 سوره ۳۶ (یس) آیه ۸۲ || 21 رسیده است : وایشان دریافتند است O  
 ص ۴۰۳ ، 1-2 سوره ۵۴ (القمر) آیه ۵۰ : + یاد آورده اند O ||  
 3 نه خدای است : و خدا مظهر ذات او O ، - UB || 4 زوی ... رسیده اند  
 V : - UBAO || 5 اول : - U || 11 سلطان العتاق O : - UVBA ||  
 همدانی : - UVB || 13 سبب خیر ... شیطان است : - UA || 13-14  
 سبب رحمت .. عذاب است : - A || 14 ملك رحمت : ملك O | عذاب ملك  
 عذاب : لعنت شیطان O || 15 ای درویش O : - UVBA || بکارهای نيك  
 دعوت می کند و : - A || دعوت : طلب V || 16 بکارهای : بکاری O || 17  
 نيك باز می دارد : بد باز نمی دارد O || 18 خود : + بودم V || شبی :  
 شیت U شبی حضرت V || 20 خوان را : گوی را V || می دانی : می شناسی V  
 || 21 لاحول خوان : لاحول گوی V

ص ۴۰۴ ، 3 ای درویش : + آنچه حقیقت این سخن است بشرح تقریر  
 کنم که دانستن این سخن از مهمات است . بدان که در عالم کبیر کارکنان  
 هستند و درین سخن هیچ شك نیست و در عالم صغیر هم کارکنان هستند و درین سخن  
 هم شك نیست این کارکنان را دانایان هر يك باصطلاح خود نامی نهاده اند VOh

|| 7 نامی دارد : + یعنی این خداوند را باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند VOH || 8 است : کرده اند VOH (دو دفعه) || 9 است : کرده اند VOH || نور الله است : نور الله کرده اند و این جمله اسامی يك جوهر است و این يك جوهر حقیقت آدمی است VOH || 10-11 چون این ... در وجود می آید : و آن يك جوهر برنگی ( : بنوعی Oh ) دیگر باضافات و اعتبارات باسامی مختلفه ذکر کرده اند که این خداوند خانه را دیدند که چند کار می کرد VOH || 12 و آبادانی و فرمان بردن : و اصلاح V و فرمان نا بردن : - V || 13 و خود بینی و فرمان نا بردن : و فرمان نا کردن و یکی تواضع و فرمان بردن VOH و خود بینی OA || 14 آبادانی : اصلاح V || 15 و فرمان برد : - V || 16 و فرمان نمی برد : - VAO || 17 و خود بینی : - V || 18 نهادند : + و باعتبار آن که تواضع می کند و فرمان می برد نامش آدم نهادند VOH || 18-19 آدمی که هست شیطانی دارد : آدمی را شیطانی هست A || 20 تا ص ۴۰۵ ، 8 پس ملك و شیطان ... باز نمایم : ای درویش عمارت و اصلاح و فساد و خرابی در خود می کند و در غیر خود می کند V

ص ۴۰۶ ، 2-3 سورة ۳۸ (ص) آیه ۳۶ و ۳۷ || 6 ایشان : + طایفه B || 9-14 ای درویش ... نامش عقل است : - A || 13-20 عالم ملك جسم ... ملایکه می خوانند : - V || 13 در مرتبه ئی : در مرتبه اول O || 17-20 هیچ شك نیست ... می خوانند : - A || 20 علوی : کبیر V || و عالم : و کارکنان عالم V و AO || سفلی : صغیر V || 21 تا ص ۴۰۶ ، 6 علم هر يك ... ما یومرون : - V

ص ۴۰۶ ، 1 سورة ۳۷ (الصفات) آیه ۱۶۴ || 4 ایشان : هر یکی U هر يك O || 5-6 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶ || 7 رساله هفتم از جلد دوم U : رساله هشتم از جلد دوم O منزل دوم و حکما جمله درین منزل دوم اند و اهل تناسخ جمله درین منزل سیوم اند V

ص ۴۰۸ ، 6-7 اما بعد ... النسفی V : - USBOE || 7 بدان که : + منزل چهارم ذکر کرده شد E منزل : - B || پنجم : سیوم SV || 7-10

و طریق تناسخ ... تناسخ اند VSO : - UBE || 9 وهستند : - O || 10-12  
 و گفته آمد ... خلاف کرده اند : - SVE || 12 تا ص ۴۰۹ ، 2 اهل تناسخ  
 می گویند ... اکنون بدان که : - SV

ص ۴۰۹ ، 3 تا ص ۴۱۰ ، 6 که نفوس جمله ... باز نمایم : -  
 UBEO || 3 آدمیان : + یعنی ارواح جمله آدمیان S || 3-4 در عالم علوی  
 ... بوقت خود S : - V || 5 خود : - V || 6 خود : - V || 13 کس :  
 کسان S کس : کسان S || 14 نتوانند : توان S || گذشت : بگذرد S ||  
 16 است از ... و عروج : - S || چندین : - V || 21 کس ، کسان S

ص ۴۱۰ ، کس : کسان S || کس : کسان S || 3 تا : + باین S  
 4 در : بر S || 7 جزوی ، جزوی اند U جمله آدمیان SVOh || 12  
 و بقدر .... می سازند : - UB || 20 بدان که : - U

ص ۴۱۱ ، 7 نزول : + و عروج V || 10 ازین همه گشتن : - UBE  
 15 می کنند : می آید US || 18 درخت لفاع : لفاع U واق واق : واق  
 V || 19 دیگر : - U || 21 می کنند : می آیند U

ص ۴۱۲ ، 1 کرمی : کرمک O || 2 گل : + وآب U || 3  
 حیوان : از حیوان U ، - V || 4 فیل : پیل SE || 9-10 یعنی نفس ...  
 اماره می گویند : - UBE || 10 حکما : علما SVOh || 11 نفس ناطقه را  
 نفس لوامه می گویند SV : نام وی نفس لوامه است O نام وی نفس ناطقه است  
 UBE || 11-13 و براتب بر می آیند ... قدسی می گویند : - V || 12-13  
 نفس ناطقه را نفس قدسی می گویند SOh : نام وی نفس قدسی است UBEO ||  
 14 نفس ناطقه را نفس مطمئنه می گویند SVOh : نام وی نفس مطمئنه است  
 UBEO || 15-16 سوره ۸۹ (الفجر) آیة ۲۸ تا ۳۱ || 17-19 ای درویش ...  
 پیوند : یعنی UBE || 19-20 چون بدرجه حکما رسیدند : بعضی SV || 20  
 رسیدند : رسند U || از دوزخ : از درکات دوزخ O || گذشتند : بگذرد SV  
 رسیدند : رسند SV || 20-21 چون بدرجه اولیا رسیدند : بعضی SV || 21  
 گذشتند : بگذرد SV || رسیدند : رسند SV



ص ۴۱۳ ، 1 و چون ... بخدای رسیدند : - V || چون بدرجۀ انبیا رسیدند : بعضی S || گذشتند : بگذرد S || رسیدند : رسند S || 2 سورة ۵۴ (القمر) آیه ۵۴ و ۵۵ || علماء : - UBE || 9 این سه معنی ... نبوت است : - SV || 16 به نباتی یا به حیوانی یا به انسانی : به تخم نباتی یا به نطفه حیوانی یا به نطفه انسانی SVOM || 16-17 که مناسب استعداد وی باشد : - SV || 17-20 که بنزدیک ... کار کنند : - SV || 18 وده نفس : - U || 18-19 و چون ... تعلق سازند B : - UEO || 19 ایشان : - O

ص ۴۱۴ ، 2 باشد : + در سه منحصر است O || 3 سه دور است : ادوار سه است Oh || 4 اعظمی : + اما O || نباشد : + اگر U || 5-6 روی زمین را : روی را U || 7-9 اما ... خراب نشود : خراب شوند S || 7 اثری از : - U || 8 محکم : بزرگ محکم O || 9 آب و باد و آتش : آب و باد UE ، - O || 10 عام : + تر O || 11-13 نباتات و حیوانات : - V || 11 آثار : عمارات و آثار O || 12-13 نباتات ... پیدا آیند : - OE || 15 تا ص ۴۱۵ ، 16 که هوای آن ... دیگر باره پیدا آیند : - B

ص ۴۱۵ ، 4-5 و در آخر ... دوری است : - V || 14 بگذرد : میگذرد S میگویند که میگذرد V || 16 نوع : نوع SE اباره : - U || 18-20 و شریعتی و قانونی ... منسوخ کند : - V || 18 دیگر : نو دیگر U || 20 کند : کرداند S

ص ۴۱۶ ، 1 بی شمار : + بوی و O || 8 معنی : - O || 14-15 وکوه ... نبود : - UBE || 15 سورة ۲۰ (طه) آیه ۱۰۶ || 18 ای درویش... ظاهر شوند : - UBEO || 18-21 اما ... کامل شوند : - UBE || 21 چیز : صنعت و حرفت O

ص ۴۱۷ ، 1 بیان : - O || 5 سورة ۴ (النساء) آیه ۶۰ و غیرها || 6 در بیان نسخ : - S || 8 در بیان نسخ : - UE || 14 این است مراتب نسخ : - UVBE || 15 مسخ : فسخ S | عبارت : - E || 16 دیگر : + جنس O | فرود : فروتر از O || جزوی : انسانی VOH ، - S || 17 بعد از : با O ||

18 همچون ... موصوف شود : - UBE || 19 و معاصی بسیار کند : - SV ||  
21 و ص ۴۱۸ ، 1 مور یا موش : مور و موش SBE

ص ۴۱۸ ، 5 باز گردد ... نبات : یا S || 6 باز گردد : فرو رود  
SVOh | بصورت معادن حشر شود SVO : - UBE || 6-7 سور ۶۶ (التحریم)  
آیه ۶ | قوا ... معنی است O : - USVBE || 7-8 و سالهای ... سنة : -  
UBE || 8 سور ۷۰ (المعارج) آیه ۴ || 9 کشد : می کنند US || 10 یابد:  
E - || 10-11 سور ۴ (النساء) آیه ۵۹ || 14 و همچون ... شود : - UBE  
|| 17 غیر ناطق : - SVO || 20 تا ص ۴۱۹ ، 8 وقت باشد ... باز آمده‌اند  
SV : - UBE0

ص ۴۱۹ ، 9 ای درویش ... شد که SV : - UBE0 || جزوی : آدمی  
SV || 10-15 که شریف ... خواهد بود SV : و چون کمال خود حاصل کردند  
بعد از مفارقت قالب انسانی ازین عالم کون و فساد خلاص یابند و بعالم بقا و نبات که  
عالم عقول و نفوس است می پیوندند و در آن عالم بقا و نبات هر يك در مقامی باشند  
و طهارت هر که زیاده باشد مقام وی بالاتر باشد چنان که در رساله حکمت تقریر  
کرده شد UBE0 || 16 تا ص ۴۲۰ ، 5 مطالب (۱۶) و (۱۷) در SV نیست  
|| 16 دیگر : - U

ص ۴۲۰ ، 1 سور ۴۲ (الشوری) آیه ۵ || 4-5 سور ۱۹ (مریم) آیه  
۸۸ و ۸۹ || 5 تمام شد منزل پنجم : - SV

ص ۴۲۲ ، 4-6 اهل وحدت ... خواهم کرد VO : - UB || 4 ششم‌اند  
و در منزل هفتم : ششم و هفتم O پنجم‌اند و در ، منزل ششم || 5 ششم : پنجم V  
|| 9 ای درویش : - UB | از اهل وحدت : - UB || 10 بر : - U || 14  
موجودانی : موجود ذاتی O || 15 و آب : - U || 16 عکسی و ظلی : ظلی  
و عکسی O || 17 تا ص ۴۲۳ ، 9 مطلب (۴) در UB نیست || 17 ندارد : - V  
ص ۴۲۳ ، 3 این طایفه : - V || 4 این : + دو V || 8-9 تا

سخن ... نمایم V : - O || 10 این طایفه می گویند که V : - UBO ||  
18 فصل : - UO || 20 باشیم : ایم UO

ص ۴۲۴ ، 4 خواب نکرده می : در خواب نرفته V || 5-6 آن کس :  
 - UO || 11-13 عالم را نیز .. محکوم اند O : - UVB  
 ص ۴۲۵ ، 1 این : - UVB || 3-7 پس ازین ... بر وجود خدای  
 عزوجل : - U || 10 احوال این : احوال UB || 11 تشبیه : نسبت UB ||  
 15 تشبیه VOH : نسبت UBO

ص ۴۲۶ ، 4 دنیا هیچ نه ارزد O : که دنیا هیچ بقا وثبات ندارد V ،  
 - UB || 5 از جهت آن : - UB || 5-6 وهر چه ... نباشد UB || 7 مقدار  
 UV : قدر BO || 9 دوستی اهل : صحبت اهل VOH || 10 تمام : جمله O ،  
 - U || 11-12 و بعضی ... می شوند : - B || 12-13 اگر چه ... می شناسند  
 و VO : اگر چه U ، - B || 14 بقدر ضرورت VO : - UB || 15 بود :  
 شد V ، - U || 16 وکدام ... باید بودن VO : - UB || 18-19 بلکه ...  
 توانند بود VO : - UB || 21 برد : بود O | بود : شد O || ازین ددی  
 خونخور V : - UBO

ص ۴۲۷ ، 1-2 که از جزع ... ندهد V : - UBO || 2 تمام شد  
 جلد سوم و : - VB || وتمام شد منزل ششم : - B || ششم : پنجم V || 2-3  
 واین يك طایفه اند از اهل وحدت : - UB

ص ۴۳۰ ، 4 درویشان V : اما بعد چنین گوید اضعف ضعفا وخادم فقرا  
 عزیز این محمد النسفی که جماعت درویشان UA || 7-8 وما توفیقی .. انیب :  
 اجابت کردم UA || 11 بنزدیک اهل وحدت : ابو تراب نسفی می گوید که UA  
 || 15 است : دارند UA | 15-16 زحل بر .. هفتم : - UA || 16 دور تر  
 است : + وزیر تر است و UA || 17 وباقی را ... هر کدام که V : وقمر  
 که بما نزدیکتر است بالاترست وبر آسمان هفتم است یعنی هر چیز که UA

ص ۴۳۱ ، 4-5 واز درخت هر چیز ... شریفتر بود : - A || 5  
 وشریفتر : - U || 10-12 وهمه چیز .. این چنین است : - A || 10 که : -  
 U || 11-12 درین عالم ... این چنین است : - U || 12 سوره ۶  
 (الانعام) آیه ۵۹ || 14 خواهد شد : + وشك نیست که این چنین باشد

UA || درخت : شاخ ودرخت UA || پیدا آید : + که در بین و ساق و شاخ  
 درخت باشد و هر چیز که بر شاخ درخت پیدا آید و پیدا آمدن UA || 16 اهل  
 وحد می گویند : ابو تراب می گوید UA | مراتب : این درخت همیشه بود  
 و همیشه باشد و مراتب UA || 17 باشد : + از جهت آن که امکان ندارد که  
 نیست هست شود و امکان ندارد که هست نیست گردد همیشه نیست نیست باشد  
 و همیشه هست هست باشد UA || 19-21 و آن عالم سفلی ... دیگر نگیرند : - UA  
 ص ۴۴۲ ، 2-3 و آن عالم ... و میوه درخت اند : - UA || ... 6  
 رسیدن : رسیدگی UA || 10 جائی بجائی : حال بحال UA || 10-11 بخلاف ...  
 و شاخ : - UA || 12 این درخت را : ای درویش ابو تراب می گوید که این  
 درخت را UA | و ساق از خود است : - A || 14 باغبان : خورنده و باغبان A  
 || 16 سایه : صحت UA || حیوة : حیات و ممات UA || از خود است : +  
 و ملک از خودست و ملکوت از خود است و جبروت از خودست UA || 17 همه  
 از خود است : - UA || 18-19 یافت که دریافت ... نیافت : - UA

ص ۴۴۳ ، 3 اهل وحدت می گویند : ابو تراب می گوید UA || 4  
 و حرکت ارادی : - UA || 5 و حرکت ارادی : - UA || 6 موجودات : مراتب  
 موجودات UA || 7-8 و حرکت ارادی : - UA || 12 و حرکت ارادی : -  
 UA || 14 و حرکت ارادی : - UA || 16 ملکوت است : + آنچه ازین  
 درخت محسوس اند نامش عالم شهادت است و آنچه معقول اند نامش عالم غیب است  
 و آنچه ازین درخت محسوس اند نامش دنیاست و آنچه معقولند نامش آخرت است  
 UA || 20 می آید : آمد UA || 21 می رود : رفت UA || نمی آید :  
 نیامد و هیچ چیز بهیچ جای نرفت UA

ص ۴۴۴ ، 1 با خود : + دارند UA || 2 دارند : + اعراض از  
 قوت بفعل می آیند و باز از فعل بقوت می روند و از عالم اجمال بعالم تفصیل  
 می رسند و خود را جلوه می دهند و باز از عالم تفصیل بعالم اجمال باز می کردند  
 تمام شد سخن اهل وحدت UA ( + و تمام شد منزل هفتم U )

ص ۴۴۷ ، 9 بیشتر : یکی بیش Ch

ص ۴۵۰ ، 2-10 الحمد ... جدیر : ای درویش دانستن این فصل از مهمات است O || 5-10 که جماعت ... جدیر : - V || 15-16 و این مراتب ... بکمال رسد V : وزود بکمال رسد O ، - C

ص ۴۵۱ ، 2-3 الحادش .. کمراه اند ، - C || 2 الحادش : الحاد O || خلاق : خلقان O || 6 ناقصترین آدمیان : ناقصترین مردمان و کمراهترین عالمیان O || 8 آنگاه : - O اباحتش در پیش V اباحتش پیش C اباحت پیش وی O || 9 خلاق : خلقان O || 16 می رفت : شده بود C بود V || 17 دیگرش : دیگر C || 18 شیخی و پیشوائی O : پیشوائی و شیخی C پیشوائی V || پیشوائی : + و شیخی C

ص ۴۵۲ ، 5 دل : - V || 7 بطاعات و عبادات : بعبادات O || مر ۵۰۲ ، 9 تا ص ۴۵۳ ، 3 این چنین کس ... بعلامت بگذراند : - C || 10-11 خیال پیغمبری در خاطرش O : بخيال پیغامبری V || 11 نیز راضی نگردد : فساعت نکند پیغمبری خواهد O || هم : - O || 12 است : - V || 18 باشند و نادان بوند V : و اندک عقل باشند و نادانی و حماقت بر ایشان غالب باشد O || 19 موافق : - V || 20-21 بگویند ... یافته اند : - O || 21 بروی : - O | گردانند : کنند O

ص ۴۵۳ ، 1 خاطر : + و آرزوی O نیک نیست Oh | 3 پیشوائی ... بگذارند : گیرد O || 12 همراه است : + هر نفس که باشد البته بالا طلبد V || 13 پس : - VC || 20 سورة ۷۹ (النازعات) آیه ۴۰ و ۴۱

ص ۴۵۴ ، 2 دوستی جاه است : حب مال و حب جاه است O || 3-4 باقی ... رسیدند : - O || 6-16 طامات ... که تو باشی : - C || 6 و دعوی : - V || 10 قاضیئی : قضا O || 11 سعی : بند O || باشد O : است V || 12 بر خود O : - V || بزرگتر و V : - O | آن کس : آن V || 13 تنگتر می کند و بر خود می بندد O : ببندد و تنگ کند V || 14 بر خود ترك جاه است O : ترك است V || 16 پس : - VC || 18 در خوف بود : - O || 20 در باب دین : - VC

ص ۴۵۵ ، 5 ندانی و : O : - VC || 5-6 بیش نگیری و باندیشه خود  
 مذهبی نسازی : و مذهبی پیش نگیری C || 8 فضا و علما بوده اند که : - VC  
 || 9 کردند : + و طریقی. پیش گرفتند C || 11 محقق ایم : بر حق ایم O ||  
 12 یکی بیش نباشد : از میان چیزهای مختلف یکیست بیش نباشد و یکی بیش نتواند  
 بود O || 13 حقیقت O : حقیقت V حق C || 15 از آن V : ازیشان OC || که  
 گفته شد : - OC || 18-19 و بیقین ... مدار O . - VC

ص ۴۵۶ ، 1-3 که ترك ... دو جهانی کند O : - VC || 4 تمام شد :  
 + سخن اهل وحدت و تمام شد منزل هفتم O تمت الرسالة و کتاب منازل السائرین  
 ، C - V

ص ۴۷۳ ، 1 سورة ۶ (الانعام) آیه ۵۹ || 10-11 سورة ۳۷ (الصافات)  
 آیه ۱۶۴ || 11 سورة ۶۶ (التحریم) آیه ۶

ص ۴۸۰ ، 11 واز رحم باین عالم آید : - SO || 13 یعنی عالم  
 اجمال ... وجه آدمی است : - O || و عالم تفصیل : + و چون جسم آدمی بنهایت  
 رسید واز اجمال بتفصیل آمدند V || 15-16 یعنی عالم اجمال ... هر دو مرتبه  
 V : - SO || 16 چون ذات ووجه و نفس : - S

ص ۴۸۱ ، 5-8 ای درویش ... ذات می خوانند : - V

ص ۴۸۲ ، 2 اول : دوم Oh || دوم : سوم Oh

ص ۴۸۵ ، 4-7 سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵



## فهرست عام

به بعد ، ۳۹۹ ، ۴۷۲ ، ۳۷۸ به بعد ؛ -

نسخه و نمودار دنیا و آخرت ۶۴ به بعد .

**آدمیان** ۳۱ به بعد ، ۵۹ به بعد ، ۶۳ ، ۷۵ ،

۷۹ به بعد ، ۹۰ به بعد ، ۲۳۹ ، ۲۹۶ ،

۳۰۵ به بعد ، ۳۶۷ ، ۴۰۹ به بعد ، ۴۳۹ ،

۴۷۱ ، ۴۷۴ به بعد ؛ - سه طایفه اند ۵۳

به بعد ، ۹۰ به بعد .

**آزاد** ۸ به بعد ، ۸۲ ، ۱۳۷ به بعد ، ۲۷۳ ،

۴۵۳ به بعد .

**آزادی** ۸ به بعد ، ۱۳۸ به بعد ، ۲۷۲ به بعد ،

۴۵۴ .

**آسمان** ۵۷ به بعد ، ۱۴۴ ، ۱۶۹ ، ۲۶۳ به بعد ،

۳۵۰ ، ۳۵۲ ، ۴۳۰ به بعد ؛ - اول ۱۰۸ ،

۱۴۷ ، ۴۳۱ ، ۴۶۰ ، ۴۷۱ ؛ - دوم ۱۰۸ ،

۱۴۷ ، ۴۷۱ ؛ - سوم ۱۴۷ ، ۴۷۱ ؛ -

چهارم ۱۴۷ ، ۴۷۱ ؛ - پنجم ۱۴۸ ، ۴۷۱ ؛

- ششم ۱۴۸ ، ۴۷۱ ؛ - هفتم ۱۴۸ ، ۴۳۱ ،

۴۷۱ . **رک افلاک ، فلك** .

**آفرینش ارواح و اجسام** ۵۲ به بعد .

**آیه** ۳۸۲ .

**آینه** ۱۸۰ ؛ - این نور ۲۵۰ ؛ - دل ۱۷۲

به بعد ، ۲۳۴ به بعد ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۸۸ ؛

- کیتی نمای ۹۳ ، ۱۶۴ ، ۲۳۷ ، ۱۷۳ ،

به بعد ، ۲۵۱ ، ۲۵۰ .

## ت

**آب (عنصر)** ۱۸ به بعد ، ۳۳ به بعد ، ۵۶ به -

بعد ، ۷۱ به بعد ، ۱۷۸ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ،

۳۷۷ به بعد ؛ - حیوة ۵ ، ۱۶۳ .

**آباء** ۷۱ ، ۱۶۴ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ، ۲۷۸ ،

۴۶۵ ، ۴۷۰ به بعد .

**آبگینه بدن** ۲۸۸ .

**آتش (عنصر)** ۱۹ به بعد ، ۳۳ به بعد ، ۵۶

به بعد ، ۷۱ به بعد ، ۱۷۸ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ،

۳۷۷ .

**آخر زمان** ۳۱۷ .

**آداب** ۱۲۰ به بعد ، ۳۸۸ .

**آدم** ۷۲ ، ۵۵ ، ۸۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۹ ، ۱۵۰ ،

۱۶۱ به بعد ، ۱۶۹ ، ۱۷۹ ، ۲۲۳ ، ۲۲۶ ،

۲۹۵ به بعد ، ۲۹۹ به بعد ، ۳۰۱ ، ۳۰۳ ،

۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ، ۳۴۶ ، ۳۹۹ به بعد ،

۴۰۱ به بعد ، ۴۱۴ ، ۴۸۲ به بعد ؛ - خاکی

۱۶۲ ، ۴۰۱ ؛ - فرزندان ۴۰۱ ؛ -

مخلوقات ۴۰۱ ؛ - موجودات ۷۲ .

**آدمی** ۲۳ به بعد ، ۳۰ به بعد ، ۵۳ به بعد ،

۶۷ ، ۸۵ به بعد ، ۱۴۹ به بعد ، ۲۰۶

به بعد ، ۲۳۹ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۵۰ به بعد ،

۲۵۵ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۷۳ ، ۲۹۵ ، ۳۱۵ ،

۳۲۴ ، ۳۵۵ ، ۳۷۱ ، ۳۸۰ ، ۳۸۵ ، ۳۹۳



علمی ۳۶۸ ؛ - غیبی ۳۶۸ ؛ - مجازی

۳۸۱ به بعد .

احتیاط ۲۱۱ به بعد .

احد حقیقی ۳۶۹ ، ۳۵۰ ، ۲۸۳ ، ۲۸۲ ، ۷۱

۷۱ ، ۴۸۲ ح .

احکام ۴۴۱ ، ۴۷ ؛ - جزوی ۱۹۹ به بعد ؛ -

شریعت ۴۴۱ ؛ - کلی ۱۹۹ به بعد .

احوال بعد از مرگ ۱۰۸ به بعد .

اختیار ۱۹۶ ، ۶۳ ، ۳۴ تا ۲۰۴ ، ۲۱۱ ، ۲۲۸ ،

۲۶۳ ، ۳۲۹ ، ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۴۳۳ ،

۴۷۵ .

اخلاط اربعة ۲۴۵ .

اخلاق ۴۱۶ ، ۳۹۹ ، ۳۴۰ ، ۸۵ ؛ - بد ۱۲۹ ،

۱۴۹ ، ۲۱۰ ، ۴۴۰ ؛ حمیده ۳۰۸ ، ۲۹۵ ،

۴۱۳ ؛ - خدا ۱۵۱ ؛ - دیوی ۱۵۱ ؛ -

ذمیمه ۴۱۳ ، ۲۹۵ ؛ ناپسندیده ۲۳۰ ؛ -

نیک ۱۴۹ ، ۱۲۹ ، ۹۷ ، ۸۸ ، ۸۷ ، ۳۱ ، ۸ ، ۴ ،

۱۵۹ ، ۲۱۰ ، ۲۵۵ ، ۲۷۳ ، ۳۰۲ ، ۳۵۸ ،

به بعد ، ۴۴۰ .

اخوان الصفا ۷۹ ح .

ادوار ۴۱۷ به بعد .

ادیان پیشین ۳۲۰ .

اذکار ۹۴ ، ۸۰ به بعد ، ۱۲۸ .

ارادت ۱۱۲ به بعد ، ۳۳۹ ؛ - خدای ۶۲ ،

۳۳۷ به بعد ؛ - ومحبت با هادی ۹۵ .

ارض ۱۹۰ .

ارکان سلوک ۸۴ به بعد ، ۹۵ به بعد .

ارواح ۵۵ به بعد ، ۴۰۹ ، ۲۳۶ به بعد ، ۴۶۳ ،

به بعد ، اروحه ۴۶۳ ، ۴۵۹ به بعد ، ۴۸۶ ؛

رک : روح .

## الف

اباحت ۴۵۱ به بعد .

ابد ۱۷۹ ؛ - الآباد ۳۶۰ .

ابدال ۳۲۲ .

الابرار ۳۰۳ ، ۱۰۳ .

ابراهیم (پیغمبر) ۱۷۹ ، ۲۳۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ،

۳۷۴ ، ۳۵۵ ، ۳۲۴ .

ابراهیم ادهم ۳۳۱ به بعد .

ابرقوه ۳۴۰ ، ۱۴ ح .

ابلیس ۱۴۳ ، ۱۴۹ به بعد ، ۱۶۹ ، ۱۷۹ ،

۳۰۱ ، ۳۹۸ ، ۴۰۴ به بعد .

ابن عربی ۳۶۴ .

ابوتراب نسفی ۲۶۳ ، ۲۶۲ به بعد ، ۲۶۶ ،

به بعد .

ابوعبدالله خفیف ۱۱۸ ، ۸۰ .

اتحاد ۳۸ به بعد ، ۲۸۶ ، ۲۵۸ .

اتصالات کواکب ۲۰۸ ، ۱۷۲ .

اتفاقات ۳۶۷ .

اجسام ۵۵ به بعد . رک جسم .

«اجر» ۵۸ ح .

اجل ۱۹۲ ، ۱۹۸ به بعد ؛ - قضا ۲۶۶ ؛ -

مسمی ۲۶۶ ؛ - مطلق ۲۱۳ ، ۴۷۶ ؛ -

معین ۴۷۶ ؛ - مقید ۲۱۳ .

اجمال ۷۴ ؛ مرتبه اجمال ۲۷۹ به بعد ؛ رک

عالم اجمال .

احادیث ۲۲۰ به بعد ، ۲۲۵ ، ۳۸۳ ، ۳۲۲ ،

۳۹۸ به بعد ، ۴۰۳ ؛ - اوایل ۲۲۰

به بعد ، ۳۹۸ به بعد .

احاطت ۳۷۷ ، ۳۸۰ ؛ - جسمی ۳۸۱ به بعد ؛ -

حقیقی ۳۸۱ به بعد ؛ - روحی ۳۸۱ ؛ -

- اروحه ۴۵۹ .  
 ازل ۱۷۹ .  
 ازمنه اربعه ۲۰۸، ۹۰، ۷۵ به بعد، ۲۱۶ ،  
 ۴۷۵، ۳۶۷، ۲۵۶ .  
 اسامی ۱۶، ۱۵۹، ۱۶۴ به بعد، ۱۷۸، ۱۸۰،  
 ۱۸۶، ۲۲۳، ۲۴۹ به بعد، ۲۷۶، ۲۵۳ تا  
 ۲۹۰، ۳۲۱، ۳۷۰ به بعد، ۳۹۹ به بعد ،  
 ۴۳۸، ۴۶۸ به بعد ۴۸۰ به بعد .  
 اسباب ۴۰ به بعد، ۱۷۲، ۲۸۱، ۳۳۶ به بعد .  
 استعداد ۱۲۴، ۲۱۱ به بعد، ۲۳۶، ۲۲۸ ،  
 ۲۵۰، ۲۵۴ به بعد، ۲۶۵، ۳۱۵، ۳۶۷ ،  
 ۳۸۶ به بعد، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۵۴ ،  
 ۴۷۵ - وقابلیت عام وخاص وخاص خاص  
 ۲۱۶ .  
 اسرافیل ۳۱۹، ۱۴۸ .  
 اسفل السافلین ۳۸۴، ۵۸ .  
 اسکندر ۱۶۳ .  
 اسلام ۶۴۰، ۲۳۸، ۱۷۴، ۱۳۹، ۹۴ .  
 اسم ۲۷۷ به بعد، ۳۶۶، ۴۸۰ به بعد ؛  
 حقیقی ۲۸۰ به بعد ؛ - علم ۲۸۰ ؛ -  
 مجازی ۲۸۰ ؛ رک : اسامی .  
 اشتیاق ۳۶۸ .  
 اشراق (نماز -) ۱۲۱ .  
 اشیاء ثابته ۳۶۵، ۱۶۱ .  
 اصفهان ۳۴۱، ۱۵۲ .  
 اضداد ۴۸۲، ۳۷۴، ۲۹۹، ۲۶۵، ۱۷۸ .  
 اطفال ۴۱۱ .  
 اعادت ۵۸ ح  
 اعتبار (خواب دیدن) ۲۴۴ به بعد، ۳۲۵ .  
 اعتدال ۲۶۵ .  
 اعتراض وانکار ۲۸۴، ۱۰۳، ۹۶ به بعد ،  
 ۴۳۶ .  
 اعتقاد ۳۹ به بعد ، ۱۸۱ .  
 اعتماد ۳۳۵ به بعد .  
 اعراض ۵۵ به بعد ، ۱۵۶ به بعد ، ۱۶۰ ،  
 به بعد ، ۱۸۶، ۲۶۴، ۲۸۱، ۳۴۶، ۳۹۳ به بعد ،  
 ۳۵۳ به بعد ، ۳۵۷، ۳۶۴، ۴۶۴ .  
 اعصاب ۲۱ .  
 اعضای آدمی ۱۹ به بعد ، ۱۴۴ به بعد ،  
 ۱۹۱ به بعد ، ۳۵۶ به بعد ، ۳۹۳ به بعد ،  
 ۴۰۲، ۴۸۰، ۴۸۶ .  
 داعلی ، ۲۹۰ .  
 اعلی العلیین ۳۸۴، ۵۸ .  
 اعیان ثابته ۳۶۴، ۱۶۱ .  
 افراد ۴۷۹، ۲۷۶ ؛ - عالم ۲۵۴ ؛ - عالم  
 سفلی ۳۵۲ ؛ - عالم علوی ۳۵۲ ؛ -  
 عالم ملک ۴۰۲ ؛ - کاینات ۴۲ ؛ - ملک  
 ۲۲۳ به بعد ؛ - موالید ۲۸ ؛ - موجودات  
 ۱۳، ۲۴، ۲۴، ۴۶، ۱۳۶ به بعد ، ۱۵۲ ،  
 ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷ ،  
 به بعد ، ۲۸۶، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۸۶، ۴۳۳ ،  
 ۴۷۸ .  
 افراط وتفریط ۶۴ .  
 افعال ۱۷، ۱۵۹، ۱۷۸، ۲۱۱ به بعد ، ۲۱۳ ،  
 به بعد ، ۲۴۹ به بعد ، ۲۵۳، ۲۷۶،  
 تا ۲۹۰، ۳۱۵، ۳۷۰ به بعد، ۳۹۴، ۳۸۶ ،  
 ۴۳۸، ۴۶۸ به بعد ، ۴۷۵ ، ۴۸۰ به بعد ؛  
 - بندگان ۳۹ به بعد ؛ - پسندیده ۲۹۵ ؛  
 - جسم ۳۸۰ ؛ - خدا ۱۴۴ ، ۲۲۴ ؛ -  
 خلیفه خدا ۱۴۴ به بعد ؛ - ناپسندیده

امهات ٣٣ به بعد ، ١٦٤ ، ١٦٣ ، ٧١ ، به بعد ،  
٤٧٠ ، ٤٦٥ ، ٢٧٨ ، ١٩٧ ، ١٩٠ ، ١٨٩  
به بعد .

انبيا ٢٧ به بعد ، ٥٦ به بعد ، ٨٨ ، ٨٢ ، ٧٤ ،  
١٠٧ ، ٩٤ ، ١٣٥ ، ١٦٩ ، ١٨٨ ، ١٩٩ به -  
بعد ، ٢١١ به بعد ، ٢٣٦ ، ٢٣٧ ، ٢٣٩ ،  
٢٩٠ ، ٣١٦ ، ٣٠٨ ، ٢٩٠ به بعد ، ٤٠٢ ، ٣٢١ ،  
٤٠٣ به بعد ، ٤١٢ به بعد ، ٤٤٠ ، ٤٤١ ؛  
- بنى اسرائيل ٣٢١ .

انجم ١٣٥ ، ٢٤ به بعد ، ١٦٣ ، ١٧٢ ، ١٨٩ ،  
١٩٨ به بعد ، ٢٠٧ به بعد ، ٢٤٢ ، ٢٥٦ ،  
٢٦٢ به بعد ، ٣٤٩ به بعد ، ٣٧٠ ، ٤١١ ،  
٤٣١ ، ٤٣٨ ، ٤٦٤ ، ٤٧٠ به بعد ،  
٤٧٦ ، ٤٧٢ .

اندوه ١٨٢ ، ١٦٦  
انس ٢٨٤

انسان ٤١٠ ، ٢٦٥ ، ١٤٣ ، ١٣٥ ، ٧٢ ، ٣٤ ،  
٤١٢ به بعد ، ٤١٦ به بعد ، ٤٣١ به بعد ؛  
- ثوانا ٤٧٢ ؛ - دانا ٤٧٢ ؛ - صغير  
٤٨٥ ، ٢٥٦ ؛ - كامل ١٠٨ ، ٢٥١ ، ١٦٢ ،  
١٩٠ به بعد ، ٢٣٦ به بعد ، ٢٥١ به بعد ،  
٢٥٥ به بعد ، ٣٦١ ، ٣٧٠ ، ٤٧٢ ؛  
- كبير ٤٨٥ ، ٢٥٦ .

انسانى (مرتبہ) ١٠٣ ، ٢٧٢ ، ٢٢٨ ، ٤١٨  
به بعد . - رك : روح انسانى  
انصارى (كتان) ١٣٨ .

انكار ٢٨٩ به بعد ؛ - رك ؛ اعتراض وانكار .  
اهل اتحاد ٢٥٨ ؛ - ارادت ٤٦٧ ؛ -  
استدلال ٤٠ به بعد ، ٤٤ ح ؛ - اسلام  
٤٠ ح ؛ ايمان ٤٠ ، ٤٦٣ به بعد ، ٤١ ح ،

٢٩٥ ؛ - نيك ١٥٩ ، ٩٧ ، ٨٨ ، ٣١ ، ٨ ، ٤ ،  
٣٥٨ ، ٢٧٣ ، ٢٥٥ به بعد .

افلاك ٧١ ، ٣٤ ، ٢٤ به بعد ، ١٣٥ به بعد ،  
١٦٣ ، ١٦٥ ، ١٧٢ ، ١٨٩ ، ١٩٨ به بعد ،  
٢٠٧ به بعد ، ٢٤٢ ، ٢٥٦ ، ٢٦٢ به بعد ،  
٣٤٩ به بعد ، ٣٧٠ به بعد ، ٣٨١ ، ٤١١ ،  
٤٣١ ، ٤٣٨ ، ٤٥٩ ، ٤٦٤ ، ٤٧٠ به بعد ،  
٤٧٢ ، ٤٧٦ .

اقتباس انوار ٢٦٣ ، ٦٠ .

اقوال ٢١٢ به بعد ، ٣٩٤ ، ٤٧٥ ؛ -  
بند كان ٣٩ به بعد ؛ - پسندیده ٢٩٥ ؛ -  
نيك ٢٥٥ ، ١٥٩ ، ٩٧ ، ٨٨ ، ٣١ ، ٨ ، ٤ ،  
٣٥٨ ، ٢٧٣ به بعد .

اكسير ٢٥ ؛ - اعظم ٥٠ .

اكتاب علوم ٢٦٢ ، ٦٠  
الحاج ٣٣٢

الحاد ٤٥١ به بعد .  
الف ٥٨ ، ٤٢ ح .

الهام ٢٨ ، ٩٠ ، ٢٣٤ به بعد ، ٢٣٩ ، ٢٤١ ،  
٢٥٦ ، ٣١٦ ، ٣٢٣ به بعد ، ٤٧٧ .

الهيته ١١٠ .

الياس (بيغمبر) ٢٤١ .

امام ٤ .

امانت ٢٩٩ ، ٢٥٢ .

امت محمد ٣٢٠ به بعد .

امر ٢٢٥ ، ٤٠٠ به بعد ؛ - خدا ٩٧ به بعد ؛  
- شيطان ٩٧ به بعد ؛ - ملك ٩٧ به بعد ؛

- نفس ٩٧ به بعد ؛ - ونهى ٣٠٦ ، ٣٠٨ .

امكان ٣٠٢ .

امن ٤٨٢ ، ١٩٣ .

- ۴۴ ح ؛ - بدعت ۴۵۵ ؛ - بهشت ۳۳۱ ؛  
 - ترك و توكل ۴۱ ح ؛ - تصوف ۸۴ ،  
 ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۳۰۳ ،  
 ۴۲۲ ، ۴۳۷ ، ۴۴۴ ح ، ۳۴۴ ح ؛ - نقوی  
 ۴۶۱ ، ۴۶۳ ؛ تناسخ ۳۹ به بعد ، ۷۹ ، ۴۰۸  
 به بعد ، ۴۳۷ ، ۴۶۱ ؛ - جبروت ۱۷۳  
 به بعد ، ۲۲۲ ؛ - حکمت ۲۳ ، ۲۹ به بعد ،  
 ۷۰ به بعد ، ۷۴ ، ۷۷ ، ۲۳۹ به بعد ، ۴۰۸ ،  
 ۲۲ ح ، ۲۶ ح ؛ - حلول - ۲۵۸ ؛ -  
 خیال ۲۴۸ ؛ - دنیا ۲۲۹ ، ۲۲۶ ، ۴۲۶ ؛  
 - دوزخ ۳۳۱ ؛ - ذوق ۲۶۹ به بعد ؛ -  
 روزگار ۱۲۶ ، ۲۸۷ به بعد ؛ - سنت ۶۲ ؛  
 شریعت ۲۳ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۵۲ به بعد ، ۵۵ ،  
 ۷۴ ، ۷۷ ، ۸۰ ، ۲۳۹ ح ، ۲۶ ح ؛ -  
 شیعت ۶۲ ؛ - صحبت ۳۳۷ ؛ - ظلم ۴۶۳  
 ؛ - عافیت و سلامت ۴۱ ح ؛ - عشق ۴۶۷  
 ؛ - علم ۳۴۵ ؛ - فراغت و جمعیت ۴۱ ح ؛  
 - فسق ۴۶۱ ؛ - فهم ۳۴۵ ؛ - کشف  
 ۴۴ به بعد ، ۲۶۹ به بعد ؛ - کمال ۲۲۸ ؛  
 - محبت ۴۶۷ ؛ مشرق ۳۱۸ ؛ - معرفت  
 ۵۶ به بعد ، ۳۳۳ ، ۳۳۶ به بعد ؛ مقرب  
 ۳۱۸ ؛ ملک ۲۲۲ ؛ - ملکوت ۲۲۲ ؛ -  
 منزل چهارم ۳۴۴ ؛ - میل ۴۶۷ ؛ وحدت  
 ۳۰ به بعد ، ۴۶ ، ۴۹ ، ۷۴ ، ۲۴۸ به بعد ،  
 ۲۶۲ به بعد ، ۲۶۸ به بعد ، ۴۲۲ به بعد ،  
 ۴۳۰ به بعد ، ۴۳۷ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۷۸  
 به بعد ، ۳۸ ح .
- اوایین (نماز) ۱۲۱ .**  
**اوحدی (شیخ) ۳۸۳ .**  
**اوراد ۱۲۱ ، ۱۲۸ .**
- اوصاف زمیمه ۲۳۰ .**  
**اولوالعزم ۲۸ به بعد ، ۵۲ به بعد ، ۳۲۲**  
 به بعد .  
**اولیا ۵۲ به بعد ، ۷۴ ، ۸۲ ، ۸۸ ، ۱۰۷ ، ۱۶۹ ،**  
**۱۹۹ به بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۲۳۶ ، ۲۹۰**  
**به بعد ، ۳۰۸ به بعد ، ۳۱۶ به بعد ، ۳۲۲**  
**۴۱۲ به بعد ، ۴۸۴ ؛ - سیرت ۲۹۰ .**  
**ایقان ۳۰۲ ، ۱۳۹ ح .**  
**ایمان ۲۷ به بعد ، ۴۰ ، ۵۹ ، ۹۴ ، ۱۰۳**  
**۱۰۷ ، ۱۳۹ ، ۳۳۵ ، ۳۴۰ ، ۳۸۲ .**
- ب**  
**باطن ۴۱ ، ۸۸ به بعد ؛ - آدمی ۲۱ به بعد ،**  
**۳۵۷ ؛ - وجود ۴۶ به بعد ، ۲۴۹ به بعد ،**  
**۲۵۴ به بعد ، ۴۶۹ به بعد ، ۴۸۱ .**  
**بالغ ۱۳۳ ، ۸ به بعد .**  
**بایزید ۳۳۴ .**  
**بایست ۳۱ ، ۳۲ ح .**  
**بت ۵۳ به بعد ، ۱۳۷ به بعد ، ۲۲۹ ، ۲۹۷ .**  
**بتان ۲۹۷ ، ۲۸۸ ؛ - خواص ۵۳ به بعد ؛ -**  
**عوام ۵۳ به بعد .**  
**بت پرست ۱۳۸ به بعد .**  
**بحر :- بی پایان و بی کران ۴۶ به بعد ، ۱۶۳**  
**به بعد ، ۱۶۸ به بعد ، ۲۴۹ به بعد ، ۲۸۳**  
**به بعد ، ۴۲۳ به بعد ، ۴۶۹ به بعد ، ۴۸۱ ؛**  
**- محیط ۲۰۱ به بعد ؛ - مسجور ۱۹۷ ،**  
**۲۰۱ به بعد .**  
**بحر آباد (شهر) ۸۰ .**  
**بخارا (شهر) ۸۰ .**  
**برازخ ۲۷۷ .**  
**براق ۱۱۴ .**

- بسط ۱۱۶، ۱۱۸، ۳۸۰، ۴۶۶،
- بسبط : - حقیقی ۲۸۱ به بعد ؛ - مجازی ۲۸۱، ۲۷۶ به بعد .
- بصر ۲۲، ۳۸۶ به بعد ، ۴۵۹ .
- بطن اول ۴۶۸ ؛ - دوم ۴۶۸ ؛ - قرآن ۱۷۵ .
- بعث : - اکبر ۱۸۱ ؛ - صغری ۱۸۱ ؛ - کبری ۱۸۱ .
- بلد، ۱۹۱ .
- بلغم ۱۸ به بعد ، ۲۴۵، ۳۵۶، ۲۰ ح .
- بلوغ ۱۳۲ به بعد .
- بند ۱۳۸ به بعد ، ۱۶۶ .
- بنی اسرائیل ۳۲۱ .
- بهشت ۳۲ به بعد ، ۱۰۸، ۱۷۸، ۱۴۹ ، ۱۵۱، ۲۲۸، ۲۵۹، ۲۹۴ تا ۳۰۹، ۳۳۰ به بعد ، ۳۳۳، ۳۶۶، ۴۰۹، ۴۶۱، ۴۶۳ به بعد ، ۴۶۷، ۴۸۲ به بعد ؛ - ابلهان ۲۹۶ ؛ - ابلهان و اطفال ۳۰۰ ؛ - اخلاقی ۴۸۳ : اول ۲۹۹، ۴۸۲، ۴۸۳ ؛ - چهارم ۳۰۴، ۳۰۱ ؛ - حقیقی ۳۰۴ ؛ - خاص ۴۱۲ به بعد ؛ - دوم ۲۹۹ به بعد ، ۳۰۴ ؛ - سوم ۳۰۰ به بعد ، ۳۰۴ ؛ عالم ماهیات ۴۸۲ ؛ - علمی ۴۸۳ ؛ عاشقان ۲۹۲ ؛ - عاقلان ۲۹۲ ؛ - نهم ۳۰۶ به بعد ؛ - هشتم ۳۰۵ .
- بهشتی ۱۵۲، ۴۱۷ .
- بوزینه ۴۱۲ .
- بی (حرف) ۴۲ .
- بیت الله ۴۰۰، ۲۲۶ ؛ - اول ۴۰۰، ۲۲۶ ؛ المتیق ۴۰۰، ۲۲۶ ؛ - المعمور (معمور)
- ۱۹۷، ۲۰۱ به بعد ، ۲۲۶، ۴۰۰ .
- بیداری ۱۷۳ به بعد ، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۹ ، ۲۴۰ به بعد ، ۲۵۶، ۳۲۴ به بعد .
- بین السدین ۶۶ .
- پ
- پارس ۳۲۲ .
- پردگیان ۱۵۲ .
- پرهیز و احتیاط ۱۹۹، ۲۱۱ به بعد .
- پرهیزگاری ۱۲۸ .
- پیران ۱۲۸ .
- پیشوائی ۱۰۳، ۴۵۲ به بعد .
- پیغمبر ۱۶۱، ۱۹۸، ۲۲۷، ۲۸۹، ۳۰۷ به بعد ، ۳۲۰، ۳۶۰، ۴۰۳، ۴۱۵، ۴۳۷ ، ۴۳۹ به بعد ، ۴۴۷، ۴۵۵، ۴۶۵ ؛ - ما ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۹۹ .
- پیغمبران ۴۱۵ .
- پیل ۴۳۹ ؛ رك : فیل .
- ت
- تایبان ۳۳۳ .
- تجلی ۱۱۷، ۱۶۲، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۷ .
- تجلیات ۲۷۸ .
- تدبیر ۱۹۹ به بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۳۳۹ .
- تقریت ۱۷، ۴۸، ۸۸، ۹۹، ۱۶۹، ۱۹۹ به بعد ، ۲۱۱، ۲۹۰، ۳۲۰ به بعد .
- تربیع ۴۳۸ .
- ترتب ۱۷۸ .
- ترتیب ۳۷۵ به بعد .
- ترقی ۵۸ به بعد ، ۹۴، ۷۷، ۱۳۳، ۱۶۴ ، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۱۹ .

- توك ۲۴۴،۲۳۴،۲۲۹،۲۱۷،۲۱۰،۹۵ ،  
 توبه ۳۳۳ .  
 تو حید ۳۸ به بعد ، ۱۷۹ ، ۲۵۴ - علمی  
 ۱۷۹،۴۵ - علمی ۱۷۹،۴۵ .  
 توكل ۳۳۵،۳۳۰،۳۲۸ به بعد ، ۴۶۲ ؛  
 رك : اهل توكل .  
 'تین' ۱۹۱ .  
**ث**  
 ثابتات ۱۴۸،۱۴۴ .  
 ثبات ودوام بر شرایط واركان سلوك ۹۷ .  
**ج**  
 جاذبه (قوت) ۴۵۸،۲۰ .  
 جام جهان نماى ۱۶۴،۲۴،۵ ، ۱۷۳ ،  
 ۲۵۱،۲۵۰ .  
 جان عالم ۲۴۹،۴۶ به بعد ، ۲۵۳ به بعد ،  
 ۲۵۷ به بعد ، ۴۸۱ .  
 جبر ۴۱ به بعد ، ۱۹۶ تا ۲۰۴ ، ۲۱۵  
 به بعد .  
 جبروت ۸۱،۷۴،۶۲،۲۸،۱۳،۵ ، ۱۳۳ ،  
 ۳۰۴ ، ۲۶۸،۲۳۶،۲۲۴،۲۲۲،۱۹۶  
 ۳۴۴،۳۰۹ تا ۴۸۴،۳۷۳ ؛ رك : اهل  
 جبروت ؛ عالم جبروت .  
 جبروتى (آدم) ۱۶۱ .  
 جبرئیل ۳۱۹،۱۴۷ .  
 جذبه ۱۰۲ به بعد .  
 جزوی ۳۶۷ .  
 جزویات ۶۰،۵۳ به بعد ، ۲۶۳ ، ۳۴۸ ،  
 ۳۶۸ .  
 جسم ۳۳ به بعد ، ۶۵،۵۶ ، ۱۰۷ ، ۱۵۱ ،  
 به بعد ؟ ۱۹۲،۱۶۹،۱۶۱ ، ۲۱۱ به بعد ،  
 ۴۷۵،۳۸۰،۳۷۹،۳۵۸،۳۵۶،۳۰۱
- ترك ۲۴۴،۲۳۴،۲۲۹،۲۱۷،۲۱۰،۹۵ ،  
 ۲۷۲،۲۶۲ به بعد ، ۳۳۱،۳۳۲،۳۳۴ به-  
 بعد، ۴۵۳،۳۳۷ به بعد ؛ - اعتراض وانكار  
 ۹۶ - - دنيا ۴۴۰ ؛ - رای وانديشه خود  
 ۹۶ - - کلی ۳۳۴ ؛ - ماسوی ۲۸۸ .  
 ترکیب ۴۸۳،۴۸۲،۳۰۰ .  
 تریاق بزرگ ۵ .  
 تسبیح ۳۴۱ .  
 تسلیس ۴۳۸ ،  
 تسویه ۲۶۴،۲۵۰ به بعد .  
 تصرف ۳۳۹ .  
 تصوف ۲۴۴ ، ۲۹۷ ، ۳۰۳ ؛ رك : اهل  
 تصوف .  
 تعبیر خواب ۲۴۴ به بعد ، ۳۲۵ .  
 تغلب ۱۹۹ .  
 تفرقه ۳۲۹،۱۸۲،۱۶۶ ، ۳۳۴ ، ۳۶۶ ،  
 ۴۷۳،۴۶۲،۳۸۸ .  
 تفرید ۴۸۳،۳۰۰ .  
 تفصیل ۲۷۹ به بعد ؛ رك : عالم تفصیل .  
 تقدم ۷۱ به بعد ، ۴۶۵ .  
 تقدیر ۵۲ به بعد ، ۶۲ به بعد ۴۷۶،۱۸۰ .  
 تقلید ۳۹ به بعد ، ۲۱۳ .  
 تقوی ۳۱۹،۲۱۰،۱۲۸،۵۸ ؛ رك : اهل  
 تقوی .  
 تکمیل ۴۵۰ .  
 تلقین ذکر ۱۰۶ .  
 تناسب ۲۵۸ .  
 تناسخ ۴۰۸،۲۵۸ به بعد ، ۴۶۱ ؛ رك : اهل  
 تناسخ .  
 تهجد (نماز) ۱۲۱ .

- جسمانی ۳۸۰، ۳۰۲، ۳۰۱، ۱۵۱، ۱۱۷ .  
 جعفر صادق (امام) ۳۷۵، ۱۸۰ .  
 جفا القلم، ۲۲۴ .  
 جمان ۳۸۶، ۳۴۱ به بعد ، ۴۱۸ .  
 جمال ۱۱۶ به بعد ، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۲ ،  
 ۳۷۵، ۲۳۹، ۲۲۳، ۲۲۲، ۱۸۰، ۱۶۵  
 ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۴۶۹ به بعد ؛ - و جلال  
 ۲۵۰ .  
 جمعیت ۲۱۷، ۱۸۲، ۱۷۲، ۱۶۶، ۱۰۵ .  
 ۴۷۳، ۳۸۸، ۳۳۷، ۲۸۸ .  
 جن ۷۹ به بعد ، ۴۶۶، ۲۸۴، ۲۲۹ .  
 جنات و نهر ۴۱۳ .  
 جنت ۴۵۳، ۵۸۱ ح ؛ - خاص ۴۱۲ .  
 جنید (شیخ) ۳۸۳ .  
 جهنم ۲۹۶، ۲۲۹ .  
 جوارح ۱۹ به بعد .  
 جواهر ۵۵ به بعد ، ۱۵۶ به بعد ، ۱۶۰ به -  
 بعد ، ۳۵۳ ، ۱۷۵، ۱۸۶، ۳۴۶ به بعد ،  
 به بعد ، ۳۶۴، ۴۶۴ ؛ - اشیا ۳۰۲، ۴۴۷ .  
 جوع ۹۵ .  
 جوهر ۱۶۱ به بعد ، ۱۷۵ ، ۱۸۸ ، ۲۲۰  
 به بعد ، ۲۲۶، ۳۴۸، ۳۹۸ به بعد ، ۴۰۴  
 به بعد ؛ - اول ۱۶۲، ۷۱ به بعد ، ۲۲۴  
 به بعد ، ۲۷۷، ۳۴۹ به بعد ، ۳۵۱، ۳۵۶  
 به بعد ، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۹۱ به بعد ،  
 ۳۹۹ به بعد ؛ - اول عالم صغیر ۱۷، ۳۹۳  
 به بعد .  
 جیم (حرف) ۵۸ ح .  
 ج  
 چاشت (نماز) ۱۲۱ .
- چشم سر ۲۸۷ ؛ - سر ۲۸۷ .  
 چله ۱۰۲ به بعد ، ۱۱۵ .  
 چیزها (بخای خود جمله بیسک اند) ۴۸  
 به بعد .  
 چین و ماچین ۹۳
- ح
- حادث ۳۸ به بعد ، ۴۲۲، ۳۶۸، ۲۵۲ ،  
 ۴۶۵ .  
 حافظه ۲۲ به بعد ، ۲۴۳ به بعد ، ۲۲ ح .  
 حجاب ۹۷ به بعد ، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۹۶ به -  
 بعد ، ۳۵۱ ؛ - حجابهای نورانی و ظلمانی  
 ۳۰۵ به بعد .  
 حدیث ۲۲۰ به بعد ، ۳۳۱ ، ۳۸۲، ۳۸۵ ،  
 ۳۹۸ به بعد ، ۴۰۹ .  
 حز ۱۳۴، ۸ به بعد .  
 حرکات افلاک و انجم ۱۷۲، ۱۹۹ به بعد ،  
 ۲۰۷ به بعد ؛ - کواکب ۲۰۱ .  
 حرکت ۴۷۵ ؛ - ارادی ۱۷ به بعد ، ۱۹ ،  
 ۲۱، ۴۳۱، ۴۷۲ ؛ - شوقی ۲۲۳ ؛  
 - فعلی ۴۷۵ ؛ - قولی ۴۷۵ .  
 حروف تهجی ۳۹۲ .  
 حریت ۱۳۲ به بعد .  
 حس ۲۱ به بعد ، ۱۴۸، ۱۷۲، ۲۶۲ به بعد ،  
 ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۵۱، ۴۳۳، ۴۴۴ به بعد ،  
 ۴۷۲ ؛ - ظاهر ۲۹۵ ؛ - مشترک ۲۲  
 به بعد ، ۲۴۳، ۴۵۹ ح .  
 حصنات ۳۰۳، ۱۰۳ .  
 حسی (مرتبه) ۱۶۰ .  
 حشر ۴۱۷ به بعد .

- حضور ۳۸۵، ۳۶۱، ۳۴۱، ۳۱۹، ۳۰۳؛  
 - شیخ ۱۰۴ .
- حقایق ۴۸؛ - نایبته ۳۶۵، ۱۶۱؛ -  
 موجودات ۳۶۵، ۳۴۶ به بعد .
- حقیقت ۲۶، ۳، ۴۲۴ به بعد؛ - اشیا  
 ۳۶۵ به بعد .
- حقیقی ۴۹، ۱۶۰، ۲۷۶، ۴۲۲ به بعد؛  
 رك : احد حقیقی، وجود حقیقی .
- حکم ۱۹۶ تا ۲۰۴، ۲۲۵، ۴۰۰؛ - خدا  
 ۶۲ به بعد، ۲۰۲ به بعد .
- حکما ۷۴، ۷۸ به بعد، ۸۱، ۸۰، ۱۳۵،  
 ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۸، ۱۹۹ به بعد، ۲۱۱  
 به بعد، ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۴۸، ۲۴۱،  
 ۴۰۰، ۴۱۲، ۴۰۵ به بعد، ۴۳۷، ۴۶۵، ۴۶۶ .
- ح ۷۷، ۴۷۲ .
- حکمت رك : اهل حکمت .
- حلال ۳۳۶؛ - وحرام ۳۰۱ .
- حلول ۴۵ به بعد، ۲۵۸، ۲۸۶ .
- حلولی ۳۸۰ .
- حوا ۵۵، ۸۰، ۱۴۹، ۲۹۵ به بعد، ۲۹۹  
 به بعد، ۳۰۱، ۴۸۲ به بعد .
- حواس ۲۴۳ به بعد؛ - اندرونی و بیرونی  
 ۲۱ به بعد، ۲۴۳ به بعد، ۲۴۶؛ - ده  
 گانه ۴۴۵ .
- حوران ۱۵۱ به بعد .
- حی ۴۰۰ .
- حیوان ۱۹، ۳۴، ۵۷، ۷۲، ۱۴۸، ۱۵۷،  
 ۱۶۴ به بعد، ۲۶۵ به بعد، ۳۹۲، ۳۵۴،  
 ۴۱۱ به بعد، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۱ به بعد،  
 ۴۵۹، ۴۷۰، ۴۷۲ به بعد؛ - غیر
- ناطق ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۱۸؛ - ناطق ۴۱۲ .
- حیوانات ۱۳۵ به بعد، ۱۷۳، ۲۳۸،  
 ۲۵۷، ۳۴۹، ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۰،  
 ۴۱۲ به بعد، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۵۸، ۴۷۱،  
 ۴۷۵، ۴۸۵؛ - غیر ناطق ۴۳۸ .
- حیوانی (مرتبه) ۲۲۸ .
- حیوة (جماد هم دارد) ۳۸۶ به بعد .
- خ
- خاتم ۲۸ به بعد، ۳۲۳، ۴۶۰، ۴۷۸؛ -  
 انبیا ۵۶ به بعد، ۱۰۸، ۱۱۰؛ - اولیا  
 ۱۱۰، ۳۲۱ .
- خاتمین ۱۱۰ .
- خادم ۱۰۴ به بعد؛ - خانقاه ۱۲۲ به بعد .
- خاص ۴۰ به بعد، ۲۸۲؛ - الخاص ۴۴  
 به بعد .
- خاطر ۱۰۵، ۲۴۴، ۳۰۷، ۴۵۲؛ - رحمانی  
 ۱۰۵؛ - شیطانی ۱۰۵؛ - ملکی ۱۰۵،  
 ۲۳۵؛ - نفسانی ۱۰۵ .
- خاك (عنصر) ۱۸ به بعد، ۳۳ به بعد، ۵۶،  
 به بعد، ۷۱ به بعد، ۱۷۸، ۳۵۴، ۳۵۲،  
 ۳۷۶ به بعد؛ (مرتبه) ۲۳۱ .
- خانقاه ۱۲۲، ۹۲، ۵۴ به بعد .
- خبیر حقیقی ۳۸۲؛ - مطلق ۳۸۲ .
- ختم ۲۸ به بعد، ۳۲۳، ۴۷۸؛ - موجودات  
 ۲۵۰؛ - نبوت ۲۸ به بعد، ۴۱۶؛ -  
 ولایت ۴۱۶ .
- خدای عالم ۷۰ به بعد، ۳۴۵ به بعد،  
 ۳۵۰ .
- خراسان ۳۲۱، ۳۱۶، ۸۰ به بعد .
- خراطین ۴۱۲ .



- خرما ۴۵۸، ۴۱۱  
 خزاین ۳۷۱، ۳۵۷؛ - جبروت ۱۷۴؛ -  
 خدای ۳۵۴، ۱۷۲  
 خزینه‌های خدای ۴۳  
 خضر ۳۰۷، ۲۴۱، ۱۰۳، ۹۶، ۵ به بعد  
 خطائی (جامه) ۱۳۸  
 خفتن (نماز) ۱۲۱  
 خلافت ۱۴۳ به بعد  
 خلط ۲۴۵ به بعد؛ رک : اخلاط اربعه  
 خلق ۳۰۲  
 خلقتان ۱۶۸ به بعد، ۴۸۸  
 خلقت اسان ۱۶  
 خلوت ۱۱ به بعد، ۹۰  
 خلوتخانه ۵۷ به بعد، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۸،  
 ۲۴۱  
 خلیفه ۴۰۰، ۱۴۳، ۵ به بعد؛ - خدا ۸۵،  
 ۱۴۴ به بعد، ۴۰۰، ۳۶۱، ۲۲۵  
 خمول ۲۷۷ به بعد  
 خواب ۱۷۳، ۱۰۵ به بعد، ۲۳۰، ۲۳۵  
 به بعد، ۲۴۰ به بعد، ۲۴۳ به بعد،  
 ۲۷۰، ۲۵۶ به بعد، ۳۲۴، ۲۷۴ به بعد،  
 ۴۲۶، ۴۲۴؛ - دیدن ۲۳۴ به بعد،  
 ۲۴۳ به بعد؛ - راست ۲۳۹، ۹۰ به بعد،  
 ۳۲۳، ۳۱۴، ۲۵۶ به بعد  
 خواص ۵۳ به بعد، ۱۰۶، ۴۱۳، ۴۰۰ ح  
 خوشی ۲۹۴، ۷۵ به بعد، ۳۰۴  
 خون ۱۹ به بعد، ۳۵۶، ۲۴۵  
 خیال ۲۲ به بعد، ۲۴۳ به بعد، ۲۴۸،  
 ۱۹۵ به بعد، ۴۲۳، ۳۰۶ به بعد، ۴۳۶،  
 ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۷۸، ۲۲ ح
- خیالات فاسد ۲۴۴  
 «خیر البریه» ۳۵۸  
 خیرات ۴۰ ح، ۴۱ ح  
 د  
 دافعه (قوت) ۴۵۸، ۲۰  
 دانا ۴۶۶، ۱۶۶، ۹۷؛ دانایان ۴۷۱، ۳۲  
 داود (پیغمبر) ۳۶۰  
 دایره ۵۸ به بعد، ۷۱ به بعد، ۷۷، ۱۳۳  
 به بعد، ۱۳۶ به بعد، ۱۶۵، ۳۶۱، ۳۷۰  
 ۴۵۹ به بعد، ۴۶۵ به بعد، ۷۷ ح  
 درجات بهشت ۴۱۱ به بعد  
 درجه خواص ۹۴ به بعد؛ - عوام ۹۴  
 به بعد  
 درخت ۲۹۴ به بعد؛ - عقل ۳۰۰ به بعد،  
 ۳۰۴؛ - قدرت ۳۰۵؛ - مزاج ۳۰۰،  
 ۳۰۴؛ - موجودات ۸۷، ۱۵۹، ۲۶۷  
 به بعد، ۴۳۱، ۴۷۰ به بعد  
 درکات دوزخ ۴۱۱، ۴۱۸  
 دروغ ۴۶۳  
 دریای جبروت ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۸۸؛ -  
 ظلمت ۱۶۳، ۲۴ به بعد، ۱۸۹ به بعد،  
 ۴۶۲، ۲۲۱، ۴۷۹؛ - علم و حکمت  
 ۱۶۳؛ - کل ۱۸۷، ۱۹۱؛ - محیط ۱۷۳،  
 ۲۳۷؛ - نور ۱۶۳، ۲۴ به بعد، ۱۸۹  
 به بعد، ۲۲۱، ۲۸۷، ۳۰۵، ۴۶۲، ۴۷۹؛  
 - وحدت ۲۵۳  
 دستار برداشتن ۱۲۷ به بعد  
 دعا ۲۳، ۲۰۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۰،  
 ۴۴۷

۳۶۵، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۱ :-  
 وصفات خدا ۳۶۸، ۶۲ به بعد، ۳۷۲ ؛  
 - وصفات مبداء اول ۳۶۱ ؛ - وصفات  
 واجب الوجود ۷۴ ؛ - عالم صغیر ۱۷ :-  
 مجرد ۳۶۹ .

ذاکر ۱۰۶ به بعد، ۱۱۲ به بعد .

ذخیر ۳۳۶ به بعد، ۴۶۲ .

ذکر ۱۰۲ به بعد، ۱۱۲ به بعد، ۱۲۴، ۱۲۸ .

ذوق ۲۲ به بعد، ۳۱۹ به بعد، ۴۵۹ .

ر

ر (حرف) ۵۸ ح .

را ۲۲۱ .

راضی و تسلیم ۴۷۸، ۴۲۶ .

راه بمقصد ۹۱ به بعد .

رباط ۴۶۶ .

الرجوع الى البداية ۱۳۴ .

رحمت ۴۰۳ .

رزق ۱۹۲، ۱۹۸ به بعد ؛ - مطلق ۲۱۳ ،

۴۷۶ ؛ - معین ۴۷۶ ؛ - مقید ۲۱۳ .

رسالت ۱۳۷، ۲۸ .

رسل ۵۶ به بعد .

رسول ۳۲۳، ۲۸، ۳۳۱، ۳۳۹ به بعد ،

۳۴۶، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۹، ۴۰۴، ۴۴۴ ؛

- الله ۲۲۷، ۷۲ ؛ - خدای ۲۲۲، ۲۲۶ ،

۲۳۹، ۳۲۴، ۴۰۰ .

رش نور ۲۲۱ .

رشد ۲۲۱ .

رضا ۳۰۸ ؛ - و تسلیم ۴۰ به بعد ، ۱۳۹ ،

۴۱۰، ۴۶۲ ح .

رق منشور ۲۰۱، ۱۹۷ به بعد .

دعوت ۱۹۹، ۱۶۹، ۸۸، ۴۸، ۲۱۱  
 به بعد ، ۳۲۰ به بعد .

دل انسان کامل ۲۳۸ .

دنیا ۸ به بعد ، ۹۱، ۷۵، ۹۷، ۲۲۹ به بعد ،  
 ۳۰۸، ۳۲۹ به بعد ، ۴۷۶ به بعد .

دوات ۱۸۶ تا ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۷۷ به بعد ،

۳۹۰ به بعد، ۳۹۳ به بعد ؛ - اول ۳۹۲ ،

۳۹۴ ؛ - عالم صغیر ۱۸۷ به بعد ، ۱۹۱

به بعد .

دود ۱۴۵

دور ۴۱۴ به بعد ؛ - زحل ۴۱۵ ؛ - قمر

۴۱۵، ۳۰ .

دوزخ ۳۲ به بعد ؛ ۶۳ به بعد ؛ ۷۸، ۷۶ ،

۱۰۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۱، ۲۳۰، ۲۵۹ ،

۲۹۴ تا ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۴۰۹، ۴۱۲ ،

به بعد ، ۴۴۰، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۳ به بعد ،

۴۸۲ به بعد ؛ - ابلهان ۲۹۶ ؛ عاشقان

۲۹۶ ؛ - عاقلان ۲۹۶ .

دین ۳۲۰ به بعد ؛ - آدم ۳۲۰، ۳۲۲ ؛ -

ابراهیم ۳۲۰، ۳۲۲ ؛ - حنیف ۶۱ ؛ -

عیسی ۳۲۲، ۳۲۰ ؛ - قیم ۳۴۸، ۶۱ ؛ -

محمد ۳۲۲، ۳۲۰ ؛ - موسی ۳۲۲، ۳۲۰

نوح ۳۲۲، ۳۲۰ .

دیو ۱۵۰ به بعد ؛ - اعوز خوان ۲۲۷، ۴۰۳

به بعد .

ذ

ذات ۱۵۷ به بعد ، ۱۶۵ ، ۱۷۱ ، ۱۷۸ ،

۱۸۸، ۲۵۳، ۲۷۶ تا ۳۰۰، ۳۱۵ ،

۳۵۲، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۶۹، ۴۸۲، ۴۸۰ ؛

- خداوند ۳۵۱ ؛ - خدار ۳۰۶، ۳۵۰ ،

زاهد ۲۸ به بعد ، ۳۳۲ به بعد ؛ - ان ۳۳۳ .  
 زاهدی ۴۸۴ .  
 زبان آدمیان ۳۸۵ ؛ - مرغان ۱۵۲۰۵ ؛  
 - مرغان و جانوران ۳۸۵ .  
 زجاجه ۴۸۵ .  
 زحل ۱۴۸ ، ۱۶۵ ، ۲۶۷ ، ۴۳۰ به بعد ،  
 . ۴۷۱ .  
 زکوة ۳۳۷ .  
 زمان ۱۰۴ ؛ - امکان و اخوان ۱۲۶ به بعد .  
 زنگیان ۴۱۲ .  
 زمین ۱۶۹ ، ۳۴۶ ، ۳۵۰ ؛ - سفید ۳۴۶ ؛  
 ، ۴۸۴ ؛ - عدم ۳۴۶ ؛ - عرصات ۳۳۱ ،  
 . ۴۶۳ ، ۴۶۱ .  
 زهد ۵۶ به بعد ، ۳۳۳ به بعد .  
 زهد ۲۸ ، ۲۱۰ ، ۲۹۱ ، ۳۲۸ ، ۳۳۲ به بعد ؛  
 - خایقان ۳۳۳ ؛ - راجیان ۳۳۳ .  
 زهره ۱۴۷ ، ۴۷۱ .  
 زیارت ۱۲۳ ؛ - قبر ۲۳۶ ؛ - قبور ۸۹ .  
 زیتون ۱۹۱ .

س

ساتر ۴۰۳ .  
 سالک ؛ سالکان کوی شریعت ۹۲ ؛ سالکان  
 کوی طریقت ۹۲ .  
 سائرین الی الله ۹۲ .  
 سبب ۳۹ به بعد ، ۴۰۳ .  
 ستارگان ۳۵۰ ، ۳۵۲ .  
 ستر ۴۰۳ .  
 سجاده ۱۲۰ ، ۱۲۲ به بعد ، ۳۰۳ .  
 سجده ۲۵۰ به بعد ، ۳۰۱ ، ۳۴۱ .

روح ۳۱ به بعد ، ۱۰۷ به بعد ، ۱۱۲ ، ۱۵۸ ،  
 به بعد ، ۱۹۲ ، ۲۱۱ ، ۲۲۶ ، ۲۶۴ ،  
 به بعد ، ۳۰۱ ، ۳۹۸ به بعد ، ۴۶۰ ؛ -  
 آدمی ۳۱ به بعد ، ۲۴۳ ، ۵۳ ، ۳۱۴ ،  
 ، ۳۵۸ ، ۳۵۱ ، ۳۶۰ به بعد ، ۳۸۰ ، ۴۶۱ ،  
 ، ۴۶۳ ، ۴۷۸ به بعد ، ۴۸۶ ؛ - انسانی  
 ، ۱۶ ، ۲۳ به بعد ، ۲۷ به بعد ، ۳۱ ، ۵۲ به بعد ،  
 ، ۵۵ به بعد ، ۶۴ به بعد ، ۲۳۴ به بعد ،  
 ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۴۷۵ ؛ - جمادی ۳۸۷ ؛ -  
 حیوانی ۲۱ به بعد ، ۳۱ ، ۵۵ به بعد ، ۱۴۴ ،  
 ، ۱۴۸ ، ۲۶۵ ، ۳۸۷ ، ۴۷۵ ، ۴۸۵ ؛ - زائر  
 ، ۲۳۶ ؛ - فلسی ۳۱ ؛ - مزور ۲۳۶ ؛  
 معدنی ۲۶۵ ؛ - نباتی ۲۰ به بعد ، ۳۱ ، ۵۶ ،  
 به بعد ، ۲۶۵ ، ۳۸۷ ، ۴۸۵ ، ۲۰ ح ؛ -  
 نفسانی ۲۱ به بعد ، ۳۱ ، ۱۴۴ به بعد ، ۱۴۸ .  
 روحانی ۱۱۷ ، ۳۰۱ .

روحانیان ۱۷۸ ، ۲۳۷ ، ۲۵۱ ، ۳۲۴ ،  
 . ۴۱۷ ، ۳۵۲ .  
 روز قیامت ۶۵ .  
 رونده ۴۴۴ به بعد ؛ - بمقصد ۹۱ به بعد .  
 رؤیت ۵۸ ح .  
 ریاضات ۴۰ ح ؛ - و مجاهدات ۶۶ ، ۸۶ ،  
 به بعد ، ۹۰ به بعد ، ۹۸ به بعد ، ۱۰۸ ،  
 ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۸۱ ، ۲۳۵ ، ۲۴۱ ،  
 ، ۲۵۶ ، ۲۷۰ ، ۲۸۷ به بعد ، ۳۰۵ ، ۳۸۲ ،  
 . ۴۳۶ ، ۴۵۲ .  
 ریاضت ۲۸۷ به بعد .

ز

زاج ۱۴۵ .

- سد ۶۶ .  
 سر: چشم سر ۱۷۳؛ - عالم ۴۷۲ .  
 سر ۳۵۹؛ چشم سر ۱۷۳ .  
 سر ندیب ۴۱۴ .  
 سعدالدین حموی ۸۰، ۳۱۶، ۳۲۰،  
 ۴۰۳، ۳۷۱، ۳۶۵، ۳۲۱ .  
 سعی ۴۰ به بعد، - و کوشش ۱۹۹، ۱۰۸  
 به بعد، ۲۰۹ به بعد، ۲۱۴ به بعد، ۳۰۴،  
 ۳۰۷ به بعد، ۴۰۸، ۳۵۷، ۴۴۵، ۴۶۲،  
 ۴۷۴، ۴۰، ح ۴۱، ح .  
 سفره: آداب سفره ۱۲۸ به بعد .  
 سفق مرفوع ۲۰۱، ۱۹۷ به بعد .  
 سکر ۱۰۹ .  
 سلاطین ۳۰۹، ۸۲، ۷۴ .  
 سلطان ۴۰۱، ۲۲۳ .  
 سلوک ۱۲ به بعد، ۸۴، ۸۲ به بعد، ۱۰۲  
 به بعد، ۴۴۶ به بعد .  
 سلیمان (پیغمبر) ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲ .  
 سماع ۱۲۶ به بعد .  
 سمع ۴۵۹، ۳۸۶، ۲۲ .  
 سموات ۵۳، ۲۵۱، ۱۹۰ ح .  
 سهر ۹۵ .  
 سودا ۱۸ به بعد، ۲۴۵، ۳۵۶، ۲۰ ح .  
 سوره ۳۵۸ .  
 سید الطایفه ۳۸۳ .  
 سیارگان ۱۴۴ .  
 سیسر ۱۱۵؛ - الی الله ۱۲-۱۳، ۸۴، ۵۵  
 به بعد، ۴۴۵ به بعد؛ - فی الله ۱۲-۱۳،  
 ۸۴، ۵۵ به بعد، ۴۴۷ به بعد؛ - و سفر  
 ۳۰ .
- سیرت ۲۹۰ .  
 شب قدر ۶۵ .  
 شراب طهور ۱۰۹ .  
 شراب البریه ۳۵۸ .  
 شرایط ۳۸۸؛ - چله ۱۰۲ به بعد؛ -  
 سلوک ۸۴ به بعد، ۹۵ .  
 شراین ۲۱ .  
 شرقی ۴۸۶ .  
 شرک خفی ۴۳ .  
 شریعت ۳۸، ۹۲، ۳۰۸، ۴۱۵، ۴۳۹ به بعد،  
 ۴۵۱ به بعد، ۴۵۵؛ - را منسوخ  
 کردن و شریعت نونهادن ۲۸، ۳۲۳؛ -  
 و طریقت و حقیقت ۴، ۳ .  
 شفاعت ۳۳۰، ۷۶ به بعد، ۴۶۴، ۳۳۲ .  
 شقیق ۳۳۱ .  
 شکر ۳۸۸، ۳۸۳، ۳۳۱؛ - وضوء (نماز)  
 ۲۰۶، ۱۰۴ .  
 شم ۴۵۹، ۲۲ .  
 شمس ۴۷۱، ۱۴۷ .  
 شمول ۳۷۷ .  
 شهادت ۲۴۹ .  
 شهوانی (قوت) ۴۵۸، ۲۰ .  
 شی ۳۴۸، ۱۶۱ .  
 شیاطین ۱۴۹ .  
 شیخ ۱۰۴ به بعد، ۱۲۵ به بعد، ۱۲۷ به بعد  
 ؛ - الغیب ۲۴۱؛ - این بیچاره ۲۸۶؛  
 - (سعدالدین) ۳۲۱؛ - ما ۴۷۷، ۱۰۶،  
 ۱۰۹ .

شیخی ۳۳۷، ۳۱۹، ۲۹۱، ۱۳۶، ۱۰۳، ۴۵۱ به بعد، ۴۸۴ .  
 شیراز ۱۱۸، ۸۰ .  
 شیطان ۹۷ به بعد، ۲۲۰، ۱۵۱، ۱۴۹، ۲۲۶، ۳۰۱، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۸۳ ؛  
 - لاجول خوان ۴۰۳، ۲۲۷ به بعد .

## ص

صفت ۱۶۹ به بعد، ۲۷۶، ۲۵۷ به بعد،  
 - ۴۸۰، ۳۳۸ به بعد ؛ - حقیقی ۲۸۱ ؛ -  
 فعل ۲۴۹ ؛ - مجازی ۲۸۱ ،  
 صفر ۱۹ به بعد، ۲۴۵، ۳۵۶ .  
 صلح ۹۵ .  
 صمت ۹۵ .  
 صمغ ۱۴۵ .

صورت ۲۵۷، ۴۶۸ به بعد ؛ - انسانی  
 ۲۶۴، ۲۵۷ ؛ - جامعه ۲۷۲، ۲۵۳ به بعد  
 ، ۲۷۹ به بعد، ۴۶۹ ؛ - حسی ۲۲۲ ؛ -  
 حقیقی ۲۲۲ ؛ - ذات ۲۵۳ ؛ - عقلی  
 ، ۲۲۲ ؛ - قلم ۲۲۴ ؛ - متفرقه ۲۵۳ ،  
 ۲۷۶ به بعد، ۲۸۲، ۲۷۹، ۴۶۹ ؛ - وجه  
 . ۲۵۳

صوفی ۳۰۳، ۲۹۷ ؛ - ان ۳۸۸، ۲۴۴ .  
 صوم ۱۰۴ .  
 صعومه ۵۷ به بعد .

## ض

ضرورت ۱۳۷ .

## ط

طاعت ۱۰۳، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴ به بعد ،  
 . ح ۴۱، ح ۴۷۶  
 طاوس ۳۰۱، ۱۴۹ .

صاحب زمان ۳۲۰، ۵ به بعد ؛ - شریعت  
 ۳۲۰ ؛ - قدرت ۳۰۶، ۳۱۸ به بعد ؛ -  
 - کرامت ۳۱۸ به بعد ؛ - همت ۳۰۶ ،  
 ۳۱۸ به بعد .  
 صبح (نماز) ۱۲۱ .  
 صبر ۳۳۱، ۳۳۰ .

صحبت ۹-۱۲، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۵۲،  
 ۲۵۸، ۲۲۷، ۲۰۴ به بعد، ۲۷۰ به بعد ،  
 ۴۸۴، ۴۲۶، ۴۰۴، ۳۸۸، ۳۳۷ ؛ - اهل  
 دنیا ۹ به بعد ؛ - دانا ۱ تا ۱۲۶، ۶۶ به بعد،  
 ۸۷ به بعد، ۱۲۹، ۱۶۶، ۲۷۲، ۲۸۸ .  
 ۴۴۵، ۴۵۱ به بعد .

صحو ۱۰۹ .

صدقه ۳۴۱، ۲۰۳ .

صدیقان ۴۵۳ .

صراط ۳۲ به بعد، ۶۳ به بعد، ۴۰۹ به بعد  
 ؛ - مستقیم ۴۱۰، ۳۱۵، ۶۴ .

صفات ۱۷، ۲۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴ ،  
 به بعد، ۱۶۹ به بعد، ۱۸۰ به بعد، ۲۲۳،  
 ۲۴۹ به بعد، ۲۵۳، ۲۷۶، ۲۵۵ تا ۲۹۰ ،  
 ۳۰۴ به بعد، ۳۱۵، ۳۶۶، ۳۷۰ به بعد ،  
 ۴۰۰، ۳۸۶ به بعد، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸ ،

عاشق ۱۱۳ به بعد ، ۱۷۲ به بعد ، ۲۹۷

به بعد ؛ - ان ۴۶۶ .

عاقل ۱۱۵ .

عالم ۱۴۲ به بعد ، ۱۵۶ به بعد ۳۴۵ ، ۴۶۴ ،

۴۶۹ به بعد ، ۴۷۲ به بعد ؛ - اجسام ۵۵

به بعد ؛ - اجمال ۱۷ ، ۱۵۸ به بعد ، ۱۶۵ ،

۱۷۱ ، ۱۸۱ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۲ ، ۳۴۷ ،

به بعد ، ۳۵۱ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ به بعد ، ۳۷۶ ،

۳۹۱ به بعد ، ۴۷۰ ، ۴۸۰ به بعد ، ۷۷ ح

؛ - ارواح ۵۵ به بعد ؛ - اضداد ۱۷۸ ،

۲۴۲ ، ۳۷۴ ؛ - امر ۳۴۵ ، ۵۳ ، ۱۴۴ ،

۱۴۶ ، ۱۵۷ ، ۳۴۵ ، ۴۶۴ ؛ - امن ۴۸۲ ؛

- ایقان ۳۵۵ ؛ - ایمان ۳۵۵ ؛ - بقا

و نبات ۳۵۵ ، ۴۱۱ ؛ - بی نام و نشان

۳۷۴ ؛ - ترتب ۱۷۸ ؛ - ترتیب ۳۷۴ ؛

- ترکیب ۲۷۷ ، ۲۹۹ ح ؛ - تفرید ۲۹۹

ح ؛ - تفصیل ۱۷ ، ۱۵۸ به بعد ، ۱۶۵ ،

۱۷۱ ، ۱۸۱ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹ ، ۲۸۲ ، ۳۴۸ ،

به بعد ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ به بعد ، ۳۷۶ ، ۳۹۱

به بعد ، ۴۷۰ ، ۴۸۰ به بعد ، ۷۷ ح ؛ -

جبروت ۱۵۶ تا ۱۸۳ ، ۱۸۰ به بعد ،

۲۷۷ ، ۳۴۴ تا ۳۸۸ ، ۳۹۰ به بعد ،

۴۸۴ ؛ - جسمانی ۳۴۷ ؛ - حسی ۱۶۸

؛ - حقایق ۳۴۷ ؛ - خدا ۳۴۵ ؛ -

خلق ۳۴ ، ۵۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۵۷ ،

۳۴۷ ، ۴۶۴ ؛ - روحانی ۳۴۷ ؛ - سفلی

۲۳ ، ۳۴ ، ۵۳ به بعد ، ۶۰ به بعد ، ۷۴

به بعد ، ۷۷ ، ۱۴۴ ، ۱۹۸ به بعد ، ۲۰۱ ،

۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۲۳ ، ۲۲۷ به بعد ، ۲۳۶ ،

۲۶۳ ، ۲۶۷ ، ۳۱۴ ، ۳۲۳ به بعد ، ۳۵۲

طبايع ۱۹ ، ۵۸ ، ۱۳۴ ، ۱۴۷ ، ۱۶۳ ، ۱۷۸ ،

۱۸۹ ، ۲۶۴ به بعد ، ۳۴۹ به بعد ، ۳۷۰

به بعد ، ۴۰۵ ، ۴۱۰ به بعد ، ۴۳۰ به بعد ،

۴۴۴ ، ۴۶۵ ، ۴۷۰ به بعد ، ۵۳ ح .

طبيعت ۱۸ به بعد ، ۳۳ ، ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۶ ، ۵۶ ،

به بعد ، ۷۱ به بعد ، ۷۳ به بعد ، ۹۶ ،

۱۴۴ ، ۱۴۹ ، ۱۶۴ ، ۱۹۱ به بعد ، ۲۳۶ ،

۲۴۹ ، ۲۷۸ ، ۲۹۶ ، ۳۰۱ ، ۳۵۶ ، ۳۹۳ ،

به بعد ، ۴۰۴ به بعد ، ۴۱۱ ، ۴۸۱ .

طحلب (کياه) ۴۱۱ .

طريق ۹۲ به بعد ؛ - مستقيم ۲۱۵ .

طريقت ۲ ، ۹۲ ، ۵۵۲ .

طواف ۱۰۹ ، ۱۱۵ .

طور سنين ۱۹۱ .

طوفان ۴۱۶ ؛ - عام ۴۱۳ به بعد .

ظ

ظالم ۳۰۰ .

ظاهر ۴۱ ، ۸۲ به بعد ، ۸۹ به بعد ، ۲۴۹

به بعد ، ۳۵۷ ، ۴۰۰ ؛ - شريعت ۱۰۹ ؛

- وجود ۴۶ به بعد ، ۲۴۹ به بعد ، ۴۶۹

به بعد ، ۴۸۱ ؛ - و باطن سالکان ۸۸ به بعد .

ظلم ۳۲۱ .

ظلمات ۱۶۳ ، ۲۷۳ به بعد .

ظلمت ۲۴ به بعد ، ۳۳ ، ۱۶۲ به بعد ، ۱۷۸ ،

۳۲۳ ؛ رك : دريای ظلمت .

ظهور انوار ۸۶ به بعد .

ع

عابد ۲۸ به بعد .

عارف ۲۸ به بعد ، ۶۱ ، ۶۷ ، ۱۲۶ ، ۲۹۱ ،

۲۹۷ ؛ - ان ۲۹۱ ، ۳۳۳ .

به بعد ، ۳۷۶،۳۵۰ - معقول ۱۵۷ ،  
 ۳۴۶ به بعد ، ۴۶۴ - معقولات ۱۶۱  
 به بعد ، ۳۷۶،۳۵۰ - ملائکه ۳۵۰ ؛  
 ملك ۱۵۶،۶۲ تا ۱۸۸،۱۸۳ به بعد ،  
 ۱۹۷ به بعد ، ۲۲۳،۲۲۱ به بعد ، ۳۴۴ تا  
 ۳۹۰،۳۸۸ به بعد ، ۴۰۰ ، ۴۰۴ ، ۴۰۲  
 به بعد ، ۴۶۴ - ملكوت ۱۵۶،۶۲،۵۶  
 تا ۱۸۸،۱۸۳ به بعد ، ۱۹۷ به بعد ، ۲۲۰ ،  
 ۲۲۳ به بعد ، ۳۹۰،۳۸۸ تا ۳۴۴ - ممکنات  
 ۴۰۴ ، ۴۰۰ ، ۴۶۴ - ؛ ممکنات  
 ۳۴۷ ، ۳۵۰ - نورانی ۱۵۷ ، ۳۴۷ ، ۴۶۴  
 - ؛ وجود ۱۷ ، ۳۴۵ ، ۳۴۹ ؛  
 وحدت ۱۷۸ - وحدت با کثرت ۳۷۴ .

عام ۲۸۲ به بعد .

عباد ۵۶ به بعد ، ۴۱۲ .

عبادت ۵۹،۲۸

عدم ۱۶۰ به بعد ، ۱۷۰ به بعد ، ۲۸۳ ، ۲۹۹  
 ۳۴۵ به بعد ، ۳۶۵ به بعد ، ۴۸۲ ، ۴۲۲ .

عذاب ۴۱۹،۴۰۳

عرب ۱۳۲ .

عرش ۵۷،۴۲،۲۹ به بعد ، ۱۰۸ ، ۱۴۴ ،  
 ۱۶۲ ، ۱۸۷ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۲۲۰ به  
 بعد ، ۲۲۴ ، ۲۳۷ ، ۲۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۷۹ ،  
 ۴۰۰ ، ۴۶۰ ، ۲۹ ح ، ۵۳ ح - عظیم  
 ۴۰۰ ، ۳۹۹ ، ۲۲۶ .

عرض ۲۸۱ .

عروج ۲۳ تا ۵۸،۵۲،۳۲ به بعد ، ۶۳ به بعد  
 ۷۱ ، به بعد ، ۱۰۲،۷۷ به بعد ، ۱۱۲ ، ۱۶۴ ،  
 به بعد ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۲۵۱ ، ۲۹۹ ، ۳۰۴ ،  
 ۳۱۹ ، ۳۵۹ به بعد ، ۳۷۰ به بعد ، ۴۰۹

به بعد ، ۴۰۹،۴۰۰،۴۰۱ به بعد ، ۴۳۱ ،  
 ۴۷۱ ، ۴۶۰ - ؛ شهادت ۸۹ ،  
 ۱۴۴ ، ۱۵۷ ، ۱۶۸ ، ۲۲۲ ، ۲۳۷ ،  
 ۲۵۶ ، ۳۴۷ ، ۳۶۴ ، ۴۶۴ - ؛ صغیر  
 ۱۷ ، ۸۵ ، ۱۴۲ به بعد ، ۱۵۸ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱  
 به بعد ، ۱۹۷ ، ۲۲۱ به بعد ، ۳۵۵ به بعد ،  
 ۳۶۱ ، ۳۹۳ به بعد ، ۴۰۰ به بعد ، ۴۸۴ -  
 طبایع وشهوات ۴۱۰ - ؛ طبیعت ۶۴ -  
 ظلمانی ۱۵۷ ، ۳۴۷ ، ۴۶۴ - ؛ عدم ۱۷۱ ،  
 ۳۴۵ به بعد ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۴ ، ۳۶۴ ،  
 ۴۸۲ - ؛ عشق ۱۷ - ؛ عقلی ۱۶۸ - ؛  
 علوی ۲۳ ، ۵۳ به بعد ، ۵۹ به بعد ، ۶۴ ،  
 ۷۴ ، ۷۶ ، ۷۸ به بعد ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۲۷  
 به بعد ، ۲۳۶ ، ۲۶۲ ، ۲۶۷ ، ۳۱۴ ، ۳۲۳  
 به بعد ، ۳۵۲ به بعد ، ۳۶۱ ، ۴۰۹ ، ۴۰۰  
 به بعد ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۳۰ به بعد ، ۴۶۰ ،  
 ۴۷۱ - ؛ غیب ۸۹ ، ۱۵۷ ، ۱۶۸ ، ۲۴۲ ،  
 ۲۵۶ ، ۳۴۷ ، ۳۶۴ ، ۴۶۴ - ؛ غیب غیب  
 ۱۶۸ ، ۲۳۷ به بعد ، ۳۶۴ - ؛ غیب غیب  
 غیب ۳۶۴ - ؛ غیب وشهادت ۹۳ - ؛  
 فطرت ۱۶۸ - ؛ فعل ۲۶۴ ، ۳۴۸ به بعد ،  
 ۳۷۶ ، ۳۹۱ به بعد - ؛ قوت ۲۶۴ ، ۳۴۷  
 به بعد ، ۳۶۴ ، ۳۷۶ ، ۳۹۱ به بعد - ؛ کبیر  
 ۸۵ ، ۱۴۲ به بعد ، ۱۵۸ ، ۱۸۶ ، ۱۹۲ به بعد  
 ۲۲۱ ، به بعد ، ۳۵۵ به بعد ؛ ۳۹۳ به بعد ،  
 ۴۰۰ به بعد ، ۴۰۰ ، ۴۸۴ - ؛ کثرت ۲۵۳  
 - ؛ کلیات ۳۴۷ - ؛ کون وفساد ۲۶۶ ،  
 ۳۵۲ ، ۴۱۰ - ؛ ماهیات ۱۶۰ به بعد ،  
 ۳۴۷ ، ۳۷۶ ، ۴۸۲ - ؛ محسوس ۱۵۷ ،  
 ۳۴۶ به بعد ، ۴۶۴ - ؛ محسوسات ۱۶۱

۲۱۵ - - مستفاد ۲۱۵ - - معاش ۴۴۴  
به بعد .

عقلا ۱۹۹ به بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۴۷۵ .

عقلی ۱۶۰ .

عقول ۷۱ به بعد ، ۱۳۵ به بعد ، ۱۶۳ ،

۱۷۴ ، ۱۷۸ ، ۱۸۹ ، ۲۳۶ ، ۳۴۹ به بعد ،

۳۶۱ ، ۳۷۰ به بعد ، ۴۰۵ ، ۴۱۱ به بعد ،

۴۱۹ ، ۴۶۰ به بعد ، ۴۸۵ ، ۴۶۵ .

عکس ۱۷۳ به بعد ، ۲۳۷ به بعد ، ۲۴۲ ،

۲۵۶ ، ۲۴۶ .

علامات ۴۷ به بعد ، ۴۸۰ .

علامت حقیقی ۲۸۰ به بعد ؛ - مجازی

۲۸۰ به بعد .

علامة النهاية ۱۳۴ .

علت ۴۶۴ .

علقه ۱۹۱ .

علم ۱۸۱ ، ۱۰۳ به بعد ، ۲۶۲ ، ۲۵۴ به بعد ،

۳۰۲ ، ۴۳۳ ، ۴۷۲ ؛ - اليقين ۴۴ ، ۹۷ ،

۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۲۲۸ ، ۳۰۵ ، ۳۶۸ ، ۴۶۰ ح ؛

- خدای ۶۱ به بعد ، ۳۳۷ به بعد ؛ -

صورت ۴۳۶ ؛ - طریقت ۹۲ ؛ - لدنسی

۹۰ ؛ - معنی ۴۳۶ ؛ - نجوم ۱۹۸ ؛ -

وارادت و قدرت خدای ۴۰ به بعد ، ۱۴۲ ،

به بعد .

علما ۶۲ ، ۷۴ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۱۰۹ ، ۲۰۰ ، ۲۴۴ ،

۲۴۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۹ ، ۲۸۰ ، ۲۹۱ ،

۳۲۰ به بعد ، ۳۲۵ ، ۴۰۵ ، ۴۱۳ ، ۴۳۷ ،

۴۴۸ ، ۴۵۵ ، ۴۶۵ ، ۴۷۲ ، ۷۷ ح .

عمل ۲۱۵ به بعد .

عموم ۲۸۲ به بعد .

به بعد ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ح ، ۲۶ ح ؛ -

انبیا ۱۰۷ به بعد ؛ - اهل تصوف ۱۰۲ ،

۱۰۸ به بعد ؛ - اولیا ۱۰۷ به بعد .

عزرائیل ۱۴۸ .

عزت ۲۶ ، ۹۰ ، ۲۷۲ به بعد .

عزیز بن محمد النسفی ۱۶ ، ۲ ، ۳۸ ، ۵۲ ،

۷۰ ، ۸۴ ، ۱۰۲ ، ۱۱۲ ، ۱۲۰ ، ۱۳۲ ، ۱۴۲ ،

۱۰۶ ، ۱۸۶ ، ۱۹۶ ، ۲۰۶ ، ۲۳۰ ، ۲۳۴ ،

۲۶۲ ، ۲۷۶ ، ۲۹۴ ، ۳۱۴ ، ۳۲۸ ، ۳۴۴ ،

۳۹۰ ، ۳۹۸ ، ۴۳۶ ، ۴۴۴ ، ۴۵۰ ، ۴۷۷ .

عشق ۱۱۲ تا ۱۷۲ ، ۱۱۸ به بعد ، ۲۲۲ ،

۲۵۳ ، ۲۹۷ به بعد ، ۳۶۰ به بعد ، ۴۶۶

به بعد ؛ - حقیقی ۱۱۵ ؛ - مجازی ۱۱۵

به بعد .

عضو ۱۹ به بعد ؛ رك : اعضا .

عطارد ۱۴۷ ، ۴۷۱ .

عقبا ۹۱ .

عقل ۱۳۴ به بعد ، ۱۴۳ به بعد ، ۱۵۱ به بعد ،

۱۷۲ ، ۱۸۱ به بعد ، ۱۹۳ به بعد ، ۲۰۳ ،

۲۱۵ به بعد ، ۲۲۰ به بعد ، ۲۲۶ ، ۲۴۱ ،

۲۵۲ ، ۲۶۲ به بعد ، ۲۹۲ ، ۲۹۵ به بعد ،

۳۰۲ ، ۳۲۳ به بعد ، ۳۹۸ به بعد ، ۴۰۴ ،

۴۱۹ ، ۴۳۳ ، ۴۳۷ ، ۴۴۴ به بعد ، ۴۵۵ ،

۴۶۵ ، ۴۷۲ ؛ - آدمی ۲۲۱ به بعد ، ۴۰۰ ،

به بعد ؛ - انسانی ۴۷۵ ؛ - اول ۷۰ به بعد

، ۷۷ ، ۱۳۵ ، ۱۶۱ به بعد ، ۱۸۷ به بعد ،

۱۹۰ ، ۱۹۷ به بعد ، ۲۲۰ به بعد ، ۲۲۴ ،

به بعد ، ۲۲۸ ، ۲۳۵ به بعد ، ۳۹۹ به بعد ،

۴۰۸ به بعد ، ۴۶۵ به بعد ؛ - عاشق ۷۴ ؛

- فعال ۷۴ ؛ - فلک قمر ۷۴ ح ؛ - غریز



- عناصر ۵۷، ۱۹ به بعد ، ۱۳۵ به بعد، ۱۴۷،  
 فرسنگ ۳۷۹ .  
 فرس ۳۷۹ .  
 فرعون ۲۸۹، ۱۷۹ به بعد ، ۳۸۴ به بعد .  
 فرمان برداری ۹۵ .  
 فساد ۲۶۶ .  
 فصل ۴۸۲ .  
 فضل خدا ۳۳۵ به بعد .  
 فطرت ۶۰ به بعد ، ۱۶۸ ، ۳۶۷ .  
 فطرתי ۲۲۲ .  
 فطیر ۱۶۸ .  
 فعل ۲۷۶، ۲۱۳ به بعد ، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵ به بعد ؛  
 ۳۹۴، ۴۸۰ به بعد ؛ - آدم ۲۱۳ ؛  
 - مطلق ۲۱۳ ؛ - مقید ۲۱۳ .  
 فقر ۳۲۸ به بعد .  
 فقرا ۳۲۸ به بعد .  
 فقیر ۳۲۸ به بعد ؛ - حرص ۳۳۰ به بعد ؛  
 - شاکر ۳۳۰ به بعد ؛ - صابر ۳۳۰ به بعد ؛  
 ؛ - قانع ۳۳۰ به بعد .  
 فقیه ۱۷۵ .  
 فکر ۱۲۸ .  
 فلک ۲۶۲ به بعد ، ۴۶۵ ؛ - الافلاک ۷۳ به بعد ،  
 ۷۶ به بعد ، ۱۴۸، ۱۹۷، ۲۶۶، ۴۳۱، ۴۶۰، ۴۷۱، ۴۷۹ ح ؛ - اول ۱۶۲ به بعد ،  
 ۱۸۷ به بعد ، ۱۹۷ به بعد ، ۲۲۱ به بعد ،  
 ۲۲۴ به بعد ، ۲۶۶، ۴۳۰ به بعد ،  
 ۴۷۱ ؛ - ثابتات ۱۴۸، ۲۶۶، ۴۳۱ ،  
 ۴۷۱ ؛ - دوم ۲۶۶، ۴۳۱، ۴۷۱ ؛ -  
 زحل ۱۴۸ ؛ - زهره ۱۴۷ ؛ - شمس ۷۵ ،  
 ۱۴۷ ؛ - عطارد ۳۲ ، ۳۴ ، ۵۹ ، ۷۱ .
- عند مليک مقلدر « ۴۱۳ .  
 عنصر ۷۱، ۵۷، ۳۳، ۱۹ .  
 عوام ۳۹ به بعد ، ۱۲۶، ۹۴، ۱۵۶، ۲۹۰ ،  
 ح ۴۰ .  
 عیان ۳۰۲، ۱۳۹ ح .  
 عیسی ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۹، ۱۵۰، ۱۴۶، ۵ .  
 عین الحقیقت ۲۴۸ ؛ - الیقین ۴۴، ۹۷ ،  
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۲۸، ۳۰۵، ۳۶۵، ۳۶۸ ،  
 ح ۴۶ ؛ - مسمی ۲۸۱ .  
 عین القضاة همدانی ۴۰۳ .  
 غ  
 غاذه (قوت) ۴۵۸، ۲۰ .  
 غری ۴۸۶ .  
 غروب ۴۸۶ .  
 غضب ۳۰۱ .  
 غضبی ۴۵۸، ۲۳ .  
 غلمان ۱۵۱ به بعد .  
 غیب ۲۴۱ به بعد ، ۲۴۹ .  
 ف  
 فارغ ۴۵۳، ۲۷۳ به بعد .  
 فاعل مطلق ۳۴۸ .  
 فتیله ۴۸۵ .  
 فراسة المؤمن ۳۰۵ .  
 فراغت ۱۳۸ به بعد ، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۲ ،  
 ۲۱۷، ۲۷۳، ۲۸۸، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۸۸ ،  
 ۴۵۴ .

**قطب** ۳۱۷،۵ به بعد؛ - جنوبی ۴۷۲؛ -  
شمالی ۴۷۲؛ - عالم ۴۷۲ .

**قلب** ۴۴۴ .

**قلم** ۱۸۶،۱۷ تا ۲۲۰،۲۰۴ به بعد، ۲۲۶،

۳۹۰، ۲۷۸، ۲۲۷ به بعد، ۳۹۳ به بعد،

۳۹۸ به بعد، ۴۳۱؛ - اول ۳۹۲ به بعد؛

- خدای ۱۸۷، ۷۲ به بعد، ۲۲۰ به بعد،

۳۹۱، ۳۴۹، ۲۲۴ به بعد، ۴۰۰؛ - عالم

صغیر ۱۹۱ به بعد؛ قلم مطلق عالم صغیر

. ۱۹۳

«**قلم**» ۲۲۴ .

«**والقلم**» ۳۹۱، ۳۴۹ .

**قمر** ۱۱۰، ۲۶۷، ۱۱۰، ۴۳۰ به بعد، ۴۷۱ .

**قناعت** ۲۷۲ به بعد .

**قهر** ۴۰۱ .

**قوال** ۱۲۵ به بعد .

**قوام** عالم ۲۸۶ .

**قوت** ۳۵۳ به بعد، ۳۹۴، ۴۵۸ به بعد؛ -

ادراك ۲۴۰؛ - جاذبه ۲۰؛ - خیال ۲۴۵

به بعد؛ - خیالی ۲۳۹ به بعد؛ - دافعه

۲۰؛ - شهوانی ۲۱؛ - عملی ۲۴۰؛ -

غاذیه ۲۰؛ - غضبی ۲۳؛ - ماسکه ۲۰؛ -

محرکه ۲۲ به بعد؛ - مفیره ۲۰؛ - نامیه

۲۰؛ - هاضمه ۲۰ .

**قوت‌های** روحانی و جسمانی ۳۰۱ .

**قیامت** ۱۸۰، ۱۶۲ به بعد، ۱۸۹، ۲۲۱،

۴۱۴، ۳۳۰ به بعد؛ - صغری ۴۱۴ به بعد

؛ - عظمی ۴۱۴ به بعد؛ - کبری ۴۱۴

به بعد .

۷۶، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۱۴۷، ۴۰۹ به بعد

، ۴۷۶، ۷۴ ح؛ - مریخ ۱۴۸؛ - مشتری

؛ ۱۴۸؛ - هشتم ۴۵۹؛ - رك : آسمان؛

افلاك .

**قنا** ۲۲۲، ۲۸۳ .

**قنطاسیا** ۴۵۹ .

**فیض** ۷۲ به بعد، ۲۳۵ به بعد، ۳۱۵ به بعد .

**فیل** ۴۱۲؛ رك : ییل .

## ق

**قابل** مطلق ۳۴۸ .

**قابلیت** ۴۷۵، ۲۱۶ .

**قادر** مطلق ۳۳۸ .

**قالب** ۱۰۸ به بعد، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۴، ۳۱۴، ۴۰۰

به بعد، ۴۱۳، ۴۱۸ به بعد؛ - آدمی ۵۳

به بعد، ۱۳۳، ۴۸۵؛ رك : مفارقت قالب .

**قبض** ۱۱۶، ۱۱۸، ۳۷۰، ۴۶۷؛ - ارواح

. ۱۴۸

**قبله** ۱۰۶ .

**قبه** اولیا ۲۹۰ .

**قدر** ۱۹۶ تا ۲۰۴، ۲۱۵ به بعد، ۴۰۰؛ -

خدای ۶۲ به بعد، ۲۰۲ به بعد، ۲۷۷ .

**قدرت** ۳۱۸، ۳۰۶ به بعد، ۳۳۸ به بعد .

**قدیم** ۳۸ به بعد، ۳۶۹، ۴۲۲، ۴۶۴ .

**قرآن** ۱۷۵، ۲۲۵، ۲۳۹، ۳۲۴، ۳۸۳،

. ۴۰۳

**قرب** ۱۱۳، ۱۳۶ .

**قربت** ۲۳۷ .

**قضا** ۱۹۶ تا ۲۰۴؛ - خدا ۶۲ به بعد، ۲۰۲

به بعد، ۲۷۷، ۲۵۷ به بعد .

ک

کاتب ۱۸۷ به بعد ، ۲۷۸ .  
 کارکنان ۳۵۰، ۲۵۱، ۲۲۷ به بعد ، ۴۰۰ به بعد ، ۴۷۲، ۴۴۵ ، ۴۷۸ .  
 کاشف ۴۰۳ .  
 کامل رک : انسان کامل ؛ - آزاد ۸ به بعد ، ۲۷۳ ؛ - مکمل ۲۷۲ به بعد ؛ کاملان ۲۲۸ .  
 کاینات ۴۱ به بعد ، ۳۳۷ به بعد ؛ رک : افراد کاینات .  
 کتاب ۱۴۳ به بعد ، ۳۲۲ به بعد ، ۳۹۳ ؛ - بزرگ ۱۴۳ ؛ - خدای ۱۹۷ به بعد ، ۲۵۶ به بعد ، ۳۴۵، ۲۷۷، ۲۶۷ ، ۳۹۰ به بعد ، ۴۳۱، ۴۷۲ ؛ - خرد ۱۴۳ ؛ - شریعت ۲۸ . مجمل ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱، ۲۷۷ به بعد ، ۳۹۱، ۳۵۸ . مفصل ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۱، ۲۷۷ به بعد ، ۳۵۸ ، ۳۹۱ به بعد ؛ - وجود خود ۳۵۸ .  
 کتاب کشف الحقایق ۷۰، ۱۱۰ ح .  
 کتاب منازل ۴۵۰ .  
 کثافت ۳۷۷ به بعد ، ۳۸۰ به بعد .  
 کثرت ۴۵ به بعد ، ۱۷۹، ۷۱، ۲۴۹، ۲۲۶، ۲۸۳، ۲۵۴ ، ۳۹۹ ، ۳۶۹، ۳۶۵، ۳۵۰ .  
 ۴۶۹ به بعد .  
 کثیف ۱۱۷ .  
 کرامات ۴۸۳ .  
 کرسی ۵۷، ۴۲ به بعد ، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۵۱، ۳۵۲ ح .  
 کرمان ۸۰، ۳۲۲ .  
 کرویان ۳۵۲، ۳۲۴، ۲۵۱، ۲۳۷، ۱۷۸ .  
 ۴۱۷ .

کسب ۳۳۶، ۹۴ به بعد ، ۴۶۲ .  
 کشف ۴۷۷ ، ۴۶۲ ، ۴۰۳، ۲۹۶، ۲۳۶ :-  
 اسرار ۸۶ به بعد ؛ وعیان ۳۹ ، ۴۴ به بعد .  
 کشف الحقایق رک : کتاب کشف الحقایق .  
 کعبه موجودات ۲۵۱ .  
 کفر ۳۸ به بعد ، ۳۲۱، ۲۳۸، ۱۷۴، ۱۱۵ :-  
 محمود ۴۴ ؛ - مذموم ۴۴ ؛ - واسلام ۹۰ .  
 کل ۴۶۱ به بعد ؛ - خود ۴۷۹ ؛ - عالم ۴۶۲ ، ۴۷۹ ؛ - نوع ۴۶۱ .  
 کلمات ۳۵۰ ؛ - رب العالمین ۳۴۹ .  
 کلمه ۱۴۶ .  
 کلی ۳۶۶ .  
 کلیات ۶۰ به بعد ، ۳۴۸ ، ۳۵۴ ، ۳۶۴ به بعد ، ۳۶۸ به بعد .  
 کم خفتن ۲۷۲، ۱۲۹، ۱۰۵، ۲۶ به بعد ؛ - خوردن ۲۷۲، ۱۲۹، ۱۰۴، ۲۶ به بعد ، ۲۶ ، ۲۷۲، ۱۲۹، ۱۰۴ به بعد .  
 کمال ۳۰، ۱۷ به بعد ، ۵۲ به بعد ، ۶۰ به بعد ، ۷۶ به بعد ، ۹۱ ، ۹۸ ، ۱۳۵ به بعد ، ۱۸۲، ۲۱۵، ۲۵۰، ۲۵۲ به بعد ، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۴ به بعد ، ۳۲۱ ، ۳۳۹ به بعد ، ۳۵۲، ۳۵۷ به بعد ، ۳۶۰ به بعد ، ۳۶۶، ۳۹۳ به بعد ، ۴۰۹ به بعد ، ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۴، ۴۵۰ به بعد ، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۹ .  
 دکن ۲۹۹ .  
 کواکب ۱۷۲، ۲۰۰، ۲۵۱، ۴۷۱ ؛ - نوابت ۴۳۸ ، ۴۵۹ .  
 کوب ۴۸۵ ؛ - سیار ۴۳۸ ؛ - سیاره ۲۶۶ ، ۴۳۰ .

کوه ابراهیم ۳۴ ح ،

ل

لطافت ۱۱۶، ۳۷۷ به بعد ، ۳۸۰ به بعد .

لطف ۴۰۱

لطیف ۱۱۶ به بعد ؛ - حقیقی ۳۸۲ ؛ - لطیف

۳۸۱ ؛ - لطیف لطیف ۳۸۱ ؛ - مطلق -

۳۸۲ .

لغوی ۱۷۵ .

لغویان ۴۶۸ .

لغاح (درخت) ۴۱۱ .

لغای ۳۰۴، ۳۰۴، ۳۱۷ ؛ - خدای ۳۰۵ .

لمس ۴۵۹، ۲۲ .

لن ترانی ۱۱۶ .

لواحق ۳۶۷ .

لوح ۱۷۱ به بعد، ۱۸۶ تا ۲۰۴، ۲۲۴ ؛ - عالم

صغیر ۱۹۱ به بعد ؛ - عالم کبیر ۱۸۷ به -

بعد ؛ لوح محفوظ ۱۹۶ تا ۲۰۴، ۲۲۶ .

۲۵۶ به بعد ، ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۹۰ به

بعد ، ۳۹۳، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۷۱ ؛ - محفوظ

آدمی ۲۱۱ به بعد ؛ - محفوظ خاص ۱۹۶

به بعد ، ۲۰۴، ۴۷۴ به بعد ؛ - عام ۱۹۶

به بعد ، ۲۰۴، ۴۷۴ به بعد ؛ - محفوظ

عالم سفلی ۲۱۱ ؛ - محفوظ عالم صغیر

۲۰۶، ۲۰۶ تا ۲۱۷ .

لیلة الجمعة ۱۸۰، ۲۵۳، ۲۷۹، ۳۷۵ ؛ -

القدر ۷۲ ، ۱۸۰ به بعد ، ۲۵۳ ، ۲۷۹ ،

۳۷۵ .

م

ماجرالفتن ۱۲۵ .

مار ۳۰۱، ۱۴۹ .

مارج (بدرجن) ۸۰ .

مارجه (مادرجن) ۸۰ .

مازو ۱۴۵ .

ماسکه (قوت) ۴۵۸، ۲۰ .

مالامال نور ۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳ تا ۲۵۷ به

بعد ، ۴۸۱ .

ماهیات ۱۶۰ به بعد ، ۱۶۵ به بعد ، ۱۶۸ به

بعد ، ۱۸۶، ۱۸۶، ۱۹۶ به بعد ، ۲۱۶، ۳۶۴

به بعد .

ماهیت ۳۶۵ به بعد ، ۴۷۵، ۳۰۲ ح .

ماوراءالنهر ۳۱۶ .

المأوی ۴۵۳ .

وما یسطرون ۳۹۱، ۳۴۹، ۲۲۴ .

مبادی ۹۰، ۷۵ .

مبتدیان ۳۳۷ .

مبدأ ۳۳ به بعد ، ۷۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵ .

۱۹۲ به بعد ، ۲۲۸، ۳۵۹، ۴۰۸ ؛ - اول

۲۳۶، ۳۴۴ به بعد ؛ - کل ۱۶۸ ؛ - ومعاد

۷۰ به بعد ، ۲۲۸، ۴۰۸ .

متشابه الاجزاء ۲۶۴ .

متصرفه (قوت) ۲۲ به بعد ، ۴۶۰ ح .

متناهی ۳۷۶، ۲۸۶ .

مجاهدات رك : ریاضات ومجاهدات .

مجاهده ۲۸۸، ۱۰۴ .

مجبور ۱۹۹، ۶۳ به بعد ، ۲۰۱ به بعد ، ۲۰۷ ،

به بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۲۱۵ به بعد ، ۲۶۳ ،

۴۷۲، ۴۷۴ به بعد .

محافظة ۳۰۳ .

محب ۱۱۳ به بعد .

- روح ۳۸۷ ؛ - زهاد ۳۳۲ به بعد ؛ - طاعت  
ومعصیت ۱۰۳ ؛ - عالم اجسام ۵۶ به بعد ؛ -  
عالم ارواح ۵۵ به بعد ؛ - عالم کبیر  
وعالم صغیر ۱۵۸ به بعد ؛ - عشق ۱۱۲ به -  
بعد ؛ - فقرا ۳۲۸ به بعد ؛ - لطیف ۳۸۰  
به بعد ؛ - موجودات ۴۳۳ ؛ - وجود ۱۵۹ .  
هر کیه ۱۶۵ ، ۱۸۱ ، ۱۶۷ ، ۴۶۷ به بعد ؛ - انسان  
۴۱۴ به بعد ، ۴۷۱ ؛ - اول ۴۶۸ ؛ - چهارم  
۷۴ ، ۴۶۷ ؛ - دوم ۷۴ ، ۴۶۷ به بعد ،  
۴۷۲ ؛ - ذات ۱۶۵ ، ۲۷۶ تا ۲۹۰ ،  
۴۸۰ ؛ - سوم ۷۴ ، ۴۷۲ ؛ - صفات  
۱۵۸ ؛ - عشق ۱۳۷ ؛ - نبوت ۱۱۰ ؛ -  
نفس ۱۵۹ ، ۲۵۳ ، ۲۷۶ تا ۲۹۰ ، ۴۶۹ به  
بعد ؛ - وجه ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۵ ، ۲۵۳ ،  
۲۷۶ تا ۲۹۰ ، ۴۸۰ ؛ - ولایت ۱۱۰ .  
مردان غیب ۲۴۱ .  
هر کب ۵۷ به بعد .  
هر کبات ۷۳ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴ به بعد ، ۱۷۰ به  
بعد ، ۱۸۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ،  
۲۷۶ ، ۲۷۸ ، ۲۸۲ ، ۲۹۹ ، ۳۴۹ به بعد ،  
۳۵۲ به بعد ، ۳۷۰ به بعد ، ۳۸۷ ، ۳۹۱  
به بعد ، ۴۳۳ ، ۴۶۲ ، ۴۷۰ به بعد ۴۷۹ ؛ -  
عالم صغیر ۳۵۶ به بعد .  
هر یخ ۱۶۸ ، ۴۷۱ .  
هر یلنی ۳۳۷ .  
هر یم ۲۳۹ ، ۳۲۴ .  
مزاج ۳۳ به بعد ، ۹۰ ، ۱۶۰ ، ۱۹۰ ، ۲۶۴  
به بعد ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۷۸ به بعد ؛ -  
مستوی و غیر مستوی ۲۶۴ به بعد ؛ - معتدل  
و غیر معتدل ۲۶۴ به بعد .
- محبت ۱۱۲ به بعد ، ۲۹۰ ؛ - خدای ۳۲۸ ،  
۳۳۹ به بعد .  
محبوب ۱۱۳ به بعد .  
محتاج ۳۰۰ .  
محدث ۱۷۵ .  
مخلوود ۳۷۶ .  
محرکه (قوت) ۲۲ به بعد .  
محسوس ۱۳۳ ، ۲۲۲ ، ۲۸۷ ، ۴۰۱ ، ۴۳۳ ،  
۴۳۸ ، ۴۶۴ .  
محسوسات ۲۲ ، ۷۴ ، ۱۶۰ به بعد ، ۱۸۶ ،  
۱۸۸ ، ۴۳۸ به بعد ، ۴۵۹ .  
محمد (پیغمبر اسلام) ۱۷۵ ، ۳۲۰ ، ۳۲۲ ،  
۳۲۳ ، ۳۵۸ ، ۳۸۲ .  
محیط حقیقی ۳۸۲ ؛ - مطلق ۳۸۲ ؛ -  
موجودات ۲۶۶ .  
مخالفت ۲۹۵ ، ۴۸۲ .  
المخلصون ۳۰۳ .  
مخلوقات ۱۳۵ به بعد ، ۳۸۲ ، ۴۰۱ ، ۴۷۸ .  
مختار ۱۹۱ ، ۶۳ به بعد ، ۲۰۱ به بعد ، ۲۰۷ .  
به بعد ، ۲۱۱ به بعد ، ۲۱۵ به بعد ، ۴۷۵ .  
مدرسه ۵۴ ، ۹۲ .  
مدرك ومدرك ۴۰۰ .  
مذاهب ۳۵۱ ، ۴۳۷ ، ۴۴۶ ، ۴۶۳ .  
مذکور ۱۱۳ به بعد .  
مذهب ۲۰۹ .  
مراتب ۷۱ به بعد ، ۱۶۳ ، ۱۷۸ ، ۲۲۴ ، ۲۲۸ ،  
۳۰۳ به بعد ، ۳۲۴ ، ۳۲۹ به بعد ، ۳۳۳  
به بعد ، ۳۷۴ ، ۳۸۴ ، ۴۰۴ ، ۴۱۱ به بعد ،  
۴۱۸ ، ۴۳۱ ، ۴۶۷ به بعد ؛ - باطن سالک  
۸۹ به بعد ؛ دوزخ و بهشت ۲۹۶ به بعد ؛ -

- مسافر غیبی ۱۴۴: ۱۴۵ .  
 مسبب ۴۰ به بعد ؛ - اسباب ۳۳۸ .  
 مسیبات ۳۳۸ .  
 مستجاب الدعوة ۳۱۸ .  
 مسجد ۱۲۳ ؛ - اسی ۴۰۰، ۲۲۶ .  
 مسجود ملائکه ۲۵۱ .  
 مسخ ۴۱۷، ۷۹ به بعد ، ۴۶۱ .  
 مشاعر آدمی ۲۹۵ به بعد .  
 مشاهده ۱۰۸ به بعد ، ۱۶۲ به بعد ، ۲۸۷ ،  
 ۳۱۶، ۳۱۹، ۴۱، ح ۳۰۲ .  
 مشایخ ۸۰، ۶۳ به بعد ، ۸۴، ۹۲، ۱۲۶ به بعد ،  
 ۱۵۹، ۲۴۸، ۳۳۸، ۴۰۰، ۴۰۰، ۴۳۶ ؛ -  
 کبار ۲۲۵ .  
 مشتری ۴۷۱، ۴۱۵، ۱۴۸، ۱۷ .  
 مشرق ۳۷۹، ۳۱۸، ۳۰۷، ۶۵ .  
 مشرک ۲۸۴، ۱۷۹ به بعد ؛ - ان ۲۸۴ .  
 مشکوة ۳۱، ۲۶، ۱۶۲ به بعد ، ۲۸۵، ۳۰۶ ،  
 ۴۶۱، ۴۶۹، ۴۸۱، ۴۸۵ .  
 مصباح ۴۸۵، ۴۶۱، ۱۶ .  
 مصورشدن ملائکه ۳۲۴، ۲۴۱، ۲۳۹ .  
 مطلق ۲۱۳، ۲۸۹، ۳۳۸، ۳۶۶، ۳۸۲ ،  
 ۳۸۴، ۴۷۵ .  
 مظاهر ۴۶۹، ۳۷۰ به بعد ؛ - اسامی ۴۸۱ ؛  
 افعال ۴۸۱ ؛ - خدای ۷۴ ؛ - صفات ۲۸۶ ،  
 ۳۷۰ به بعد ، ۴۸۱، ۴۸۶ ؛ - صفات ذات  
 ۳۷۰ ؛ - طبیعت ۷۴ ؛ - عقل ۷۴ ؛ -  
 نفس ۷۴ .  
 مظهر ۱۳۶، ۲۰۲، ۲۲۳، ۴۰۱ به بعد ؛ -  
 اسامی ۲۲۴، ۲۸۱ ؛ - افعال ۲۲۴ ،  
 ۲۸۱ ؛ - ذات ۲۸۱ ؛ - صفات ۱۶۴ ،
- ۲۲۲، ۱۸۰ به بعد ، ۳۸۶، ۲۵۶، ۲۵۴ ،  
 ۴۸۱ ؛ - صفات نور؛ ۴۶۹، ۲۵۱ ؛ صفاتی  
 ۲۵۰ ؛ - علم ۴۷۲، ۲۶۳، ۲۵۶ به بعد ؛ -  
 علوم و مجمع انوار ۱۶۲ ؛ - عمل ۲۶۳ .  
 ۴۷۲ ؛ - قدرت ۴۷۲، ۲۵۶ .  
 مظهر ۴۰۰ .  
 معاد ۷۶ به بعد ، ۲۲۸، ۴۰۸، ۴۱۳ به بعد .  
 معادن ۱۳۵ به بعد ، ۱۴۸، ۳۴۹، ۳۵۷ ،  
 ۳۹۱، ۳۷۰ .  
 معارف ۴ به بعد ، ۳۱، ۹۷، ۱۵۹، ۲۵۰ ،  
 ۲۷۳، ۳۵۸، ۳۴۰ به بعد ، ۳۹۴ .  
 معاهی ۳۳۳ .  
 معاینه ۸۷، ۱۰۷ به بعد ، ۲۸۷، ۳۱۶ ،  
 ح ۳۰۲ .  
 معتدل حقیقی ۲۶۵ .  
 معجزات ۴۸۳ .  
 معجزه ۳۲۲ به بعد .  
 معدن ۵۷، ۱۹ به بعد ، ۷۲، ۱۵۷، ۱۶۴ به  
 بعد ۲۶۶ به بعد ، ۳۵۴، ۳۹۲، ۵۳۱ به بعد  
 ۴۷۰ به بعد .  
 معدوم ۱۷۰ به بعد ، ۳۴۵ به بعد ، ۳۶۸ ،  
 معراج ۳۰، ۱۰۸ به بعد ، ۴۷۲ ؛ - آدمی  
 ۳۰ ؛ - انبیا ۱۰۸ ؛ - موجودات ۲۵۱ ؛  
 معرفت ۲۸، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۴۰، ۳۴۱ ؛ -  
 اسان ۱۶ به بعد ؛ - خدا ۴۴۵ .  
 معشوق ۱۱۳ به بعد .  
 معصوم ۳۱۵ .  
 معصیت ۴۶۳، ۴۶۱، ۱۰۳ به بعد ، ۴۷۶ .  
 معقول ۱۳۳، ۲۲۲، ۴۰۱، ۴۳۳، ۴۵۹ ،  
 ۴۶۴ .

- مقولات ۱۶۰، ۷۴ به بعد ، ۱۸۸، ۱۸۶ .  
معلول ۴۶۴ .  
معیت ۳۷۶ به بعد .  
مغرب ۳۷۹، ۳۱۸، ۳۰۷ ؛ - انوار ۱۶۲ ؛ -  
ومشرق جسم آدمی ۶۵ .  
مغیره (قوت) ۲۰ .  
مفارقت قالب ۲۹ به بعد ، ۵۲ به بعد ، ۷۶ به بعد ،  
به بعد ، ۱۰۸ به بعد ، ۴۱۷ به بعد ، ۴۶۰ به بعد ،  
۴۷۸ .  
مفردات ۵۶ به بعد . ۱۶۰ به بعد ، ۱۶۳ به -  
بعد ، ۱۷۰ به بعد ، ۱۸۹، ۱۸۶ ، ۱۹۷ ،  
به بعد ، ۲۶۴ به بعد ، ۲۷۷ به بعد ، ۲۹۹ ،  
۳۴۹ به بعد ، ۳۵۲ به بعد ، ۳۷۰ به بعد .  
۳۸۷ ، ۳۹۱ ، ۴۳۳ ، ۴۶۲ ، ۴۶۵ ،  
۴۷۰ به بعد ، ۴۷۹ ؛ - عالم صغیر ۳۵۶  
به بعد .  
مفسر ۱۷۵ .  
مقابله ۴۳۸ .  
مقارنه ۴۳۸ .  
مقام اول ۵۸ به بعد ، ۱۰۸ به بعد ؛ -  
بازگشت بعد از مفارقت قالب ۲۹ به بعد ،  
۵۲ به بعد ؛ - معرفت ۲۸، ۲۹۷ ؛ - معلوم  
۲۹ به بعد ، ۶۰ به بعد ، ۷۷، ۳۲۴، ۴۶۰ ؛  
- وحدت ۴۷ ، ۱۷۹ ، ۴۵۰ به بعد ،  
ح ۴۵ .  
مقامات ۳۳۹ به بعد ؛ - آدمی ۲۳۶ ؛ -  
انسانی ۳۶۱ ؛ - عالی ۹۷ به بعد .  
مغرب ۳۱۵ به بعد . ۳۱۸ به بعد ، ۴۶۶ ؛  
مغربان ۳۱۶ به بعد ، ۳۵۵ ، ۴۱ ح ؛  
المقربین ۳۰۳ .
- مقصود ۹۱ ، ۴۳۶ به بعد ، ۴۴۴ به بعد ،  
۴۵۰ به بعد .  
مقعد صدق ۴۱۳ .  
مقلد ۴۰ به بعد ، ۴۳۹، ۴۴۷ .  
مقید ۴۷۵، ۳۶۷، ۲۸۹، ۲۱۳ .  
مکافات ۱۸۳ .  
مکان ۳۷۸، ۱۰۴ به بعد .  
مکلف ۳۰۴، ۳۰۱ .  
ملاتکه ۱۴۹، ۱۴۳، ۸۹، ۵۹، ۲۰ به بعد .  
۲۲۷ ، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۱، ۲۶۳، ۳۰۱ ،  
۳۰۴ ، ۳۲۴، ۳۲۴، ۳۵۰ به بعد ، ۴۰۰ ،  
۴۳۳ ، ۴۶۵، ۴۷۸ ، ۲۰ ح ؛ - ارضی  
۴۶۵ ؛ - روحانی ۴۶۵، ۴۸۵ ؛ - سماوی  
۲۳۴ به بعد ، ۲۴۱ به بعد ، ۲۴۶، ۴۶۵ ؛ -  
عالم صغیر ۱۴۷ به بعد ؛ - کروی ۴۶۵ ،  
۴۸۵ .  
ملت ۲۰۹ .  
ملك ۹۷ به بعد ، ۲۲۶، ۲۲۰ ، ۲۳۹ ،  
۳۱۴ ، ۳۲۳ به بعد ، ۳۹۸ ، ۴۰۳ به بعد ،  
۴۱۷ ؛ - رحمت ۴۰۳ ؛ - عذاب ۴۰۳ ؛ -  
مغرب ۳۹۹، ۲۳۵، ۲۲۶ به بعد .  
ملك ۱۳۳، ۸۱، ۷۴، ۵۷، ۳۴، ۲۸، ۱۳، ۵  
۱۴۷ تا ۱۸۳، ۱۸۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۶۸ ،  
۳۰۹، ۳۰۹، ۳۴۴، ۳۷۳ تا ۴۳۹ .  
ملکوت ۵ ، ۱۳ ، ۲۸ ، ۳۴ ، ۵۷ ، ۷۴ ، ۸۱ ،  
۱۳۳ به بعد ، ۱۴۷ تا ۱۸۳ ، ۲۳۶ ، ۲۶۸ ،  
۳۰۹ ، ۳۰۹ ، ۳۴۴ تا ۳۷۳ ، ۴۳۳ .  
ملکوتی ۱۱۵ ، ۱۶۱ .  
ملکی ۱۱۵ ، ۱۶۱ .  
ملوک ۷۴ ، ۳۰۹ .

بالقوة ۳۴۶ به بعد ؛ ۳۷۴، ۳۶۸، ۳۶۵ ،  
 ۴۰۸ ؛ - خارجی ۳۶۸ ؛ - ذهنی ۳۶۸ ؛  
 - علمی ۳۶۸ ؛ - کتابتی ۳۶۸ ؛ - لفظی  
 . ۳۶۸

**موجودات** ۲۴، ۲۴، ۴۶، ۴۶، ۱۳۵ به بعد، ۱۴۲،  
 ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸ به بعد ،  
 ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۶، به بعد، ۲۵۱، ۲۴۹،  
 ۲۶۶ به بعد ، ۲۷۳ ، ۲۸۳ به بعد ،  
 ۲۸۸، ۲۹۹، ۳۳۸، ۳۶۴ به بعد ،  
 ۳۶۸ به بعد ، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۲۲،  
 به بعد ، ۴۳۰ به بعد، ۴۶۷، ۴۷۲، ۴۷۸،  
 ۴۸۱ ؛ - بالفعل ۳۶۴ ؛ - بالقوة ۳۶۴،  
 ۳۷۴ ؛ - خارجی ۳۶۸ ؛ - محسوس  
 ۳۴۷ ؛ - معقول ۳۴۷ ؛ - ممکن ۳۶۶ .  
**موحد** ۲۸۴، ۴۶۲ .

**موسی** (بیغمبر) ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۷۹،  
 ۲۸۹ به بعد ، ۲۹۷، ۳۰۷، به بعد ، ۳۱۹،  
 ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۷۴ به بعد .

**مولانا** ۹۱

**مؤمن** ۲۷

**مؤمنان** ۵۶ به بعد .

**میکائیل** ۱۴۸، ۳۱۹ .

**میل** ۱۱۲ به بعد .

**ن**

«ن» ۲۲۴، ۳۴۹، ۳۹۱ .

**ناخوشی** ۲۹۴ به بعد ، ۳۰۴ .

**نار** ۴۸۵ .

**نامتناهی** ۴۶ به بعد ، ۲۴۹ به بعد ، ۲۵۷،

به بعد ، ۲۸۳، به بعد ، ۲۸۶، ۳۷۶، ۴۲۳،

. ۴۸۲

**ممتنع** الوجود ۱۷۲، ۳۴۵ .

**ممکن** ۱۷۱، ۳۶۵ به بعد ؛ - الوجود ۳۹  
 به بعد ، ۳۴۵، ۱۷۲ ؛ - الوجود لذاته ۷۰  
 به بعد .

**ممکنات** ۳۹ ، ۳۴۵ به بعد ، ۳۶۴ به بعد .

**منازل** ۲۹۷ ؛ - رولدگان ۴۴۴ به بعد .

**مناسبت** ۷۶ به بعد ، ۲۴۱، ۳۳۴ به بعد ،  
 ۴۶۵ .

**منافق** ۲۹۱ .

**منجم** ۴۰، ۴۳، ۱۹۸ .

**منذر** ۳۱۵ .

**منزل** ۴۴۴ به بعد ، ۴۵۰ به بعد، ۴۶۷ ؛ - اول

۳۲۵، ۴۶۶، ۴۷۷، ۷۹، ح ؛ - پنجم ۴۰۸ ،

۴۲۲، ح ؛ - چهارم ۷۰، ح ، ۴۰۸، ح ؛ -

دوم ۳۲۵، ۴۶۶، ۴۷۷، ح ؛ - سوم

۴۰۸ ح ؛ ششم ۴۲۲، ۴۲۷، ح ۳۸ ،

۴۲۲ ح ؛ - هشتم ۴۳۶ ؛ - هفتم ۴۲۲ ،

ح ۳۸ .

**منسوخ** کردن شریعت ۲۸، ۳۲۳، ۴۱۵ .

**مهدی** ۴ ، ۳۲۰ .

**موافقت** ۲۹۵ .

**موالید** ۱۹، ۳۳، به بعد ، ۷۲، به بعد ، ۱۶۴ ،

۱۹۷، ۲۶۳، ۲۷۶، به بعد ، ۴۵۸ ، ۴۷۰ ،

. ۴۸۱

**موت** ارادی ۱۰۷، ۳۰۷ ؛ طبیعی ۱۰۷ ،

. ۳۰۷

**موجب** بالذات ۷۰، ۵۵ به بعد .

**موجد** مختار ۵۵ .

**موجود** ۵۵، ۳۶۸، ۳۷۶ ؛ - بالفعل ۳۴۶

به بعد ، ۳۶۵ ، ۳۶۸ ، ۳۷۴ ، ۴۸۱ ؛ -



- نامحدود ۴۶ به بعد ، ۲۴۹ به بعد ، ۲۵۷ به بعد ، ۲۸۳ به بعد ، ۴۲۳ ، ۴۸۲ .
- نامیه (قوت) ۴۵۸ ، ۲۰ .
- نایان ۳۲۱ .
- نیات ۱۵۷ ، ۷۲ ، ۵۷ ، ۳۴ ، ۲۰ ، ۱۹ به بعد ، ۱۶۶ به بعد ، ۲۶۵ به بعد ، ۲۸۲ ، ۳۵۴ ، ۳۷۸ ، ۳۹۲ ، ۴۱۱ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۳۱ به بعد ، ۴۵۸ ، ۴۷۰ به بعد ؛ نباتات ۱۳۵ به بعد ، ۱۴۸ ، ۲۸۲ ، ۳۴۹ ، ۳۷۰ ، ۳۹۱ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ به بعد ، ۴۱۶ ، ۴۸۵ .
- نبوت ۳۱۹ ، ۲۴۶ ، ۱۳۷ ، ۱۱۰ ، ۲۸ به بعد ، ۲۸ تا ۴۱۳ ، ۳۲۵ .
- نبی ۲۸ به بعد ، ۹۷ به بعد ، ۲۲۱ ، ۲۲۳ ، ۳۱۵ به بعد ، ۳۲۳ ، ۴۰۱ به بعد ، - معصوم ۱۹۳ .
- نجات ۳۳۹ .
- نحوی ۱۷۵ .
- نحویان ۴۶۸ .
- نزول ۳۲ به بعد ، ۵۸ ، ۵۲ ، ۶۳ به بعد ، ۷۱ به بعد ، ۷۷ به بعد ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۷۵ ، ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، ۳۵۹ به بعد ، ۳۷۰ به بعد ، ۴۰۹ به بعد ، ۴۱۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۰ .
- نسخ ۴۶۱ ، ۴۱۹ ، ۴۱۷ ، ۷۹ .
- نسخه ۳۵۹ به بعد ، ۳۸۵ ؛ - و نمودار ۱۴۲ به بعد ، ۱۵۸ ، ۳۹۳ ، ۴۸۵ .
- نسق (شهر) ۴۰۳ ، ۳۱۶ ، ۲۲۷ .
- نفسی رك : ابوتراب نسفی ؛ عزیز بن محمد النسفی .
- نفسان ۴۱۲ .
- نسیان ۲۴۳ .
- نشستن : بدوزانو ۱۰۶ ؛ - مربع ۱۰۶ .
- نطفه ۱۶ به بعد ، ۱۳۳ ، ۱۶۰ ، ۱۸۷ ، ۱۹۱ به بعد ، ۲۰۱ ، ۲۰۶ به بعد ، ۲۱۰ به بعد ، ۲۱۴ به بعد ، ۳۵۵ به بعد ، ۴۱۴ ، ۴۷۴ ؛ - آدمی ۱۵۸ به بعد ، ۱۹۸ به بعد ، ۳۵۵ به بعد ، ۳۹۳ به بعد ، ۴۷۴ ، ۴۸۰ به بعد ، ۴۸۴ .
- نطق ۲۵۷ .
- نفتح روح ۲۵۰ ، ۶۷ .
- نفس ۱۶۹ ، ۱۵۶ ، ۵۴ به بعد ، ۲۲۹ به بعد ، ۲۷۶ ، ۲۵۳ تا ۴۰۴ ، ۲۹۷ ، ۲۹۰ به بعد ، ۴۱۹ ، ۴۱۶ ، ۴۰۳ ، ۴۵۵ ، ۳۶۵ ، ۴۶۹ ؛ - آدمی ۴۶۰ ؛ - اماره ۴۱۲ ؛ - انسانی ۷۶ به بعد ، ۴۱۲ ، ۴۱۸ ؛ - جیزوی ۴۱۰ به بعد ، ۴۱۳ ، ۴۱۷ ؛ - حیوانی ۴۱۲ ؛ - قدسی ۴۱۲ ؛ - لواحه ۴۱۲ ؛ - مطمئنه ۴۱۲ ؛ - ناطقه ۴۲۳ ، ۴۱۲ ؛ - نباتی ۴۱۱ .
- نفسانی ۴۵۳ .
- نفوس ۷۱ به بعد ، ۱۳۵ به بعد ، ۱۶۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸ ، ۱۸۹ ، ۲۳۶ ، ۳۴۹ به بعد ، ۲۶۱ ، ۳۷۰ به بعد ، ۴۰۹ ، ۴۰۵ به بعد ، ۴۱۱ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۸۵ ؛ - جزوی ۴۱۰ ، ۴۱۱ .
- نهی خواطر ۲۴۴ ، ۱۰۵ ؛ - واثبات ۱۰۵ ، ۱۰۶ .
- نماز ۳۴۱ ، ۱۲۱ ؛ - شکر و وضو ۱۰۴ ، ۱۰۶ .
- نمایش ۴۲۳ به بعد .
- نمرود ۳۷۴ ، ۱۷۹ .

هستی ۴۹، ۴۲۳، ۳۰۵؛ - خدای ۱۳

به بعد .

همت ۳۰۶ به بعد، ۳۱۸ به بعد .

هند : سلوک اهل هند ۲۴ به بعد .

هوا (عنصر) ۱۹ به بعد، ۳۳ به بعد، ۵۶ به بعد،

۷۱ به بعد، ۱۷۸، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۷۷

به بعد .

## و

واجب (وجود) ۱۷۲؛ - الوجود ۳۹ به بعد،

۳۴۵، ۷۳ به بعد، ۴۶۵؛ - الوجود

لذاته ۷۰ به بعد .

وارد ۲۳۵، ۹۰

واسطه ۳۱۵ .

واقعه ۱۰۵

واق واق ۴۱۱ .

واهب الصور ۷۴ .

واو ۲۲۱ .

وتر (نماز) ۱۲۱ .

وجد ۲۳۵، ۹۰

وجه ۱۵۷ به بعد، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۵۳، ۲۷۶

نا ۴۶۹، ۲۹؛ خدای ۲۸۴ .

وجود ۳۸ به بعد، ۱۵۹ به بعد، ۱۶۵، ۱۷۱

به بعد، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۲۲، ۲۳۸،

۲۴۸ به بعد، ۲۵۲ به بعد، ۲۹۹، ۲۵۸،

۳۰۲، ۳۴۵، ۳۶۵ به بعد، ۳۷۱،

۴۲۲ به بعد، ۴۷۳ به بعد؛ - آدمی ۳۰؛ -

حادث ۳۸ به بعد، ۲۵۲؛ - حس ۱۳۳،

۱۴۶؛ - حقیقی ۴۹، ۱۳۳، ۲۳۰، ۲۲۲

به بعد؛ - خارجی ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۳۶۵

به بعد؛ - خدای ۲۸۳، ۴۲۵؛ - خیالی

نمودار ۱۳۳، ۱۸۰، ۳۵۵ به بعد، ۳۵۸

به بعد، ۳۶۶، ۳۷۵ به بعد .

نور ۲۴ به بعد، ۳۱، ۳۳، ۴۴، ۴۷، ۱۶۲ به

بعد، ۱۷۹، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۹ به بعد،

۲۵۳ به بعد، ۲۵۷ به بعد، ۲۶۳ به بعد،

۲۸۳ به بعد، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۷۸ به بعد،

۳۹۸ به بعد، ۴۴۴ به بعد، ۴۶۶، ۴۶۹ به

بعد، ۴۸۴، ۲۲۰ ح؛ - الله ۹۱ به بعد،

۱۳۶، ۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۴ به بعد، ۴۰۴،

۴۴۵، ۴۸۵؛ - خاص ۲۲۱؛ - عام ۲۲۱؛ -

عقل ۳۰۵؛ - مطلق ۴۸۲؛ - نامحدود

و نامتناهی ۴۲ به بعد، ۱۶۳ به بعد، ۱۶۸

به بعد، ۲۴۹ به بعد، ۲۸۳ به بعد، ۴۲۳

به بعد، ۴۶۹ به بعد، ۴۸۱، ۴۸۵؛ - وجود

۴۸۱ .

نورانی ۲۴۱ .

نوح (پیغمبر) ۳۲۰، ۳۲۲ .

نون ۲۲۱؛ - ملفوظ ۱۱۰

نیابت انبیا ۳۲۰ .

نیت سالک در ریاضات ۸۶ به بعد؛ - سلوک

۸۴ به بعد .

نیست نمای ۴۹، ۴۲۳ .

نیستی ۴۹، ۴۲۳ .

## ه

هاتف ۲۳۹، ۳۲۴ .

هادی ۹۵، ۹۶، ۳۱۵ .

هاضمه (قوت) ۲۰، ۴۵۸ .

هزاره هفتم ۴۱۶ .

هست مطلق ۲۸۹؛ - مقید ۲۸۹ .

هست نمای ۴۶، ۴۲۳ .

ولایت ۲۸، ۱۱۰، ۱۳۶، ۲۹۷، ۳۱۴ تا ۳۲۵،  
۴۱۳ .

ولی ۲۸ به بعد، ۶۱، ۹۷ به بعد، ۲۲۱، ۲۹۱،  
۳۱۶، ۲۹۷ به بعد ؛ - آخرین ۳۲۱ ؛ -  
بی کناہ ۱۹۳ ؛ - دوازدهم ۳۲۱ .

وهم ۲۲ به بعد ، ۱۲۳، ۱۴۹، ۲۴۰ به بعد،  
۲۴۳، ۲۹۵ به بعد، ۳۰۱، ۴۶۰، ۴۲۲ ح .

ی

یا جوج وما جوج ۲۲ به بعد .

یاد آمدن ۲۴۳ .

یرقان ۲۴۵ .

یوم ۱۹۰، ۲۲۸ ؛ - البعث ۱۸۰ به بعد ،

۲۷۹، ۲۵۳، ۱۸۰ الجمعة ؛ -

۳۷۵ ، - الفضل ۱۸۰ به بعد ، ۲۷۹، -

القیامة ۷۲، ۱۸۰ به بعد ، ۲۷۹، ۲۵۳ ،

۳۷۵ .

۴۲۲، ۴۹ به بعد ؛ - ذهنی ۱۴۶، ۱۵۲ ؛

- ظلمانی ۳۲۳ ؛ - ظلی ۴۹ ، ۲۳۰ ،

۴۲۲ ؛ - عقلی ۱۳۳، ۱۴۶ ؛ - عکسی

۳۸ ؛ - غیبی ۱۴۵ ؛ - قدیم ۳۸

به بعد ، ۲۵۲ ؛ - کتابی ۱۵۲ ؛ - لفظی

۱۵۲ ؛ - مجرد ۳۶۵ ؛ - نورانی ۳۶۳ ؛ -

یکی بیش نیست ۱۴، ۴۶ به بعد ، ۲۴۹، ۲۵۲

به بعد، ۲۵۸، ۴۶۸ به بعد ، ۴۸۱ .

وحدت ۳۸ به بعد ، ۴۷، ۱۷۹، ۲۴۹، ۴۶۹

به بعد ؛ - صرف ۳۷۳، ۳۶۹، ۳۵۰ .

وحي ۲۸، ۲۳۴ به بعد ، ۲۳۹ به بعد ، ۳۱۴،

۳۱۵، ۳۲۲ به بعد ، ۴۷۷ ،

ورد ۱۲۰ .

وصال ۱۱۶ .

وضوء ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۰۴ .

## فهرست آیات

سورة ۴ (البقرة) آیه ۵ و ۶ ، ص ۴۵ : ۳۳ و ۳۴ ، ص ۳۰۰ : ۱۰۹ ، ص ۲۸۴ : ۱۹۲ ، ص ۷۴ : ۲۱۳ ، ص ۳۰۹ و ۳۳۹ | ۴ (آل عمران) آیه ۱۶ ، ص ۳۰۸ : ۹۱ : ص ۱۹۱ | ۴ (النساء) آیه ۱ تا ۳ ، ص ۳۵۸ : ۵۹ ، ص ۴۱۸ و ۷۹ | ۶ (الانعام) آیه ۵۹ ، ص ۱۹۷ و ۱۹۸ ، ص ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۴۳۱ و ۴۷۲ و ۴۳۳ و ۲۶۷ ح : ۷۵ ، ص ۳۵۵ : ۱۰۳ ، ص ۳۸۲ : ۱۲۹ ، ص ۷۹ | ۷ (الاعراف) آیه ۱۸ ، ص ۲۹۹ : ۳۹ ، ص ۵۹ : ۱۷۱ ، ص ۱۶۱ ، ۳۴۸ : ۱۷۸ ، ص ۴ و ۵۹ و ۲۲۹ و ۲۹۶ و ۳۸۳ : ۲۰۵ ، ص ۳۵۲ | ۸ (الانفال) آیه ۱۷ ، ص ۲۸۵ | ۹ (هود) آیه ۹۰ ، ص ۱۰۲ و ۲۹۴ و ۴۳۰ و ۴۴۸ و ۱۹۶ ح : ۱۰۹ ، ص ۳۳۸ | ۱۲ (یوسف) آیه ۱۰۶ ، ص ۲۸۴ به بعد | ۱۳ (الرعد) آیه ۸ ، ص ۷ : ۹ ، ص ۶۱ و ۱۸۰ و ۳۷۵ به بعد | ۱۴ (ابراهيم) آیه ۴۱ ، ص ۳۶۹ | ۱۵ (الحجر) آیه ۲۱ ، ص ۳۵۴ به بعد : ۲۹ ، ص ۶۷ و ۲۵۰ | ۱۶ (النحل) آیه ۲۳ ، ص ۳۷۴ | ۱۷ (الاسرى) آیه ۷۴ ، ص ۲۲۸ | ۱۸ (الکوهف) آیه ۸۴ ، ص ۶۵ : ۸۹ ، ص ۶۶ : ۹۵ ، ص ۶۶ به بعد : ۹۸ و ۹۷ ، ص ۶۷ : ۱۰۹ ، ص ۱۹۳ و ۲۷۸ و ۳۵۰ و ۳۹۲ | ۱۹ (مريم) آیه ۷۲ و ۷۳ ، ص ۲۹۶ : ۸۸ و ۸۹ ، ص ۴۲۰ | ۲۰ (طه) آیه ۳ ، ص ۱۹۰ : ۴ ، ص ۱۹۰ : ۵ ، ص ۱۹۰ : ۲۱ و ۲۲ ، ص ۲۹۸ : ۵۲ ، ص ۱۶۰ : ۵۷ ، ص ۱۷۰ به بعد و ۴۷۰ : ۱۰۶ ، ص ۴۱۶ : ۱۱۵ تا ۱۱۸ ، ص ۳۰۰ : ۱۲۱ ، ص ۳۰۰ | ۲۱ (الانبیاء) آیه ۳۱ ، ص ۱۸۹ : ۱۰۷ ، ص ۷ | ۲۲ (الحج) آیه ۴۷ ، ص ۱۱ | ۲۳ (المؤمن) آیه ۵۵ ، ص ۲۴۹ : ۱۰۲ ، ص ۲۷۷ : ۱۱۷ ، ص ۱۳۴ | ۲۴ (النور) آیه ۳۵ ، ص ۳۱ و ۲۲۱ و ۴۸۵ : ۳۹ ، ص ۲۷۴ : ۴۰ ، ص ۲۷۴ | ۲۵ (الشعراء) آیه ۲۲ تا ۲۷ ، ص ۲۸۹ : ۴۶ ، ص ۲۹۹ | ۲۸ (القصص) آیه ۲۸ ، ص ۲۸۴ : ۸۸ ، ص ۱۳۴ | ۲۹ (الغشکبوت) آیه ۶۴ ، ص ۲۱ | ۳۰ (الروم) آیه ۲۹ ، ص ۶۱ و ۳۴۸ : ۳۱ ، ص ۲۴۹ : ۵۷ ، ص ۱۸۱ و ۳۷۵ | ۳۱ (الاحزاب) آیه ۷۲ ، ص ۹۹ ح | ۳۲ (السنبا) آیه ۳ ، ص ۳۶۹ : ۱۲ ، ص ۳۸۳ | ۳۳ (الفاطر) آیه ۲۹ ، ص ۵۴ | ۳۴ (یس) آیه ۸۲ ، ص ۱۸۹ و ۲۳۵ و ۳۴۹ : ۴۰ | ۳۵ (الصافات) آیه ۱۶۴ ، ص ۶۰ و ۳۲۴ و ۳۷۱ و ۴۰۶ و ۴۷۲ | ۳۶ (الزمر) آیه ۶۸ و ۶۹ ، ص ۶۷ | ۳۷ (س) آیه ۴ ، ص ۲۸۴ : ۳۶ و ۳۷ ، ص ۴۰۰ | ۳۸ (الزمر) آیه ۶۸ و ۶۹ ، ص ۶۷ | ۳۹ (المؤمن) آیه ۲۰ ، ص ۳۶۹ : ۴۴ ، ص ۳۳۹ | ۴۰ (فصلت) آیه ۵۴ ، ص ۳۸۱ | ۴۱

(الشورى) آية ٥ ، ص ٤٢٠ || ٤٣ (الزخرف) آية ٣١ ، ص ٣٣٨ || ٤٥ (الجاثية) آية ١٢ ، ص ٢٥١ || ٤٨ (الفتح) آية ٤ و ٧ ، ص ٣٧١ : ١٠ ، ص ٢٨٥ || ٥٠ (ق) آية ١٥ ، ص ٣٨٢ || ٥١ (الذاريات) آية ٥٦ ، ص ٢٨٤ || ٥٢ (القمر) آية ٥٠ ، ص ١٨٧ و ٢٢٥ و ٣٧٤ و ٤٠٣ : ٥٤ و ٥٥ ، ص ٤١٣ || ٥٥ (الرحمن) آية ١٤ ، ص ٨٠ : ١٩ و ٢٠ ، ص ١٦٤ : ٢٢ ، ص ١٦٤ : ٢٦ و ٢٧ ، ص ٢٨٤ || ٥٧ (الحديد) آية ٤ ، ص ١٩٠ و ٢٨٥ و ٣٨٢ || ٦٣ (المنافقون) آية ٧ ، ص ٣٥٤ و ٣٧١ || ٦٥ (الطلاق) آية ٣ ، ص ٣٣٥ : ١٢ ، ص ٦١ و ٣٨١ || ٦٦ (التحريم) آية ٦ ، ص ٢٢٧ و ٣٢٤ و ٣٥٠ و ٣٧١ و ٤٠٦ و ٤١٨ و ٤٧٢ || ٦٧ (الملك) آية ١٤ ، ص ٣٨٢ || ٦٨ (القلم) آية ١ ، ص ٢٢٤ و ٣٤٩ و ٣٩١ || ٧٥ (المعارج) آية ٤ ، ص ٤١٨ || ٧٦ (الدھر) آية ١ ، ص ٣٦٦ || ٧٧ (المرسلات) آية ٣٠ تا ٣٣ ، ص ٢٣٠ || ٧٨ (النباء) آية ٣٨ و ٣٩ ، ص ٢٢٨ || ٧٩ (النازعات) آية ٢٤ ، ص ٢٩٠ ، ٤٠ ، ٤١ ، ص ٤٥٣ || ٨٥ (البروج) آية ١٦ ، ص ٣٣٨ || ٨٩ (الفجر) آية ٢٨ تا ٣١ ، ص ٤١٢ || ٩١ (الشمس) آية ٩ و ١٠ ، ص ٣٥٣ || ٩٥ (التين) آية ١ تا ٣ ، ص ١٩١ || ٩٨ (البينة) آية ٥ و ٦ ، ص ٣٥٨ || ١١٢ (الاخلاس) آية ١ ، ص ٣٧٤ .

## فهرست احاديث و اخبار و اقوال عربي عرفاء

- «انقوا فراسة المؤمن نظير بنور الله تع»، ص ١٣٦ ، س 5 - 6 .  
 «اسلم شيطاني على يدي»، ص ٤٠٤ ، س 20 .  
 «اللهم احييني مسكيناً وامتنى مسكيناً واحشرنى فى زمرة المساكين» ص ٣٣٢ س 11-12 .  
 «اللهم ارزقنى حبك وحب من يحبك وحب عمل يقربنى الى حبك»، ص ٣٤٠ ، س 5 .  
 «اللهم ارنا الاشياء كماهى»، ص ١٦١ س 14 - 15 ؛ ص ٣٥٥ س 8 ؛ ص ٤٤٧ س 17 .  
 «اللهم لامانع لما اعطيت ولا معطى لما منعت ولا هادى لمن اضللت ولا مضل لمن هديت ولا راد لما قضيت ولا ينفع ذا الجد منك الجدد»، ص ٦٣ س 3 - 5 ؛ ص ٣٣٨ س 20 تا ص ٣٣٩ س 1 .  
 «اللهم متعنا باسماعنا واسماع ابصارنا وابصارنا وقلوب قلوبنا» ص ٣٤٤ س 15 - 16 .  
 «انا اعلمكم بالله واخيكم من الله»، ص ٣٠٣ ، س 4 .  
 «ان الله تع خلق آدم على صورة الرحمن»، ص ٢٢٣ س 12 .  
 «ان الله تع خلق آدم على صورته»، ص ٤٠١ س 14 ؛ ص ٤٠٢ س 2 - 3 .  
 «ان الله تع خلق الخلق فى ظلمة ثم رش عليهم من نوره فمن اصحاب من ذلك النور، اهتدى ومن ضل ففوى»، ص ٢٢١ ، س 5 - 7 .  
 «ان الله تع خلق الملائكة من عقل بلا شهوة وخلق البهائم من شهوة بلا عقل و خلق الانسان من عقل وشهوة فمن غلب عقله شهوة فهو خير من الملائكة ومن غلبت شهوته فهو شر من البهائم» ص ٣٢٣ ، س 16 - 19 .  
 «ان الله تع خلق الملك على مثال ملكوته واسس ملكوته على مثال جبروته ليستدل بملكه على ملكوته وبملكوته على جبروته»، ص ١٣٣ ، س 14 - 15 ؛ ص ١٨٠ س 8 - 10 س ٣٧٥ س 17 - 19 .  
 «انه على ما يشاء قدير وبالاجابة جدير»، ص ٢ س 13 - 14 ؛ ص ١٦ س 12 ؛ ص ٣٨ س 8 - 9 ؛ ص ٥٢ س 14 - 15 ؛ ص ٧٠ س 8 - 9 ؛ ص ٨٤ س 9 ؛ ص ١٠٢ س 11 - 12 ؛ ص ١١٢ س 10 ؛ ص ١٢٠ س 8 - 9 ؛ ص ١٣٢ س 9 ؛ ص ١٤٢ س 10 - 11 ؛ ص

١٥٦ من 10 - 11 : من ١٧٨ من 8 - 9 : من ١٩٦ من 9 : من ٢٠٦ من 9 : من ٢٢٠ من 13-14 :  
 من ٢٣٤ من 8 - 9 : من ٢٦٢ من ٨ : من ٢٧٧ من 8 - 9 : من ٢٩٤ من 12 : من ٣١٤ من 9 :  
 من ٣٢٩-9 : من ٣٤٤ من 9 : من ٣٩٠ من 9 : من ٣٩٨ من 14-15 : من ٤٤٤ من 10-11 :  
 من ٤٥٠ من 9 - 10 .

«اول ما خلق الله الجوهر» ، من ٣٩٩ من 1 .

«اول ما خلق الله روحى» : من ٣٩٨ من 10 : من ٤٠٢ من 7 : من ٤٦٦

من 3 .

«اول ما خلق الله العرش» ، من ٢٢٠ من 10 .

«اول ما خلق الله العقل» ، من ٢٢٠ من 8 - 9 : من ٣٩٨ من 8 - 9 ، من

٣٩٩ من 3 .

«اول ما خلق الله القلم» ، من ٢٢٠ من 9 : من ٣٩٨ من 9 .

«اول ما خلق الله نورى» ، من ٣٩٨ من 11 : من ٤٠٢ من 7 - 8 : من ٤٦٦ من 2 :

«بضدها تشبين الاشياء» من ٢٩٨ من 14 .

«بعثت لرفع العادات لالرفع الصفات . بعثت لبيان الاحكام لالبيان الحقيقة» ، من

٤٨ من 13 - 14 : من ٤٤١ من 7 - 8 .

«ترك الاحتياط والحزم سوء الظن» من ٤٥٦ من 1 .

«وتفرد حق بحكم» ، من ٣٠٩ من 3 .

«جف القلم بما هو كائن» ، من ٣٤٩ من 12 .

«حسنات الابرار سيئات المقربين» ، من ١٠٣ من 11 : من ٣٠٣ من 12 .

«خطوتان وقد وصلت» ، من ٤٤٦ من 1 .

«الخير عادة والشريعة والنفس معقادة» ، من ١٧٠ من 9 - 10 .

«السميد من سعد فى بطن امه والشقى من شقى فى بطن امه» ، من ٢٠٧ من 2 - 3 .

«الشريعة اقوالى والطريقة افعالى والحقيقة احوالى» ، من ٣ من 10 - 11 .

«العقل نور فى القلب يعرف به بين الحق والباطل» ، من ٤٤٤ من 17 - 18 .

«علماء امتى كانبياة بن اسرائيل» ، من ٣٢١ من 3 .

«العلماء ورثة الانبياء» ، من ٣٢٠ من 4 - 5 : من ٣٢١ من 2 .

«فرت ورب الكعبة» ، من ٢٣١ من 2 .

«وفرغ الرب من الخلق (والخلق) والرزق والاجل» من ١٨٩ من 10 - 11 : من

١٩٢ من 10 - 11 : من ١٩٨ من 5 - 6 : من ٣٩١ من 11 .

- «الفقر فخري»، ص ۳۳۲ س 9 .
- «كان الله ولم يكن معه شيء ثم كتب في الذكر كل شيء»، ص ۹۲ س 4 .
- «كذب المنجم ورب الكعبة»، ص ۱۹۸ س 12 - 13 .
- «كل شيء يرجع الى اصله»، ص ۱۶۴ س 15 ؛ ص ۴۷۹ س 19 .
- «كل مولود يولد على فطرته فابواه يهودانه وينصرانه ويمجسانه»، ص ۶۰ س 9-4 .
- «كل ميسر لما خلق له»، ص ۲۱۴ س 19 .
- «كما تعيشون تموتون»، ص ۳۵۷ س 11 - 12 .
- «كنت له سمعاً وبصراً وبدأً ولساناً بي يسمع وبى يبصر وبى يبطن وبى ينطق»، ص ۱۳۶ س 7 - 8 ؛ ص ۲۸۵ س 20 - 21 ؛ ص ۳۰۵ س 3 - 4 .
- «لا صلوة الا بحضور القلب»، ص ۳۴۱ س 14 .
- «وليس الخبر كالمدينة»، ص ۸۷ س 20 .
- «ما علامة النهاية؟» - الرجوع الى البداية»، ص ۱۳۴ س 21 .
- «المخلصون على خطر عظيم»، ص ۳۰۳ س 15 .
- «المكافاة في الطبيعة واجبة»، ص ۱۸۳ س 1 .
- «من اخلص الله اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»، ص ۸۸ .
- س 4 - 5 .
- «منه بدأ واليه يعود»، ص ۱۳۴ س 13 - 14 .
- «الناس على دين ملوكهم»، ص ۴۷۳ س 6 - 7 .
- «الناس معادن كمدن الذهب والفضة»، ص ۳۵۷ س 20 - 21 .
- «الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا»، ص ۲۷۱ س 8 - 9 ؛ ص ۴۲۶ س 6 .
- «الولد سر ابيه»، ص ۳۵۹ س 3 .



# فهرست کتاب

## کتاب الانسان الكامل

		مقدمه
۴		
۳	فصل اول . در بیان شریعت و طریقت و حقیقت	
۴	فصل دوم ، در بیان انسان کامل	
۸	فصل سوم . در بیان کامل آزاد	
۱۰	فصل چهارم . در بیان صحبت	
۱۲	فصل پنجم . در بیان سلوک	
۱۵	رساله اول . در بیان معرفت انسان	
۱۶	فصل اول . در بیان خلقت صورت انسان	
۱۷	فصل دوم در بیان تربیت نطفه	
۱۸	فصل سوم در بیان تربیت نطفه بنوعی دیگر	
۱۹	فصل چهارم ، در بیان موالید	
۱۹	فصل پنجم ، در بیان روح نباتی	
۲۰	فصل ششم . در بیان روح حیوانی	
۲۱	فصل هفتم . در بیان حواس ده گانه پنج اندرونی و پنج بیرونی	
۲۲	فصل هشتم . در بیان قوت محرکه	
۲۳	فصل نهم . در بیان روح انسانی	
۲۴	فصل دهم . در بیان سلوک اهل هند	
۲۷	فصل یازدهم . در بیان آنکه روح چیست	
۲۷	فصل دوازدهم . در بیان ترقی روح انسانی	
۳۱	فصل سیزدهم . در بیان آنکه يك آدمی چند روح دارد	
۳۳	فصل چهاردهم . در بیان آنکه اجسام و ارواح و موالید چون پیدا آمدند و در بیان آنکه مزاج چیست و چون پیدا آمد	
۳۴	فصل پانزدهم . در بیان نصیحت	

- ۳۷ رساله دوم . در بیان توحید
- ۳۸ فصل اول . در بیان واجب الوجود
- ۳۹ فصل دوم . در بیان اعتقاد اهل تقلید ، و این طایفه را عوام میگویند
- ۴۰ فصل سوم . در بیان اعتقاد اهل استدلال ، و این طایفه را خاص میگویند
- ۴۴ فصل چهارم . در بیان اعتقاد اهل کشف و این طایفه را خاص الخاص میگویند
- ۴۹ فصل پنجم . در بیان يك طایفه دیگر از اهل وحدت
- ۵۱ رساله سوم . در بیان آفرینش ارواح و اجسام
- ۵۲ فصل اول . در بیان آنکه آدمی مرکب از روح و قالب است و در بیان سه طایفه آدمیان
- ۵۵ فصل دوم . در بیان آفرینش ارواح و اجسام
- ۵۵ فصل سوم ، در بیان روح و مراتب ارواح
- ۵۶ فصل چهارم . در بیان جسم و عالم اجسام و مراتب اجسام
- ۵۷ فصل پنجم ، در بیان آنکه ارواح هر یکی جا کجا گرفتند
- ۶۰ فصل ششم . در بیان مقام معلوم
- ۶۲ فصل هفتم . در بیان تقدیر خدای
- ۶۳ فصل هشتم . در بیان گذشتن صراط
- ۶۴ فصل نهم . در بیان آنکه هر چیز که در دنیا و آخرت است در آدمی است
- ۶۹ رساله چهارم ، در بیان مبداء و معاد بر قایون اهل حکمت
- ۷۰ فصل اول . در بیان مبداء
- ۷۴ فصل دوم . در بیان عقول و نفوس عالم سفلی
- ۷۶ فصل سوم . در بیان معاد
- ۷۸ فصل چهارم . در بیان حال نفوس انسانی بعد از مفارقت قالب
- ۸۰ فصل پنجم . در بیان نصیحت
- ۸۳ رساله پنجم . در بیان سلوک
- ۸۴ فصل اول ، در بیان آنکه سلوک چیست
- ۸۶ فصل دوم . در بیان آنکه نیت سالک در سلوک چیست
- ۸۸ فصل سوم . در بیان آنکه سالک را علم و معرفت بطریق عکس چون حاصل می شود
- ۹۰ فصل چهارم . در بیان آنکه آدمیان سه طایفه اند
- ۹۲ فصل پنجم . در بیان راه بمقصد
- ۹۴ فصل ششم . در بیان درجه عوام
- ۹۵ فصل هفتم . در بیان شرایط سلوک

- ۹۵ فصل هشتم . در بیان ارکان سلوک
- ۹۷ فصل نهم . در بیان حجاب و مقام
- ۹۹ فصل دهم . در بیان تربیت
- ۱۰۱ رساله ششم . آداب الخلوۃ
- ۱۰۲ فصل اول . در بیان طاعت و معصیت
- ۱۰۴ فصل دوم . در بیان شرایط چله
- ۱۰۶ فصل سوم . در بیان آداب ذکر گفتن
- ۱۰۷ فصل چهارم . در بیان عروج اهل تصوف
- ۱۱۱ رساله هفتم . در بیان عشق
- ۱۱۲ فصل اول . در بیان میل و ارادت و معبت و عشق
- ۱۱۵ فصل دوم . در بیان مراتب عشق مجازی
- ۱۱۹ رساله هشتم . در بیان آداب اهل تصوف
- ۱۲۰ فصل اول . در بیان آداب اهل تصوف
- ۱۲۲ فصل دوم . در بیان فواید سفر
- ۱۲۳ فصل سوم . در بیان آداب خانقاه
- ۱۲۵ فصل چهارم . در بیان ماجرا گفتن است
- ۱۲۶ فصل پنجم . در بیان سماع کردن است
- ۱۲۷ فصل ششم . در بیان طعام خوردن است
- ۱۲۸ فصل هفتم . در بیان ریاضات و مجاهدات
- ۱۲۹ فصل هشتم . در بیان صحبت
- ۱۳۱ رساله نهم . در بیان بلوغ و حریت
- ۱۳۲ فصل اول . در بیان معنی بلوغ و حریت
- ۱۳۵ فصل دوم . در بیان بلوغ و حریت آدمی
- ۱۳۹ فصل سوم . خاتمه این رساله
- ۱۴۱ رساله دهم . در بیان آن که عالم صغیر نسخه و نمودار از عالم کبیر است
- ۱۴۲ فصل اول . در بیان عالم کبیر و عالم صغیر
- ۱۴۴ فصل دوم . در بیان افعال خدا و در بیان افعال خلیفه خدا
- ۱۴۷ فصل سوم . در بیان ملائکه عالم صغیر
- ۱۴۹ فصل چهارم . در بیان آدم حوا
- ۱۵۱ فصل پنجم . در بیان نمودار جنت و دوزخ

- ۱۵۵ رساله یازدهم . در بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت  
 فصل اول . در بیان عالم  
 ۱۵۶  
 فصل دوم . در بیان ملک و ملکوت و جبروت بطریق تفصیل  
 ۱۶۰  
 فصل سوم . در بیان عروج  
 ۱۶۵  
 فصل چهارم . در بیان نصیحت  
 ۱۶۶  
 رساله دوازدهم . در بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت . رساله دوم  
 ۱۶۷  
 فصل اول . در بیان عالم جبروت و صفات ماهیت  
 ۱۶۸  
 فصل دوم . در بیان وجود و عدم و در بیان عشق  
 ۱۷۰  
 فصل سوم . در بیان نصیحت  
 ۱۷۵  
 رساله سیزدهم . در بیان عالم ملک و ملکوت و جبروت . رساله سوم  
 ۱۷۷  
 فصل اول . در بیان وحدت  
 ۱۷۸  
 فصل دوم . در بیان لیلۃ القدر و یوم القیمة  
 ۱۸۰  
 فصل سوم . در بیان نصیحت  
 ۱۸۱  
 رساله چهاردهم . در بیان لوح و قلم و دوات  
 ۱۸۵  
 فصل اول . در بیان دوات  
 ۱۸۶  
 فصل دوم . در بیان قلم و لوح عالم کبیر  
 ۱۸۸  
 فصل سوم . در بیان انسان کامل  
 ۱۹۰  
 فصل چهارم . در بیان دوات و قلم و لوح عالم صغیر  
 ۱۹۱  
 فصل پنجم . در بیان نصیحت  
 ۱۹۳  
 رساله پانزدهم . در بیان لوح محفوظ و در بیان جبر و اختیار و در بیان حکم  
 وقضا و قدر  
 ۱۹۵  
 فصل اول . در بیان لوح محفوظ  
 ۱۹۶  
 فصل دوم . در بیان افلاک و انجم  
 ۱۹۸  
 فصل سوم . در بیان کار حرکات افلاک و انجم  
 ۲۰۰  
 فصل چهارم . در بیان سؤال دیگر  
 ۲۰۱  
 فصل پنجم . در بیان حکم و قضا و قدر  
 ۲۰۲  
 فصل ششم . در بیان نصیحت  
 ۲۰۴  
 رساله شانزدهم . در بیان لوح محفوظ عالم صغیر  
 ۲۰۵  
 فصل اول . در بیان آن که در بعضی چیزها آدمی مجبور است  
 ۲۰۶  
 فصل دوم . در بیان ازمنه اربعمه  
 ۲۰۸

- ۲۱۰ فصل سوم . در بیان آن که در کردن افعال آدمی مختار است
- ۲۱۳ فصل چهارم . در بیان استعداد وسیعی
- ۲۱۶ فصل پنجم . در بیان نصیحت
- ۲۱۹ **رساله هفدهم** . در بیان احادیث اوایل
- ۲۲۰ فصل اول . در بیان عقل و قلم او
- ۲۲۴ فصل دوم . در بیان آن که عقل مظهر صفات و افعال خدای است
- ۲۲۵ فصل سوم . در بیان اسامی مختلفه عقل اول
- ۲۲۶ فصل چهارم . در بیان ملك و شیطان
- ۲۲۷ فصل پنجم . در بیان ملائکه
- ۲۲۸ فصل ششم . در بیان نصیحت
- ۲۳۳ **رساله هژدهم** . در بیان وحی و الهام و خواب راست
- ۲۳۴ فصل اول . در بیان روح انسانی
- ۲۳۵ فصل دوم . در بیان ملائکه سماوی
- ۲۳۷ فصل سوم . در بیان دل انسان کامل
- ۲۳۹ فصل چهارم . در بیان سخن اهل شریعت
- ۲۳۹ فصل پنجم . در بیان سخن اهل حکمت
- ۲۴۱ فصل ششم . در بیان دانستن غیب
- ۲۴۲ فصل هفتم . در بیان خواب و بیداری و در بیان خواب دیدن
- ۲۴۶ فصل هشتم . در بیان نصیحت
- ۲۴۷ **رساله نوزدهم** . در بیان سخن اهل وحدت
- ۲۴۹ فصل اول . در بیان ظاهر و باطن وجود
- ۲۵۲ فصل دوم . در بیان مرتبه ذات و مرتبه وجه
- ۲۵۳ فصل سوم . در بیان مظاهر صفات
- ۲۵۷ فصل چهارم . در بیان تناسب
- ۲۵۸ فصل پنجم . در بیان نصیحت
- ۲۶۱ **رساله بیستم** . سخن اهل وحدت در بیان عالم
- ۲۶۲ فصل اول . در بیان آنکه عقل و علم مخصوص بآدمی باشد
- ۲۶۴ فصل دوم در بیان مزاج و تسویه
- ۲۶۸ فصل سوم . در بیان آنکه وجود از خود است
- ۲۶۸ فصل چهارم . در خاتمه بیست رساله

۲۷۰	فصل پنجم در بیان نصیحت
۲۷۵	رسالة بیست و یکم . در بیان ذات و نفس و وجه و در بیان صفت و اسم و فعل
۲۷۶	فصل اول . در بیان ذات و وجه
۲۷۹	فصل دوم . در بیان ذات و وجه و نفس
۲۸۰	فصل سوم . در بیان اسم و صفت
۲۸۱	فصل چهارم . در بیان وجود بسیط
۲۸۵	فصل پنجم . در بیان مشکاة
۲۸۶	فصل ششم . در بیان نور
۲۸۷	فصل هفتم . در بیان رسیدن باین نور
۲۸۸	فصل هشتم . در بیان آنکه هیچکس از ذات این نور خبر ندارد
۲۹۰	فصل نهم . در بیان نصیحت
۲۹۳	رسالة بیست و دوم . در بیان بهشت و دوزخ
۲۹۵	فصل اول . در بیان بهشت و دوزخ حالی و در بیان آدم و حوای حالی
۲۹۵	فصل دوم . در بیان درهای دوزخ و درهای بهشت
۲۹۶	فصل سوم . در بیان مراتب دوزخ و بهشت
۲۹۹	فصل چهارم . در بیان آدم و حوا
۳۰۲	فصل پنجم . در بیان درخت
۳۰۶	فصل ششم . در بیان بهشت نهم که بعضی خبر میدهند و ما ازین خبر نداریم

## رسائل اضافی کہ در بعضی از نسخ کتاب منازل السائرین پیدا می شود

۳۱۳	(۱) رساله . در بیان ولایت و نبوت و ملک و وحی و الهام و خواب راست
۳۱۴	فصل اول . در بیان مقدمات
۳۱۵	فصل دوم . در بیان احتیاج آدمیان بنبی
۳۱۵	فصل سوم . در بیان آنکه نبوت دوروی دارد
۳۱۷	فصل چهارم . در بیان طبقات اولیا
۳۱۸	فصل پنجم . در بیان چگونگی اولیا
۳۲۰	فصل ششم . سفر شیخ سعدالدین در بیان اولیا
۳۲۲	فصل هفتم . در بیان آنکه شش دین است
۳۲۳	فصل هشتم . در بیان ملک و وحی و الهام و خواب راست
۳۲۵	فصل نهم . در بیان نصیحت
۳۲۷	(۲) رساله . در بیان فقر و زهد و توکل و محبت خدای
۳۲۸	فصل اول . در بیان فقر و مراتب فقر
۳۳۲	فصل دوم . در بیان رهد و مراتب زهاد
۳۳۵	فصل سوم . در بیان توکل
۳۳۹	فصل چهارم . در بیان محبت خدا
	(۳) رساله . در بیان مبداء اولو در بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
۳۴۳	(تقریر مفصل رساله یازدهم)
۳۴۵	فصل اول . در بیان مبداء اولو در بیان عالم
۳۴۵	فصل دوم . در بیان وجود و عدم و ممکنات
۳۴۷	فصل سوم . در بیان اسماء عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک
۳۴۸	فصل چهارم . در بیان جوهر اولو و در بیان پیدا آمدن مفردات و مرکبات
۳۵۰	فصل پنجم . در بیان کارکنان خدای
۳۵۲	فصل ششم . در بیان عالم علوی و عالم سفلی

- ۳۵۳ فصل هفتم . در بیان خزاین خدای
- ۳۵۵ فصل هشتم . در بیان عالم صغیر
- ۳۵۹ فصل نهم . در بیان نزول و عروج و در بیان رسیدن بکمال
- ۳۶۱ فصل دهم . در بیان کشتن خلیفه خدای
- (۴) رساله دوم .** در بیان مبداء اول و در بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک (تقریر مختلف رساله دوازدهم)
- ۳۶۳ فصل اول . در بیان ماهیات
- ۳۶۵ فصل دوم . در بیان استعداد ماهیات
- ۳۶۷ فصل سوم . در بیان اقسام موجود و اقسام معلوم
- ۳۶۸ فصل چهارم . در بیان صفات خدای تعالی
- (۵) رساله سوم .** در بیان مبداء اول و در بیان عالم جبروت و عالم ملکوت و عالم ملک (تقریر مفصل رساله سیزدهم)
- ۳۷۳ فصل اول . در بیان آنکه ملک نمودار ملکوت است و ملکوت نمودار جبروت
- ۳۷۵ فصل دوم در بیان روابط این عالمها بایکدیگر
- ۳۷۶ فصل سوم . در بیان خاک و آب و هوا و آتش
- ۳۷۷ فصل چهارم . در بیان روح و جسم آدمی
- ۳۸۰ فصل پنجم . در بیان آنکه خدا بذات با همه چیز است
- ۳۸۱ فصل ششم . در بیان نصیحت
- (۶) رساله .** در بیان لوح محفوظ و کتاب خدای و دوات و قلم (تقریر مختلف رساله چهاردهم)
- ۳۸۹ فصل اول . در بیان عالم جبروت
- ۳۹۰ فصل دوم . در بیان مفردات و مرکبات
- ۳۹۲ فصل سوم . در بیان نطفه آدمی
- ۳۹۳ فصل چهارم . در بیان اعضای آدمی
- (۷) رساله .** در بیان احادیث اوایل (تقریر مختلف رساله هفدهم)
- ۳۹۷ فصل اول . در بیان جوهر اول
- ۳۹۸ فصل دوم . در بیان عقل آدمی
- ۴۰۰ فصل سوم . در بیان ملک و شیطان و ابلیس
- ۴۰۳ **(۸) رساله .** در بیان سخن اهل تناسخ
- ۴۰۷ فصل اول . در بیان صراط
- ۴۰۸



- ۴۱۰ فصل دوم . در بیان عروج  
 ۴۱۳ فصل سوم ؛ در بیان قیامت  
 ۴۱۵ فصل چهارم . در بیان ادوار  
 ۴۱۷ فصل پنجم . در بیان نسج و منسج  
 ۴۲۱ (۹) رساله . در بیان وجود حقیقی و وجود خیالی  
 ۴۲۲ فصل اول . در بیان آن که وجود دو قسم است  
 ۴۲۳ فصل دوم . در بیان نمایش  
 ۴۲۴ فصل سوم . در بیان رسیدن بحقیقت  
 ۴۲۵ فصل پنجم . در بیان نصیحت  
 ۴۲۹ (۱۰) سخن اهل وحدت در بیان عالم (تقریر مختصر رساله بیستم)  
 ۴۳۰ فصل اول . در بیان آن که تمام موجودات يك درخت است  
 ۴۳۳ فصل دوم . در بیان حس و حرکت ارادی و اختیار  
 ۴۳۵ (۱۱) رساله در بیان سخن اهل معرفت  
 ۴۴۳ مقدمه اول نسخه ۴۸۹۹ کتابخانه نور عثمانیه  
 ۴۴۴ فصل اول . در بیان رونده و در بیان مقصد  
 ۴۴۵ فصل دوم . در بیان منازل روندگان  
 ۴۴۹ خاتمه کتاب منازل السائرین  
 ۴۵۰ فصل اول . در بیان سالکی که بمقام وحدت رسید  
 ۴۵۳ فصل دوم . در بیان دوستی سروری و پیشوائی  
 ۴۵۵ فصل سوم . در بیان نصیحت  
 ۴۵۷ تعلیقات . زیادات نسخ  
 ۴۵۸ رساله اول  
 ۴۶۲ رساله دوم  
 ۴۶۳ رساله سوم  
 ۴۶۴ رساله چهارم  
 ۴۶۶ رساله هفتم  
 ۴۶۷ رساله دوازدهم  
 ۴۷۴ رساله شانزدهم  
 ۴۷۷ رساله هزدهم  
 ۴۷۸ رساله نوزدهم

۴۸۰	رسالة بيست ويكم
۴۸۲	رسالة بيست ودوم
۴۸۴	رسائل اضافی
۴۸۷	حواشی و نسخه بدلها
۰۰۰	فهرست عام
۵۸۷	فهرست آیات
۵۸۹	فهرست احاديث و اخبار و اقوال عربی عرفاء
۵۹۳	فهرست کتاب
۶۰۳	جدول خطا و صواب و اضافات

## جدول خطا و صواب و اضافات

صواب	خطا	سطر	صفحہ
12	21	۱۲	۲
شہرت	شہوت	۱۸	۶
شہرت	شہوت	۱۸	۶
و آفات بسیار ہم می بینم	و آفات بسیار می بینم	۱۱	۱۰
عادت	عارت	۱۳	۱۲
ایشان را	ایشان	۱۰	۱۶
مال	حال	۴	۲۸
ارواح را	آری اورا	۲-۱	۳۰
صراط خود	صراط	۸	۳۲
سخت است	سخت	۱۱	۳۲
برخواست	برخواست	۱۹	۴۵
بیکبار	بیکبار	۱۷	۴۶
دروی	در وی	۱۱	۵۵
مرکب	مرکب	۱۴	۶۱
اللهم	الهم	۳	۶۳
القیامة	القیامت	۱۵	۷۲
واهب الصور	واجب الصور	۱۹	۷۴
پیغام گذار	پیغام گذر	۱۶	۷۷
یابند	یابد	۱۳	۷۸
اهل	اصل	۱۰	۷۹
خفیف	حفیف	۱۳	۸۰
لدنی	لدنی	۵	۹۰

صواب	خطا	سطر	صفحه
خانقاه	خانگاه	۱۱	۹۲
کتابت	کتاب	۱۲	۹۳
اهل تصوف	اهل	۱۶	۱۰۲
کم خفتن	کم گفتن	۱	۱۰۵
می نهند	می فهمند	۵	۱۱۰
بمهان	بمهان	۵	۱۱۴
رکعت : رباعیات مولانا جلال الدین چاپ اصفهان شماره ۳۶۱	عشق آمد ... همه اوست	۱۹-۱۶	۱۱۴
درویش	دریش	۱۹	۱۱۵
عاشق بیش	عاشق	۱۸	۱۱۶
آن که آن که	آن که	۴	۱۱۷
خفیف	حفیف	۱۱	۱۱۸
رکعت	رکت	۱۳	۱۲۱
ماجد	ما جد	۷	۱۲۲
رسد	رسید	۱۵	۱۳۵
و وزرت	وزرت	۱۹	۱۳۶
می	کمی	۱۱	۱۳۷
سیارگان	ستارگان	۶	۱۴۴
دست افراز	دست افزار	۱۴	۱۴۵
دست افراز	دست افزار	۱۹	۱۴۵
خوانده و نزدیک (مثل V)	شریف و نیک	۴۹۳	۱۵۰
جزو	جز	۵	۱۶۱
آمدند ، ومفردات	آمدند ا ومفردات	۳	۱۶۳

صواب	خطا	سطر	صفحه
سوم	چهارم	۱	۱۶۵
چهارم	پنجم	۴	۱۶۶
اجل	اجل	۶	۱۹۸
6	9	۶	۱۹۹
حکم و	حکم	۱۶	۲۰۲
حکم و	حکم	۱۸	۲۰۲
از عالم ممکن نیست	از عالم ممکن	۱۵	۲۰۳
ضل	ظل	۷	۲۲۱
نور عام	نور علم	۱۲	۲۲۱
وبا	وبا	۷	۲۴۴
باطن بظاهر	ظاهر بیاطن	۱۶	۲۴۹
باسمی مسمی	باسمی موصوف	۶	۲۵۸
کسی	کس	۱۵	۲۸۶
بود	بوده	۹	۲۸۸
سیرت	میراث	۱۷	۲۹۰
بود	بوده	۱۷	۲۹۶
هرچه	هرچه هرچه	۱۵	۳۰۰
جواهر	جوهر (۲ دفعه)	۱۷	۳۰۲
خدای راست	خدای راست	۱۸	۳۰۵
طمرین ... لایره	ظهرین ... لایره	۲۰	۳۰۶
برکة	برکة	۱۰	۳۱۹
الاله	الا	۴	۳۳۴
این را فقیر	این فقیر را	۸	۳۳۰
اللهم	اللهم	۱۱	۳۳۲

صواب	خطا	سطر	صفحه
دانستم	دانستم دانستم	٥-٤	٣٣٤
ذا الجد	ذالجد	٢١	٣٣٨
منك	ملك	١	٣٣٩
افوض	فوضت	١٢	٣٣٩
رسول -	رسول	٣	٣٤٦
سفید	سد	٥	٣٤٦
بریکم	بریکم	٧	٣٤٨
«ن والقلم وما یسطرون» : «ن»	«یسطرون به والقلم وما یسطرون»	١٧	٣٤٩
عناصر و طبایع	افلاك وانجم	٧	٣٥٠
انجم	انجمن	٧	٣٥٠
یمصون	یمصبون	١٧	٣٥٠
هشتم	ششم	١٣	٣٥٥
+ و اخلاق نیک	نیک	١	٣٥٩
موضع	موضوع	٥	٣٦٥
گاهی	کماهی (٢ X)	١٤	٣٦٥
+ می افتند	درویش	١٣	٣٦٧
بالذات	بذات	٥	٣٦٩
شوند ، عروج	شوند . عروج	١٥	٣٧٠
ذات	و ذات	١٦	٣٧٠
همه دارد ، همه دارد ؛	همه دارد	١٠	٣٧٤
الجمعة	الجمعه	١٦	٣٧٥
البعث	البعث (٢ X)	١٦	٣٧٥
تمائیم :	تمائیم ؛	١٢	٣٨٠

جدول خطا و صواب و اضافات

۶۰۷

صواب	خطا	سطر	صفحه
قرآن	قرآن	۱	۳۸۳
رک : رباعیات مولانا جلال الدین	ای در طلب ... کدائی مرده	۱۸-۱۵	۳۸۴
چاپ اصفهان شماره ۱۶۱۹			
«والقلم»	وقلم	۱۳	۳۹۱
دوما	ودما	۱۴	۳۹۱
مدداً	مداداً	۲۱	۳۹۲
آن يك	این يك	۱۴	۳۹۹
ملك مقرب	ملك ، مقرب	۸	۴۰۰
صغیر عقل آدمی	صغیر عقل اول	۱۵	۴۰۰
شیطانی	شیطان	۱۸	۴۰۴
+ ابلیس	بدان که	۵	۴۰۵
حاکم	حکام	۶	۴۰۵
دست افراز	دست افزار	۱۳	۴۱۰
ودر منزل	واز منزل	۴	۴۲۲
بحقیقت	بحقیث	۲۱	۴۲۴
تقریر	تحریر	۳	۴۲۹
دارد	دارند (۲ X)	۱۷	۴۳۲
وافلاك	وافلك	۷	۴۳۳
اعراض	اعراض	۱۶	۴۳۶
بمقصد	بمقصود	۱	۴۳۷
ودلیلہای	دوستیهای	۲۱	۴۳۷
X نادانی	دانائی	۱	۴۳۸
معدہ	مادہ	۴	۴۵۸
عقول	عقود	۲۰	۴۶۰

## جدول خطا و صواب و اضافات

صواب	خطا	سطر	صفحه
	•	۱۲	۴۶۷
و خود می زاینند	و خود . می زاینند	۱۴	۴۷۰
+ دارند	رسند	۱۶	۴۷۰
مظهر	مظاهر	۳	۴۷۳
مستحق	مسحق	۱۴	۴۷۶
افزوده شود : 8 سورة ۲ (البقرة)	(حاشیه ص ۷۴)	۲۶	۵۰۱
آیه ۱۹۲			
om	OM (حاشیه ص ۸۸)	۱۱	۵۰۵
آیه ۵۲	آیه ۵۰	۱	۵۱۷
ص ۱۸۷ ، 11	ص 1 ، ۱۸۷	۳	۵۱۹
نسف	نسق	-	۵۸۴

س ۵۹۰ بعد از «اول ما خلق الله نوری» افزوده شود : «اولیائی تحت قبائی لا یمرفهم  
غیری» ص ۳۱۹ س 11-12 ، ص ۴۱۴ س 13



# **BIBLIOTHEQUE IRANIENNE**

Dir. Henry CORBIN

( 1905 - 1978 )

Publiée par  
l'INSTITUT FRANCAIS DE RECHERCHE EN IRAN  
BP. 15 815 3495 Téhéran, Iran  
Université de Paris III, 13 rue de Santeuil Paris 5°

Diffuseur exclusif hors d'Iran:  
LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT, J. MAISONNEUVE  
11, rue Saint Sulpice 75005 Paris.

**VOL. 11.**

La première édition de cet ouvrage, parue en 1962  
a été publiée par  
- le Département d'Iranologie de l'Institut Franco-Iranien  
et  
- l'Institut d'Etudes Iraniennes de l'Université de Paris.

**Rééditions anastatiques:**  
2e éd.: TAHURI, 1983.  
3e éd.: TAHURI, 1993.  
- Tous droits réservés -  
Institut Français  
de Recherche en Iran

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

Dir. H. CORBIN

11

**AZIZODDIN NASAFI**

( VII / XIII siecle )

**LE LIVRE DE  
L'HOMME PARFAIT**

(Kitâb al-Insân al-Kâmil)

Recueil de traités de soufisme en persan

Publiés avec une introduction

par

Marijan MOLÉ

PARIS

Institut Français  
de Recherche en Iran  
Téhéran - B.P.15815/3495

TEHERAN

EDITIONS TAHURI  
Téhéran - Avenue Enqelab

**1993**

# **LE LIVRE DE L'HOMME PARFAIT**